



حساری در شرک

و

کفاری در تعدو و هایست

دروس هادی نجفی

به قلم

محمود صادقی

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۳
فصل اول: شرک	۲۳
راه رسیدن به توحید، شناخت و نفی شرک می باشد.....	۲۵
اهمیت شناخت از شرک در کلام امام صادق <small>علیه السلام</small>	۲۵
معنای شرک و انواع آن.....	۲۶
الف) شرک در ذات.....	۲۶
ب) شرک در صفات ذاتی.....	۲۷
ج) شرک در صفات فعل.....	۲۷
د) شرک در عبادت.....	۲۷
ه) شرک در عمل.....	۲۸
کاربرد واژه شرک در قرآن.....	۲۸
اقسام مشرک از دیدگاه قرآن.....	۲۹
الف) مشرک حقیقی.....	۲۹
ب) مشرک وصفی.....	۳۰
مفاهیم متقارب و نزدیک به شرک.....	۳۱
۱. کفر.....	۳۱
معنای لغوی و اصطلاحی کفر.....	۳۱
وجوه کفر از دیدگاه قرآن.....	۳۲
الف) انکار مبدأ و معاد یا انکار ربوبیت.....	۳۲
ب) انکار آگاهانه حق یا انکار با وجود معرفت.....	۳۳
ج) کفران و نادیده گرفتن نعمت ها.....	۳۴
د) ترک و انجام ندادن اوامر الهی.....	۳۴
ه) کفر برائت و برائت از کافران.....	۳۶

۲. الحاد..... ۳۸
- معنای لغوی و اصطلاحی الحاد..... ۳۸
- اقسام الحاد..... ۳۹
۳. نفاق..... ۳۹
- معنای لغوی و اصطلاحی نفاق..... ۳۹
- نفاق از مصادیق بارز شرک است..... ۳۹
- انواع شرک..... ۴۱
- الف) شرک در ذات..... ۴۱
- معنای توحید ذاتی..... ۴۱
- معتقد به شرک در ذات، کافر می‌باشد..... ۴۲
- ب) شرک در صفات ذاتی..... ۴۲
- اعتقاد شیعه درباره صفات ذاتی خداوند..... ۴۲
- اعتقاد معتزله درباره صفات ذاتی خداوند..... ۴۲
- اعتقاد اشاعره درباره صفات ذاتی خداوند..... ۴۲
- شرک در صفات ذاتی، موجب خروج از اسلام نمی‌شود..... ۴۳
- ج) شرک در صفات فعلی و اقسام آن..... ۴۳
۱. شرک در خالقیت..... ۴۳
- مصادیق شرک در خالقیت..... ۴۳
- شبهه: شیطان همان اهریمن در ثنویت است..... ۴۵
۲. شرک در ربوبیت..... ۴۷
- الف) شرک در ربوبیت تکوینی..... ۴۷
- ب) شرک در ربوبیت تشریحی..... ۵۰
- د) شرک در عبادت..... ۵۲
- اقسام شرک در عبادت..... ۵۳
۱. شرک جلی..... ۵۳
۲. شرک خفی..... ۵۴
- ه) شرک در عمل..... ۵۴
- علت گرفتار شدن در شرک عملی..... ۵۵
- نمونه‌هایی از شرک در عمل..... ۵۵
- مرز توحید و شرک..... ۶۱

- ۶۱ تقسیم توحید و شرک به نظری و عملی
- ۶۷ آیه استرجاع مرز بین توحید و شرک
- ۶۷ اثبات توحید نظری با توجه به آیه استرجاع
- ۶۸ اثبات توحید عملی با توجه به آیه استرجاع
- ۷۰ شرک از دیدگاه قرآن
- ۷۰ آیا مراجعه به افراد در امور تکوینی، شرک است؟
- ۷۱ الف) شرک عرضی
- ۷۲ ب) شرک طولی
- ۷۵ نمونه‌های قرآنی از کرنش در مقابل غیر خدا
- ۸۱ فصل دوم: توسل**
- ۸۳ توسل، حقیقتی انکار نشدنی
- ۸۳ معنای توسل در لغت و اصطلاح
- ۸۴ توسل از دیدگاه علمای کلام
- ۸۴ ۱. جواز توسل
- ۸۶ ۲. منع توسل
- ۸۷ ۳. قول به تفصیل در توسل
- ۸۸ اقسام توسل
- ۹۰ حضرت عیسی علیه السلام و شفای بیماران
- ۹۳ پیراهن یوسف علیه السلام و شفای چشم پدر
- ۹۸ استغفار حضرت یعقوب علیه السلام برای فرزندان
- ۹۹ استغفار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای گنهکاران
- ۱۰۰ ایراد وهابیت بر آیه شریفه و رد آن
- ۱۰۸ توسل در سیره مسلمین
- ۱۰۸ روایت اول: توسل و شفای بیماری
- روایت دوم: خشکسالی در زمان عثمان و دستور ایجاد روزنه در سقف حجره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۰۹
- ۱۱۰ روایت سوم: ابوبکر و توسل به رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۱۰ روایت چهارم: خشکسالی در زمان عمر و توسل به رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۱۱ روایت پنجم: دستورالعمل عثمان بن حنیف برای توسل

- ۱۱۳..... آیا پیامبران در قبرهایشان زنده هستند؟
- ۱۱۴..... روایت ششم: توبه حضرت آدم عليه السلام و توسل ایشان به رسول اکرم صلى الله عليه وآله
- ۱۱۵..... روایت هفتم: حلیمه سعدیه.....
- ۱۱۶..... آیا توسل به مردگان شرک است؟
- ۱۱۷..... روایت اول: ابوعلی خلال و توسل به امام کاظم.....
- ۱۱۸..... روایت دوم: ابوبکر بن خزیمه و توسل به امام رضا عليه السلام.....
- ۱۱۸..... روایت سوم: ابن حیان و توسل به امام رضا عليه السلام.....
- ۱۱۹..... روایت چهارم: توسل مردم در سختی‌ها به ابویوب انصاری.....
- ۱۱۹..... روایت پنجم: توسل امام شافعی به ابوحنیفه.....
- ۱۱۹..... روایت ششم: توسل احمد بن حنبل به امام شافعی.....
- ۱۲۰..... روایت هفتم: توسل اهل مغرب به مالک بن انس.....
- ۱۲۰..... روایت هشتم: توسل امام شافعی به ابوحنیفه.....
- ۱۲۰..... روایت نهم: توسل به احمد بن حنبل جهت هدایت.....
- ۱۲۱..... روایت دهم: توسل به امام بخاری و طلب باران.....
- ۱۲۱..... روایت یازدهم: توسل به عموی پیامبر و طلب باران.....
- ۱۲۲..... روایت دوازدهم: توسل به ابن فورک و طلب باران.....
- ۱۲۲..... روایت سیزدهم: توسل به احمد بن علوان در سختی‌ها.....
- ۱۲۳..... روایت چهاردهم: رأس الحسین.....
- ۱۲۴..... روایت پانزدهم: رأس الحسین.....
- ۱۲۵..... توسل از دیدگاه شیعه.....
- ۱۲۵..... معنای وسیله در قرآن.....
- ۱۲۹..... انوار مقدس چهارده معصوم عليهم السلام و وسیله‌ای برای تقرب به پروردگار.....
- ۱۳۳..... فصل سوم: شفاعت.....**
- ۱۳۵..... شفاعت، موهبتی از جانب پروردگار.....
- ۱۳۵..... معنای لغوی و اصطلاحی شفاعت.....
- ۱۳۷..... شفاعت در دنیا و آخرت کاربرد دارد.....
- ۱۳۷..... دیدگاه وهابیت درباره شفاعت در دنیا.....
- ۱۳۸..... تفاوت شفاعت با اعتقاد مشرکان زمان جاهلیت.....
- ۱۳۸..... تفاوت اول.....

۱۳۹	تفاوت دوم.....
۱۳۹	تفاوت سوم.....
۱۴۰	تفاوت چهارم.....
۱۴۲	شفاعت از دیدگاه قرآن.....
۱۴۲	نفی شفاعت در آیات قرآن.....
۱۴۲	آیه اول.....
۱۴۲	آیه دوم.....
۱۴۲	آیه سوم.....
۱۴۳	آیه چهارم.....
۱۴۴	آیه پنجم.....
۱۴۴	اثبات شفاعت در آیات قرآن.....
۱۴۴	آیه اول.....
۱۴۵	آیه دوم.....
۱۴۵	آیه سوم.....
۱۴۶	جمع‌بندی آیات قرآن درباره شفاعت.....
۱۴۸	شفاعت در دنیا.....
۱۴۹	ادله جواز پذیرش شفاعت در دنیا.....
۱۵۶	شفاعت در آینه روایات.....
۱۵۷	روایت اول: ثواب کسی که برای رسول اکرم ﷺ درخواست وسیله کند.....
۱۵۷	روایت دوم: ثواب کسی که بعد از شنیدن اذان این دعا را بخواند.....
۱۵۷	روایت سوم: شفاعت میت توسط تشیع‌کنندگان او.....
۱۵۸	روایت چهارم: فضیلت پیامبر اکرم.....
۱۵۸	روایت پنجم: اولین شافع در روز قیامت.....
۱۵۹	روایت ششم: شفاعت امت رسول خدا در روز قیامت.....
۱۵۹	روایت هفتم: افرادی که در قیامت مقام شفاعت دارند.....
۱۶۰	روایت هشتم: شرط شفاعت.....
۱۶۲	روایت نهم: شفاعت انتخاب رسول اکرم.....
۱۶۲	روایت دهم: شفاعت مؤمن از اطرافیان خود در روز قیامت.....
۱۶۲	روایت یازدهم: شفاعت از گنهکاران در روز قیامت.....
۱۶۴	روایت دوازدهم: شرط شفاعت.....

- روایت سیزدهم: شفاعت فرشته الهی توسط ادریس پیامبر علیه السلام ۱۶۵
- بررسی ادله حرمت شفاعت از دیدگاه وهابیت ۱۶۵
- دلیل اول - درخواست شفاعت، شرک است. ۱۶۷
- دلیل دوم - طلب شفاعت از اولیاء الله، همانند اعتقاد بت پرستان می باشد. ۱۶۹
- دلیل سوم - درخواست حاجت از غیر خدا، حرام است. ۱۷۱
- دلیل چهارم - شفاعت فقط مخصوص خداست. ۱۷۴
- دلیل پنجم - درخواست شفاعت از میت، کار لغو و بیهوده‌ای می باشد. ۱۷۵
- فصل چهارم: زیارت قبور ۱۸۳**
- زیارت قبور از دیدگاه عقل و شرع ۱۸۵
- معنای زیارت در لغت و اصطلاح ۱۸۶
- فواید زیارت قبور ۱۸۶
- زیارت قبور از دیدگاه اسلام ۱۸۹
- سیره عملی مسلمانان بر زیارت قبور ۱۹۲
- زیارت قبور از دیدگاه قرآن ۲۰۷
- ممنوعیت خواندن نماز برای منافق ۲۰۷
- ممنوعیت ایستادن نزد قبر منافق ۲۱۰
- دلالت سیره عقلاء بر زیارت قبور ۲۱۱
- زیارت قبور از دیدگاه سنت ۲۱۲
- زیارت قبور برای زنان ۲۱۸
- حرمت سفر برای زیارت قبور ۲۲۳
- حرمت روشن نمودن چراغ نزد قبور ۲۳۱
- سیره مسلمین در روشن نمودن چراغ نزد قبور ۲۳۷
- تاریخچه تخریب قبور توسط وهابیت ۲۳۸
- اولین فتوای تخریب قبور ۲۳۸
- زمان اولین تخریب قبور ۲۳۹
- استفتاء تخریب قبور و معنای آن ۲۴۰
- ساختن بنا بر قبور اولیاء ۲۴۲
- استنباط ساختن بنا از آیات قرآن ۲۴۳
- آیه اول: تعظیم شعائر الهی ۲۴۳

۲۴۶	آیه دوم: مودت.....
۲۵۰	آیه سوم - اصحاب کهف.....
۲۵۱	آیه چهارم - خانه‌های منتخب الهی.....
۲۵۶	بررسی دلایل وهابیت بر حرمت بناء بر قبور.....
۲۵۶	الف) اجماع مسلمانان بر حرمت.....
۲۵۸	ب) دلالت روایات بر حرمت بناء بر قبور.....
۲۷۱	فصل پنجم: گروه‌های مشرک از دیدگاه قرآن.....
۲۷۳	گروه‌های مشرک از دیدگاه قرآن.....
۲۷۳	۱. ده‌ریه.....
۲۷۴	۲. دوگانه‌پرستان.....
۲۷۴	۳. بت‌پرستان.....
۲۷۹	۴. اهل کتاب.....
۲۸۰	الف) یهودیان.....
۲۸۰	دلیل اول: محسوس دانستن خدا.....
۲۸۱	دلیل دوم: گوساله‌پرستی.....
۲۸۲	دلیل سوم: عزیز، فرزند خدا.....
۲۸۵	دلیل چهارم: بدعت‌های شرک‌آلود.....
۲۸۵	دلیل پنجم: ترجیح بت‌پرستان بر مسلمانان.....
۲۸۷	ب) نصاری.....
۲۸۷	مسیح، فرزند خداوند.....
۲۸۹	قرآن و حضرت مسیح <small>عليه السلام</small>
۲۹۱	مصادیق غلو در دین.....
۲۹۶	راز تثلیث در مسیحیت.....
۲۹۹	قرآن و ابطال شرک نصاری.....
۳۰۵	ریشه‌های شرک.....
۳۰۶	۱. هواپرستی.....
۳۱۰	۲. جهالت و سفاهت.....
۳۱۲	۳. حس‌گرایی.....
۳۱۵	۴. تنوع موجودات و تشتت حوادث.....

۳۱۷	۵. تقلید کورکورانه
۳۱۹	۶. شخصیت پرستی
۳۲۱	مبارزه قرآن با شخصیت پرستی
۳۲۷	۷. تعصّب و لجاجت
۳۳۲	عوامل جدال باطل با حق و حقیقت
۳۳۲	الف) تعصّب و عدم تعقل صحیح
۳۳۳	ب) تعصّب و حمیت باطل آمیخته با مقدمات وهمی و خیالی
۳۳۳	ج) عدم ادراک و فهم صحیح از مسائل و سطحی نگری
۳۳۳	د) دلایل و براهین سست که ناشی از خودمحوری و خودخواهی آنان می باشد
۳۳۴	آثار شوم شرک
۳۳۵	۱. محروم شدن از معارف بلند الهی
۳۳۸	۲. تفرقه، عداوت و جنگ
۳۴۱	۳. محرومیت از مغفرت الهی
۳۴۳	۴. مذمت و خواری
۳۴۴	۵. خلود در آتش جهنم
۳۴۵	فهرست مصادر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾^۱

ای اهل ایمان! هنگامی که در راه خدا [برای نبرد با دشمن] سفر می کنید [در مسیر سفر نسبت به شناخت مؤمن از کافر] تحقیق و تفحص کامل کنید. و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می کند، نگویید: مؤمن نیستی. [تا] برای به دست آوردن کالای بی ارزش و ناپایدار زندگی دنیا [او را بکشید، اگر خواهان غنیمت هستید] پس [برای شما] نزد خدا غنایم فراوانی است. شما هم پیش از این ایماننان ایمانی ظاهری بود؛ خدا بر شما منت نهاد [تا به ایمان استوار و محکم رسیدید]. پس باید تحقیق و تفحص کامل کنید [تا به دست شما کاری خلاف اوامر خدا انجام نگیرد] یقیناً خدا همواره به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

اسلام در نزد همه‌ی مسلمین عبارت از شهادتین - یعنی شهادت و اقرار بر توحید و یگانگی خداوند و شهادت و اقرار بر نبوت و رسالت خاتم پیامبران محمد مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - است.

هرکس شهادتین را بر زبان جاری کند، جان و عرض و مال او محترم و حکم به طهارت و جواز ازدواج با او و حلال بودن ذبیحه او و جریان احکام میراث بین او و مسلمین و وجوب تجهیز جنازه‌ی وی می‌شود.

تعریف مذکور از اسلام، مورد توافق همه‌ی فریق مسلمین به جز جماعتی از خوارج و نواصب و وهابیان است، ولی متأسفانه از این حکم قطعی عدول کرده، و همواره به تکفیر مسلمانان می‌پردازند.

روایات متعددی از عامه بر این حکم قطعی بین مسلمین دلالت دارد که برخی از این روایات را در این مقدمه یادآور می‌شوم تا اساس اندیشه‌ی وهابیان که تکفیر مسلمین است از میان برود:

۱- أخرج البخاري عن أنس رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا: لا إله إلا الله، فإذا قالوها وصلوا صلاتنا، واستقبلوا قبلتنا، وذبحوا ذبيحتنا، حرمت علينا دماؤهم وأموالهم^۱.

بخاری به اسنادش از انس نقل می‌کند که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: من مأمور شدم با مردم نبرد کنم تا بگویند: «لا إله إلا الله»، پس آنگاه که چنین گویند و نمازهای ما را برپای دارند و به طرف قبله‌ی ما روی آورند، و ذبیحه‌ی ما را ذبح کنند، خون و اموالشان بر ما حرام می‌شود.

۲- وفي البخاري^۲ بالإسناد إلى ابن عمر، وفي مسلم^۳ بإسناده إلى أبي بكر قال: قال النبي صلى الله عليه وآله وهو بمنى قد أشار إلى مكة المعظمة: أتدرون أي بلد هذا؟ قالوا: الله ورسوله أعلم، قال: فإن هذا بلد حرام، أتدرون أي يوم هذا؟ قالوا: الله ورسوله أعلم، قال: إنّه يوم حرام، أتدرون أي شهر هذا؟ قالوا: الله ورسوله أعلم، قال: شهر حرام، قال: فإنّ الله حرّم عليكم دماءكم و أموالكم وأعراضكم كحرمة يومكم هذا، في شهركم هذا، في بلدكم هذا.

بخاری با سند خودش از ابن عمر و مسلم به اسنادش از ابی بکره نقل می‌کنند که رسول خدا صلى الله عليه وآله در حالی که در منا بود به مکه‌ی معظمه اشاره فرمود و گفت: آیا می‌دانید این چه سرزمینی است؟ پاسخ گفتند: خدا و رسولش داناست.

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۳، ح ۳۸۵.

۲. صحیح بخاری، ج ۲، صص ۶۲۱-۶۲۰، ح ۱۶۵۵.

۳. صحیح مسلم، ج ۳، صص ۱۳۰۷-۱۳۰۵، ح ۲۹-۳۱، کتاب القسامه.

فرمود: پس به راستی که این سرزمین دارای حرمت است. آیا می‌دانید امروز چه روزی است؟ پاسخ دادند: خدا و رسولش داناتر است. فرمود: به راستی امروز دارای حرمت است، آیا می‌دانید این ماه چه ماهی است؟ پاسخ گفتند: خدا و رسولش داناتر است. فرمود: ماهی است دارای حرمت، سپس اضافه کرد، به درستی که خدا، جان‌هایتان و اموالتان و نوامیستان را مانند احترام امروز و این ماهی که در آن قرار داریم و این سرزمینتان را بر شما حرام کرده است.

۳- وفي صحيح مسلم قال: إن رسول الله ﷺ قال: لأعطينَ هذا الراية رجلاً يحبُّ الله ورسولَه - وفي رواية أخرى هي في الصحيح أيضاً «ويحبُّه الله ورسولَه»^۱ - يفتح الله على يديه.
قال: قال عمر بن الخطاب: ما أحببتُ الإمارة إلا يومئذٍ، فتساورتُ لها رجاء أن أدعى لها.
قال: فدعا رسول الله ﷺ علي بن أبي طالب، فأعطاه إياها وقال: امش، ولا تلتفت [حتى يفتح الله عليك].

قال: فسار علي شيناً ثم وقف ولم يلتفت، فصرخ: يا رسول الله، على ماذا أقاتل الناس؟ قال: قاتلهم حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله، فإذا فعلوا ذلك، فقد منعوا منك دماءهم.^۲

مسلم در صحیحش گوید: به راستی رسول خدا ﷺ فرمود: به تحقیق این پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد - و در روایت دیگری که در کتب صحاح آمده است فرمود: «خدا و رسول نیز او را دوست دارند» - خداوند پیروزی را بر دستان او جاری می‌کند.

عمر بن خطاب گفت: من ریاست و فرماندهی سپاه را دوست نداشتم مگر آن روز. پس در آن روز گردن خود را کشیدم به امید اینکه برای این ریاست بر سپاه خوانده شوم.

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۱، ح ۱۶۰۸؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۲، کتاب فضائل الصحابة، ح ۳۴؛ الجامع الصحیح، ج ۵، ص ۶۳۸، ح ۳۷۲۴.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۸۷۲-۱۸۷۱، کتاب فضائل الصحابة، ح ۳۳.

روای گوید: پس رسول خدا ﷺ، علی بن ابی طالب رضی الله عنه را فراخواند و پرچم فرماندهی را به او داد و فرمود: حرکت کن و به جای دیگری نرو تا خدا قلعه‌های خیبر را به دست تو گشاید.

راوی گوید: علی رضی الله عنه مقداری حرکت کرد سپس ایستاد و بدون اینکه به جهتی توجه کند پس با صدای بلند گفت: ای پیامبر خدا بر چه اساسی با مردم بجنگم؟ رسول خدا ﷺ پاسخ گفت: با آنان نبرد کن تا اقرار کنند به یگانگی خدا و به رسالت محمد. پس هرگاه این دو اقرار و شهادت را انجام دادند پس به تحقیق از ریختن خون آنان منع می‌شوی.

۴- وفي الصحيحين بالإسناد إلى المقداد بن عمرو أنه قال: يا رسول الله، أ رأيت إن لقيت رجلاً من الكفار فاقتلنا فضرِب إحدى يدي بالسيف فقطعها، ثم لاذَ مِنِّي بشجرة فقال: أسلمت لله، أ أقتله يا رسول الله بعد أن قالها؟ قال رسول الله ﷺ: لا تقتله، فإن قتلته فإنه بمنزلك قبل أن تقتله. وإِنَّك بمنزلته قبل أن يقول كلمته التي قال.^۱

در صحیح بخاری و مسلم با اسناد این دو به مقداد بن عمرو آمده است که او گفت: ای رسول خدا! چگونه حکم می‌کنید، اگر من به مردی از کافران برخورد کردم و با هم به نبرد پرداختیم پس یکی از دستان من را با شمشیر قطع کرد سپس از نزد من فرار کرد و بر بالای درختی رفت و گفت: من به خاطر خدا مسلمان شدم، آیا ای رسول خدا بعد از این گفتار می‌توانم او را به قتل برسانم؟ پیامبر خدا ﷺ جواب دادند: او را نکش، پس اگر او را کشتی، او قبل از قتل در جایگاه تو قرار می‌گیرد؛ و تو در جایگاه او قرار می‌گیری قبل از آنکه مسلمان شود.

مراد از این حدیث آن است که: اگر او را بکشی، تو با کشتن او در زمره‌ی کافران قرار می‌گیری و او که مسلمان شده است در جایگاه و منزلت تو قرار

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۴۷۴، ح ۳۷۹۴ و ج ۶، ص ۲۵۱۸، ح ۶۴۷۲؛ صحیح مسلم ج ۱، ص ۹۵، ح ۱۵۵، کتاب الإیمان.

می‌گیرد قبل از اینکه او را بکشی.

۵- وأخرج البخاري في باب بعث علي عليه السلام وخالد إلى اليمن: أن رجلاً قام فقال: يا رسول الله، اتق الله، فقال صلى الله عليه وآله: ويلك ألسنتُ أحقُّ أهل الأرض أن يتقي الله؟ فقال خالد: يا رسول الله ألا أضرب عنقه؟ قال صلى الله عليه وآله: لا، لعله أن يكون يصلي.^۱

بخاری در باب فرستادن علی عليه السلام و خالد به یمن گوید: مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! از خدا بترس. رسول در پاسخ او گفت: وای بر تو آیا من سزاوارترین اهل زمین نیستم که تقوای الهی را مراعات کنم؟ خالد گفت: ای رسول خدا! آیا اجازه می‌فرمایید گردن او را بزخم پیامبر صلى الله عليه وآله فرمودند: نه، شاید او از نمازگزاران باشد. (یعنی مسلمان باشد).

۶- وأخرج البخاري ومسلم في صحيحيهما عن أسامة بن زيد، قال: بعثنا رسول الله صلى الله عليه وآله إلى الحُرقة، فصَبَّحْنَا القوم فهزمناهم، ولحقتُ أنا ورجل من الأنصار رجلاً منهم، فلَمَّا غَشِينَاهُ، قال: لا إله إلا الله، فكفَّ الأنصاري عنه، فطعنته برمحي حتى قتلتُه، فلَمَّا قدمنا، بلغ النبي صلى الله عليه وآله ذلك، فقال: يا أسامة، أقتلته بعد ما قال: لا إله إلا الله؟ قلت: كان مُتَعَوِّذًا. قال: فما زال يكررها حتى تمَّيت أني لم أكن أسلمتُ قبل ذلك اليوم.^۲

بخاری و مسلم در دو کتابشان از اسامه بن زید نقل می‌کنند که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله ما را در نبردی به سرزمین حُرقة فرستاد، صبحگاهان با کافران نبرد کردیم و آنان را شکست دادیم. من و مردی از انصار به مردی از کافران رسیدیم پس آن هنگام که او را به زمین زدیم گفت: لا إله إلا الله. انصاری از او دست کشید ولی من با نیزه‌ام به او زدم و او را کشتم، آن هنگام که به مدینه بازگشتیم گزارش کار من به پیامبر خدا صلى الله عليه وآله رسید، پس به من گفت: ای اسامه! آیا بعد از

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۸۱، ح ۴۰۹۴.

۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۵۵، ح ۴۰۲۱ و ج ۶، ص ۲۵۱۹، ح ۶۴۷۸؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۷، ح ۱۵۸ و ۱۵۹، کتاب ایمان.

اینکه گفت لا إله إلا الله او را کشتی؟! پاسخ گفتم: او می‌خواست خود را از کشته شدن نجات دهد و مکرر رسول خدا ﷺ این سؤال را تکرار کرد تا اینکه من آرزو کردم قبل از آن روز (روز قتل) مسلمان نشده بودم. ظاهر روایت مذکور آن است که: اسامه آرزو کرده است که ای کاش در آن روز مسلمان نبوده و به این قتل اقدام نکرده بود، چرا که این قتل باعث حبیط اعمال صالحه‌ی او می‌شود و همچنین اسامه از این خوف دارد که این عمل او مورد مغفرت الهی واقع نشود، لذا آرزو می‌کرده که بعد از آن روز مسلمان تا این عملش داخل شود در کلام پیامبر ﷺ گردد که فرمود: الإسلام یجب ما قبله.^۱ یعنی اسلام گناهان قبلش را از بین می‌برد.

۷- بعث رسول الله ﷺ سرية عليها أسامة بن زيد إلى بني ضمرة. فلقوا رجلاً منهم يدعى مرداس بن نهيك معه غنم له، وجمل أحمر، فلما رآهم آوى إلى كهف جبل واتبعه أسامة، فلما بلغ مرداس الكهف، وضع فيه غنمه ثم أقبل إليهم فقال: السلام عليكم، أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، فشده عليه أسامة فقتله من أجل جملة وغنمه... فلما أكثروا عليه رفع ﷺ رأسه إلى أسامة فقال: كيف أنت ولا اله إلا الله...؟ فقال: يا رسول الله إنما قالها متعوذاً تعوذاً بها. فقال رسول الله ﷺ: هلاً شقت عن قلبه فنظرت؟ فأنزل الله خبر هذا؛ وأخبر إنما قتله من أجل جملة وغنمه.^۲

رسول خدا ﷺ سپاهی را به فرماندهی اسامه بن زید به سمت قبیله بنی ضمیره فرستاد. پس با مردی از این قبیله که مرداس بن نهیک نامیده می‌شد و به همراه او گله گوسفندی و شتری قرمز موی بود برخورد کردند، وقتی مرد ایشان را دید به غار جبل پناه گرفت. اسامه به دنبال او رفت هنگامی که مرداس به غار رسید و گله گوسفندانش را در آن قرار داد، به نزد سپاه اسلام آمد و به آنان گفت: درود بر شما، من شهادت می‌دهم به اینکه خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد و

۱. سنن بیهقی، ج ۹، ص ۲۰۶، ح ۱۸۲۹۰؛ بغیة الرائد فی تحقیق مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۵۸۶، ح ۱۵۸۹۰؛ و در صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۱۹۲، کتاب الإیمان با لفظ «یهدم ما قبله» آمده است.
 ۲. الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۵۷؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۴۹.

محمد رسول و فرستاده‌ی خدا است، پس اسامه به او حمله‌ور شد و او را کشت، تا شتر و گله گوسفندانش را تصرف کند... وقتی این عمل برای رسول خدا ﷺ در مدینه نقل شد، سرش را بالا آورد و به اسامه فرمود: چگونه تو او را به قتل رساندی در حالی که می‌گفت: لا إله إلا الله؟! اسامه پاسخ گفت: ای پیامبر خدا، او از ترس کشته‌شدن به توحید شهادت داد. رسول خدا ﷺ فرمود: آیا تو قلب او را شکافتی و آنچه در قلب و نیت او بود، دیدی؟ پس خدا این آیه را نازل کرد «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»^۱؛ یعنی: و به کسی که نزد شما اظهار اسلام می‌کند، نگوئید: مؤمن نیستی. و خداوند خبر داد که اسامه او را به خاطر گرفتن شتر و گله گوسفندانش به قتل رسانده است.

۸- أخرج البخاري في الصحيح عن ابن عباس رضي الله عنهما أن رسول الله ﷺ قال لمعاذ بن جبل حين بعثه إلى اليمن: إنك ستأتي قوماً أهل كتاب، فإذا جئتهم فادعهم إلى أن يشهدوا أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله، فإن هم أطاعوا لك بذلك، فأخبرهم أن الله قد فرض عليهم خمس صلوات في كل يوم وليلة، فإن هم أطاعوا لك بذلك، فأخبرهم أن الله قد فرض عليهم صدقة، تؤخذ من أغنيائهم فترد على فقرائهم، فإن هم أطاعوا لك بذلك، فإياك وكرائم أموالهم،^۲ الحديث.

بخاری در کتابش از ابن عباس نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ به معاذ بن جبل آن هنگام که او را به سمت یمن روانه کرد فرمود: به‌راستی تو در نزد گروهی می‌روی که اهل کتاب هستند، پس آنگاه که پیش تو آمدند آنان را به اینکه گواهی بدهند به «لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله»؛ یعنی: خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی خدا است، دعوت کن. پس اگر این شهادتین را ادا کردند به آنان خبر ده که پروردگار بر آنان در هر شبانه روز پنج نماز واجب کرده، پس اگر اطاعت نمودند به ایشان خبر ده که پروردگار پرداخت

۱. سوره نساء، آیه ۹۴.

۲. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۴۴، ح ۱۴۲۵ و ج ۴، ص ۱۵۸۰، ح ۴۰۹۰.

زکات را در اموال آنان واجب کرده است، از ثروتمندان آنان زکات را دریافت و در بین فقرای آنان توزیع می‌کنی، پس اگر ایشان تو را اطاعت کردند، از تصرف در اموالشان به شدت پرهیز.

بنابراین هرگاه به گفتن شهادتین و پذیرش نماز و زکات؛ اموال گویندگان، محترم اعلام شود به طریق اولی جان‌ها و نوامیس آنان محترم خواهد بود.

۹- عن ابن مسعود عن رسول الله ﷺ: إذا انتزع أحدكم الرمح إلى رجل فکان سنانه عند ثغرة نحره فقال لا إله إلا الله فليدفع عنه الرمح.^۱

ابن مسعود از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمودند: هرگاه یکی از شما نیزه‌ی خود را به طرف مردی بگیرد، پس آنگاه که سر نیزه‌ی او در کنار گلوی آن مرد قرار گرفت و او لا إله إلا الله گفت، پس می‌بایست نیزه‌ی خود از گلوی او بردارد.

یعنی جان او با گفتن لا إله إلا الله در امان خواهد بود.

۱۰- عن أبي هريرة عن رسول الله ﷺ في حديث متواتر: أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأني رسول الله فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله.^۲

ابوهریره در حدیثی متواتر از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمود: امر شدم با مردم نبرد کنم تا به یگانگی خدا و اینکه من فرستاده‌ی اویم اقرار کنند، پس هرگاه چنین گفتند جان‌ها و دارایی‌هایشان از تعرض من در امان است، مگر تخلفی کرده باشند و من آنان را به حق مجازات کنم و البته حسابشان بر عهده‌ی خداوند سبحان است.

خواننده‌ی محترم از این ده روایت که نمونه‌ای برگرفته از روایات متعددی است که در این مورد و معنای پذیرش اسلام وجود دارد به خوبی درمی‌یابد که

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۸۷، ح ۳۶۹، به نقل از معجم اوسط طبرانی و حلیة الأولیاء از حافظ ابونعیم اصفهانی.

۲. کنز العمال، ج ۱، ص ۸۸، ح ۳۷۳، به نقل از سنن بیهقی.

احدی حق ندارد گوینده‌ی کلمه‌ی لا إله إلا الله را کافر بخواند و به جان و ناموس و مال او تعرض پیدا کند، در حالی که متأسفانه اساس اندیشه‌ی وهابیان بر تکفیر مسلمین بنا نهاده شده و از این روی است که هر جا پای وهابیت باز شده، ارمغانی به جز قتل و جنایت و خونریزی و برادرکشی و تجاوز به اعراض و نوامیس و اموال دیگران به همراه نداشته است.

به همین جهت اینجانب در دروس کلام و عقائد در پایان بحث توحید به مناسبت متعرض به بحث شرک شدم و از آنجا به نقد اندیشه‌ی وهابیت در طی چهل و دو جلسه از تاریخ ۲۹ بهمن ۱۳۹۱ الی ۱۲ آبان ۱۳۹۲ پرداختم.

آنچه در این دفتر در مقابل خواننده‌ی عزیز قرار دارد تحریر این درس است که به خامه‌ی توانای حجة‌الإسلام آقای شیخ محمود صادقی، به نگارش درآمد و توسط حجة‌الإسلام آقای شیخ مصطفی اله‌دادی دست‌جردی، ویرایش شد، بدین وسیله از هر دو بزرگوار تشکر و قدردانی می‌کنم و متذکر می‌شوم که صوت این درس بر روی سایت اینجانب به آدرس Alnajafi.ir در قسمت دروس کلام و عقائد با عنوان «شرک و نقد وهابیت» بارگذاری شده و خوانندگان محترم در فهم بهتر این دفتر می‌توانند به آن مراجعه کنند.

امید است مورد رضایت پیامبر خاتم محمد مصطفی ﷺ و اهل بیت گرامیش علیهم‌السلام قرار گیرد و موجب روشن‌اندیشی مسلمین گردد، بمحمد و آله علیهم‌السلام.

غره‌ی جمادی‌الآخری ۱۴۴۳

۱۴ دی ۱۴۰۰

اصفهان - هادی نجفی

فصل اول: شرک

راه رسیدن به توحید، شناخت و نفی شرک می باشد

رسیدن به توحید ناب جز با شناخت شرک و کنار گذاشتن همه‌ی اقسام جلی و خفی آن امکان پذیر نمی باشد؛ چراکه شرک ریشه‌ی اصلی همه‌ی انحرافات می باشد و با شناخت آن می توان به خوبی معنای توحید را درک نمود.^۱

خداوند در قرآن کریم می فرماید: ﴿إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۲ بی تردید شرک ستمی بزرگ است و در آیات دیگر نیز تصریح می کند که شرک مورد بخشش الهی واقع نمی شود چنانچه می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۳ مسلماً خدا اینکه به او شرک ورزیده شود نمی آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می آمرزد.

اهمیت شناخت از شرک در کلام امام صادق علیه السلام

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که می فرماید: «ان بنی أمیة أطلقوا للناس تعلیم الإیمان، ولم یطلقوا تعلیم الشرک لکی اذا حملوهم علیه لم یعرفوه»^۴ بنی امیه مردم را برای شناخت ایمان و مفاهیم مرتبط با آن همانند توحید و امثال آن آزاد می گذاشتند، اما تعلیم شرک و مفاهیم آن برای مردم آزاد نبود تا بدانند شرک چه

۱. الاشیاء انما تعرف بأضدادها.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۳.

۳. سوره نساء، آیات ۴۸ و ۱۱۶.

۴. کافی، ج ۲، ص ۴۱۵. در سند این روایت سفیان بن عیینه وجود دارد که فردی عامی است و توثیقی ندارد و تضعیف شده اما از آنجایی که مطلبی در مخالفت، عامه بیان می کند، اشکالی بر آن وارد نیست.

معنایی دارد و مشرک کیست و اقسام آن کدام است. دلیل این امر آن است که آنها مردم را به طرف شرک و مصادیق آن دعوت می‌کردند و مردم متوجه این موضوع نبودند.

به عنوان مثال، یکی از مصادیق شرک ایستادن در مقابل امام عادل و معصوم می‌باشد که نه تنها شرک است، بلکه کفر بالله محسوب می‌شود.

از آنجایی که معاویه می‌خواهد با علی بن ابیطالب علیه السلام بجنگد و جنگ با ایشان به معنای کفر و خروج از اسلام است، پس مردم نباید معنای شرک و کفر را متوجه بشوند. زیرا اگر مردم متوجه این حقیقت می‌شدند، هرگز معاویه را همراهی نمی‌کردند و با امام معصوم علیه السلام وارد جنگ نمی‌شدند و این فجایع در دنیای اسلام به وجود نمی‌آمد.

به همین جهت لازم است پیرامون شرک مباحثی ذکر شود تا در دام آن گرفتار نشویم و معنای توحید را بهتر و دقیق‌تر متوجه گردیم.

معنای شرک و انواع آن

شرک در اصطلاح دینی به معنای شریک قرار دادن موجود دیگری با خدای بزرگ در یکی از مقامات و شئون مخصوص به آفریننده عالم است.^۱
شرک دارای انواع و شعبه‌هایی می‌باشد که عبارتند از:

الف) شرک در ذات

شرک ذاتی به این معناست که در عالم امکان، قائل به دو خدا یا بیشتر بشویم. به عنوان مثال بگوییم یک خدای نور و خیر و خوبی داریم و در مقابل آن خدای ظلمت و شرّ و بدی را قرار دهیم و یا می‌توان قائل به سه خدا شد که مسیحیان آن را ترویج می‌نمایند و از آنها به: اب، ابن و روح القدس تعبیر می‌کند.

۱. (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸۴، باب ۱۳، ح ۲) فی حدیث طویل، سئل الزندیق فما الشرک؟ قال الصادق علیه السلام الشرک أن یضم إلی الواحد الذی لیس کمثله شیء آخر...

ب) شرک در صفات ذاتی

در بین مذاهب متعدد کلامی، در صفات ذاتی خداوند اختلاف نظر وجود دارد. اشاعره معتقدند که صفات باری تعالی در کنار ذات او، قدیم می‌باشند و صفات ذاتی غیر از ذات و زائد بر آن می‌باشد. بر طبق این نظریه ایشان قائل به قدمای هشتگانه می‌باشند که با ضمیمه ذات باری تعالی، معتقد به نه قدیم می‌شوند. معتزله، قائل به تعطیل و نفی صفات ذاتی هستند و بزرگان و علمای کلام از امامیه معتقد به عینیت صفات ذاتی با ذات می‌باشند.

ج) شرک در صفات فعل

ابتلای به شرک، غالباً در صفات فعلی خدای سبحان صورت می‌گیرد؛ صفاتی مثل خالقیت، رزاقیت و ربوبیت به گونه‌ای که اگر شخصی این صفات را به غیر خدا نسبت بدهد، مشرک در صفات فعل خدا می‌باشد.

د) شرک در عبادت

شرک در عبادت آن است که خداوند را در ذات و در صفات و افعال یگانه می‌داند، اما در مقام عبادت، اشیاء و یا اشخاص و به طور کلی غیر خدا را نیز شریک کند؛ چنانچه قرآن به صراحت به آن اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَلَّيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۱ و اگر از آنها سؤال کنی: آسمان‌ها و زمین را چه کسی خلق کرده است؟ قطعاً می‌گویند: خدا.

بنابر آیه مذکور پس اعراب جاهلی اقرار به وجود خالق و آفریدگار برای عالم هستی داشتند مگر اینکه در مقام پرستش، بت‌ها را نیز به عنوان نمایندگان الهی که دارای مقام قربی به درگاه الهی^۲ و شفیع نزد پروردگارند محسوب می‌نمودند.^۳

۱. سوره زمر، آیه ۳۸.

۲. سوره زمر، آیه ۳.

۳. سوره یونس، آیه ۱۸.

ه) شرک در عمل

از مصادیق بارز آن ریا می‌باشد که نوعی شرک عملی است و در روایات معصومان علیهم‌السلام، شرک اصغر نامیده شده است.^۱

کاربرد واژه شرک در قرآن

در قرآن واژه شرک در مقابل واژه ایمان قرار گرفته است، و به طور مطلق بر بت پرستی حمل نمی‌شود، تا بتوان گفت در هر آیه‌ای واژه شرک بیان گردید، منظور بت پرستان هستند. زیرا در قرآن کریم افزون بر اطلاق شرک بر ملحد و بت پرست، این واژه بر اهل کتاب و برخی از مؤمنان نیز اطلاق شده است.

قرآن در مورد اهل کتاب - یهود و نصاری - تعبیر به مشرک می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ * اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.^۲

و یهود گفتند: عزیر پسر خداست و مسیحیان گفتند: مسیح پسر خداست. آن سخنی است که آنها بر زبانشان می‌آورند، شبیه سخنان کافران پیش از آنها است. خدا آنها را بکشد، چگونه از راه حق برمی‌گردند. آنها علماء و راهب‌های خود و مسیح پسر مریم را، غیر از خدا، اربابانی قرار می‌دهند، در حالیکه دستور نداشتند جز خدای یکتا را که معبودی جز او نیست بپرستند. پاک و منزّه است خدا از آنچه آنها شریک او قرار می‌دهند.

۱. (بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۶). قد روی عن النبي ﷺ انه قال ان اخوف ما اخاف عليكم الشرك الاصغر

قیل و ما الشرك الاصغر يا رسول الله؟

قال الرياء قال يقول الله عزوجل يوم القيامة اذا جازى العباد بأعمالهم اذهبوا الى الذين كنتم تراؤن في الدنيا

هل تجدون عندهم ثواب اعمالكم.

۲. سوره توبه، آیات ۳۰ و ۳۱.

قرآن کریم حتی پا را فراتر نهاده و برخی از مؤمنان را مشرک معرفی می‌نماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱ و بیشتر اینان به خدا ایمان نمی‌آورند جز این که مشرک می‌باشند.

ادات نفی و اثبات موجود در آیه دلالت بر حصر می‌کند و می‌گوید: اکثر مؤمنان به خدا مشرک هستند و گرفتار شرک می‌باشند هر چند خودشان متوجه نیستند و خود را موحد می‌دانند.

اقسام مشرک از دیدگاه قرآن

به طور کلی قرآن، افراد مشرک را به دو گروه تقسیم می‌نماید:

الف) مشرک حقیقی

آنان افرادی هستند که حقیقتاً شرک می‌ورزند و احکام فقهی از قبیل طهارت و نجاست، جواز و عدم جواز ازدواج، اکل ذبیحه و ارث بر آنها مترتب می‌شود. کافران و بت پرستان در جاهلیت قبل از ظهور اسلام، جزء این گروه می‌باشند و در آیات فراوانی از آنها به عنوان مشرک یاد کرده است.

خداوند متعال در ابتدای سوره توبه می‌فرماید: ﴿أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾^۲ قطعاً خدا و پیامبر او از مشرکین بیزار می‌باشند.

خداوند متعال این گروه مشرک را نجس معرفی می‌نماید و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾^۳ و حتی دستور قتل ایشان را صادر می‌نماید: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾^۴ مشرکان را هر کجا یافتید، بکشید.

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. سوره توبه، آیه ۳.

۳. سوره توبه، آیه ۲۸.

۴. سوره توبه، آیه ۵.

اگر به شأن نزول سوره براءت (توبه) رجوع شود، این آیات خطاب به مشرکین و بت پرستان مکه نازل گردیده است که تبلیغ و بیان آن بر عهده‌ی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه الصلاة والسلام) بوده است که از جانب رسول خدا ﷺ مأمور شدند به مشرکین قریش و بت پرستان مکه براءت و بیزاری خدا از ایشان را اعلام کند و آیات نازل را برایشان تلاوت نماید.^۱

ب) مشرک وصفی

گروهی از مشرکین که اعمال و عقاید شرک‌آلودی دارند اما احکام فقهی خاص بر آنها حمل نمی‌شود؛ مانند فرد ضعیف‌الایمانی که شهادتین را می‌گوید و مسلمان است اما در عین حال عقاید و اعمال شرک‌آلودی دارد و موصوف به شرک می‌باشد.

در دنیای امروز، در کشورهای جنوب شرقی آسیا مشاهده می‌شود که هنوز بت پرستی رواج دارد و حتی به عنوان دین غالب در یک کشور معرفی می‌گردد و میلیون‌ها نفر از آن تبعیت می‌نمایند که جای بسی تأسف است. در این میان اهل کتاب باقی می‌ماند که خداوند در آیات ۳۰ و ۳۱ سوره توبه آنها را مشرک معرفی نموده است.

در ابتدای سوره‌ی بینه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾^۲ کفار از اهل کتاب و مشرکین از دین خود منفک نمی‌شوند تا دلیل روشنی برای آنها بیاید.

طبق این آیات ممکن است اهل کتاب را مشرک اسمی و حقیقی نامید، مگر اینکه اهل کتاب احکام خاص خودشان را دارا می‌باشند و در باب طهارت و نجاست و ازدواج احکام خاصی برای آنها وجود دارد البته از ذبیحه ایشان

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۶؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۲؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۲.

۲. سوره بینه، آیه ۱.

نمی‌توان استفاده نمود و در باب توارث نیز اهل کتاب از مسلمان ارثی نمی‌برد.^۱

مفاهیم متقارب و نزدیک به شرک

مفاهیم و مصطلحاتی در قرآن وجود دارد که متقارب و نزدیک به شرک است و در مواردی نیز ملحق به شرک می‌گردد، هر چند غیر از شرک اصطلاحی می‌باشند. شناسایی این مفاهیم برای درک بهتر مفهوم شرک صورت می‌گیرد.

این مفاهیم عبارتند از:

۱- کفر

۲- الحاد

۳- نفاق

۱. کفر

معنای لغوی و اصطلاحی کفر

کفر در لغت به معنای پوشاندن و پنهان کردن می‌باشد. در لغت عرب به هر کس که چیزی را بپوشاند و پنهان نماید، کافر می‌گویند. زارع و کشاورز را کافر می‌نامند، چراکه بذر و دانه را در زمین پنهان می‌کند. همچنین شب را به جهت اینکه در آن اشیاء دیده نمی‌شود و پنهان می‌گردد، کافر می‌گویند. انسان ناسپاس را کافر می‌نامند، زیرا نعمت‌های الهی را نادیده گرفته و پنهان می‌کند و

۱. صاحب کتاب توحید در قرآن، ص ۵۷۲ و ۵۷۳ می‌فرماید: قرآن کریم گاه اهل کتاب را مشرک می‌داند (سوره توبه، آیات ۳۰ و ۳۱) و گاه اهل کتاب را در مقابل مشرکان قرار می‌دهد: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُتَّفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ» (سوره بینه، آیه ۱) کافران اهل کتاب و مشرکان رها نمی‌شوند تا دلیلی آشکار برایشان بیاید (هرگز جامعه آنها بدون پیامبر الهی نبوده است). شاید بتوان در وجه جمع آیات یاد شده چنین گفت که آنجا که عنوان مشرک بر اهل کتاب اطلاق شده مراد شرک وضعی است که با توحید و اقرار به نبوت پیامبرشان منافات ندارد و آنجا که عنوان مزبور در مقابل اهل کتاب قرار گرفته - چون مقابله و تفصیل قاطع شرک است - مقصود شرک اسمی است. در اینجا اهل کتاب از گروه‌های اسمی مشرک مانند ملحد و بت‌پرست نیستند.

می پوشانند.

اما در اصطلاح، به کسی که منکر مبدأ و یا معاد و یا هر دوی آنها بشود، کافر گفته می شود. و نیز اگر کسی نبوت پیامبر خاتم محمد مصطفی ﷺ را انکار نماید، کافر نامیده می شود.^۱

وجوه کفر از دیدگاه قرآن

امام صادق علیه السلام وجوه کفر در قرآن را بیان نموده است.^۲ ابی عمرو الزبیری^۳ می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: مرا از وجوه کفر در کتاب خداوند عزوجل آگاه ساز.

ایشان فرمودند: «الکفر فی کتاب الله علی خمسة اوجه: فمنها کفر الجحود و الجحود علی وجهین. و الکفر بترک ما امر الله. و کفر البراءة و کفر النعم» کفر در کتاب خدا بر پنج قسم می باشد: کفر انکاری که خود بر دو قسم می باشد. و کفر به وسیله ترک آنچه خداوند امر کرده است. و کفر براءت و کفر نعمت ها. امام علیه السلام در ادامه به بیان و تشریح اقسام کفر می پردازد.

الف) انکار مبدأ و معاد یا انکار ربوبیت

این قول کسانی است که می گویند: پروردگاری وجود ندارد و بهشت و جهنمی در کار نیست. این کلام دو گروه از زنداقه می باشد که به آنها دهری مذهب می گویند. ایشان معتقدند: «وَمَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»^۴ ما را دهر هلاک می کند - دهریه همان کسانی هستند که امروز از آنها به مادی گرها تعبیر می شود و پیرو مسلک مادی و مسلک ماتریالیسم می باشند - این گروه دینی برای خود از روی

۱. قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۲۲ (نقل به معنا).

۲. کافی، ج ۴، ص ۱۴۹، ح ۱.

۳. ابی عمرو الزبیری توثیقی ندارد؛ در نتیجه، حدیث از حیث سند ضعیف است اما از آنجایی که در آن استدلال به آیات قرآن آمده و مشکلی ندارد.

۴. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

سلیقه و پسند خویش، بدون بررسی و تحقیق و کاوش در اطراف آنچه که می‌گویند مقرر داشته‌اند و خداوند درباره ایشان می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ إِلَّا يظُنُونَ﴾^۱ و در سوره بقره می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲ که مقصود، کفر نسبت به توحید و شناسایی خدای متعال است.

ب) انکار آگاهانه حق یا انکار با وجود معرفت

انکار آگاهانه بدین معنا است که منکر، حق و حقیقت را می‌شناسد و مطلب نزد او ثابت است اما حقیقت را انکار می‌کنند. خداوند تبارک و تعالی درباره ایشان می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾^۳ با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند.

و در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۴ و آنها قبل از این به خود وعده‌ی پیروزی بر کفار را می‌دادند، با این همه وقتی آنچه را که می‌شناختند نزد آنها آمد و به آنها داده شد، به آن کفر ورزیدند. پس لعنت خدا بر کافران باد.

در تفسیر عیاشی ذیل این آیه شریفه از قول امام صادق علیه السلام آمده است که یهودیان در کتاب‌هایشان محل هجرت پیامبر آخر الزمان را یافتند و در جستجوی آن مکان به مدینه آمدند و در آنجا ساکن شدند اما زمانی که وجود نازنین رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله مبعوث به رسالت گردید، یهود با آنکه حقیقت را می‌دانستند، به رسالت ایشان کافر گردیدند و آن را انکار کردند.^۵

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

۲. سوره بقره، آیه ۶.

۳. سوره نمل، آیه ۱۴.

۴. سوره بقره، آیه ۸۹.

۵. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۹.

ج) کفران و نادیده گرفتن نعمت‌ها

خداوند تبارک و تعالی از زبان حضرت سلیمان علیه السلام حکایت می‌کند: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِي كَرِيمٌ﴾^۱ این نعمت، از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاس‌گزارم یا ناسپاس. و هر کس سپاس گزارد تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد و هر کس ناسپاسی کند به تحقیق پروردگارم بی‌نیاز و کریم است.

آصف بن برخیا با استفاده از نیروی معنوی خود تخت ملکه‌ی سبأ را در چشم بهم‌زدنی نزد حضرت سلیمان علیه السلام حاضر کرد. هنگامی که حضرت سلیمان علیه السلام تخت را نزد خود مستقر دید، زبان به شکر پروردگار گشود و این جملات بر زبان او جاری گشت.

در آیه دیگری خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۲ اگر شکر کنید، حتماً نعمتتان را زیاد می‌کنم و اگر کفران کنید، قطعاً عذاب من سخت است و می‌فرماید: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ﴾^۳ پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و از من تشکر کنید و کفران نکنید. به طور کلی کفران نعمت به معنای نادیده گرفتن داده‌های خداوند و استفاده نکردن از آنها می‌باشد.

د) ترک و انجام ندادن اوامر الهی

خداوند تبارک و تعالی درباره ترک آنچه بدان دستور داده است می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشَاهِدُونَ﴾^۴ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تَفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجَهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ

۱. سوره نحل، آیه ۴۰.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۷.

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۲.

بِغَضِ الْكُتَابِ وَتَكْفُرُونَ بَعْضُ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَرُدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ^۱.

و زمانی که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و یکدیگر را از شهرهایتان بیرون نکنید، سپس شما به این پیمان اقرار کردید و شاهد آن بودید. سپس همین شما، آنهایی هستید که یکدیگر را می‌کشید و جمعی از خودتان را از شهرهایتان بیرون می‌کنید و علیه آنها به گناه و دشمنی کمک می‌کنید و اگر آنها را به عنوان اسیر برایتان بیاورند، از آنها برای آزادیشان فدیة می‌خواهید و حال آنکه بیرون کردن آنها از شهرشان برای شما حرام بوده است. آیا شما به بعضی از مطالب کتاب ایمان دارید و به بعضی دیگر کافرید؟ آیا جزای کسی که از شما آن کارها را بکند، چیزی جز خواری و پستی در زندگی دنیا هست؟! و اینان در روز قیامت به سخت‌ترین عذاب تحویل داده می‌شوند و خدا از آنچه که می‌کنید، غافل نیست.

خداوند جلّ و اعلیٰ در این آیات، بنی اسرائیل را به واسطه ترک آنچه که به آنها فرمان داده است، کافر دانسته و با آنکه نسبت ایمان به آنها داده است، اما ایمان را از آنها نپذیرفته است و آن را سودمند برای آنها در نزد خودش ندانسته و خواری در دنیا و شدیدترین عذاب‌ها در آخرت را برای ایشان مقرر فرموده است.

خدای تعالیٰ در سوره مبارکه آل عمران می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ
مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۲ و بر عهده‌ی مردم است که برای خدا البته آنهایی که توانایی و استطاعت دارند، به سوی خانه‌ی خدا بروند و کسی که کافر شود، بداند که قطعاً خدا از همه‌ی مردم جهان بی‌نیاز است. بر طبق این آیه کسی که حج واجب را ترک نماید، کافر می‌باشد.

۱. سوره بقره، آیات ۸۴ و ۸۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

ه) کفر برائت و برائت از کافران

در بعضی از آیات قرآن کفر به معنای برائت آمده است. خداوند عزوجل از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام حکایت می‌کند: ﴿كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾^۱ و به شما کفر می‌ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه‌ی همیشگی است تا اینکه فقط به خدا ایمان آورید. در این آیه «کفرنا بکم» به معنای «تبرأنا منکم» می‌باشد یعنی ما از شما بیزاری و برائت می‌جویم.

خداوند تبارک و تعالی از زبان ابلیس کلامی را بیان می‌کند که او در روز قیامت از دوستان آدمی زاده‌ی خود ابراز بیزاری و برائت می‌کند و می‌گوید: ﴿إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ﴾^۲ قطعاً من بدانچه پیش از این با من در [کار یا طاعت خداوند] شریک گشتید، کافر شدم.

خداوند در سوره عنکبوت نیز از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيُلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا﴾^۳ جز این نیست که غیر خدا بت‌هایی را برای دوستی بین خودتان در زندگی دنیا گرفته‌اید سپس روز قیامت بعضی از شما به بعضی دیگر کافر می‌شود و بعضی از شما بعضی دیگر را لعنت می‌کند.

در اینجا «یکفر بعضکم ببعض» بدین معناست که عده‌ای از عده‌ی دیگر ابراز بیزاری و برائت می‌کنند.^۴

۱. سوره ممتحنه، آیه ۴.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۲۵.

۴. عن ابی عمرو الزبیری عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قلت له: اخبرنی عن وجوه الکفر فی کتاب الله عزوجل؟ قال: الکفر فی کتاب الله علی خمسة اوجه:

فمنها کفر الجحود والجحود علی وجهین و الکفر بترک ما امر الله و کفر البراءة و کفر النعم.

فاما کفر الجحود فهو الجحود بالرئوبیة وهو قول من یقول: لارب ولا جنة ولا النار وهو قول صنفین من

اگر شیعه معتقد است که نسبت به دشمنان امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) کافر هستیم به معنای براءت و ابراز بیزاری از آنها است. به طور کلی از دیدگاه فقهی، کافر به کسی گفته می‌شود که خداوند و رسول خاتم صلی الله علیه و آله و معاد و یا یکی از این سه را قبول نداشته باشد که در آن صورت صرفاً احکام فقهی خاص مانند طهارت، نجاست، جواز و عدم جواز ازدواج و مسائل مربوط به آن برای او ثابت می‌شود.

الزنادقة یقال لهم الدهریة وهم الذین یقولون: «وما یهلکنا الا الدهر» و هو دین وضعوه لانفسهم بالاستحسان علی غیر تثبت منهم ولا تحقیق لشیء مما یقولون قال الله عزوجل: ان هم الا یظنون ان ذلک كما یقولون وقال ان الذین کفروا سواء علیهم ءأذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون یعن بتوحید الله تعالی فهذا احد وجوه الکفر.

واما الوجه من الجحود علی معرفة وهو ان یجحد الجاحد وهو یعلم انه حق قد استقر عنده وقد قال الله عزوجل: وجحدوا بها واستیقنھا انفسهم ظلماً و علواً و قال الله عزوجل وكانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین فهذا تفسیر وجهی الجحود.

والوجه الثالث من الکفر، کفر النعم وذلك قوله تعالی یحکی قول سلیمان علیه السلام، هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکر ام اکفر ومن شکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر فان ربی غنی کریم. وقال لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید وقال فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون والوجه الرابع من الکفر ترک ما امرالله عزوجل به وهو قول الله عزوجل واذا اخذنا ميثاقکم لا تسفکون دماءکم ولا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم واثم تشهدون ثم انتم هولاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقاً منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالانتم والعدوان وان یأتوکم اساری تفادوهم وهو محرم علیکم اخراجهم افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم فکفرهم بترک ما امرالله عزوجل به ونسبهم الی الایمان ولم یقبله منهم ولم ینفعهم عنده فقال فما جزاء من یفعل ذلک منکم الآخزی فی الحیة الدنیا و یوم القیامة یردون الی اشد العذاب وما الله بغافل عما تعملون والوجه الخامس من الکفر کفر البراءة وذلك قوله عزوجل یحکی قول ابراهیم علیه السلام: کفرنا بکم و بدأ بیننا و بینکم العداوة والبغضاء ابدأ حتی تؤمنوا بالله وحده یعنی تبرأنا منکم وقال یذکر ابلیس و تبرئته من اولیائه من الانس یوم القیامة: انی کفرت بما اشکرکم من قبل.

وقال انما اتخذتم من دون الله اوثاناً مودّة بینکم فی الحیة الدنیا ثم یوم القیامة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضاً یعنی یتبرء بعضکم من بعض. (کافی، ج ۴، ص ۱۴۹، ح ۱)

۲. الحاد

معنای لغوی و اصطلاحی الحاد

الحاد در لغت به معنای انحراف از وسط و میل به کنار است و عرب به کسی که در جاده می‌رود و منحرف به سمت گوشه‌ی جاده می‌شود ملحد می‌گوید. الحاد در اصطلاح به معنای انحراف از توحید و میل به شرک می‌باشد و اگر کسی از صراط مستقیم الهی و از توحید انحراف پیدا کند و به طرف شرک برود، ملحد نامیده می‌شود.^۱

قرآن کریم کسانی که اسماء و صفات الهی را به غیر خدا نسبت می‌دهند، ملحد می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾^۲ و کسانی را که اسماء خدا را به الحاد می‌کشانند، به حال خود وا بگذارید.

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب توحید روایتی را از امام رضا (علیه الآف التحية والسلام) بیان می‌کند که ایشان در توضیح معنای توحید می‌فرماید: «من قال حتى م فقد غيابه ومن غيابه فقد غايابه ومن غايابه فقد جزاه ومن جزاه فقد وصفه ومن وصفه فقد ألحد فيه لا يتغير الله بانغيار المخلوق كما لا يتحدّد بتجديد المحدود»^۳ کسی که بگوید خداوند تا کجا و برای چه مدتی می‌باشد؟ خدا را مدت‌دار نموده و کسی که او را مدت‌دار کند برای او پایانی فرض کرده و کسی که برای او پایانی فرض کند او را جزء جزء نموده و کسی که او را جزء جزء بداند او را توصیف کرده و کسی که او را توصیف نماید درباره او کفر ورزیده است. خداوند با دگرگونی مخلوقات تغییر نمی‌کند و با مرز داشتن و محدود شدن آنها محدود نمی‌شود. در این روایت اعتقاد به زیادت صفات بر ذات به عنوان الحاد معرفی شده است و باورمند به آن منحرف از صراط مستقیم در توحید می‌باشد.

۱. قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۸۲ (نقل به معنا).

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۳. التوحید، ص ۳۶ و ۳۷.

اقسام الحاد

به طور کلی الحاد به دو صورت تصوّر می‌شود:

۱. الحاد در جهت افراط؛ به نحوی که شخص ملحد چند خدا را متصوّر بشود.

۲. الحاد در جهت تفریط؛ به نحوی که شخص ملحد معتقد باشد خدایی وجود ندارد و هرگونه ربوبیت در عالم امکان را نفی کند.

۳. نفاق

معنای لغوی و اصطلاحی نفاق

واژه نَفَقَ در لغت به راه زیرزمینی و کانال زیرزمینی گفته می‌شود. لذا به یکی از ورودی‌های لانه موش صحرائی که مخفی است، نافقاء گفته می‌شود و به ورودی دیگر که آشکار است قاصعاء، به نحوی که وقتی دشمن از قاصعاء به او حمله کند، از نافقاء خارج می‌شود.^۱

مصطلح نفاق به معنای دو چهره می‌باشد. کسی که در جمع مؤمنین، خود را مؤمن نشان می‌دهد اما اگر بر کافرین وارد شود آنجا می‌گوید: من با شما هستم و کافر می‌باشم، منافق نامیده می‌شود و شاید در زمان ما به معنای هزار چهره می‌باشد. ﴿يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾^۲ به زبانشان چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست.^۳

نفاق از مصادیق بارز شرک است

نفاق، نوعی شرک است و منافق مشرک محسوب می‌شود و قرآن نیز در آیه زیر به آن دلالت دارد.

۱. قاموس قرآن، ج ۷، ص ۹۹ (نقل به معنا).

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۷.

۳. قاموس قرآن، ج ۷، ص ۹۸.

خدای تعالی گناه شرک را نمی‌آمرزد چنانچه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۱ خدا گناه شرک به او را نمی‌بخشد ولی کمتر از آن، [هر گناهی] را برای هر کس که بخواهد، می‌بخشد.

شرک خط قرمزِ غفران الهی است و خدا آن را ظلم بزرگ می‌شمارد. لذا به پیغمبر اکرم ﷺ و مؤمنان گوشزد می‌کند که برای مشرکان درخواست آمرزش نکنند، آنجا که می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾^۲ پیامبر و آنهایی که ایمان آورده‌اند، حق ندارند برای مشرکین بعد از آنکه برای آنها روشن شد که آنها اهل جهنم‌اند از خدا طلب آمرزش کنند، هر چند از خویشان نزدیک آنها باشند.

از سوی دیگر خداوند تبارک درباره افراد منافق به پیغمبر خاتم ﷺ می‌فرماید: ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾^۳ اگر برای منافقان آمرزش بخواهی یا برای آنها آمرزش نخواهی، حتی اگر هفتاد بار برای آنها آمرزش بخواهی، هرگز خدا آنها را نمی‌بخشد.

در این آیه از کلمه‌ی «لَنْ» استفاده شده که نفی ابد را می‌رساند یعنی خداوند هرگز منافقین را مشمول رحمت خود نمی‌کند و آنها را نمی‌بخشد. از کنار هم قرار دادن آیات سه‌گانه مذکور می‌توان نتیجه گرفت که مشرکان و منافقان در حکم عدم مغفرت، مشترک می‌باشند.

اشکالی که در اینجا به وجود می‌آید آن است که: در آیه نخست، [مربوط به شرک]، خداوند عدم آمرزش را منحصر در شرک می‌داند و می‌فرماید: فقط یک گناه نابخشودنی وجود دارد و آن شرک است و کمتر از آن هر گناهی که باشد، آمرزیده می‌شود. این در حالی است که خداوند در مورد منافقین نیز حصری را

۱. سوره نساء، آیه ۱۱۶.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۳.

۳. سوره توبه، آیه ۸۰.

قائل گردیده و می‌فرماید: ﴿فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾^۱ خدا هرگز منافقان را نمی‌بخشد. در پاسخ به این اشکال باید گفت: حصر در عدم آمرزش، منحصر به شرک می‌باشد و نفاق نیز داخل در شرک و از سنخ و مصادیق شرک می‌باشد و اگر واقعاً لایه‌های نفاق را عقب بزنیم، درون آن شرک نهفته است و بازگشت نفاق به شرک می‌باشد.

بنابراین با بررسی مفاهیم شرک، کفر، الحاد و نفاق فهمیده می‌شود که این عناوین متقارب، بر اعتقاد انسان غیر موحد اطلاق می‌شود و مشرک و کافر و ملحد و منافق از جرگه‌ی توحید خارج و از مغفرت الهی بی‌نصیب می‌باشند.

انواع شرک

توحید، نور است و شرک، ظلمت است. هر جایی که نور نباشد، در آنجا ظلمت خواهد بود. قرآن کریم لفظ نور را به صورت مفرد استفاده می‌کند اما ظلمت را به صورت جمع، می‌آورد.

بنابراین در مقابل توحید و راه مستقیم خدا، کجراهه‌ها و شرک‌های متعددی وجود دارد که باید شناسایی بشود و از آنها اجتناب و دوری گردد، چرا که شناخت آنها در معرفت توحید ناب مؤثر می‌باشد.

الف) شرک در ذات

معنای توحید ذاتی

شرک ذاتی در مقابل توحید ذاتی است. اگر کسی معتقد باشد که در عالم هستی یک خدا، یک واجب الوجود و یک غنی بالذات موجود می‌باشد دارای توحید ذاتی است و اگر عقیده‌اش این باشد که دو یا چند واجب الوجود و غنی بالذات در عالم هستی وجود دارد، گرفتار شرک در ذات می‌باشد.

ظاهراً در زمان نزول آیات شریفه‌ی قرآن، خصوصاً در شبهه جزیره‌ی حجاز

۱. سوره توبه، آیه ۸۰.

کسی قائل به شرک در ذات نبوده است و تمامی افراد خالقیت جهان هستی و الوهیت را از آن خدای واحد قهار می‌دانستند. به حَسَب ظاهر امروز هم کسی یافت نمی‌شود که دو خدای مستقل بالذات و دو غنی بالذات و نامتناهی و بسیط الحقیقه را قبول داشته باشد، زیرا بطلان این اعتقاد واضح می‌باشد.

معتقد به شرک در ذات، کافر می‌باشد

بر فرض اگر کسی چنین اعتقادی را داشته باشد، مشرک و کافر خواهد بود و تمامی احکام فقهی شرک و کفر شامل او می‌شود، اسلام او را شخصی نجس معرفی می‌کند و حرمت نکاح و حرمت میراث و حرمت استفاده از ذبیحه را برای او ثابت می‌داند.

به طور کلی شرک در ذات به قدری واضح البطلان است که نه تنها امروز بلکه ۱۴۰۰ سال قبل یعنی در عصر نزول قرآن نیز عرب جاهلی چنین اعتقادی نداشته و خدای یگانه را خالق و آفریننده‌ی هستی می‌دانسته است.

ب) شرک در صفات ذاتی

اعتقاد شیعه درباره صفات ذاتی خداوند

در بین مذاهب متعدد کلامی، در صفات ذاتی واجب اختلاف است. اعتقاد شیعه‌ی امامیه اثنی عشری این است که صفات ذات خداوند با خود ذات عینیت دارد بدین معنا که صفت ذاتی، عین ذات باری تعالی می‌باشند.

اعتقاد معتزله درباره صفات ذاتی خداوند

معتزله، از اهل سنت، بر اساس آنچه به آنها نسبت داده شده است قائل به تعطیل و نفی صفات ذاتی هستند.

اعتقاد اشاعره درباره صفات ذاتی خداوند

اشاعره از اهل سنت نیز به زیادتی صفات ذاتی بر ذات اعتقاد دارند. بنابراین ذات خداوند قدیم است و هشت صفت ذاتی قدیم نیز وجود دارد که جدای از ذات خداوند هستند و غیریت با ذات دارند و زائد بر ذات می‌باشند. لازمه این

اعتقاد، وجود قدمای نُه گانه است که شرک در صفات ذات را می‌رساند.

شرک در صفات ذاتی، موجب خروج از اسلام نمی‌شود

از آنجا که دانشمندان علم کلام، فقط متوجه‌ی چنین شرکی می‌شوند و مردم عادی متوجه و متذکر آن نمی‌شوند، لذا از این شرک، تعبیر به شرک خفی می‌شود و قهراً چنین اعتقادی موجب خروج از اسلام نمی‌شود و بر معتقد به این عقیده از لحاظ فقهی، احکام خاص کفر و شرک بار نمی‌شود اما در واقع صاحب این اعتقاد مشرک است و شرک در صفات ذاتی دارد - و کم له من نظیر-.

ج) شرک در صفات فعلی و اقسام آن

بسیاری از مردم به شرک در صفات فعلی خدای سبحان دچار می‌شوند که به آنها اشاره می‌شود.

۱. شرک در خالقیت

توحید افعالی به این معناست که هیچ خالق و مؤثری در عالم جز خدا نیست
«لا مؤثر فی الوجود الا الله تعالی».

این موضوع بسیار دقیق می‌باشد اما متأسفانه بسیاری از متفکران از فهم عمیق آن درمانده شده و دچار شرک گردیده‌اند و در خالقیت برای خدا شریک قائل شده‌اند.

مصادیق شرک در خالقیت

شرک در خالقیت دارای مصادیقی است که به برخی از آنها اشاره می‌شود.
الف) معتزله از اهل سنت در جمع بین توحید افعالی از یک طرف - یعنی انتصاب تمام افعال به ذات حق - و اراده و اختیار انسان از طرف دیگر، گرفتار شرک گردیده‌اند.

معتزله می‌گویند: انسان در افعال خودش کاملاً مستقل و آزاد است و افعالش را خودش خلق می‌کند و به همین جهت باید پاسخگوی اعمال و رفتار و کردار خود در دنیا باشد.

اگر بپذیریم که انسان افعالش را خودش خلق می‌کند، جایگاه توحید افعالی در این میان چه خواهد بود؟

بر طبق اعتقاد معتزله توحید افعالی تخصیص می‌خورد، بدین معنا که هر آنچه در عالم هستی وجود دارد، خداوند آفریده است و خدا خالق آنهاست همانطور که قرآن اشاره می‌کند ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۱ به غیر از افعال انسان که خود او خالق افعالش می‌باشد بنابراین معتزله در داستان افعال انسان، گرفتار شرک شده‌اند.

اما این شرک از نظر فقهی موجب خروج از اسلام نمی‌شود و احکام خاص شرک درباره آن اجرا نمی‌گردد؛ اگرچه از نظر کلامی یکی از مصادیق شرک می‌باشد.

ب) یکی از مصادیق شرک در خالقیت عنوانی به نام ثنویت می‌باشد که به برخی از مجوسیان نسبت داده می‌شود.

مجوسیان معتقدند که در عالم هستی دو مبدأ وجود دارد و عالم دارای دو خالق و آفریدگار می‌باشد. یک مبدأ، خالق خیرات و برکات و نیکی‌هاست که آن را یزدان می‌گویند و مبدأ دیگر خالق شرور و ظلمت‌ها و پلیدی‌هاست که آن را اهریمن می‌نامند.

این اعتقاد هرچند به مجوسیان امروزی که زرتشتیان هستند، نسبت داده می‌شود ولی ایشان منکر آن هستند و داعیه توحید دارند و دو مبدأ را قبول ندارند.

این گروه در صفت فعل خالقیت پروردگار مشرک می‌باشند چراکه اصلاً ظلمتی وجود ندارد. ظلمت به معنای نبودن نور است. اگر نور نباشد، یعنی ظلمت است، اگر وجود نباشد یعنی عدم است.

در عالم هستی شرّ مطلق یعنی بدی و زشتی مطلق وجود ندارد. اما شرّ وجود

۱. سوره رعد، آیه ۱۶.

دارد و شرّ نسبی ناشی از عدم الخیر است که امری عدمی است. پس اگر هر خیر و خوبی و نعمتی را نفی کنیم، شرّ پدید می‌آید. به عنوان نمونه، سلامتی برای انسان یک نعمت است و اگر زائل شود مریضی به وجود می‌آید که شرّ می‌باشد. بنابراین شرور غالباً اموری عدمی می‌باشند، اگرچه می‌توانیم بگوئیم همه‌اش عدمی است. در نتیجه در عالم و نظام هستی که نظام احسن است، چیزی به نام شرّ وجود ندارد تا نیازمند به خالق به نام اهریمن باشد و هر آنچه در این عالم وجود دارد خیر محض است که خالق و آفریننده‌ی آن خداوند تبارک و تعالی می‌باشد.

شبهه: شیطان همان اهریمن در ثنویت است

اگر شخصی مجوسی بگوید: ما قائل به اهریمن هستیم و شما معتقد به شیطان و تفاوت این دو در اسم است، پس شما هم با ما در این امر مشترک هستید؟ در جواب این سؤال باید گفت: اولاً ابلیس مخلوق خداست و نسبت خدایی به او نمی‌دهیم و او خالق هیچ چیز نمی‌باشد. در حالی که شما اهریمن را خالق بالاستقلال شرّ می‌دانید. ثانیاً ابلیس در امور تکوینی استقلالی ندارد و هیچ کاری را بدون اذن خداوند نمی‌تواند انجام دهد و خداوند فقط در امور تشریحی به او اختیار عنایت فرموده تا بندگان را وسوسه نماید و از راه وسوسه در عالم امکان ایجاد نفوذ و ابراز وجود کند. ابلیس در عالم تکوین هیچ تصرفی ندارد؛ و به‌عنوان نمونه نمی‌تواند سیل جاری کند، یا سلامتی انسانی را به بیماری تبدیل نماید، اما می‌تواند انسان را به محرّمات و گناه وسوسه کند و نگذارد انسان به سوی خدا و انجام واجبات گام بردارد. همانطور که آیات متعددی بر این امر دلالت می‌کند و می‌فرماید ﴿الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ لِلْفَقْرِ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ﴾^۱ شیطان شما را به فقر و کمبود و تهی‌دستی وعده می‌دهد و به کارهای زشت شما را امر می‌کند.

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۸.

در آیه دیگر نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ ﴿۹۰﴾ إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُضِدَّكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شراب و قمار و بت‌ها و ازلام پلیدند، [پست و نجس‌اند] و از عمل شیطانند پس از آن دوری کنید، شاید رستگار شوید. قطعاً شیطان می‌خواهد در بین شما به وسیله‌ی شراب و قمار، دشمنی و کینه به وجود بیاورد و شما را از یاد خدا و نماز مانع شود، پس آیا شما هم خودداری خواهید کرد؟

بنا بر آموزه‌های قرآن، عالم هستی مُلک خداست چنانچه می‌فرماید: ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ چرا که در مُلک خدا فقط خودش، تصرف می‌کند. بنابراین شیطان نمی‌تواند سنگی را در عالم جابه‌جا کند یا تصرفی در امور تکوینی نماید، هرچند او می‌تواند به اذن خدا در امور تکوینی دخالت کند که آن هم نوعی امتحان عبد در راه اطاعت خدا می‌باشد.

اگر به داستان حضرت ایوب علیه السلام دقت شود معنای مذکور به خوبی فهمیده می‌شود. کسی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد، بلایی که دامنگیر حضرت ایوب شد برای چه بود؟

امام در پاسخ او فرمودند: ایوب به خاطر کفران نعمت گرفتار آن مصائب عظیم نشد، بلکه این مصیبت به خاطر شکر نعمت بود، زیرا شیطان به پیشگاه خدا عرضه داشت که اگر ایوب را شاکر می‌بینی به خاطر نعمت فراوانی است که به او داده‌ای، مسلماً اگر این نعمت‌ها از او گرفته شود او هرگز بنده‌ی شکرگزاری نخواهد بود!

خداوند برای اینکه اخلاص حضرت ایوب را بر همگان روشن سازد، و او را

۱. سوره مائده، آیات ۹۰ و ۹۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۹.

الگویی برای جهانیان قرار دهد تا به هنگام نعمت و رنج - هر دو- شاکر و صابر باشند، به شیطان اجازه داد که بر دنیای او مسلط گردد. شیطان از خدا خواست اموال سرشار ایوب، زراعت و گوسفندانش و همچنین فرزندان او، از میان بروند که در این مسیر آفات و بلاها در مدت کوتاهی آنها را از میان برد، ولی نه تنها از مقام شکر ایوب کاسته نشد بلکه افزوده گشت!

او از خدا خواست که این بار بر بدن ایوب مسلط گردد و آنچنان بیمار شود که از شدت درد و رنجوری به خود بیچد و اسیر و زندانی بستر گردد این ابتلا نیز از مقام شکر او چیزی نکاست.^۱ در اینجا حضرت ایوب علیه السلام به پروردگار عرضه داشت: «أَنْتَ مَسْنَى الشَّيْطَانِ بُنْصَبٍ وَعَذَابٍ»^۲ همانا شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است.

بنابر آنچه گذشت باید گفت: ابلیس و اهریمن موجودی واحد نمی باشند و نیز شیطان خالق بالاستقلال در عالم هستی نیست و فقط در امور تشریحی اقتدار دارد و البته اقتدار او در حد وسوسه است و مخلوقی از مخلوقات خداست. پس اعتقاد برخی مجوسیان به اهریمن مبنی بر خالق شر بودن، نوعی شرک در خالقیت می باشد.

۲. شرک در ربوبیت

شرک در ربوبیت به دو صورت تکوینی و تشریحی قابل تصور است:

الف) شرک در ربوبیت تکوینی

اگر معتقد باشیم که خداوند، خالق هستی است، اما ربوبیت که به معنای تدبیر و اداره امور است را به دیگران واگذار نموده است، دچار شرک در ربوبیت شده ایم. به عنوان نمونه، وقتی رئیس یک اداره تمام امور را به معاون خود واگذار

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۴، ص ۴۶۳، ح ۶۹.

۲. سوره ص، آیه ۴۱.

نماید و بگوید: تمام کارها را شما انجام بده و اداره‌ی تمامی امور با شما باشد، آیا در عالم هستی، خداوند، خالق است ولی تدبیر امور، به دیگران واگذار شده است؟!^۱

عده‌ای معتقدند که تدبیر امور بر عهده‌ی اجرام آسمانی است چنانچه در داستان محاجّه حضرت ابراهیم علیه السلام با خورشیدپرستان و ماه‌پرستان و ستاره‌پرستان بطلان این امر روشن می‌گردد، چنانچه خداوند گفتار او را نقل نموده و می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لئن لم يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱ هنگامی که تاریکی شب او را پوشاند، ابراهیم ستاره‌ای را دید، گفت: این پروردگار من است و چون غروب کرد، گفت: من غروب‌کنندگان را دوست نمی‌دارم. و زمانی که ماه را در افق دید، گفت: این پروردگار من است و وقتی که او هم غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند، من از گمراهان خواهم بود. و وقتی خورشید را در افق دید، گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر است و وقتی او هم غروب کرد، گفت: ای مردم، من بیزارم از آنچه که شما برای خدا شریک قرار می‌دهید. قطعاً من به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را خلق کرده رو می‌کنم. من در این اعتقاد خالص بوده و از مشرکین نخواهم بود.

عده‌ی دیگری معتقدند خداوند، آفریدگار و خالق عالم هستی می‌باشد ولی تدبیر اداره امور را به فرشتگان سپرده است و خود به کناری نشسته و هیچ کاری انجام نمی‌دهد. به عنوان مثال رزق را به دست میکائیل و موت را به دست عزرائیل و قیامت را به اسرافیل سپرده است و این فرشتگان هستند که امور عالم هستی را می‌چرخانند.

۱. سوره انعام، آیات ۷۶ - ۷۹.

بطلان این استدلال، آشکار است، چرا که فرشتگان مأمور به اوامر رب العالمین هستند و به دستور پروردگار عمل می‌کنند و از جانب خودشان هیچ قدرتی ندارند. چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۱ و می‌گویند: خدای رحمان فرزندی انتخاب کرده است. منزّه است خدا، بلکه آنها بندگان محترم و شایسته خدایند. در کلام بر او پیشی نمی‌گیرند و آنها به فرمان او عمل می‌کنند.

عده‌ای معتقدند، پیامبران و اوصیای ایشان، ربّ در عالم هستی هستند به این معنا که خدای متعال جهان را آفریده است و تدبیر امور آن را به دست عیسیای مسیح یا پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و یا اوصیای ایشان سپرده است و نیز برای آنها قدرت مستقلی را قائل بوده‌اند.

تمامی این گروه‌های مشرک، خدای سبحان را قبول داشته‌اند ولی نه به صورت فراگیر و در همه‌ی امور، بلکه خدا را ربّ الأرباب و مدبّر خدایان می‌دانستند. و برای فرشتگان، قدسیان و اجرام آسمانی هم نوعی ربوبیت معتقد بودند و چون هر یک از آنها را در بخشی از عالم دارای قدرت مستقل می‌دانستند، برای جذب منافع و دفع مضرات از آنها در بخش‌های متنوع کمک می‌خواستند و بدین جهت برای آنها احترام خاصی قائل بودند.

لذا تمثال و مجسمه‌ی آنها را می‌ساختند و در برابر آنها کرنش و بندگی می‌کردند و گاه به آنها تبرک می‌جستند و شفای مریض و نزول باران و دفع خطر و... را از آنها می‌طلبیدند که این کار، شرک در ربوبیت است.

به طور کلی اگر برای موجودات در این عالم هستی، معتقد به رساندن خیر به صورت مستقل بشویم، شرک است ولی اگر معتقد بشویم که اگر خدا بخواهد می‌تواند به وسیله این موجودات از من دفع ضرر بکند یا خیری را به من برساند، شرک نخواهد بود.

۱. سوره انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

برای مثال اگر بگوئیم این دارو را مصرف کن چرا که خداوند شفای تو را در آن قرار داده، نه تنها شرک نیست بلکه توحید محض است اما اگر بگوئیم این دارو خودش مرا شفا می دهد، شرک محسوب می شود.

مثال دیگر آنکه اگر بنده انگشتر فیروزه را با این اعتقاد که این سنگ از بنده دفع ضرر می کند و صاحب آن همیشه ظفرمند و پیروز است به انگشت کردم و این سنگ از جانب خود دارای چنین قدرتی است، معتقد به شرک می باشم اما اگر معتقد باشم خداوند این خاصیت را درون این سنگ به ودیعه گذارده است و من عالم به این خاصیت می باشم و از این سنگ استفاده می کنم، چنین اعتقادی توحید ناب است.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم خطاب به این گروه از مشرکان می فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يَخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيَخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾^۱

بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد یا کیست که مالک گوش و چشم ها است و کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد و کیست که امور عالم را تدبیر می کند؟ پس به زودی خواهند گفت: خدا بگو چرا تقوا پیشه نمی کنید؟

ب) شرک در ربوبیت تشریحی

تشریح به معنای قانون گذاری می باشد و توحید تشریحی یعنی پذیرفتن قوانین الهی، بدین معنا که برای بنده قانونی محترم است که خداوند تبارک و تعالی جعل فرموده باشد. حلال آن چیزی است که خدا فرموده و حرام، منهی عنه پروردگار است. حال اگر کسی معتقد شود شخص دیگر قدرت بر تشریح دارد و احکامی را که او وضع می کند واجب الطاعة می باشد و او این احکام را از نزد خود جعل

۱. سوره یونس، آیه ۳۱.

نموده است، دچار شرک در ربوبیت تشریحی می‌باشد.

برای مثال اگر در احوالات فرعون زمان حضرت موسی علیه السلام توجه شود او می‌گوید: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾.^۱ هر چند از این آیه می‌توان برداشت ربوبیت تکوینی نمود، اما ظاهر آیه می‌گوید: من ربّ اعلاّی شما در تشریح می‌باشم و قانون من بهترین قانون و به مصلحت و نفع همه می‌باشد و همه باید از من اطاعت کنند، چنانچه می‌گوید: ﴿قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾^۲ فرعون گفت: من جز آنچه را که تشخیص می‌دهم، به شما ارائه و نشان نمی‌دهم و من جز به راه رشد و کمال شما را راهنمایی نمی‌کنم.

با توجه به این آیه فراعنه مصر برای خودشان قدرت در تشریح را قائل بودند و این مطلب را می‌توان از کلام حضرت یوسف علیه السلام نیز برداشت نمود، آنجا که می‌فرماید: ﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾^۳ ای دو رفیق زندانی من، آیا خدایان متفرّق بهتر است یا خدای واحد قهار.

در این آیه کلمه «خیر» افعال تفضیل نیست تا معنا چنین بشود که اگر ارباب‌های متفرّق داشته باشی خوب است و رب واحد یگانه بهتر می‌باشد بلکه کلمه «خیر» افعال تعیین است یعنی باید فقط یک خدای واحد قهار باشد، مانند آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۴ که می‌فرماید: فقط و فقط خیر محض خداست.

متأسفانه مسیحیان نیز دچار شرک در تشریح می‌باشند. قرآن کریم می‌فرماید: آنان دانشمندان دینی خود و راهبان مسیحی و حضرت مسیح علیه السلام را به‌عنوان ربّ خود می‌دانستند، چرا که خداوند می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ

۱. سوره نازعات، آیه ۲۴.

۲. سوره غافر، آیه ۲۹.

۳. سوره یوسف، آیه ۳۹.

۴. سوره نمل، آیه ۵۹.

دُونَ اللَّهِ وَالْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ.^۱

ابابصیر می‌گوید: درباره این آیه از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، ایشان در پاسخ فرمودند: «أَمَّا وَاللَّهِ مَا دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ انْفُسِهِمْ وَلَوْ دَعَوْهُمْ إِلَى عِبَادَةِ انْفُسِهِمْ لَمَا اجَابُوهُمْ وَلَكِنْ احْلَوْا لَهُمْ حَرَامًا وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ».^۲

به خدا سوگند احبار و راهبان، مردم را به عبادت خود دعوت نمی‌کردند، و اگر هم دعوت می‌کردند مردم نمی‌پذیرفتند بلکه علما و دانشمندان، حلال را حرام و حرام را حلال کردند و مردم نیز بدون تحقیق، از آنها پذیرفتند و ندانسته آنها را عبادت کردند.

اهل سنت نیز به تبعیت از دانشمندان مسیحی، حلال خدا را حرام معرفی نموده و حرام الهی را حلال قلمداد می‌کنند و مردم هم از ایشان پذیرفته‌اند و دچار شرک در ربوبیت تشریحی گردیده‌اند.

متععه حج و متعه نساء^۳ دو فقره از حلال‌هایی هستند که خلیفه دوم این دو را حرام معرفی نموده و جای بسی تأسف است که تمامی فقهاء اهل سنت و به تبعیت ایشان، مردم از این فتوا پیروی نموده‌اند.

د) شرک در عبادت

اولین هدف بلکه تنها هدف از بعثت انبیاء و بالاترین پیام در کتاب‌های آسمانی، دعوت به توحید می‌باشد. چنانچه از رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله نقل است که پیوسته می‌فرمودند: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا».^۴

۱. سوره توبه، آیه ۳۱.

۲. کافی، ج ۴، ص ۱۶۶، باب شرک، ح ۷.

۳. عن عمر - انه قال في خطبته - متعتان كانتا على عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وانا انهي عنهما و اعاقب عليهما: متعة الحج و متعة النساء. (الغدیر، ج ۶، ص ۲۹۸)؛ التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۱۵۳ و ج ۱۰، صص ۵۲-۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۱۹، ح ۴۵۷۱۵ و ص ۵۲۱، ح ۴۵۷۲۲.

۴. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.

یکی از لوازم محقق شدن این هدف، رسیدن به توحید در عبادت می‌باشد. توحید در عبادت عبارت از پرستش ذات حق و رها شدن از پرستش غیر خدا و پذیرش بزرگی خدا می‌باشد.

در مقابل آن شرک در عبادت است که معنای آن پرستش غیر خدا یا پرستش شی یا کس دیگری به همراه خداوند متعال می‌باشد.

اقسام شرک در عبادت

شرک در عبادت بر دو قسم می‌باشد:

۱. شرک جلی

شرک جلی عبارت است از آنکه به طور علنی و آشکار، خدای دیگری مثل بت‌ها را غیر از خدای واحد مورد پرستش قرار دهد.

اندیشه‌ی ناصحیح مشرکان درباره‌ی عبادت این بود که هر قدر تعداد معبودها بیشتر باشد، قدرت و اعتبار آنها بیشتر خواهد بود و قدرت خدای یگانه را محدود می‌دانستند پس در مقام تعجب می‌گفتند: ﴿أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾^۱ آیا خدایان متعدد را خدای واحد قرار داده؟ قطعاً این چیز عجیبی است.

مشرکان بت‌ها را وسیله‌ای برای جلب رضایت پروردگار می‌دانستند و بر این باور بودند که ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾^۲ این بت‌ها شفاعت‌کنندگان ما نزد خدا می‌باشند و دلیل پرستش بت‌ها این بود که آنها ما را به خدا نزدیک می‌کنند ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^۳ و کسانی که غیر از خدا اولیائی برای خود می‌گیرند، می‌گویند: آنها را عبادت نمی‌کنیم مگر به خاطر اینکه ما را در مرتبه‌ی قرب، به خدا نزدیک کنند. قرآن در پاسخ به آنها

۱. سوره ص، آیه ۵.

۲. سوره یونس، آیه ۱۸.

۳. سوره زمر، آیه ۳.

می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾^۱ قبل از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم جز اینکه به او وحی کردیم جز من، خدایی نیست، پس فقط من را پرستید.

۲. شرک خفی

از شرک خفی در عبادت، تحت عنوان ریا و سمعه یاد می شود که بسیار پنهان است و متأسفانه بسیاری از مسلمانان به آن مبتلا می شوند که در موضوع شرک در عمل از آن بحث می شود.

هـ) شرک در عمل

یکی از اقسام اساسی و اصلی شرک، شرک در عمل می باشد. از آنجایی که تمامی اعمال ما عبادت نمی باشد، شرک در عمل از شرک در عبادت جدا می شود، هر چند که به خاطر مخفی بودن آن را جزء شرک خفی تلقی می نمایند. بنابراین شرک در عبادت را می توان قسمتی از شرک در عمل دانست.

شرک در عمل مصیبت ناگواری است و بسیاری از مردم را گرفتار نموده تا جایی که اختصاص به بت پرستان و مشرکان ندارد بلکه بسیاری از موحدان و کسانی که ایمان آورده اند، کم و بیش رگه هایی از شرک، در اعمال و گفتارشان و حتی عقایدشان وجود دارد و از آنجایی که بسیار مخفی و پنهان است، قابل شهود و مشاهده نمی باشد. قرآن کریم می فرماید: ﴿وَمَا يَوْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۲ و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند، جز اینکه مشرک هستند. طبق این آیه اکثر مؤمنان به خداوند، در مقام عمل گرفتار شرک می باشند، هر چند که در مقام عقیده، موحد می باشند. مشکل اصلی این افراد پایند نبودن به

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۵.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

لوازم ایمانشان می‌باشد. به همین جهت قرآن، مؤمنان را به کسب مراتب بالاتر از ایمان به خدا و پیامبر اکرم ﷺ دعوت می‌کند و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ایمان واقعی به خدا و رسولش بیاورید.

علت گرفتار شدن در شرک عملی

از آیه مذکور فهمیده می‌شود که ایمان برخی از افراد، ناقص می‌باشد و خللی در ایمانشان وجود دارد که اگر عوامل این نواقص را مرتفع نمایند گرفتار شرک در مقام عمل می‌شوند. پس باید انسان موحد بسیار مراقب باشد تا گرفتار شرک در عمل نشود. برای روشن شدن معنای شرک در عمل چند نمونه از آن را بیان می‌کنیم.

نمونه‌هایی از شرک در عمل

۱. اینکه اشخاص یا اشیاء یا موجودات بدون توجه به خدا و بالاستقلال مورد توجه قرار گیرد، به نحوی که این توجه موجب حجاب و مانع رسیدن به خدا می‌شود.

در مقام بالاتر نیز اگر شخصی بخواهد بدون توجه به خدا و با استدلال به آنها توحید و یگانگی خدا را ثابت کند، ممکن است حجاب و مانع او از رسیدن به خدا بشود، زیرا نگاه و توجه او به آن اشیاء و یا اشخاص بالاستقلال می‌شود و نگاه به هر چیز، اگر قبل از نگاه به خدا باشد، حجاب و مانع از رسیدن به خدا می‌شود. چراکه توجه به آن اشیاء و یا اشخاص به تدریج انسان را از یاد خدا غافل می‌کند و این غفلت همان مانع و حجاب موجود می‌باشد.

اگر به سیره امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دقت شود، ایشان می‌فرماید: «ما

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۶.

رأيت شيئاً آلا ورايت الله قبله وبعده و معه^۱ من هیچ شیءای را ندیدم مگر اینکه قبل از آن و به همراه آن و بعد از آن خدا را دیدم؛ یعنی اشیاء و موجودات و اشخاص برای ایشان حجاب نیستند.

۲. اینکه شخص نسبت به دیگران یک نوع برتری داشته باشد و آن برتری را از ناحیه خود بداند و خداوند را دخیل در این برتری فرض نکند. این برتری می‌تواند علمی یا مالی باشد و یا یک مقام و منزلت اجتماعی و معنوی باشد.

قرآن از زبان قارون می‌فرماید: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي»^۲ قارون می‌گفت: تمامی اموالم را خودم بنا بر دانشی که داشته‌ام، به دست آورده‌ام. این نوع اعتماد به نفس و احساس استقلال، در مقابل اعتماد و توکل به خدا، از مصادیق شرک خفی است. پس اگر کسی بگوید این ثروت و مکنّت، این زیبایی و این جاه و مقام، مخصوص خودم است و چنانچه این امتیازات و برتری‌ها را لطفی از جانب خدا نداند، گرفتار شرک شده است.

در مقابل، اگر کسی بگوید من و هر آنچه دارم و این مقامی را که به دست آورده‌ام از ناحیه خداست، این همان معنای توحید ناب است.

۳. قسم دیگری از شرک در عمل آن است که اکثر مردم چشم به مال و قدرت دیگران دارند و در حوادث روزگار و مشکلات، دیگران را جایگزین خداوند متعال می‌کنند.

این نوع از شرک در عمل، بیشتر در گفتار مردم نمایان می‌شود، به‌عنوان نمونه، کسی به دکتر می‌گوید: دستم به دامنّت، مریض مرا شفا بده. به شخصی که جایگاه اجتماعی دارد، می‌گوید: هیچ کس جز شما نمی‌تواند کار مرا حل کند، یا می‌گوید اول خدا دوم فلانی یا اگر فلان کس یا فلان شیء نبود، من هلاک می‌شدم و یا بدبخت می‌شدم و یا ضایع می‌شدم.

۱. شرح الکافی، للمولی صالح المازندرانی، ج ۵، ص ۱۰۳، ح ۲.

۲. قصص، ۷۸.

به طور کلی، اگر در گفتار، امور را به خدا منتسب ندانیم، گرفتار شرک در عمل شده‌ایم، اما اگر همه‌ی پدیده‌ها را از مجرای فیض الهی پیگیری کنیم و از دیدگاه الهی به آنها نگاه کنیم، به توحید ناب دست یافته‌ایم.

ذیل آیه‌ی ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱ از امام صادق علیه السلام نقل است که می‌فرماید: «هو الرجل يقول: لولا فلان لهلكت، ولولا فلان لأصبت كذا وكذا ولولا فلان لضاع عيالي. الا ترى انه قد جعل لله شريكاً في ملكه يرزقه ويدفع عنه. قال: قلت: يقول: لولا ان الله منّ علىّ بفلان لهلكت. قال: نعم لا بأس بهذا»^۲.

مقصود آن است که شخص بگوید: اگر فلانی نبود من هلاک شده بودم و اگر فلانی نبود، به آن بلا مبتلا می‌شدم و اگر فلانی نبود خانواده‌ام تلف می‌شد و از بین می‌رفت. آیا نمی‌بینی چگونه برای خدا که او را رزق می‌دهد و از او بدی‌ها را دفع می‌کند، چگونه شریک قرار می‌دهد. مالک بن عطیه می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، اگر بگویند: اگر خداوند فلانی را جلوی راه من قرار نداده بود، هلاک شده بودم چطور؟ آیا شرک است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: اینگونه گفتن بی‌اشکال است.

بنابراین مالک هر آنچه در عالم هستی است، خداست و هر چیزی که به انسان می‌رسد، اگرچه واسطه‌ای در میان باشد، از ناحیه‌ی خدای تبارک و تعالی است و اگر خدا نخواهد، هیچ چیزی به انسان نخواهد رسید.

۴. یکی از مصادیق بارز شرک عملی ریا می‌باشد که در روایات معصومان علیهم السلام از آن به شرک اصغر تعبیر فرموده‌اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: ترسناک‌ترین چیزی که می‌ترسم به آن مبتلا شوید، شرک اصغر است؛ اصحاب سؤال کردند: یا رسول الله شرک اصغر چیست؟ ایشان

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۰، ح ۹۷.

در پاسخ فرمودند: ریاء.^۱

شرک اصغر در مقابل شرک اکبر است که بت‌پرستی و شرک در عبادت می‌باشد.

راز خطرناک بودن ریا آن است که یک نوع بیماری پنهان است چرا که شخص از وجود آن مطلع نمی‌باشد و در نتیجه به فکر درمان آن نیست و زمانی به وجود آن پی می‌برد که کار از کار گذشته و مانند غده‌ی سرطانی تمام بدن او را فرا گرفته و شخص را از پا درآورده است.

امام حسن عسکری علیه السلام در رابطه با خطرناک بودن ریا می‌فرماید: «الإشراک فی الناس أخفی من دیب النمل علی المسح الأسود فی اللیلة المظلمة»^۲ شرک بین مردم مخفی‌تر از رد پای مورچه‌ای روی سنگ سیاه در شب تاریک است. در کتاب اصول کافی بابی تحت عنوان باب الریاء وجود دارد که چند روایت از آنها ذکر می‌شود.

علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابي عمير عن ابي المغرا، عن يزيد بن خليفة قال: قال ابو عبدالله عليه السلام: كل رياء شرك، انه من عمل للناس كان ثوابه على الناس ومن عمل لله كان ثوابه على الله.^۳

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر ریایی شرک است. هر کس عملی را برای رضایت مردم انجام دهد پاداش و ثواب او با مردم است و هر کس عملی را برای خدا انجام دهد، ثوابش با خداست.

(در سند روایت «یزید بن خلیفه» وجود دارد که درباره‌ی او گفته‌اند: واقفی

۱. (بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۶) قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان اخوف ما اخاف عليكم الشرك الاصغر. قالوا وما شرك الاصغر يا رسول الله؟ قال: هو الرياء قال يقول الله عزوجل يوم القيامة اذا جازى العباد باعمالهم اذهبوا الى الذين تراؤن في الدنيا هل تجدون عندهم ثواب اعمالكم.

۲. تحف العقول، ص ۴۸۷.

۳. کافی، ج ۳، ص ۷۱۸، ح ۳.

مذهب است ولی قدح دیگری درباره‌ی او وارد نشده است. بنابراین روایت مرسله یا حسنه محسوب می‌شود.)

انسان اگر کمی اهل تفکر باشد، درمی‌یابد که مردم نمی‌توانند کاری برای او انجام بدهند چرا که خداوند دو نعمت اصلی را نزد خود نگه داشته و مردم را در رساندن آن دو نعمت هیچ دخالتی نداده است: (۱) رزق؛ (۲) عمر.

پس انسان چقدر بدبخت است که به خاطر جلب توجه مردم مرتکب ریا شود و اعمالش را ضایع کند و غضب الهی را به جان بخرد. پس بهتر آن است که انسان عملش را برای خدا خالص گرداند و آن را وسیله‌ای برای تقرّب به درگاه الهی انجام دهد.

حضرت لقمان رضی الله عنه در وصیت خود به فرزندش می‌فرماید: «واخلص العمل فانّ الناقد بصیر»^۱ و عملت را خالص گردان، چون ناقد و داور، تیزبین است.

«ناقد» به معنای عیارشناس و کسی است که عیار طلا و نقره را تعیین می‌کند. خداوند را بدان جهت ناقد می‌گویند که ارزش اعمال خلق را تعیین می‌کند و بین اعمال نیک و بد را با بصیرت تمام، جدایی می‌اندازد و با علمی که دارد هیچ عملی بر او مشتبه نمی‌گردد.^۲

چه بسا ممکن است فرشته‌ها عمل را بالا می‌برند، امّا پروردگار به استرداد و برگرداندن آن عمل امر می‌نماید. چراکه با شرک آغشته شده است و برای غیر او انجام گرفته است.^۳

امام صادق رضی الله عنه در روایتی دیگر می‌فرماید: «الریاء شجرة لا تثمر الا الشرک الخفی واصلها النفاق»^۴ ریا درختی است که میوه آن، شرک خفی و ریشه‌اش نفاق است.

۱. اختصاص منسوب به شیخ مفید، ص ۳۴۱.

۲. الطراز الاول و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول، ج ۶، ص ۲۹۱.

۳. کافی، ج ۳، ص ۷۲۱، ح ۷.

۴. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۰۰؛ مصباح الشریعه، ص ۳۲، باب ۱۴.

قرآن در توصیف نماز منافقان به طور مستقیم به مسأله ریا اشاره فرموده است: ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَىٰ يَرَأَوْنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱ و هنگامی که به نماز می‌ایستند، با کسالت می‌ایستند، و همواره در برابر مردم ریاکاری می‌کنند؛ و خدا را جز اندکی به یاد نمی‌آورند.

شخص ریاکار طبق این آیه در خلوت اعمالش را با کسالت انجام می‌دهد اما در جلوت، با نشاط تمام، و این ریشه در نفاق او دارد.^۲ زیرا فقط با زبان، به توحید اقرار کرده و در قلب بدان باوری ندارد. اعمال و عبادات منافق از اخلاص و قصد قربت تهی است، به مردم چنین وانمود می‌کند که عبادتش برای خداست ولی در واقع کار را برای رسیدن به مقاصدی که موجب نفاق او شده، انجام می‌دهد.

۵. یکی از اقسام شرک در عمل، سُمْعُه می‌باشد. سَمْعُه بدین معناست که شخص دوست دارد مردم نسبت به عمل او آگاهی پیدا کنند و به خوبی بین مردم شناخته شود.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۱۱۰ سوره کهف ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۳ می‌فرماید: مردی است که کار ثوابی می‌کند ولی مقصود او رضای خدا نیست و همانا می‌خواهد نزد مردم خوب شمرده شود، دوست دارد که مردم آن را بشنوند، این است که در عبادت پروردگار خود شریک گرفته سپس فرمود: هرگز هیچ بنده‌ای نیست که کار نهانی خیری بکند و روزگار بگذرد تا اینکه خدا کار خیر او را آشکار سازد و هیچ بنده‌ای نیست که کار بدی در نهانی انجام بدهد و روزگار بگذرد تا آنکه خدا کار به او را آشکار

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۲.

۲. (کافی، ج ۳، ص ۷۲۱، ح ۸) قال امیرالمؤمنین علیه السلام: ثلاث علامات للمرائي: ينشط اذا رأى للناس ويكسل اذا كان وحده ويحب ان يحمد في جميع اموره.

۳. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

سازد.^۱

برخی از ریاضت‌های غیر شرعی و چله‌نشینی‌ها از مصادیق بارز سمعه هستند و یا ثمره‌ی آن سمعه است، مثلاً فاعل دوست دارد بین مردم مشهور گردد. یکی از عالمان دینی گوید: به جایی رسیدم که چیزهایی را می‌شنیدم و می‌دیدم و اطلاعاتی غیبی پیدا می‌کردم. یک بار می‌خواستم تکبیرة الاحرام نمازم را بگویم که شخصی جلوی من ظاهر شد و خود را شیطان نامید. او گفت: اگر می‌خواهی این بینایی و شنوایی ادامه پیدا کند، نماز نخوان. به شیطان گفتم: هیچ چیز را نمی‌خواهم و نماز می‌خوانم و دیگر آن اطلاعات قطع شد.

مرز توحید و شرک

تقسیم توحید و شرک به نظری و عملی

اگر به مفاهیم توحید و شرک دقت شود، هر کدام از آنها به دو قسم نظری و عملی تقسیم می‌گردد.

بنابراین باید مرزی بین توحید و شرک ترسیم شود تا بتوان به وسیله‌ی آن اندیشه و تفکر توحیدی را از اندیشه و تفکر آلوده به شرک تفکیک نمود و در مقام عمل نیز، مشخص گردد چه عمل و فعلی بر اساس توحید و چه عملی آلوده به شرک و خارج از صراط مستقیم دین می‌باشد.

تعیین مرز توحید و شرک بدین جهت اهمیت دارد که عده‌ای در تشخیص مصادیق شرک، گرفتار افراط و تفریط شده‌اند و با برداشت‌های غیر واقعی از برخی مفاهیم درصدد مشرک معرفی نمودن دیگر مسلمانان می‌باشند.

۱. (کافی، ج ۳، ص ۷۱۹، ح ۴) عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» قال الرجل يعمل شيئاً من الثواب لا يطلب به وجه الله أنما يطلب تزكیه الناس یشتهی ان یسمع به الناس، فهذا الذی اشرك بعبادة ربّه، ثم قال: ما من عبد اسرّ خيراً فذهبت الايام ابدأ حتى يظهر الله له خيراً وما من عبد يسرّ خيراً فذهبت الايام ابدأ حتى يظهر الله له شراً.

آیا اگر کسی اعتقاد به موجودیت موجودی غیر از خدا داشته باشد او مشرک است؟

عده‌ای بر این اعتقادند که اگر کسی بخواهد در مسیر توحید گام بردارد، باید بگوید: در عالم هستی فقط خدا موجودیت دارد. اگر این نظریه را بپذیریم، باید معتقد به نوعی وحدت وجود بشویم که فقط در عالم هستی خداست که وجود دارد و اگر موجودیت موجودی به غیر از خدا را قبول کنیم، مشرک و مبتلا به شرک ذاتی گشته‌ایم.

در پاسخ باید گفت: هیچ مانعی ندارد که بپذیریم در عالم هستی اشیاء و موجوداتی غیر از خدا، وجود دارند که مخلوقات ذات باری تعالی و بیانگر تجلیات فیض الهی می‌باشند و این مخلوقات غیر از ذات باری تعالی می‌باشند و هر کدام دارای موجودیت و وجود خاصی برای خود هستند.

پذیرش این مطلب مکمل و متمم اعتقاد به توحید است و منافاتی با اندیشه توحیدی ندارد.

سؤال دیگری که مطرح می‌شود، این است که آیا می‌توان در جهان آفرینش برای مخلوقات معتقد به تأثیر و تأثر و سببیت و مسببیت شد؟ برای مثال بپذیریم که مخلوقات در یکدیگر اثر می‌گذارند، آب در رویاندن گیاه مؤثر و گیاه در چرخه هستی تأثیرگذار است.

اشاعره و قائلین به جبر در رابطه با توحید افعالی پروردگار معتقدند که در جهان هستی هرگونه تأثیر و تأثر و سببیت و مسببیت و علیت و معلولیت را باید از موجودات سلب نمود و عامل مؤثر در جهان هستی فقط خداوند متعال است «لا مؤثر فی الوجود الا الله» و در غیر این صورت شخص گرفتار شرک در خالقیت و یا شرک در فاعلیت می‌شود. بنا بر این نظریه، آتش هیچ نقشی در سوزاندن ندارد و آب نیز نقشی را در سیراب کردن ایفا نمی‌کند، باران و برف در رویاندن گیاه بی‌اثر می‌باشند و دارو در بهبود بخشیدن مؤثر نمی‌باشد و تمامی اینها فعل خداست.

ظاهر این است که پذیرش یک نظام علی و معلولی و یک نظام سببی و مسببی و یک نظام تأثیر و تأثری در جهان هستی با توحید افعالی پروردگار تنافی ندارد، بلکه متمم و مکمل اعتقاد به خالقیت خداوند است.

خداوندی که مخلوقات را آفریده است، برای هر مخلوقی یک قدرت تأثیرپذیری و تأثیرپذیری در نظر گرفته که این قدرت هم از جانب خداست و مخلوقات در این تأثیر و تأثر استقلال ذاتی از خود ندارند.

خدایی که آتش را آفریده، حرارت و گرما و نور و تمامی خواص مختص به آتش را در آن قرار داده است و این اثرات از مظاهر قدرت پروردگار است.

بله اگر کسی معتقد بشود که خدا آتش را آفریده ولی آثار آتش مال خود آتش است، او به کج‌راهه رفته و از مسیر توحید خارج گردیده است.

مسأله در مورد سایر موجودات نیز به همین نحو است و مخلوقات در عالم هستی با هم فعل و انفعالاتی دارند.

نیز چنانچه کسی معتقد شود که داستان آفرینش شبیه به داستان ساختن یک ساختمان توسط بنایی می‌باشد به نحوی که بنا، ساختمان را می‌سازد و سالیانی از ساخت آن می‌گذرد و همچنان پابرجاست ولی بنا می‌میرد؛ لذا این تشبیه شرک است و خارج از مسیر مستقیم الهی می‌باشد.

عالم هستی، عالم فیض است و تمام فیض از ناحیه‌ی خداست و لحظه به لحظه از ناحیه پروردگار به عالم هستی، افزوده می‌شود و اگر یک لحظه این فیض قطع گردد، عالم هستی فرو می‌پاشد. بنابراین داستان خدا و آفرینش، داستان بنا و ساختمان نیست. پس در نتیجه خالق هستی در مخلوقات خود، اثری را نهادینه کرده است که بر اساس آن، موجودات بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و این تأثیر و تأثر، از ناحیه پروردگار می‌باشد.

بله، اگر خداوند اراده نماید تا اثری را از مخلوق سلب نماید، این اراده الهی غالب خواهد بود و اثر از این مخلوق گرفته می‌شود.

چنانچه مشاهده می‌شود که اثر آتش سوزاندن است اما این آتش تسلیم اراده

پروردگار گردیده و برای حضرت ابراهیم علیه السلام سرد و سلام می‌گردد^۱ و اثر خود را از دست می‌دهد.

اثر کارد بریدن است اما خداوند در قضیه‌ی ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام اثر بریدن را از آن کارد سلب فرموده است.

پس می‌توان نتیجه گرفت که ذات مقدس پروردگار، هم خالق شی است و هم خالق اثر موجود در آن شی می‌باشد و این اندیشه نه تنها شرک آلود نیست بلکه یک اندیشه‌ی توحیدی می‌باشد.

در این میان نظریه‌ای وجود دارد که در دنیای امروز، چهره‌ی روشنفکری به خود گرفته و خود را مترقی و متعالی معرفی می‌نماید! و با برداشت‌های غیر واقعی از برخی مفاهیم درصدد تهمت شرک به دیگر مسلمانان هستند و مسلک خود را با نام وهابیت نشر می‌دهند.

در این نظریه آمده است: می‌پذیریم که اشیاء و مخلوقات، تأثیر و تأثر طبیعی و عادی دارند. مثلاً آب می‌نوشیم تا سیراب می‌شویم، دارو مصرف می‌کنیم تا بیماری برطرف می‌شود و... اما اگر برای اشیاء و موجودات تأثیر و تأثرهای غیر طبیعی و غیر عادی و ماوراء طبیعی متصور بشویم، مبتلا به شرک شده‌ایم.

به‌عنوان نمونه اگر معتقد شویم که فرشته‌ای می‌تواند روزی مرا کم و زیاد نماید یا معتقد شویم که یک شخصیت انسانی می‌تواند در عالم هستی تصرفات غیر طبیعی و غیر عادی و ماورای طبیعت داشته باشد، اعتقاد به این قدرت ماورای طبیعی مخلوق شرک است.

نمونه دیگر اینکه اگر کسی بگوید: سنگ این انگشتر سبب زیبایی دستم شده است، این اعتقاد دارای صورت طبیعی است و اشکالی ندارد. اما اگر بگوید: این سنگ انگشتری موجب می‌شود که رزق من زیاد شود، این شرک است؛ زیرا یک

۱. ﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ * قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾. (سوره

انبیاء، آیات ۶۸ و ۶۹)

قدرت ماورای طبیعی برای آن متصور شده‌ایم. نیز اثر طبیعی آب، رفع عطش می‌باشد و این اثر طبیعی آب است اما اگر معتقد شویم که آب زمزم شفا برای هر بیماری می‌باشد، این شرک است زیرا برای آب یک اثر ماوراء طبیعی معتقد شده‌ایم.

بنابراین نظریه، اگر کسی معتقد شود که تربت سیدالشهداء علیه السلام شفا برای هر مرض می‌باشد، مشرک است. زیرا معتقد به یک اثر ماورای طبیعی برای خاک شده‌ایم. بر طبق این نظریه، پیامبر و امام (صلوات الله علیهم اجمعین)، بشری همانند سایر انسان‌ها می‌باشند و هیچ قدرت ماورایی برای آنها قابل تصور نمی‌باشد.

نیز طبق نظریه مذکور اگر کسی بگوید نزد امام و پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتم، از آنها مسأله‌ای را پرسیدم و چیزی یاد گرفتم، این یک خاصیت عادی و طبیعی است و اشکالی ندارد. اما اگر بگوید از امام یا پیغمبر درخواست کرده‌ام که مشکل مرا حل نماید و نیاز مرا مرتفع سازد و یا گناهی کرده‌ام و از ایشان خواسته‌ام برای من از خدا طلب بخشش کند، این درخواست‌ها طبیعی نمی‌باشد و شخص دچار شرک شده است.

از طرف دیگر بر فرض پذیرش قدرت ماورای طبیعی، اگر پیامبر و امام می‌توانستند این کارها را انجام دهند در زمانی بود که حیات داشته‌اند و زنده بوده‌اند. اما حال که مرده‌اند، نمی‌توانند کاری انجام دهند و اگر کسی انتظاری از ایشان داشته باشد و معتقد به یک قدرت ماورای طبیعی بر آنها شده است، این شرک است.

بنابراین قبور ایشان، گنبدها و ضریح‌ها، طلا و نقره و سنگ و خاکی بیش نیست و خاصیتی بر آن مترتب نمی‌باشد و زائر این قبور، مشرک و از دایره‌ی توحید خارج است.

در پاسخ به این اعتقاد باید گفت: اگر آب خاصیت سیراب کردن را داراست مگر جز این است که خداوند این خاصیت طبیعی را در آب گذاشته است. چه

اشکالی دارد بگوییم که همین خدا در یک آب خاصی به نام آب زمزم، شفا هر بیماری را قرار داده است. آیا خداوند قدرت چنین کاری را ندارد؟ بله، اگر بگوییم این خاصیت ماورایی را آب زمزم از خودش دارد و این خاصیت را خودش به وجود آورده و خدا هیچ تأثیری در به وجود آوردن این خاصیت ندارد، این شرک است.

آیا خدا نمی‌تواند در یک تگه از تربت سیدالشهدا علیه السلام شفا قرار دهد؟ این خاک مدتی در جوار حجت خدا قرار گرفته و خدا به عظمت مقام حجت خود این خاصیت را در آن قرار داده که شفا برای هر مرض و بیماری می‌باشد. نیز اگر گنهکاری درب خانه پیامبر و یا امام (صلوات الله علیهم اجمعین) برود و از ایشان درخواست کند که برای من از خدا طلب استغفار بکنید و ایشان برای او طلب استغفار بکنند و خدا به خاطر استغفار پیامبر یا امام او را مورد مغفرت قرار دهد، کجای این باور شرک است؟!

ما نمی‌گوییم باید پیغمبر یا امام او را ببخشد چراکه ﴿وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۱ اما پیامبر و امام می‌تواند طلب استغفار برای فرد بکند.

مگر فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام نزد پیامبرشان نرفتند و طلب استغفار از ایشان نکردند؟! این مطلب صریح آیه قرآن است: ﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾^۲ ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه، بی‌تردید ما خطاکار بوده‌ایم.

حضرت یعقوب علیه السلام در پاسخ ایشان نگفت این اعتقاد، نوعی شرک است و خودتان از درگاه الهی طلب بخشش کنید، بلکه فرمود: ﴿سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۳ به زودی از پروردگارم برای شما طلب بخشش می‌کنم. قطعاً او همان بخشنده‌ی مهربان است.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۵.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۷.

۳. سوره یوسف، آیه ۹۸.

آیا پیامبران دیگر، قدرت استغفار همانند حضرت یعقوب علیه السلام را دارا هستند یا نه؟ خداوند در قرآن خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱ و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا تفاوتی بین زمان حیات پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و زمان ممات ایشان وجود دارد؟

صاحبان این مسلک مدعی هستند، بله. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا زمانی که زنده است این طلب استغفار را انجام می‌داده اما حال که در دنیا نیست و حیات ندارد، کاری از ایشان ساخته نیست و نمی‌تواند برای شخصی دعا کند و طلب استغفار نماید.

نقد و بررسی اقوال و نظرات وهابیت - ان‌شاء الله - در مبحث جداگانه‌ای خواهد آمد.

آیه استرجاع مرز بین توحید و شرک

مرز توحید و شرک را می‌توان به وسیله آیه استرجاع ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲ مشخص نمود. چراکه قسمت اول آن بیانگر توحید نظری و قسمت دوم آن محدوده‌ی توحید عملی را بیان می‌نماید.

اثبات توحید نظری با توجه به آیه استرجاع

مرز توحید و شرک در اندیشه و فکر و عقیده این جمله از آیه قرآن که فرمود: ﴿إِنَّا لِلَّهِ﴾ می‌باشد. با توجه به این جمله، اگر معتقد شویم هر موجودی با هر نوع خاصیتی - چه خاصیت طبیعی باشد و چه ماوراء طبیعی - آفریده‌ی

۱. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

خداست و خداوند این خاصیت را درون او قرار داده است، این باور، همان توحید ناب است و شرکی در آن راه ندارد.

خداوند در قرآن از زبان حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿أَنْتَى أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخَيِّبُ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۱ من از گِل برای شما چیزی به شکل پرنده می‌سازم و در آن می‌دمم که به اراده و مشیت خدا پرنده‌ای [زنده و قادر به پرواز] می‌شود؛ و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را بهبود می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم.

با توجه به این آیه اگر بگوییم حضرت عیسی علیه السلام بالاستقلال این کارها را انجام می‌دهد و این کمال و برتری را خودش کسب کرده است، معتقد به شرک شده‌ایم؛ اما با دقت در آیه درمی‌یابیم که حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: «باذن» یعنی با اجازه‌ی خدا و با قدرتی که خدا به من عنایت فرموده و با اراده‌ی الهی این امور خارق‌العاده را انجام می‌دهم.

پس مرز توحید و شرک نظری را با این جمله از قرآن مشخص می‌نماییم که «أَنَا اللَّهُ» ما مُلکِ خداییم.

اما در مورد آب زمزم و تربت سیدالشهدا علیه السلام اگر بگوییم شفا موجود در آنها خاصیتی است که خالق هستی به آنها عطا فرموده، اعتقاد به توحید ناب است و اگر کسی بگوید خداوند به برکت کسی در اینجا دفن است، استجاب دعا را زیر قبه‌ی امام حسین علیه السلام قرار داده است، این باور نه تنها شرک نیست، بلکه توحید ناب است.

اثبات توحید عملی با توجه به آیه استرجاع

مرز توحید و شرک عملی، با این جمله از قرآن تعیین می‌گردد: ﴿إِنَّا إِلَٰهٌ

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

رَاجِعُونَ^۱ بازگشت ما به سوی خدا می‌باشد.

با توجه به این جمله از آیه، هر کار و عمل، و هر فعلی که انسان را به خدا برساند، بیانگر توحید عملی می‌باشد.

مسلک و هابیت آن است که: زیارت قبور معنا ندارد و خاصیتی در این زیارت نمی‌باشد، چرا که سنگ و چوب و طلا را زیارت می‌کنیم و می‌بوسیم که این امر، از مصادیق شرک در عمل است.

در پاسخ می‌گوییم: معتقدیم که اینها حجج الهی هستند که راه خدا را به ما نشان می‌دهند. لذا در زیارت جامعه کبیره که سند آن معتبر است خطاب به ایشان می‌گوییم: «انتم السبيل الاعظم والصراط الاقوم وشهداء دارالفناء وشفعاء دارالبقاء»^۲ شما راه و راهنمای به سوی خدا می‌باشید. یعنی شما تابلو و راهنمایی هستید که راه خدا را به ما نشان می‌دهید و ما را به توحید در عمل و اندیشه می‌رسانید.

در نتیجه هر عملی که انسان در پس آن عمل، خدا را ببیند، عملی توحیدی می‌باشد و شرکی در آن نیست و هر عملی که در پس آن عمل خدا را نمی‌بیند آن عمل آلوده به شرک می‌باشد.

اگر کسی که به زیارت امام رضا علیه السلام می‌رود بگوید: من با خدا کاری ندارم و حاجت خود را از امام رضا علیه السلام می‌خواهم و اعتقادش بر این باشد که امام رضا علیه السلام کارهایی می‌تواند بکند که خدا قادر به انجام آن نیست، این شخص در اندیشه و فکر به خطا رفته و نباید او را از رفتن به زیارت منع نمود، بلکه باید توحید را به او گوشزد نمود که اگر امام رضا علیه السلام می‌تواند حاجتش را برآورده نماید به خاطر آن است که حجت خداست و پیوندی با خدا دارد و از ناحیه خدا قدرتی به ایشان افزوده شده که می‌تواند بعد از شهادتشان نیز به اذن الهی، حاجت او را برآورده نماید. پس با توجه به آیه «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» اگر به زیارت امام

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۹.

رضا علیه السلام می‌روی تا به خدا نزدیک بشوی و توبه کنی و استغفار نمایی، زیارتی توحیدی است اما اگر به اسم توحید، کسانی را که شهادتین را می‌گویند، نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و حج به جا می‌آورند به قتل رساندی و اسم آن را تقرّب به پروردگار گذاشتی، این عمل آلوده به شرک است و تو مشرک هستی! مسلک منحرف وهابیت؛ شفاعت، توسّل، تبرک، زیارت قبور، بناء بر قبور، ضریح و گنبد را از مصادیق شرک معرفی می‌کند و افرادی را که به این امور معتقدند، مشرک در اندیشه و عمل و مهدور الدم معرفی می‌نماید. در حالیکه قدرت ماورایی اشیاء از جانب خداست و هیچ کدام از اینها از مصادیق شرک نمی‌باشد.

شرک از دیدگاه قرآن

تمامی افراد بشر در امور خویش به اسباب طبیعی و عادی مراجعه می‌کنند و از آن اسباب، کمال استفاده را می‌نمایند. برای مثال، کسی که مریض می‌شود به سراغ دکتر می‌رود و از داروی تجویز شده برای درمان بیماری بهره‌مند می‌شود. شخصی که ماشینش خراب می‌شود نزد مکانیک می‌رود و کسی که می‌خواهد خانه‌ای بسازد، نزد کارشناس نقشه‌کش و مهندس می‌رود و از او کمک می‌گیرد. آیا این مراجعه به دیگران و استفاده از وسائط و اسباب با روح توحید منافاتی دارد و موجب شرک می‌شود؟ هیچ عاقلی منکر استفاده از وسائط و اسباب نیست و انجام‌دهنده‌ی آن امور را مشرک نمی‌داند. در دنیای امروز هیچ گاه به کسی که برای تعمیر ماشین نزد مکانیک رفته مشرک نمی‌گویند و هیچ فردی به او نمی‌گویند بنشین و بگو: خدایا تو ماشین مرا درست کن و مانند این.

آیا مراجعه به افراد در امور تکوینی، شرک است؟

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر شخصی در امور تکوینی

به افرادی که دارای قدرت ماوراء طبیعی هستند مراجعه کند، اشکالی در توحید او به وجود می‌آید؟

برای مثال شخصی نزد پیغمبر خدا ﷺ و ائمه معصومین (علیهم الصلاة والسلام) برود و بگوید: مریض هستم مرا شفا دهید، خانه می‌خواهم، قرض دارم وسیله رفع آن را فراهم نمایید. گنهکارم شما برای من طلب استغفار نمایید. آیا قرآن این امور را شرک می‌داند؟

به عنوان مقدمه باید گفت: دو نوع شرک وجود دارد که اگر از آنها دوری کنیم، رجوع به انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام و درخواست از آنها به روح توحید آسیبی وارد نمی‌کند.

الف) شرک عرضی

بدین معنا که انسان در عرض خدا، موجود یا خدای دیگری را قبول نماید. مجوسی‌ها و زرتشتی‌ها بنا بر آنچه که به آنها نسبت می‌دهند، معتقد به دو خدا می‌باشند که عبارتند از یزدان و اهریمن. آنها بدی‌ها و شرور و ظلمت‌ها را به اهریمن و خوبی‌ها و نور و خیرات را به یزدان نسبت می‌دهند.

اگر کسی چنین ادعایی بکند، از دیدگاه قرآن مشرک است. قرآن می‌فرماید: ﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلِهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^۱ و [فرمان قاطعانه] خدا [ست که] فرمود: دو معبود انتخاب نکنید [که این انتخابی خلاف حقیقت است]؛ جز این نیست که او معبودی یگانه است. و می‌فرماید: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۲

اگر در آسمان و زمین معبودانی جز خدا بود بی تردید آن دو تباه می‌شد. اهل کتاب نیز درباره‌ی خدا، معتقد به وجود خدایان بوده‌اند: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾^۳ آنان که گفتند: خدا یکی از [این] سه تاست [پدر، پسر، روح] یقیناً کافر

۱. سوره نحل، آیه ۵۱.

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۳. سوره مائده، آیه ۷۳.

شدند. ایشان می‌گویند سه خدا وجود دارد: پدر، پسر و روح القدس به‌گونه‌ای که، واسطه پدر و پسر است و مسیح را خدا می‌دانند: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾^۱ آنان که گفتند: خدا همان مسیح، فرزند مریم است، بی‌تردید کافر شدند. در حالیکه می‌دانیم ﴿وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ﴾^۲ خدایی جز خدای واحد نیست و می‌دانیم که تنها جایگاهی که عیسای مسیح عليه السلام دارد پیامبر بودن است همانند انبیاء گذشته و مادرش پاکدامن و راستگو و صدیقه است و مسیح عليه السلام و مادرش هر دو غذا می‌خوردند. در حالیکه، خدا گرسنه نمی‌شود و تشنه نمی‌گردد و خدایی که غنی بالذات است، محتاج به طعام نمی‌باشد: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ﴾^۳ مسیح، فرزند مریم جز فرستاده‌ای [از سوی خدا] نیست که پیش از او هم فرستادگانی گذشته‌اند. و مادرش زن بسیار راستگو [و درستکاری] بود. هر دو [مانند انسان‌های دیگر] غذا می‌خوردند.

پس هر چیزی را که در عرض خدا قرار دهیم، شرک حاصل می‌شود ولی ما فقط خدا را خالق هستی می‌دانیم.

ب) شرک طولی

عده‌ای معتقدند ما خداوند متعال را به عنوان خالق هستی قبول داریم اما موجودات دیگری هم در عالم هستی وجود دارند که دارای اختیاراتی می‌باشند. ایشان خدا را می‌پذیرند اما غیر از خدا معبودهای دیگری برای خودشان درست می‌کنند، می‌گویند خدا خالق است اما رب النوع زیبایی به نام «ونوس» وجود دارد که هر کس به دنبال زیبایی است، باید نزد ونوس برود. خدایی داریم به نام خدای قدرت که اگر کسی خواهان قدرت و قوت می‌باشد، باید دامان او را

۱. سوره مائده، آیه ۷۲.

۲. سوره مائده، آیه ۷۳.

۳. سوره مائده، آیه ۷۵.

بچسبد. خدای باران و خدای سلامتی و یا اجرام آسمانی را به عنوان معبود می دانند که امور از آنها صادر می گردد و از سنگ و چوب تمثال‌هایی از این خدایان را می ساختند.

قرآن این اعتقاد را شرک می داند و می فرماید: ﴿أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ * وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾^۱ آیا آنچه را [با دست خود] می تراشید، می پرستید؟! در حالی که خدا شما را و آنچه را می سازید، آفریده است.

﴿هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذِ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ﴾^۲ آیا هنگامی که آنها را می خوانید، سخن شما را می شنوند؟ یا به شما سود و زیانی می رسانند؟

حضرت ابراهیم علیه السلام برای مبارزه با این نوع از شرک، بت‌ها را شکست تا ضعف و ناتوانی آنها را آشکار سازد و با استدلال‌های محکم قلوب مردم را از شرک تهی نمود.

قرآن در این مورد می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ * أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾^۳ و معبودهایی را که به جای خدا می پرستند [نه اینکه] چیزی را نمی آفرینند، بلکه خودشان آفریده می شوند. مُردگانند نه زندگان، و نمی دانند چه زمانی برانگیخته می شوند.

با توجه به آیات نورانی قرآن شرک طولی، نیز همانند شرک عرضی، نفی می شود. سؤال اینجاست که اگر کرنش نمودن صرفاً در مقابل پروردگار جایز است، پس چرا تمامی مسلمانان در مقابل کعبه که از سنگ ساخته شده به سجده می افتند. آیا سجده در مقابل آن از مصادیق شرک نمی باشد؟ آیا لمس و بوسیدن حجرالاسود، بوسیدن رکن یمانی و... از مصادیق شرک نیست؟

آیا نباید به هیچ موجود دیگری غیر از خداوند تکریم و احترام نمود و فقط

۱. سوره صافات، آیات ۹۵ و ۹۶.

۲. سوره شعراء، آیات ۷۲ و ۷۳.

۳. سوره نحل، آیات ۲۰ و ۲۱.

در مقابل خداوند تبارک و تعالی کرنش کرد؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: اگر خدا اجازه بدهد که در مقابل شی دیگری کرنش داشته باشیم و از او تجلیل نماییم و او را ستایش نماییم چنین باور و عملی شرک نیست چون با اجازه پروردگار صورت پذیرفته است.

خداوند به ملائکه دستور می‌دهد: ﴿اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا﴾^۱ بر آدم سجده کنید. پس ملائکه سجده کردند. اگر این سجده از مصادیق شرک است پس باید ملائکه اعتراض می‌کردند که ما فقط برای تو سجده می‌کنیم در حالیکه این سجده به امر خداست و ملائکه حضرت آدم علیه السلام را سجده می‌کردند لکن به امر خدا. حضرت آدم علیه السلام مثل قبله برای ملائکه بود و خدا نفرموده است که آدم را بپرستید بلکه امر بر سجده به طرف او فرموده است.

شیطان پرستان می‌گویند: ابلیس نخستین و برترین موحد عالم است، زیرا حاضر نشد به غیر از خدا بر کس دیگری سجده نماید و این ملائکه بودند که اشتباه کردند.

در روایات اهل سنت آمده است: خلیفه‌ی دوم اقرار می‌کند که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجرالاسود را می‌بوسید و آن را لمس می‌نمود. من هم آن را می‌بوسم و لمس می‌کنم اما می‌دانم تو سنگی و خاصیتی نداری.^۲

بنا بر قاعده کلی نعوذ بالله پیغمبر مشرک است و خلیفه‌ی دوم نیز مشرک می‌باشد در حالیکه می‌بینیم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام آن را می‌بوسد و

۱. سوره بقره، آیه ۳۴.

۲. (صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۱۶۳؛ صحیح نسائی، ج ۲، ص ۳۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۶، ۲۶ و ۴۲) ان عمر بن الخطاب قال للركن (و فی طریق اخری: انه جاء الى الحجرالاسود فقبله فقال) اما والله انی لاعلم انک حجر، لا تضر ولا تنفع ولو لا انی رأیت رسول الله استلمتک. ما استلمتک (وفیها: یقبلک وما قبلتک). فاستلمه ثم قال: فما لنا والرسل؟ انما كنا رأینا به المشركين وقد اهلکهم الله؟ ثم قال: شی صنعه فلا نحب ان نترکه.

خواصی را برای آن بیان می‌نماید.^۱ بنابراین اگر خداوند امری را اجازه دهد، دیگر انجام آن عمل شرک نیست.

می‌گویند شخصی قصد داشت پای آیت‌الله بروجردی رحمته‌الله علیه را ببوسد، همین که خم شد ایشان با عصا بر گردن او زد و فرمود شرک است و آن شخص بلند شد - آیه‌الله بروجردی رحمته‌الله علیه فکر کرده بود او می‌خواهد سجده کند - کمی که آقا جلوتر رفت با خود فکر کرد که شاید قصد بوسیدن پا را داشته است. خادم خود را دنبال او فرستاد و از او عذرخواهی نمود و پول خوبی به آن مرد داد و حلالیت طلبید.

عده‌ای اندک، شیعه را متهم به شرک می‌کنند و می‌گویند شما حق بوسیدن ضریح را ندارید یعنی بوسیدن ضریح پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم‌السلام و امامزادگان جایز نیست، زیرا اینها از سنگ و چوب و فلز می‌باشند و شیعه را متهم می‌کنند که شما در مقابل غیر خدا و بر سنگ و امثال آن سجده می‌کنید.

نمونه‌های قرآنی از کرنش در مقابل غیر خدا

حال باید دید آیا قرآن کریم، تجلیل و کرنش در مقابل غیر خدا را اجازه می‌دهد یا آن را از مصادیق شرک معرفی می‌نماید؟

۱. (احقاق الحق، ج ۱۷، ص ۴۳۹) حدثنا ابوالولید حدثنا محمد بن ابی عمر حدثنا عبدالعزیز بن عبدالصمد العمی عن ابيه عن ابی هارون العبری عن ابی سعید الخدری قال خرجنا مع عمر الخطاب الی مکه فلما دخلنا الطواف قام عند الحجر وقال والله انی لا علم انک حجر لا تضر ولا تنفع ولولا انی رأیت رسول الله صلی‌الله علیه و آله یقبلک ما قبلتک ثم قبله ومضى فی الطواف قال له علی رضی‌الله عنه بلی یا امیرالمؤمنین هو یضرّ ینفیع. قال: وبم ذلک ذلک؟ قال بکتاب الله تعالی قال واین ذلک من کتاب الله قال قال الله تعالی واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی شهدنا. قال فلما خلق الله عزوجل آدم مسح ظهره فاخرج ذریته من صلبه فقررهم انه الرب وهم العبيد ثم کتب میثاقهم فی رق وکان هذا الحجر له عینان ولسان فقال له افتح فاک فالقمه ذلک الرق وجعله فی هذا الموضع وقال تشهد لمن وافاک بالموافاة یوم القيامة. کان فقال عمر اعوذ بالله ان اعیش فی قوم لست فیهم یا ابالحسن.

۱. در داستان حضرت موسی علیه السلام و نزدیکان فرعون آمده است: ﴿وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَكَئِن سَأَلْنَاكَ بِمَعَكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾^۱ و هرگاه عذاب بر آنان فرود آمد، گفتند: ای موسی! پروردگارت را به پیمانی که با تو دارد [و آن مستجاب کردن دعای توست] برای ما بخوان که اگر این عذاب را از ما برطرف کنی یقیناً به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را با تو روانه می کنیم.

عهدی که خداوند با حضرت موسی علیه السلام دارد، نبوت است و او پیغمبر خداست و نزدیکان فرعون از حضرت موسی علیه السلام درخواست کمک و رفع بلا و مصیبت می کنند. چرا این درخواست را از حضرت موسی علیه السلام کردند ﴿بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ﴾^۲ زیرا ای موسی، تو نزد خدا عهده داری، پس از خدا بخواه تا خداوند مصیبت را بردارد.

با توجه به آیه، حضرت موسی علیه السلام خطاب به آنها فرمود: شما با این سخن مشرک شده اید و چرا از من درخواست رفع بلا می کنید، بلکه باید از خدا بخواهید.

اگر درخواست رفع مشکل از پیامبر الهی شرک باشد، حضرت موسی علیه السلام باید در پاسخ ایشان می فرمود: چرا به من که پیامبر خدا هستم متوسل شده اید؟! باید در خانه خدا بروید و توسل به من شرک است.

بنابراین درخواست از حضرت موسی علیه السلام در این آیه مصداق شرک نمی باشد. زیرا قرآن این جریان را بیان می کند و در رابطه با آن اظهار نظری نکرده و آن را نفی ننموده است پس مشخص می شود که اصل آن را پذیرفته است. آیا آیه ﴿لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ﴾^۳ با آیه ی ﴿إِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾^۱ که

۱. سوره اعراف، آیه ۱۳۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۳۴.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۳۴.

می فرماید: و اگر خدا تو را آسیب و گزند می رساند، کسی جز او برطرف کننده آن نیست، مخالف است؟

اگر در این آیه به جای کلمه «ضراً» کلمه «رجز» گذاشته شود معنای آیه چنین می شود: رجزی را که خدا بر فرعونیان نازل فرموده، کسی غیر از خدا نمی تواند بردارد و فقط خدا می تواند این نکبت و بلا را برطرف نماید.

در پاسخ می گوییم: خداوند می تواند رجز، نکبت و بلا را برطرف نماید اما از آنجا که حضرت موسی علیه السلام پیغمبر خداست، پس با اذن خدا می تواند آن رجز و بلا را دفع نماید و اگر بگوییم این قدرت را خداوند به حضرت موسی علیه السلام عطا فرموده تا رجز و بلا را از فرعونیان دفع نماید، همان اعتقاد صحیح و توحید ناب می باشد.

۲. قرآن از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام بیان توحید می فرماید: ﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾^۲ و زمانی که مریض می شوم، خدا مرا شفا می دهد. حال اگر کسی مریض شد و نزد دکتر رفت و از او درخواست کمک کرد، او مشرک شده است؟! پادشاه سعودی سالی چند عمل جراحی در آمریکا انجام می دهد، آیا او نیز مشرک است؟! در حالیکه این کار خلاف نص قرآن است. ما معتقدیم علی بن موسی الرضا علیه السلام طبیب الاطباء می باشد. لذا مریضم را نزد ایشان می برم تا او را شفا دهد. چگونه است که رفتن نزد دکتر شرک نیست اما رفتن نزد امام رضا علیه السلام شرک است؟!

هیچ موحدی نمی گوید استفاده از قرص و دارو برای برطرف کردن بیماری شرک است در حالی که اگر بگوییم خدا شفا را در تربت سیدالشهدا علیه السلام قرار داده است مشرک محسوب می شویم؟!

۳. در سوره ی قصص آمده است: حضرت موسی علیه السلام به صورتی وارد شهر شد

۱. سوره انعام، آیه ۱۷ - سوره یونس، آیه ۱۰۷.

۲. سوره شعراء، آیه ۸۰.

که مردم متوجه ایشان نمی‌شدند و مشاهده نمود که دو مرد به قصد کشتن یکدیگر را می‌زنند یکی از این دو نفر از قوم بنی اسرائیل و از پیروان حضرت موسی علیه السلام و دیگری از فرعونیان و از دشمنان حضرت موسی علیه السلام بود: ﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ﴾.^۱ و [موسی] به شهر وارد شد در حالی که اهل آن [در خانه‌ها استراحت می‌کردند و از آنچه در شهر می‌گذشت] بی‌خبر بودند، پس دو مرد را در آنجا یافت که با هم [به قصد نابودی یکدیگر] زد و خورد می‌کردند، این یک از پیروانش، و آن دیگر از دشمنانش، آنکه از پیروانش بود از موسی بر ضد کسی که از دشمنانش بود درخواست یاری کرد، پس موسی مستی به او زد و او را کشت.

در این آیه از لفظ استغاثه به معنای فریادخواهی و طلب کمک، استفاده شده است. آن مرد به حضرت موسی علیه السلام استغاثه کرد و موسی از ایشان دستگیری کرد. حضرت موسی علیه السلام به او نفرمود: نباید از من درخواست کمک می‌کردی چرا که این کار نوعی شرک است، بلکه مرد قبطی را کشت. پس بنا بر این آیه، استغاثه به پیغمبر جایز می‌باشد. به دنبال این ماجرا، موسی در شهر ترسان و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای و در جستجوی اخبار بود که ناگهان با صحنه‌ی تازه‌ای روبه‌رو شد و دید همان شخص بنی اسرائیلی که دیروز از او یاری طلبیده بود، فریاد می‌کشد و از او کمک می‌خواهد اما موسی به او گفت: تو به وضوح انسان جاهل و گمراهی هستی! قرآن می‌فرماید: ﴿فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ﴾.^۲

در اینجا عده‌ای از این کلام حضرت موسی علیه السلام که خطاب به آن شخص می‌گوید: ﴿إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ﴾ استفاده می‌کنند که منظور از «اغواء» در آیه استغاثه

۱. سوره قصص، آیه ۱۵.

۲. سوره قصص، آیه ۱۸.

به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام می باشد.

در پاسخ می گوئیم سه احتمال برای جمله ﴿إِنَّكَ لَعَوِي مُبِينٌ﴾ وجود دارد:
الف) گمراه بودن تو به خاطر صدا زدن من در میان جمع به صورت آشکار می باشد.

ب) گمراه بودن تو به دلیل استغاثه و طلب کمک از من می باشد.

ج) گمراه بودن تو به دلیل درگیری و ایجاد تشنج به صورت روزانه می باشد که هر روز شری را بر پا می کنی.

با رجوع به تفاسیر و دقت در آیه، احتمال سوم صحیح می باشد. پس استغاثه به پیامبر و یاری خواستن از ایشان اشکالی ندارد.

۴. در قرآن در خطاب به مشرکین که نبوت پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را انکار می کردند، می فرماید: ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱ ای پیغمبر بگو: بین من و بین شما شهادت خدا و کسی که در نزد او علم کتاب است کافی می باشد.

در این آیه نخستین گواه بر نبوت خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خداست و شاهد دوم آن کسی است که نزد او دانش کتاب است. ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ که بر طبق روایات شیعه و سنی منظور علی بن ابیطالب، اسدالله الغالب عَلَيْهِ السَّلَام می باشد آیا شهادت خدا کافی نیست. چرا که می فرماید: ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾^۲ بگو: کافی است که خدا میان من و شما [در صدق نبوتم] شاهد باشد؛ چون او به بندگانش آگاه و بیناست.

طبق این آیه، خدا هم مشرک خواهد بود. چراکه شهادت ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ را کنار شهادت خودش آورده است. با وجود دو شاهد بیینه تمام می شود. آیا می توان به خدا اعتراض کرد که تو مشرکی به خاطر آنکه شهادت علی بن

۱. سوره رعد، آیه ۴۳.

۲. سوره اسراء، آیه ۹۶.

ابیطالب علیه السلام را در کنار شهادت خود قرار داده‌ای و خودت فرمودی: ﴿كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۱ و ﴿كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^۲!

بنابراین اگر کسی معتقد شود من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و امام رضا علیه السلام می‌خواهم حاجتم برآورده شود، بدین معناست که ایشان نزد خدا شفیع شوند تا خدا حاجت مرا بدهد و این شرک نیست.

و اگر شخص عوامی بدون آوردن نامی از خدا، خطاب به امام رضا علیه السلام بگوید یا امام رضا مریض مرا شفا بده یا خانه‌ای به من عنایت فرما. اگر به صورت مستقل و بدون اذن الهی قدرتی برای امام رضا علیه السلام تصور کند، دچار شرک است اما اگر معتقد باشد که ایشان به اذن خدا قادر به انجام این امور می‌باشد، دارای توحید ناب است.

۱. سوره اسراء، آیه ۹۶.

۲. سوره نساء، آیه ۶.

فصل دوم: توسل

توسل، حقیقتی انکار نشدنی

توسل حقیقتی است که خداوند متعال در قرآن به آن اشاره نموده است و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱.

در ابتدای بحث لفظ توسل را از لحاظ لغوی و اصطلاحی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

معنای توسل در لغت و اصطلاح

توسل در لغت به چند معنا آمده است. اولین معنای توسل، نزدیک شدن می‌باشد تَوَسَّلَ إِلَيْهِ یعنی تقرب الیه. معنای دیگر آن، مقام و منزلت یافتن نزد سلطان و انسان صاحب اقتدار و مکنت می‌باشد. توسل به معنای درجه و رتبه نیز آمده است. راغب در مفردات می‌گوید: چاره‌جویی برای رسیدن به چیزی با میل و رغبت توسل می‌باشد.^۲ معنای دیگر توسل که به واقع نزدیک‌تر است می‌گوید: هر چیزی که به سبب آن، شما به دیگری نزدیک می‌شوی، توسل نامیده می‌شود.^۳ همان‌طور که مشاهده می‌شود تمامی معنای توسل به هم نزدیک می‌باشد.

ابن اکثیر که از دانشمندان عامه می‌باشد در تفسیر خود توسل را اینگونه معنا می‌کند: توسل این است که انسان واسطه‌ای بین خود و خدای خود قرار دهد و

۱. سوره مائده، آیه ۳۵.

۲. مفردات، ص ۸۷۱، ماده وسل.

۳. لسان العرب، ج ۱۱، ماده وسل.

برآورده شدن حاجتش را از خداوند درخواست نماید تا به سبب این واسطه به حاجت خود برسد.^۱

قرار دادن واسطه بین خود و خدا به دو صورت متصور می‌باشد:
 الف) انسان از آن واسطه می‌خواهد که برای برآورده شدن حاجتش دعا بکند.
 ب) انسان به طور مستقیم برآورده شدن حاجتش را از واسطه می‌خواهد.

توسل از دیدگاه علمای کلام

۱. جواز توسل

توسل عملی جایز می‌باشد و اگر کسی این عمل را انجام دهد اشکالی ندارد. تمامی فرق و مذاهب اسلامی و در رأس آنها تشیع این قول را می‌پسندند. شوکانی که از علمای زیدی مذهب است می‌گوید: «ویتوسل الی الله سبحانه بانبیائه والصالحین»^۲ به وسیله پیامبران و صالحین می‌توان به خدا توسل نمود. در این کلام، صالحین معنای عامی دارد و هر فرد صالحی را در بر می‌گیرد. سمهودی که از علمای شافعی مذهب می‌باشد، معتقد به جواز توسل می‌باشد.^۳

احمد بن حنبل رئیس فرقه‌ی حنبله، قائل به جواز توسل می‌باشد و می‌گوید: توسل به پیامبر و دعا کردن نزد پیامبر جایز می‌باشد بدین معنا که پیامبر را واسطه قرار دهد و حاجتش را از خدا بگیرد. نیز ابن ابی الدنیا و بیهقی و طبرانی توسل به همین کیفیت را قبول دارند.^۴

محمد بن ادریس شافعی که از ائمه‌ی اربعه اهل سنت است، توسل را جایز

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۳۲.

۲. تحفة الذاکرین، ص ۳۷.

۳. وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفی، ج ۲، ۱۳۷۴.

۴. التوسل والوسیله لابن تیمیه، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

می‌داند^۱ و می‌گوید: «انی لأتبرک بأبی حنیفة وأجیء الی قبره کل یوم، فاذا عرضت لی حاجة صلیت رکعتین وجئت الی قبره و سألت الله تعالی الحاجة عنده فما تبعدان تقضی»^۲ من به قبر ابوحنیفه تبرک پیدا می‌کنم و هر روز نزد قبر او می‌روم و هرگاه حاجتی دارم دو رکعت نماز می‌خوانم و از خدا می‌خواهم که حاجتم را برآورده کند و طولی نمی‌کشد که خدا حاجتم را برآورده می‌کند.

ابوعلی خلّال که از مشایخ حنابله می‌باشد، در ارتباط با جواز توسل می‌گوید: «ما همنی امر فقصدت قبر موسی بن جعفر علیه السلام، فتوسلت به الّا سهّل الله تعالی لی ما احب»^۳ هیچ امر مشکلی برای من پیش نمی‌آمد مگر آنکه نزد قبر موسی بن جعفر علیه السلام می‌رفتم و به ایشان توسل می‌جستم و خداوند آنچه را که دوست داشتم، برای من تسهیل می‌کرد. بنابراین ملاحظه می‌فرمایید که فرق مختلف اهل سنت توسل را قبول دارند و مشکلی با توسل ندارند و آن را شرک نمی‌دانند.

شیعه امامیه توسل را جایز می‌داند و می‌گوید: همان‌طور که توسل به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام در برآورده شدن حاجت‌ها و گشایش امر در زمان حیات ایشان جایز می‌باشد، پس از مرگ ایشان نیز توسل جایز می‌باشد. در روایت وارد شده: اگر کسی نزد قبر پدر و مادرش برود و برای ایشان فاتحه‌ای بخواند و در کنار قبر پدر و مادر، خدا را بخواند، خداوند دعای او را مستجاب می‌نماید.^۴

۱. شافعی مدتی در عراق بوده و مدتی را در مصر بوده است. لذا مصری‌ها شافعی‌مذهب هستند و به اهل بیت علیهم السلام علاقه‌مند هستند و به زیارت امامزاده‌های موجود در مصر می‌روند و حاجت می‌گیرند هرچند که به شدت با شیعه مخالف و در تعارض می‌باشند.

۲. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۳، باب ما ذکر فی مقابر بغداد.

۳. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰، باب ما ذکر فی مقابر بغداد.

۴. عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال امیر المؤمنین علیه السلام: زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیراتکم ولیطلب احدکم حاجته عند قبر ابيه و عند قبر امه بما یدعوا لهما (وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۲۳، ح ۵، باب استحباب زیارة القبور و طلب الحوائج عند قبر الابوين).

مگر رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار عليهم السلام کمتر از پدرانمان هستند در حالیکه وجود نازنین رسول ختمی مرتبت ﷺ می فرمایند: «انا وعلی ابوا هذه الامة».^۱

۲. منع توسل

در میان جمیع مسلمین، فقط فرقه وهابیت است که معتقد به حرمت و ممنوعیت توسل می باشد و در دنیای اسلام کسی دیگری این قول را قبول ندارد. این قول از محمد بن عبدالوهاب صادر شده و همه می دانند ایشان در قرن سیزدهم می زیسته است. شما با مراجعه به تاریخ به خوبی درمی یابید که در طول ۱۳ قرن، مسلمانان به پیغمبر اکرم ﷺ توسل پیدا می کردند ولی در قرن سیزدهم یک نفر آمده و می گوید توسل شرک است و جمیع مسلمین به استثنای وهابیت را مشرک می داند.

محمد بن عبدالوهاب می گوید: «وإذا قال لك بعض المشركين (يعني المسلمین غیر الوهابیین) ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲ او ان الشفاعة حق او ان الانبياء لهم جاء عندالله أو ذكر كلاماً للنبي يستدل به علی باطله (يعني الشفاعة و...) وانت لاتفهم (ای لاتقدر علی جوابه) فجاوبه بقولك: ان الله ذكر في كتابه «ان الذين في قلوبهم زيغ يتركون الحكم و يتبعون المتشابه».^۳ هرگاه یکی از مشرکین - منظور مسلمان غیر وهابی است - به شما بگوید: آگاه باشید که قطعاً دوستان و اولیای خدا آنهایی هستند که نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند یا بگوید به تحقیق شفاعت حق است یا پیامبران الهی نزد خدا جایگاه و منزلتی دارند و یا از روایات خود پیامبر برای توسل و شفاعت و امثال اینها استدلالی اقامه کرد تا امر باطلی را اثبات نماید و شما آن استدلال را درک نکردی و قادر به پاسخگویی نبودی؛ در جواب او بگو خداوند در کتابش می گوید: کسانی که در دل هایشان انحرافی

۱. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۹۶، ح ۲۹؛ معانی الاخبار، ص ۵۲، ح ۳.

۲. سوره یونس، آیه ۶۲.

۳. کشف الشبهات، لمحمد بن عبدالوهاب، ص ۶۰.

هست آیات محکم و صریح در قرآن را ترک نموده‌اند و به دنبال آیات متشابه می‌روند.

دانشمندان وهابی بعد از محمد بن عبدالوهاب نیز درباره‌ی توسل معتقد به حرمت می‌باشند. برای مثال آل‌بانی که یکی از دانشمندان وهابی است، کتابی به نام «التوسل انواعه، احکامه» دارد و در آنجا توسل را حرام می‌داند.^۱

عبدالعزیز بن عبدالله بن باز که مفتی اعظم وهابی‌ها می‌باشد، در کتابی به نام «العقيدة الصحيحة ونواقص الاسلام» می‌گوید: «من سأل النبی وطلب منه الشفاعة فقد نقض اسلامه»^۲ هر کس از پیامبر درخواستی داشته باشد و از ایشان طلب شفاعت نماید، به تحقیق اسلامش فاسد شده و داخل در مسلمانان نمی‌باشد.

۳. قول به تفصیل در توسل

ابن تیمیه - متوفای ۷۲۸ هـ ق - که معاصر با علامه حلی می‌باشد، برای توسل اقسامی را ذکر می‌کند و مواردی از آن را جایز و مواردی را حرام می‌داند.

ابن تیمیه می‌گوید: توسل به سه قسم تقسیم می‌شود که دو قسم آن صحیح می‌باشد و قسم سوم آن حرام و بدعت است.

الف) اگر کسی توسل را اینگونه معنا کند که توسل عبارت است از آنکه به پیامبر ایمان بیاوریم و از ایشان اطاعت نمائیم. این نوع توسل صحیح بلکه اصل اسلام و ایمان است که ما باید به پیغمبر ایمان بیاوریم و با انجام اعمال صالح به ایشان نزدیک شویم.

ب) توسل به معنای دعا کردن و درخواست شفاعت از پیغمبر ﷺ در زمان حیات ایشان می‌باشد. به این شکل که نزد پیغمبر برو و از ایشان درخواست دعا و شفاعت داشته باش و روز قیامت هم انتظار شفاعت پیغمبر ﷺ را داشته باش.

۱. البشرة والاتحاف للسقاف، ص ۵۲، نقلاً من شرح الطحاویه، ص ۶۰.

۲. مخالفة الوهابیت للقرآن و السنة لعمر عبدالسلام، ص ۲۰، نقلاً عن العقيدة الصحيحة ونواقص الاسلام لعبد العزيز بن عبدالله بن باز.

هر کس این معنا را انکار کند، کافر و مرتد است و باید توبه کند. اگر توبه کرد فبها و اگر توبه نکرد به خاطر ارتداد باید کشته شود.

ج) توسل به معنای شفاعت پیغمبر ﷺ بعد از فوت ایشان می‌باشد که خدا را به حق پیغمبرش قسم بدهد و این از بدعت‌های جدید است.^۱

به طور کلی ابن تیمیه می‌گوید: شما بعد از فوت رسول اکرم ﷺ نمی‌توانید انتظار شفاعت و دعا از ایشان را داشته باشید.

فرقی نمی‌کند که ابن تیمیه را جزء معتقدین به منع توسل قرار دهیم یا بگوییم او معتقد به تفصیل است.

اقسام توسل

با رجوع به آیات قرآن به راحتی می‌توان دریافت که توسل جایز می‌باشد و انسان می‌تواند میان خود و خداوند وسائلی را قرار دهد تا به خواسته و حاجت خود برسد به طور کلی توسل به دو صورت متصور می‌شود:

الف) صورت اول آن است که انسان خدا را می‌خواند که به حرمت و آبروی اشخاصی که در نزد او قُرب و مقام و منزلتی دارند، خدا توجهی به او نماید و حاجت او برآورده بشود و به زبان ساده‌تر شخص مقرب را واسطه فیض الهی قرار می‌دهد.

مثلاً می‌گوید: خداوندا به حرمت محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) که نزد تو آبرومند هستند، دعای مرا مستجاب کن، چراکه من روسیاه و گنه‌کارم و شما مقرب درگاه الهی می‌باشید.

در این نوع توسل، انسان در واقع خدا را می‌خواند و شرک در اینجا معنایی پیدا نمی‌کند.

ب) صورت دوم آن است که شخص در مقام خطاب اصلاً خداوند را

۱. التوسل والوسیله، ص ۱۳، ۲۰ و ۵۰.

مخاطب خود قرار نمی‌دهد بلکه مستقیماً برآورده شدن حاجت خود را از مقربان درگاه پروردگار خواستار می‌شود مثلاً می‌گوید: یا رسول الله! از شما حاجت خود را طلب می‌کنم یا می‌گوید: یا امام رضا علیه السلام، یا فاطمه الزهرا علیها السلام، یا ابوالفضل العباس علیه السلام و... از شما نیاز خود را درخواست می‌کنم.

آیا این شرک است؟ و گوینده‌ی آن مشرک می‌باشد؟

در اینجا اگر کسی احتمال شرک را وارد بداند و بگوید که شما رسول خدا صلی الله علیه و آله را در کنار قدرت لایزال الهی قرار داده‌اید؛ در جواب او می‌گوییم: شخصی که حاجت خود را از غیر خدا طلب می‌نماید، آیا چنین است که در اعتقاد، آن شخصیت‌ها را یک قطب مستقل در مقابل پروردگار فرض می‌کند، که جداگانه عمل می‌کنند و با خدا کاری ندارند؟! و یا آنکه معتقد است آن شخصیت‌ها هیچ قدرتی از خود ندارند، بلکه به اذن الهی و با قدرتی که پروردگار به ایشان عنایت فرموده، قادر به برآوردن حاجت او هستند و مجرای فیض الهی می‌باشند و خداوند اراده فرموده است که این چنین ابواب رحمتی را به سوی بندگانش بگشاید و در واقع معتقد است که «وإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»^۱ و بازگشت همه کارها به سوی خدا می‌باشد.

بنابراین اگر در توسل، شخص را صاحب قدرت مستقل فرض نمائیم که در مقابل پروردگار قرار دارد، بله، این شرک است اما اگر او را مقرب درگاه پروردگار و باب فیض الهی بدانیم، نه تنها شرک نیست بلکه توحید ناب است. عموم مسلمین چه شیعه و چه سنی معتقد به جواز توسل می‌باشند و فقط یک عده‌ی کمی معتقد به حرمت توسل می‌باشند. لذا شما در حرم اهل بیت علیهم السلام اهل سنت را مشاهده می‌کنید که نماز می‌خوانند و به ایشان متوسل می‌شوند و حاجتشان را می‌گیرند و می‌روند. مکرر در مشهد مقدس و کاظمین و سامرا کسانی را مشاهده کرده‌ام که دست‌بسته نماز می‌خوانند و متوسل به ائمه اطهار علیهم السلام شده‌اند.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۹.

نکته‌ی اصلی در توسل این است که آیا شما این شخصی را که چنین نیرویی را برای او قائل هستید که می‌تواند مشکل شما را حل کند و حاجت شما را برآورده کند. آیا این قدرت را بالاستقلال دارا می‌باشد و خودش بالذات می‌تواند این کارها را انجام دهد یا آنکه خداوند چنین قدرتی را به او داده و او به اذن خداوند سبحان و تعالی گره‌گشایی می‌کند؟ اگر استقلالی برای او در نظر بگیریم، معتقد به شرک گشته‌ایم اما اگر ایشان را وسائط فیض الهی فرض نماییم توحید ناب می‌باشد.

برای اثبات این موضوع به آیات قرآن رجوع می‌نماییم.

حضرت عیسیٰ علیه السلام و شفای بیماران

آیه اول - ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخْبِئِ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾^۱ و به رسالت و پیامبری به سوی بنی اسرائیل می‌فرستد که [به آنان گوید: من از سوی پروردگارتان برای شما نشانه‌ای [بر صدق رسالتم] آورده‌ام؛ من از گل برای شما چیزی به شکل پرنده می‌سازم و در آن می‌دمم که به اراده و مشیت خدا پرنده‌ای [زنده و قادر به پرواز] می‌شود؛ و کور مادرزاد و مبتلای به پیری را بهبود می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم؛ و شما را از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم؛ مسلماً اگر مؤمن باشید این [معجزات] برای شما نشانه‌ای [بر صدق رسالت من] است.

اگر در این آیه دقت بشود، خداوند متعال از زبان حضرت عیسیٰ علیه السلام چند موضوع را مطرح می‌فرماید:

۱. ﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ﴾ من از گل برای شما چیزی به شکل

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

پرنده می‌سازم. در حالیکه همه می‌دانیم خلقت مختص خداست. پس چرا حضرت عیسی علیه السلام خلقت را به خود نسبت می‌دهد؟

۲. ایشان می‌گوید: ﴿وَأُبْرِيءُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ﴾ و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را بهبود می‌بخشم. این دو بیماری را پزشکان تا امروز با این همه پیشرفت علمی نتوانسته‌اند به طور قطعی درمان نمایند. اما حضرت عیسی علیه السلام متجاوز از ۲۰۰۰ سال قبل می‌گوید: من این دو بیماری را درمان می‌کنم و بهبودی می‌بخشم. این دو بیماری، ظاهر است و اشخاص کور مادرزاد و دارای بیماری پیسی در بین مردم مشهور و انگشت‌نما می‌باشند. پس درمان آن سبب تحیر و شگفتی در مردم می‌شود. چراکه هم بیماری را دیده‌اند و هم شفای آن را. در اینجا نیز حضرت عیسی علیه السلام شفای کوری و پیسی را به خود نسبت می‌دهد.

۳. از همه بالاتر عیسای مسیح علیه السلام می‌گوید: ﴿وَأُحْيِي الْمَوْتَى﴾ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم. در روایات وارد شده که ایشان فقط چهار نفر را که مرده بودند، زنده می‌کند.^۱ و اینگونه نبوده که هر کس از دنیا می‌رفت، نزد حضرت مسیح علیه السلام بیاورند تا او را زنده کند.

۴. در ادامه می‌فرماید: ﴿وَأُنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ﴾ و به شما از آنچه می‌خورید و از آنچه که در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم. در این آیه، دو مرتبه عبارت «بِإِذْنِ اللَّهِ» تکرار شده است یعنی «بِقُدْرَةِ اللَّهِ وَبِعِلْمِ اللَّهِ» بدین معنا که اگر حضرت عیسی علیه السلام پرنده‌ای را خلق می‌کند، کور مادرزاد را شفا می‌دهد، بیماری پیسی را درمان می‌کند و مرده را زنده می‌نماید و برای مردم خبرهایی را از غیب بیان می‌کند، همه و همه به اذن الهی و با قدرت الهی که خداوند در اختیار ایشان قرار داده است، صورت می‌پذیرد.

اگر در آیه «بِإِذْنِ اللَّهِ» وجود نداشت، حضرت عیسی علیه السلام دارای قدرت خاص

۱. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۳۰، ح ۲ و ۳.

و مستقل و در عرض خدا قرار می‌گرفت. اگر کسی بگوید که ایشان بالاستقلال صاحب این قدرت است، مشرک است. اما اگر بگوید که ایشان این امور را علی نحو اعجاز و با قدرتی که خداوند به ایشان عنایت فرموده، انجام می‌دهد این توحید است و شرک نمی‌باشد و کسی که نزد نبی یا وصی او یا فرد صالحی می‌رود و از ایشان درخواستی دارد جز این مطلب و این عقیده را منظور نمی‌کند.

حال ما از دانشمندان وهابی سؤال می‌کنیم: آیا قرآن کلمات شرک‌آلود می‌گوید؟ یا پیامبر اولوالعزمی همانند حضرت عیسی علیه السلام مشرک است؟ ابوبصیر می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم و به ایشان عرضه داشتم شما وارث علم رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید. فرمود: بله. گفتم: پس رسول الله وارث انبیاء می‌باشد و می‌داند آنچه را آنها می‌دانسته‌اند. فرمود: بله.

گفتم: شما قادر هستید تا مردگان را زنده و کور مادرزاد و بیمار لک و پیسی را شفا بدهید. فرمود: بله به اذن خداوند قادر می‌باشیم. سپس فرمود: ای ابا محمد نزدیک من بیا و با دست مبارکش چشمان و صورت مرا مسح نمود و چشمان نابینای من بینا گردید. به خورشید و آسمان نگریستم. به زمین و خانه و آنچه درون خانه بود نگاه کردم. حضرت فرمودند: آیا دوست داری بینا باشی و فردای قیامت همانطور که از مردم حسابرسی می‌شود از تو هم بشود یا نابینا باشی و به بهشت بروی؟ گفتم: می‌خواهم نابینا باشم پس با دست مبارکش چشمانم را مسح نمود و نابینا گشتم.^۱

۱. (بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۱) حدثنی احمد بن محمد عن علی بن الحکم عن مثنی الحنات عن ابی بصیر قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام و ابی جعفر علیه السلام و قلت لهما انما ورثة رسول الله صلی الله علیه و آله قال نعم قلت فرسول الله وارث الانبياء علم كلما علموا فقال لی نعم فقلت انتم تقدرون علی ان تحيوا الموتی و تبرءوا الاکمه والابرص فقال لی نعم باذن الله ثم قال ادن منی یا ابا محمد فمسح یده علی عینی و وجهی ابصرت الشمس والسماء والارض والبیوت و کل شیء فی الدار قال اتحب ان تكون هكذا ولک ما للناس وعلیک ما

پیراهن یوسف علیه السلام و شفای چشم پدر

آیه دوم - ﴿اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلٰى وَجْهِ اَبِي يَأْتِ بِصِيْرًا﴾^۱ یوسف به برادرانش فرمود: این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید تا چشمش بینا شود.

وقتی در داستان حضرت یوسف علیه السلام دقت بشود، به پدری به نام یعقوب برخورد می‌کنیم که خود، پیغمبر خدا و فرزند پیغمبر است.

حضرت یعقوب علیه السلام آنقدر در فراق فرزندش یوسف اشک ریخته که نور چشمانش از بین رفته و بینایی خود را از دست داده است. حضرت یوسف علیه السلام بعد از آگاهی از احوال پدر، به برادرانش می‌گوید: پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیندازید تا او بینا شود. زمانی که کاروان به طرف شهر حضرت یعقوب علیه السلام حرکت کرد، حضرت یعقوب علیه السلام می‌فرماید: ﴿اِنِّى لَأَجِدُ رِيْحَ يُوْسُفَ لَوْ لَأَنْ تُفْنِدُوْنَ﴾^۲ من بوی یوسف را احساس می‌کنم، اگر مرا به کم عقلی نسبت ندهید.

از این آیه مشخص می‌گردد بعضی از چیزها بویی دارد که از مسیره‌های طولانی قابل استشمام است. ﴿قَالُوْا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِى ضَلٰلِكَ الْقَدِيْمِ﴾^۳ گفتند: به خدا قسم، قطعاً تو در همان گمراهی قدیمی‌ات هستی.

گمراهی حضرت یعقوب علیه السلام در این بود که می‌فرمود: یوسف زنده است و برمی‌گردد. ﴿فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِيْرُ الْاَقْبَاهُ عَلٰى وَجْهِهِ فَاَرْتَدَّ بِصِيْرًا قَالِ الْمَ اَقْلَ لَكُمْ اِنِّىْ اَعْلَمُ مِنْ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ﴾^۴ پس وقتی که بشارت‌دهنده آمد و پیراهن را بر صورت او

علیهم یوم القيامة أو تعود كما كنت ولك الجنة خالصاً قلت اعود كما كنت قال فمسح على عيني فعدت كما كنت قال على فحدثت به ابن ابى عمير فقال اشهد ان هذا حق كما ان النهار حق.

۱. سوره یوسف، آیه ۹۳.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۴.

۳. سوره یوسف، آیه ۹۵.

۴. سوره یوسف، آیه ۹۶.

انداخت پس او بینا گردید، یعقوب گفت: آیا من به شما نگفتم که من از خدا آنچه را که شما نمی‌دانید، می‌دانم؟

فاء در جمله ﴿فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾ برای تفریع است یعنی انداختن پیراهن روی صورت حضرت یعقوب علیه السلام با بازگشت بینایی توأم بود. البته در این میان پیراهن نقش شفادهنده را ایفاء می‌کند و در عمل، حضرت یعقوب علیه السلام با توسل به پیراهن یوسف علیه السلام بینایی خود را به دست می‌آورد. این مطلب صریح آیه قرآن است؛ حال اگر شخصیتی مراتب بالاتر از مقام و منزلت حضرت یوسف علیه السلام را دارا باشد، آیا نمی‌تواند با قدرت الهی از بندگان خدا دستگیری نماید؟

دعبل خزاعی در شهر مرو بر امام رضا علیه السلام وارد شد و به ایشان گفت: ای فرزند رسول خدا! من درباره‌ی شما قصیده‌ای سروده‌ام و سوگند یاد کرده‌ام که آن را پیش از شما بر احدی نخوانم. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام اجازه فرمود و دعبل شعر را خواند و حضرت دو بیت به آن اشعار افزودند. سپس امام رضا علیه السلام بعد از فراغ دعبل از خواندن قصیده برخاست و به او امر کرد که از جای خود برنخیزد و داخل سرای خود شد. پس از ساعتی خادم امام صد دینار رضوی برای وی آورد و به او گفت: مولایم می‌فرماید: آن را برای خود هزینه کن. دعبل گفت: به خدا سوگند من برای این نیامده‌ام و این قصیده را برای صله نسروده‌ام و کیسه‌ی پول را نپذیرفت و برای تبرک و تشرّف جامه‌ای از جامه‌های امام رضا علیه السلام را درخواست کرد.

امام رضا علیه السلام لباسی از خز را به همراه آن کیسه برای دعبل فرستاد و به خادمش فرمود: به او بگو: مولای من می‌فرماید این کیسه را بگیر که به زودی بدان نیازمند خواهی شد و در این باره دیگر سخن مگو. دعبل کیسه و لباس را گرفت و بازگشت.

در راه بازگشت دعبل به قم رسید و اهالی قم از او درخواست کردند که آن قصیده را برای آنها بخواند و با خواندن قصیده در مسجد جامع قم مردم اموال فراوانی را به او هدیه کردند و خبر لباس اهدایی امام رضا علیه السلام که به آنها رسید، از

دعبل خواستند که آن را به هزار دینار به آنها بفروشد و او نپذیرفت. گفتند: تگه‌ای از آن را به هزار دینار بفروشد؛ اما دعبل قبول نکرد و از قم رفت. در اطراف قم عده‌ای از جوانان عرب آن لباس را از او گرفتند و دعبل به قم بازگشت و هر چه اصرار کرد، جوانان از بازگرداندن لباس امتناع ورزیده و سخن بزرگان را هم قبول نکردند. دعبل که از باز پس گرفتن لباس ناامید شد درخواست کرد که تگه‌ای از آن لباس را به او بازگردانند و چنین شد. تگه‌ای از آن و بهای بقیه‌ی آن را که هزار دینار بود به وی دادند و او به وطن خود بازگشت و دید دزدان هر چه در منزلش بوده، برده‌اند آن صد دینار صله‌ی امام رضا علیه السلام را به شیعیان فروخت. هر دیناری را به صد درهم و سخن امام رضا علیه السلام را به یاد آورد که به زودی به آن نیازمند خواهی شد.

- تمام این داستان تا اینجا به‌عنوان مقدمه بود تا به موضوع مورد بحث یعنی توسل برسیم - دعبل بن علی خزاعی کنیزی داشت که به وی بسیار علاقمند بود. کنیز به چشم‌درد سختی مبتلا شد. به همین خاطر دعبل طبیبان را بر بالین او آورد. طبیبان با معاینه کنیز گفتند: چشم راست او را نمی‌توانیم درمان کنیم و کور خواهد شد. اما سعی می‌کنیم چشم چپ او را درمان کنیم اما گمان بهبودی نیست. دعبل از این بابت عمیقاً آندوهناک شد و بی‌تابی شدیدی نمود.

به یاد آن لباس امام رضا علیه السلام افتاد و آن تکه‌ی لباس را بر چشمان آن کنیز کشید و از سر شب چشمان کنیز را با تکه لباس اهدایی امام رضا علیه السلام بست و چون صبح شد چشمانش سالم‌تر از گذشته گردید و گویا به برکت امام رضا علیه السلام اصلاً مریض نبوده است.^۱

۱. (عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶۳، ح ۳۴) عن عبدالسلام صالح الهروی قال: دخل دعبل بن علی الخزاعی رضی الله عنه علی بن موسی الرضا علیه السلام بمرور قال له یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله انی قد قلت فیک قصیده و آلیت علی نفسی ان لا انشدها احداً قبلک فقال علیه السلام هاتها فانشده:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات

فلما بلغ الى قوله:

ارى فيئهم فى غيرهم متقسّماً وايديهم من فيئهم صفرات
بكى ابوالحسن الرضا عليه السلام وقال له صدقت يا خزاعى فلما بلغ الى قوله:

اذا وتروا مدّوا الى واتريهم اكفاً عن الاوتار منقبضات

جعل ابوالحسن عليه السلام يقلب كفيّه ويقول اجل والله منقبضات فلما بلغ الى قوله:

لقد خفت فى الدنيا وايام سعيها وانى لارجوا الامن بعد وفاتى

قال الرضا عليه السلام آمنك الله يوم الفزع الاكبر فلما انتهى الى قوله:

وقبر لبغداد لنفس زكيّة تصنمها الرحمن فى الغرفات

قال له الرضا عليه السلام افلا الحق بهذا الموضع بيتين بهما تمام قصيدتك فقال بلى يا ابن رسول الله فقال عليه السلام:

وقبر بطوس يالها من مصيبة توقد فى الاحشاء بالحرقات

الى الحشر حتى يبعث الله قائماً يفرج عنا الهمم والكربات

فقال دعبل يا ابن رسول الله هذا القبر الذى بطوس قبر من هو؟ فقال الرضا عليه السلام قبرى و لا تنقضى الايام والليالى حتى تصير طوس مختلف شيعتى زوارى الافمن زارنى فى غربتى بطوس كان معى فى درجتى يوم القيامة مغفوراً له ثم نهض الرضا عليه السلام بعد فراغ دعبل من انشاء القصيدة وامره ان لا يبرح من موضعه فدخل الدار فلما كان بعد ساعة خرج الخادم اليه بمائة دينار رضوية فقال له يقول لك مولاي اجعلها فى نفقتك فقال دعبل والله ما لهذا جئت ولا قلت هذه القصيدة طمعاً فى شى يصل الى ورد الصرة وسأل ثوباً من ثياب الرضا عليه السلام ليتبرك ويتشرف به فانقذ اليه الرضا عليه السلام جبة خز الصرة وقال للخادم قل له خذ هذه الصرة فانك ستحتاج اليها ولا تراجعني فيها فاخذ دعبل الصرة والجبة وانصرف وسار من مرو فى قافلة فلما بلغ عيان قوهان ووقع عليهم اللصوص فاخذوا القافلة بأسرها وكتفوا اهلها وكان دعبل فيمن كتف وملك اللصوص القافلة وجعلوا يقسمونها بينهم فقال رجل من القوم متملاً بقول دعبل فى قصيدته

ارى فيئهم فى غيرهم متقسّماً وايديهم من فيئهم صفرات

فسمعه دعبل فقال له لمن هذا البيت فقال لرجل من خزاعة يقال له دعبل بن على قال فانا دعبل قائل هذه القصيدة التى منها هذا البيت فوثب الرجل الى رئيسهم وكان يصلّى على رأس تلّ وكان من الشيعة فاخبره فجاء بنفسه حتى وقف على دعبل وقال له انت دعبل فقال نعم فقال له انشدنى القصيدة فانشدها فحلّ كتافه وكتاف جميع اهل القافلة وردّ اليهم جميع ما اخذ منهم لكرامة دعبل وسار دعبل حتى وصل الى قم فسأله اهل قم ان ينشدهم القصيدة فامرهم ان يجتمعوا فى المسجد الجامع فلما اجتمعوا صعد المنبر فانشدهم القصيدة فوصله الناس من المال والخلع بشىء كثير واتصل بهم خبر الجبة فسألوه ان يبيعها منهم بالف دينار

←

چه اشکالی دارد که وقتی پیراهن حضرت یوسف علیه السلام دارای چنین خاصیتی است چرا لباس حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام (علیه آلاف التحية والثناء) این خاصیت را نداشته باشد؟!

نیز داستان آیت الله بروجردی رحمته الله معروف است که: نقل شده است که بینایی چشمانم کم شده بود. تکه‌هایی از گِل که عزاداران امام حسین علیه السلام به خود می‌مالند را برداشتم و بر چشم گذاشتم و به برکت آن، بینایی چشمانم بازگشت. آنها که ایشان را دیده‌اند، می‌گویند تا آخر عمر شریفشان به عینک نیازی نداشتند. قابل ذکر است که آن شیء تربت سیدالشهدا علیه السلام نبود بلکه گِل عزاداران سید و سالار شهیدان شفای بیماری است.

بنده نیز چشمانم دچار مشکل شده بود. به مشهد مقدس مشرف شدم. به امام رضا علیه السلام عرضه داشتم: آقا، من ضریح شما را کمتر از تکه پارچه‌ای که دعبل به چشم کنیزکش بست، نمی‌دانم و خودم را نیز کمتر از کنیزک دعبل نمی‌دانم. چشمانم را به ضریح شما می‌مالم و شفای چشمانم را از شما می‌خواهم. به حمد الهی و لطف امام رضا علیه السلام چشمانم خوب شد.

فامتنع من ذلك فقالوا له فبعنا شيئاً منها بالف دينار فابى عليهم وسار من قم فلما خرج من رستاق البلد لحق به قوم من احداث العرب واخذوا الجبة منه فرجع دعبل الى قم وسألهم ردّ الجبة فامتنع الاحداث من ذلك وعصوا المشايخ في امرها فقالوا لدعبل لا سبيل لك الى الجبة فخذنمها الف دينار فابى عليهم فلما يئس من ردهم الجبة سألهم ان يدفعا اليه شيئاً منها فاجابوه الى ذلك واعطوه بعضها ودفعا اليه ثمن باقيها الف دينار وانصرف دعبل الى وطنه فوجد اللصوص قد اخذوا جميع ما كان في منزله فباع المائة الدينار التي كان الرضا علیه السلام وصله بها فباع من الشيعة كلّ دينار بمائة درهم فحصل في يده عشرة آلاف درهم فذكر قول الرضا علیه السلام انك ستحتاج الى الدنانير وكانت له جارية لها من قلبه محل فرمدت عينها رمداً عظيماً فادخل اهل الطب عليها فنظروا اليها فقالوا اما العين اليمنى فليس لنا فيها حيلة وقد ذهبت واما اليسرى فنحن تعالجها ونجتهد ونرجو ان تسلم فاغتم لذلك دعبل غماً شديداً وجزع عليها جزعاً عظيماً ثم انه ذكر ما كان معه من وصلة الجبة فمسحها على عيني الجارية وعصها بعصاة منها من اول الليل فاصبحت وعيناها اصح ما كانتا قبل ببركة ابي الحسن الرضا علیه السلام.

اگر پندار وهابیت باشد و این آیات قرآن، حضرت یعقوب علیه السلام و فرزندش حضرت یوسف علیه السلام مشرک می‌باشند.

حرف‌های وهابیت با هیچ منطق و عقل سلیمی و با صریح آیات قرآن و روایات شیعه و حتی اهل سنت تطابق ندارد و عجیب این است که در مملکت ما نیز یک عده به اسم روشنفکری حرف‌های آنها را بیان می‌کنند.

استغفار حضرت یعقوب علیه السلام برای فرزندانش

آیه سوم - ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۱ گفتند: ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه، بی‌تردید ما خطاکار بوده‌ایم. گفت: برای شما از پروردگارم درخواست آمرزش خواهم کرد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

اگر در این آیات دقت شود، برادران حضرت یوسف علیه السلام اقرار به گناه خویش می‌کنند و از پدرشان می‌خواهند که برای آنها استغفار کند.

سؤال آن است که چرا خودشان دست به دعا برنداشته و برای خود طلب استغفار نکردند؟ پاسخ آن است که از آنجایی که پدرشان، پیامبر خدا و مقرب درگاه اوست، می‌دانند استغفار و دعای پیامبر غیر از استغفار دیگران است، لذا نزد حضرت یعقوب علیه السلام آمدند و گفتند: شما برای ما استغفار کنید!

حضرت یعقوب علیه السلام در جواب ایشان فرمود: شما مشرک شده‌اید و من برای شما استغفار نمی‌کنم، بلکه می‌فرماید: ﴿سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۲ به زودی برای شما طلب بخشش می‌کنم قطعاً او بخشنده‌ی مهربان است.

در روایت آمده است که حضرت یعقوب علیه السلام منتظر شب جمعه بود تا برای بچه‌های خود استغفار کند چراکه سحر شب جمعه شب نزول رحمت الهی

۱. سوره یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۸.

است.^۱

آیا این شرک است که شخصی نزد پیغمبر بیاید و بگوید یا رسول الله ﷺ شما برای من استغفار کنید؟!

استغفار پیامبر اکرم ﷺ برای گنهکاران

آیه چهارم - ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۲ و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق خدا از او اطاعت شود. و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند.

این آیه به چند نکته اشاره دارد:

۱. مردم باید اطاعت از پیامبر کنند و حرف ایشان را گوش دهند چراکه «باذن الله» است و از طرف خدا آمده است. بنابراین سخنان پیامبر را باید با گوش جان بشنوند.

۲. منظور از «ظلم به نفس» در آیه، گناه و معصیت می باشد.

۳. فعل ماضی «جاءوک» با کاف خطاب آمده است و کاف، خطاب به رسول خدا ﷺ می باشد بدین معنی که آنها بعد از انجام گناه نزد شما، ای رسول ما آمدند.

۴. جمله «فاستغفروا الله» یعنی در نزد شما، پیغمبر خدا، طلب استغفار از خدا کردند. خدایا گنهکاریم، گناه ما را ببخش. در اینجا افراد گنهکار برای خود طلب استغفار می کنند.

۱. (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۹۶، ح ۸۱) عن محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلام فی قوله: استغفر لکم ربی

قال: اخرها الی السحر لیلۃ الجمعة.

۲. سوره نساء، آیه ۶۴.

۵. جمله «واستغفر لهم الرسول» فاعل استغفر، رسول است یعنی رسول خدا ﷺ برای ایشان طلب بخشش کند، که نشان دهنده‌ی این است که گنهکاران، نزد رسول اکرم ﷺ اقرار به گناه می‌کردند و نبی اکرم ﷺ واسطه در پیشگاه خدا می‌شوند تا خدا از گناه ایشان درگذرد و اگر پیغمبر برای ایشان طلب استغفار می‌کرد ﴿لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾.

آیا این آیه صراحت در توسل به پیغمبر خدا ﷺ ندارد؟! این آیه به افراد گنهکار می‌گوید: ای گنهکاران در خانه رسول خدا ﷺ بروید و از ایشان بخواهید تا برای گناه شما نزد خداوند طلب بخشش نماید. درست مانند داستان استغفار فرزندان یعقوب پیامبر ﷺ که به پدرشان گفتند: ﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا﴾^۱.

از طرف دیگر از آیه مذکور فهمیده می‌شود طلب استغفار منحصر به حضرت یعقوب عليه السلام و فرزندانش نمی‌باشد. بلکه هر خطاکار و گنهکاری که نزد رسول خدا ﷺ برود و بگوید یا رسول الله ﷺ من گنهکارم، نزد شما آمده‌ام تا شما از خداوند برای من طلب عفو و بخشش و گذشت کنید. خدا در پاسخ ایشان می‌فرماید: ﴿لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ در این هنگام که پیامبر اکرم ﷺ برای ایشان طلب توبه می‌کند، اینها خدا را تواب و رحیم خواهند یافت.

علماء وهابی در ذیل این آیه اقوالی دارند و به طور اجمال داستان توسل به پیغمبر اکرم ﷺ را قبول کرده‌اند اما شبهاتی را وارد می‌کنند.

ایراد وهابیت بر آیه شریفه و رد آن

آنها می‌گویند:

۱. این آیه مختص به شخص رسول خدا ﷺ می‌باشد و شامل کس دیگری غیر از ایشان نمی‌شود چراکه با کاف خطاب بیان شده است (جاؤک).
۲. این آیه مربوط به زمان حیات رسول خدا ﷺ می‌باشد. یعنی اگر کسی در

۱. سوره یوسف، آیه ۹۷.

زمان حیات نزد ایشان می‌رفت و پیغمبر اکرم ﷺ برای او استغفار می‌کرد، آن استغفار از جانب پروردگار پذیرفته می‌شد و بعد از فوت ایشان، توسل معنایی ندارد.

۳. توسل باید نزد رسول خدا ﷺ صورت پذیرد و شخص باید نزد پیامبر ﷺ حاضر باشد. بنابراین اگر کسی از راه دور توسلی به پیامبر اکرم ﷺ داشته باشد، صحیح نیست.

۴. این آیه فقط درخواست عفو و بخشش و استغفار را شامل می‌شود. پس اگر کسی بگوید یا رسول الله من شفای بیماریم را از شما می‌خواهم یا خواسته‌ی دیگری داشته باشد، قبول نمی‌باشد و این آیه فقط شامل استغفار می‌شود.

در پاسخ به ایشان می‌گوییم: بر فرض آنکه ما این چهار شرط شما را پذیرفتیم سؤال ما این است آیا از نظر عقل اصل توسل شرک است یا نه؟

اگر بگوییم توسل شرک است؛ پس هیچ یک از این موارد بیان شده رفع شرک را نمی‌کند و اول مشرک العیاذ بالله، خود خداوند می‌باشد. چراکه دستور می‌دهد نزد پیغمبر بروید تا ایشان برای شما طلب استغفار کند. پس فرقی نمی‌کند این توسل از راه دور باشد یا نزدیک، در زمان حیات ایشان باشد یا بعد از ممات، استغفار باشد یا غیر آن، نزد پیغمبر اکرم ﷺ باشد یا غیر ایشان.

چراکه حکم عقل قابل تخصیص نمی‌باشد. اگر توسل شرک است لافرق بین الرسول ﷺ و غیره.

ثانیاً هیچ یک از این چهار شرط، اعتباری ندارد. در پاسخ به شرط اول که گفتید توسل فقط اختصاص به پیغمبر اکرم ﷺ دارد و غیر ایشان را شامل نمی‌شود می‌گوییم: مگر به تصریح قرآن فرزندان یعقوب علیه السلام نزد پدرشان درخواست استغفار نمودند؟ حضرت یعقوب علیه السلام که رسول خاتم ﷺ نمی‌باشد. آنان می‌گویند: این مقام از مختصات پیامبران می‌باشد. در جواب می‌گوییم چه شاهی بر این مدعا وجود دارد؟ مگر فرزندان یعقوب خطاب کردند و گفتند:

﴿يَا أَبَانَا﴾^۱ و نگفته‌اند «ای رسول خدا» از تعبیر ﴿يَا أَبَانَا﴾ فهمیده می‌شود که هر کس که دارای یک روحانیت و رتبه و مقام معنوی باشد، انسان می‌تواند به او توسل نماید؛ حال شخص اول عالم وجود پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله باشد یا حضرت یعقوب علیه السلام و یا غیر از این دو نفر.

کسی که به شهادت آیه مباحله،^۲ نفس پیغمبر است و هم‌تراز و معادل با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد، او نیز مختصات رسول خدا صلی الله علیه و آله را دارا می‌باشد.^۳

امیرمؤمنان علی علیه السلام که خلیفه‌ی بلافصل رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی ایشان می‌باشد^۴ و هر آنچه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌تواند انجام دهد امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام هم می‌تواند انجام دهد و هکذا فاطمه زهرا علیها السلام که کفو امیرالمؤمنین علیه السلام است^۵ و هر مقامی که برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت است برای

۱. سوره یوسف، آیه ۹۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۳. در کتب فریقین، به صورت متواتر روایاتی بیان شده است که اشاره به این موضوع دارد و جای انکار برای هیچ فردی باقی نمی‌گذارد. اما از کتب شیعی تفسیر فرات الکوفی، ص ۸۵، ح ۶۱، ح ۱۲، ح ۶۴، ح ۶۵؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۷۶، ح ۵۵ تا ۵۸؛ المسترشد فی امامة علی بن ابیطالب، ص ۵۸۰، ح ۲۵۲؛ امالی صدوق، ص ۵۲۲، ح ۱؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۷۲، ح ۱؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۸۱، ح ۹؛ الاختصاص للمفید، ص ۹۱؛ تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۲۱، ح ۱۴؛ الفصول المختاره ص ۲۸؛ الرسالة العلویة، ص ۹؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۳، ص ۴۸ و ۶۴ و ج ۵، ص ۵۷؛ الغدیر، ج ۴، ص ۲۰۰ و ۲۰۱ و ...

اما از کتب اهل سنت: صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱؛ خصائص نسایی، ص ۸۱؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۶۳، ح ۴۷۱۹؛ اسباب النزول الواحدهی، ۹۰؛ ما نزل من القرآن فی علی، ص ۴۹-۵۲؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۲۰؛ تفسیر الکبیر للفرخ الرازی، ج ۸، ص ۸۵ و ۸۶.

۴. الغدیر، ج ۱، ص ۴۲۳.

۵. عده من اصحابنا عن احمد بن محمد عن الوشاء عن الخیبری عن یونس بن ظببان عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول لولا ان الله تبارک و تعالی خلق امیرالمؤمنین علیه السلام لفاطمة ما کان لها کفو علی ظهر الارض من آدم ومن دونه (الکافی، ج ۱، ص ۴۶۲)، لولم یخلق الله علی بن ابی طالب لما کان لفاطمة کفو و فی خبر لولاک لما کان لها کفو علی وجه الارض (البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۴۳).

صدیقه‌ی طاهره علیها السلام نیز ثابت است و اولاد او اوصیای رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشند. در پاسخ شرط دوم که می‌گویند در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله توسل صادق است و بعد از ممات او توسل معنایی ندارد، می‌گوییم: مرگ به معنای نابودی نیست و این حرف از عجائب حرف‌های وهابیت است و سخنان وهابیت همسنگ با سخنان مشرکان قریش در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد زیرا مشرکان قریش نظرشان این بود که وقتی کسی می‌میرد، کاری از او ساخته نیست، چیزی نمی‌فهمد و صدایی نمی‌شنود و جوابی نمی‌دهد لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ بدر بالای چاه ایستاد و خطاب به کشته‌شدگان مشرک فرمودند: ای ساکنین چاه! ای عتبه بن ربیع، ای شیبه بن ربیع، ای امیه بن خلف و یک‌یک آنها را نام برد، آیا وعده‌ی پروردگار را حق یافتید؟ من که وعده‌ی پروردگارم را حق یافتم. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! آیا با مردگان سخن می‌گویی؟ ایشان فرمود: آنها به خوبی سخنان مرا شنیدند ولی یارای پاسخ دادن مرا ندارند.^۱ بعد فرمودند اگر اینها قدرت پاسخگویی داشتند و شما حرف‌های آنها را می‌شنیدید، می‌گفتند: بله ما هم آنچه خدا به ما وعده داده بود یافتیم.

وهابیت مرگ را به معنای عدم می‌داند؛ در حالیکه قرآن درباره شهدا می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^۲ و به آنان که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نگوئید، بلکه [در عالم برزخ] دارای حیات‌اند، ولی شما [کیفیت آن حیات را] درک نمی‌کنید. و می‌فرماید: ﴿وَلَا

۱. روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه وقف علی قلب بدر فقال للمشرکین الذین قتلوا یومئذ وقد القوا فی القلب لقد کنتم جیران سوء لرسول الله صلی الله علیه و آله اخرجتموه من منزله وطررتموه. ثم اجتمعتم علیه فحاربتموه فقد وجدت ما وعدنی ربی حقاً فقال له عمر یا رسول الله ما خطابک لہام قد صدیت فقال له یا ابن الخطاب فوالله ما انت باسمع منهم وما بینهم و بین ان تأخذهم الملائکة بمقامع الحدید الا ان اعرض بوجهی هکذا منهم. (سیرة النبویة لابن هشام، ج ۱، ص ۶۳۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۶؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۷۶)؛ بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۵۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۴.

تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ^۱ و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

این آیات دلالت بر بقای روح و حیات شهیدان بعد از مرگ دارد. عده‌ای از تازه مسلمانان در آغاز اسلام بودند که هرگاه کسی از مسلمانان در میدان جهاد به افتخار شهادت نائل می‌شد، می‌گفتند فلانی مرد و با اظهار تأسف از مردنش دیگران را مضطرب می‌ساختند.

خداوند در پاسخ به این تفکر، پرده از روی یک حقیقت بزرگ برمی‌دارد و باصراحت می‌گوید: شما حق ندارید کسانی را که در راه خدا جان می‌دهند مرده بنخوانید آنها زنده‌اند، زنده جاویدان و از روزی‌های معنوی در پیشگاه خدا بهره می‌گیرند اما شما که در محدوده عالم ماده محبوس و زندانی هستید این حقایق را نمی‌توانید درک کنید.

مرگ، یک نوع انتقال و تولدی دیگر است و نسبت این دنیا به عالم آخرت مانند نسبت فرزند به رحم مادر است و خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^۲ و بی‌تردید سرای آخرت، همان زندگی [واقعی و ابدی] است؛ اگر اینان معرفت و دانش داشتند [دنیا را به قیمت از دست دادن آخرت بر نمی‌گزیدند].

قرآن به صراحت می‌گوید: شهدا زنده‌اند و پیغمبر اکرم ﷺ را شهید شهدا و شاهد شهدا معرفی می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا^۳ پس چگونه است آن روزی که از هر امتی شاهد و گواهی بیاوریم و تو را بر آنان گواه قرار دهیم.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۳. سوره نساء، آیه ۴۱.

مشکل وهابیت آن است که به خاطر جمود فکری و تحجّر، معنای حقیقی مرگ را درک نکرده‌اند و نیز از طرف دیگر مقام رسول خدا ﷺ و مقام ائمه اطهار علیهم السلام را درک ننموده‌اند.

قرآن به صراحت تمام می‌فرماید: مرگ به معنای عدم و نیستی نمی‌باشد، بلکه میان دنیا و آخرت، عالمی به نام برزخ وجود دارد که در آنجا نیز حیات جاری است.

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱ و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که مبعوث شوند.

اگر کسی بگوید: مرگ، عدم و نیستی نمی‌باشد بلکه نوع دیگری از حیات است اما آیا امکان اتصال و ارتباط پیدا کردن با میت وجود ندارد.

در جواب می‌گوییم: در قرآن کریم، آیاتی وجود دارد که بر اتصال انسان موجود در دنیا با شخصی که در برزخ است دلالت می‌کند، هر چند که در روایات نیز امثال این دلایل کم نیست.

حضرت صالح علیه السلام قوم ثمود را به عبادت پروردگار دعوت نمود و به عنوان معجزه ناقه‌ای را از دل کوه برایشان خارج نمود اما متأسفانه قوم او آن شتر را کشتند و امر پروردگار را عصیان نمودند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ﴾ * فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ^۲ زمین لرزه‌ی شدیدی قوم ثمود را فرا گرفت. صبح که شد، بدن بی‌روحشان در خانه‌هایشان باقی مانده بود. صالح از آنها رو گرداند و گفت: ای قوم من، قطعاً رسالت پروردگارم را به شما رساندم و شما را نصیحت کردم ولی شما نصیحت‌کنندگان را دوست نمی‌دارید.

اگر در این دو آیه دقت شود، حضرت صالح علیه السلام بعد از روبه‌رو شدن با روح

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.

۲. سوره اعراف، آیات ۷۸ و ۷۹.

بی جان قوم خود خطاب به آنها می فرماید: قطعاً رسالت پروردگرم را به شما رساندم و شما را نصیحت کردم ولی شما نصیحت کنندگان را دوست نمی دارید. و از عبارت (فتوئی) فهمیده می شود که این خطاب بعد از هلاکت قومش بوده است.

در داستان حضرت شعیب علیه السلام و اهل مدین نیز شعیب بعد از هلاکت با آنها صحبت می کند و می فرماید: ﴿فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ﴾^۱ سپس شعیب از قومش روی برگرداند و گفت: من رسالت پروردگرم را به شما ابلاغ کردم و خیرخواهی نمودم، با این حال چگونه بر حال قوم بی ایمان تأسف بخورم؟!

با دقت در این آیه فهمیده می شود که تأسف حضرت شعیب علیه السلام بعد از نزول عذاب بوده است. بنابراین باید گفت اگر ارتباط با اموات بعد از مرگ قطع می شود پس سخن گفتن حضرت صالح و حضرت شعیب علیه السلام با قوم هایشان که هلاکت شده بودند چه معنایی دارد؟ آیا پیامبران الهی کار عبث انجام می دهند؟ شخصی از وهابی ها می گفت: من حدود سی سال است که در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله نماز می خوانم و به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی یک بار، چه در زمان ورود و چه در هنگام خروج سلام نکرده ام، چرا که او مرده است و دیگر نمی شنود؟! و باید به او گفت خسر الدنیا و الآخرة.

اما در پاسخ به شرط سوم که می گویند توسل باید از نزدیک باشد و شخص نزد رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حاضر باشد، می گوییم: این سخن بسیار ابلهانه است. اگر ما وجود نازنین رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله را همیشه شاهد و ناظر بر اعمال بدانیم چه تفاوتی در قُرب و بُعد و نزدیکی و دوری وجود دارد؟! قرآن می فرماید: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾^۲ و بگو هر

۱. سوره اعراف، آیه ۹۳.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۵.

عملی که می‌خواهید انجام دهید به زودی خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را می‌بیند. مثال نزدیک به ذهن تماس تصویری است که یکی از این طرف دنیا، با شخص دیگری در آن طرف دنیا به صورت مستقیم ارتباط برقرار می‌کند هم او را می‌بیند و هم صدایش را می‌شنود. پس در نتیجه نزدیکی و دوری برای پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معنا ندارد.

اما در رابطه با شرط چهارم که آیه را منحصر در استغفار می‌کنند باید گفت: استغفار یک امر اخروی است چطور پیغمبر می‌تواند برای یک امر اخروی مثل استغفار واسطه شود اما برای امور اخروی دیگر و یا دنیوی، ناتوان و بدون قدرت است؟! چه تفاوتی میان حوائج دنیوی و اخروی وجود دارد؟!

قرطبی که یکی از علمای سنی است در ذیل آیه ۶۴ سوره نساء از علی بن ابیطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نقل می‌کند: سه روز بعد از دفن پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یک عرب بیابان‌نشین بر سر مزار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حاضر شد و خود را به روی قبر انداخت و در حالیکه خاک بر سر و روی خود می‌ریخت، می‌گفت: یا رسول الله گفتمی و شنیدیم. شما از خدا گرفتید و ما از شما آموختیم و در میان آیات نازل شده آمده است: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱ و به تحقیق من بر خودم ظلمت کرده‌ام و گنه‌کارم و نزد تو آمده‌ام تا شما برای من طلب بخشش و عفو نمایی. پس صدایی از جانب قبر آمد: «انه قد غفرلك»^۲.

۱. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲. (الجامع لاحکام القرآن، ج ۳، ص ۲۲۹؛ وفاء الوفاء للسمهودی، ج ۲، ص ۱۳۶۱) عن الحافظ ابی سعید السمعی عن علی بن ابیطالب انه قال قدم علینا اعرابی بعد ما دفنا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بثلاثة ایام فرمی بنفسه علی قبر النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحثا من ترابه علی رأسه وقال یا رسول الله قلت فسمعنا قولک ووعیت عن الله سبحانه ووعینا عنک وکان فیما انزل علیک (ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوک فاستغفروا الله) الآیه وقد ظلمت ووجئتک تستغفرلی فنودی من القبر: انه قد غفرلك.

توسل در سیره مسلمین

اگر طالب حقیقت به سیره و روش مسلمین در طول تاریخ اسلام رجوع نماید، به راحتی درمی‌یابد که توسل به رسول اکرم ﷺ و اولیای خدا چه در زمان حیات پیغمبر گرامی اسلام و چه بعد از فوت ایشان وجود داشته است و تمامی مسلمانان با هر مسلک و فرقه‌ای از توسل در امور مهم و مشکل چه امر اخروی باشد و چه دنیوی بهره می‌جسته‌اند.

در اینجا به مواردی از توسل افراد به وجود نازنین رسول خدا ﷺ و اولیای الهی از کتب اهل سنت اشاره می‌گردد تا استمرار این سیره برای طالب حقیقت روشن گردد.

روایت اول: توسل و شفای بیماری

ابن ابی الدنیا می‌گوید: مردی نزد عبدالملک بن سعید بن أبجر آمد، عبدالملک شکم او را معاینه نمود و به او گفت: شما دردی دارید که درمانی ندارد. آن مرد پرسید: نام این بیماری چیست؟ عبدالملک گفت: ذُبَيْلَةٌ! ^۱ مرد حالی به حالی شد و گفت: «الله، الله، الله ربی، لا اشرك به شیئاً اللهم انی اتوجه إليك محمد نبی الرحمة صلی الله علیه وسلم تسليماً، یا محمد، انی اتوجه بك الى ربك و ربی یرحمنی ممّا بی» خدا، خدا، پروردگار من است و چیزی را شریک او قرار نمی‌دهم. خدایا من به وسیله نبی تو محمد که پیامبر رحمت است - صلی الله علیه وآله وسلم تسليماً - به تو روی آورده‌ام. ای محمد! من به وسیله تو به سوی پروردگارت و پروردگارم روی آورده‌ام تا نسبت به این بیماری رحمتش را شامل من نماید. بعد از این توسل، طیب او را معاینه نمود و گفت: خوب شدی و هیچ اثری از بیماری مشاهده نمی‌شود. ^۲

۱. غده‌های بزرگی است که در شکم ظاهر می‌شود و غالباً بیمار را می‌کشد.

۲. ابن ابی الدنیا فی کتاب مجانی الدعاء باسناده: جاء رجل الى عبدالملک بن سعید بن أبجر، فجنس بطنه فقال: بك داء لا یبرأ. فقال الرجل: ما هو؟ قال: الذبيلة! فتحوّل الرجل و قال: «الله، الله، الله ربی لا اشرك به

سؤال اینجاست که اگر از نبی مکرم اسلام ﷺ بعد از وفات، کاری ساخته نیست و انقطاع از دنیا دارد، معنای این روایت و توسل چه می‌باشد؟

روایت دوم: خشکسالی در زمان عثمان و دستور ایجاد روزنه در سقف حجره‌ی رسول خدا ﷺ
در زمان خلافت عثمان مردم مدینه به قحطی و خشکسالی شدیدی مبتلا شدند. به عایشه همسر پیامبر شکایت بردند. عایشه به آنان گفت: کنار قبر رسول خدا ﷺ بروید، روزنه و شکافه‌هایی را در سقف حجره ایجاد کنید به طوری که دیگر بین قبر شریف و آسمان سقفی نباشد و قبر مستقیم زیر آسمان قرار بگیرد. ابوالجوزاء می‌گوید: آنان چنین کردند پس آنقدر باران بارید که گیاه روید و شتران فربه شدند تا آنجا که از شدت چاقی ترک‌هایی بر بدن‌های آنها نمایان شد. به همین مناسبت آن سال را عام الفتق (به معنای سال شکاف) نامیدند.^۱

این عمل در مدینه تا به امروز سنت شده است و در حال حاضر نیز دریچه‌ای به سمت پشت قبر پیغمبر اکرم ﷺ وجود دارد که برای طلب باران آن را کنار می‌زنند و قبر مستقیم زیر آسمان قرار می‌گیرد. بنابر نظر وهابیت و طبق این روایت، عایشه همسر پیغمبر اکرم ﷺ مشرک می‌باشد و این عمل او نیز شرک‌آلود می‌باشد.

شیئاً، اللهم انى اتوجه اليك محمد نبى الرحمة صلى الله عليه وسلم تسليماً، يا محمد! انى اتوجه بك الى ربك و ربى يرحمنى مما بى. قال: فجسّ بطنه، فقال: برئت، ما بك عله. (التوسل والوسيلة لابن تيمية، ص ۹۷ و ۹۸، ۱۰۲ و ۱۰۳)

۱. حدثنا ابوالنعمان، حدثنا سعيد بن زيد، حدثنا عمرو بن مالك التكري حدثنا ابوالجوزاء اوس بن عبدالله قال: قحطى اهل المدينة قحطاً شديداً، فشكوا الى عيشة فقالت: انظروا قبر النبى ﷺ فاجعلوا منه كوى السماء حتى لا يكون بينه وبين السماء سقف قال: ففعلوا، فمطرنا مطراً حتى نبت العشت وسمنت الابل حتى تفتتق من الشحم فسمى عام الفتق. (سنن الدارمى باب ما اكرم الله تعالى نبية بعد موته، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۹۸؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۵۶۰)

روایت سوم: ابوبکر و توسل به رسول خدا ﷺ

در روایات اهل سنت مکرر آمده است که ابوبکر خلیفه اول اهل سنت، کنار قبر رسول خدا ﷺ می آمد و می گفت: «یا محمد انّی اتوسل الیک» ای رسول خدا! من به تو توسل می جویم.

این خبر بیانگر این است که توسل به قبر پیامبر اکرم ﷺ سیره ابوبکر بوده است. ایشان بعد از فوت رسول خدا ﷺ خطاب به آن وجود نازنین می گوید: «اذکرنا یا محمد عند ربک ولنکن فی بالک»^۱ ای محمد! در پیشگاه پروردگارت ما را یاد کن و مارا فراموش نفرما.

از این روایت استفاده می شود که: وجود نازنین ختمی مرتبت محمد مصطفی ﷺ صدا را می شنود و می تواند کارهایی انجام بدهد. پس بر طبق این روایت ابوبکر در رأس مشرکین قرار می گیرد همان طور که وهابیت اعتقاد دارد.

روایت چهارم: خشکسالی در زمان عمر و توسل به رسول اکرم ﷺ

در زمان خلافت عمر بن خطاب در مدینه قحطی و خشکسالی پیش آمد. بلال بن حارث که از اصحاب نبی مکرم اسلام ﷺ بود، به سوی قبر نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: «یا رسول الله! استسق لأمّتك فانهم قد هلكوا» پس رسول خدا را در خواب دید و ایشان بلال را باخبر نمود که مردم به زودی از باران سیراب می شوند.^۲ در این روایت، خلیفه دوم، بلال را از توسل به قبر نبی مکرم ﷺ منع نکرد و اعتراضی به بلال نکرد و نگفت که تو مشرک شده ای؟! اگر این حرکت نزد خلیفه دوم، حرکت نامشروعی محسوب می شد، خلیفه

۱. الدرر السنّیة فی الرد علی الوهابیة، ص ۳۶.

۲. (التوصل، ص ۲۴۸؛ کشف الارتباب، ص ۲۸۰؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۲۷۸) روی البیهقی وابن ابی شیبّه باسناد صحیح: ان الناس اصابهم قحط فی خلافة عمر، فجاء بلال بن الحارث وکان من اصحاب النبی ﷺ الی قبر النبی و قال: یا رسول الله! استسق لأمّتك فانهم هلكوا فاتاه رسول الله ﷺ فی المنام واخبره انهم یسقون.

او را تعذیر می‌کرد، چراکه او صاحب تازیانه‌ای بود که مشهور است^۱ تازیانه عمر سخت‌تر از شمشیر حجاج بن یوسف سقفی که چند هزار نفر را کشته است، بوده است.

درباره بلال بن حارث حبشی باید گفت که او در زمان خلیفه اول به شام تبعید شد. زیرا حاضر نشد که به امر خلیفه‌ی اول اذان بگوید و از اطاعت امر استنکاف نمود.^۲ او در زمان خلیفه دوم در خواب رسول خدا ﷺ را دید و ایشان به بلال فرمود: «ما هذه الجفوة يا بلال؟ اما ان لك ان تزورني يا بلال» ای بلال این چه ستمی است که روا می‌داری؟ آیا زمان آن نشده که به زیارت من بیایی؟ بلال با دیدن این خواب بسیار ناراحت و حزین گردید و به سوی مدینه آمد.^۳ بر طبق این روایت بلال که از اصحاب رسول خدا ﷺ و مؤذن ایشان می‌باشد و نیز خلیفه‌ی دوم از جمله‌ی مشرکین می‌باشد.

روایت پنجم: دستورالعمل عثمان بن حنیف برای توسل

سمهودی از طبرانی در جامع کبیر خود از عثمان بن حنیف نقل می‌کند که مردی برای حاجتی نزد عثمان بن عفان رفت و آمد می‌کرد، ولی خلیفه هیچ التفات و نظری در حاجت او نکرد. آن مرد با عثمان بن حنیف ملاقات کرد و به او این موضوع را شکایت کرد. عثمان بن حنیف به او گفت: به خانه برو و وضو بگیر، سپس به مسجد بیا بعد دو رکعت نماز بگذار و سپس به سجده برو و در سجده

۱. مغنی المحتاج إلى معرفة معانی الفاظ المنهاج، ج ۴، ص ۳۹۰؛ حواشی الشروانی علی تحفة المحتاج بشرح المنهاج، ج ۱۰، ص ۱۳۴: «كانت درة عمر اهيب من سيف الحجاج».

۲. سفينة البحار، ج ۱، ص ۱۰۴.

۳. (خلاصه الوفاء باخبار دار المصطفى، ج ۱، ص ۳۵۵؛ الجوهر المنظم ابن حجر هيثمي، ص ۶۵) وی ابن عساکر بسند جيد عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال: ان بلالاً (مؤذن النبی) رأى فی منامه رسول الله ﷺ و هو يقول: ما هذه الجفوة يا بلال؟ اما ان لك ان تزورني يا بلال؟! فانتبه حزیناً و جلاً خائفاً فركب راحلته و قصد المدينة فاتی قبر النبی ﷺ فجعل يبكي عنده و يمرغ وجهه عليه.

بگو: «اللهم انی اسألك واتوجه الیک بنبینا محمد نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربک عزوجل فیقضی لی حاجتی» خدایا! من از تو درخواست می‌کنم و روی می‌آورم به سوی تو به واسطه پیامبر، محمد پیامبر رحمت، ای محمد! به درستی که من رو آورده‌ام به وسیله تو به سوی خدای تو تا این حاجت را برآورده سازی. سپس حاجت خود را یادآور شو. آن مرد رفت و آنگونه انجام داد. سپس به خانه خلیفه سوم رفت. دربان منزل، او را به نزد خلیفه برد. عثمان حاجت او را پرسید، او حاجت خود را ذکر کرد و خلیفه آن را برآورده نمود و به او گفت: هرگاه حاجتی داشتی آن را یادآور شو. سپس از نزد خلیفه خارج شد و در راه عثمان بن حنیف را ملاقات کرد و به او گفت: خدا به تو جزای خیر دهد، خلیفه در حاجت من نظر نمی‌کرد تا اینکه تو با او در این باره سخن گفتی.

عثمان بن حنیف در جواب گفت: به خدا قسم! من با او سخن نگفته‌ام ولی شاهد بودم شخص نابینایی نزد رسول خدا ﷺ آمد و از نابینایی خویش شکایت نمود. پیامبر به او گفت: اگر خواسته باشی دعا می‌کنم یا صبر کن! او گفت: ای رسول خدا برای من یاور و فریادرسی نیست و بر این نابینایی بسیار مشقت دارم. رسول خدا ﷺ به او فرمود: برو وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و این دعا را بخوان.

عثمان بن حنیف گفت: به خدا قسم! ما از هم جدا نشده بودیم و گفتگوی ما طول کشید تا اینکه آن مرد بر ما داخل گردید مثل اینکه هیچ نابینا نبوده است.^۱

۱. (وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۳؛ طبرانی المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۳۰ باب ما اسند الی عثمان بن حنیف رقم ۸۳۱۱) حدثنا طاهر بن عیسی بن قیس المصری التمیمی حدثنا اصبع بن الفرّج، حدثنا عبدالله بن وهب عن شعیب بن سعید المکی عن روح بن قاسم، عن ابی جعفر الخظمی المدنی عن ابی امامة بن سهل بن ضیف عن عمه عثمان حنیف: ان رجلاً کان یختلف الی عثمان بن عفان فی حاجة له فکان عثمان لا یتلفت الیه ولا ینظر فی حاجته فلقد عثمان بن حنیف، فشکا ذلک الیه فقال له عثمان بن حنیف: ائت المیضأة فتوضأ ثم ائت المسجد فصلی فیہ رکعتین ثم قل: اللهم انی اسألك واتوجه الیک بنبینا محمد ﷺ نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربک جل و عز فیقضی لی حاجتی وتذکر حاجتک ورح الی حتی اروح معک. فأطلق الرجل

با توجه به روایات وارد شده در کتب اهل سنت، خلفای سه گانه اهل تسنن اعتقاد به توسل بعد از وفات رسول خدا ﷺ اعتقاد داشته‌اند و امّ المؤمنین عایشه که نزد آنها قدیسه است، به شرک در توسل، اعتقادی ندارد. پس ما یا باید حرف‌های یک عده قلیل در حجاز به نام وهابیت را بپذیریم یا به عملکرد پیشینیان و سیره مسلمین معتقد شویم! بنابراین با بررسی سیره مسلمین می‌توان به راحتی دریافت که توسل به قبور انبیاء و اوصیاء و صالحین و اولیاء مشکلی ندارد و حرف وهابیت یک بام و دو هوا است و ارزشی ندارد.

آیا پیامبران در قبرهایشان زنده هستند؟

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که آیا پیامبران در قبرهایشان زنده هستند؟ تمامی مسلمین روایت زیر قبول دارند - حتی وهابی‌ها - به نحوی که می‌توان درباره‌ی آن ادعای تواتر نمود. انس بن مالک می‌گوید: رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «الانبياء احياء في قبورهم يصلون»^۱ پیامبران در قبرهایشان زنده هستند و نماز می‌خوانند.

در کتاب صحیح مسلم آمده است که نبی مکرم ﷺ فرمود وقتی من به معراج رفتم دیدم که حضرت موسی عليه السلام در میان قبرش نشسته و مشغول نماز است.^۲ در حدیث معراج اهل سنت معتقدند که تمامی انبیاء به رسول اکرم ﷺ در

فصنع ما قال له عثمان ثم اتى باب عثمان فجاء البواب حتى اخذيده ما دخله عثمان بن عفان فاجله معه على الطنفسة وقال: حاجتك؟ فذكر حاجته فقضناها له ... فقال عثمان بن حنيف: والله ما كلمته ولكن شهدت رسول الله ﷺ وأتاه ضرير فشكا عليه ذهاب بصره فقال له النبي ﷺ: افنصبر؟ فقال: يا رسول الله انه ليس لي قائد وقد شق على فقال له النبي ﷺ: ايت الميضأة فتوضأ ثم صل ركعتين ثم ادع بهذه الدعوات ...

۱. مسند ابن يعلى، ج ۶، ص ۱۴۷.

۲. (صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۰۲) مررت على موسى ليلة اسرى بي عند الكتيب الاحمر وهو قائم يصلّى فى قبره.

بیت المقدس اقتدا کردند و با ایشان نماز خواندند^۱ و شیعه معتقد است در بهشت برزخی و در آسمان چهارم این عمل انجام شده است. البته عالم برزخ، عالم تکلیف نمی‌باشد. اما مانعی هم وجود ندارد که پیامبران با وجود نازنین رسول ختمی مرتبت ﷺ نماز بخوانند.

قسطلانی در کتاب مواهب اللدنیة می‌گوید: برای کسی که به زیارت نبی اکرم ﷺ می‌رود، بسیار دعا نمودن و تضرع کردن و استغاثه کردن، درخواست شفاعت و توسل به نبی اکرم ﷺ سزاوار است. «فجدیر بمن استشفع به ان یشفعه الله فیه» پس طلب شفاعت کردن از ایشان تا اینکه خداوند شفاعتش را شامل حال او گرداند، شایسته است.

بدان که توجه و استغاثه و توسل و طلب شفاعت به وسیله نبی اکرم ﷺ در هر حالی قبل از خلقت ایشان و بعد از خلقت ایشان چه در زمان حیاتش در دنیا و چه بعد از ممات ایشان^۲ واقع شده است.

روایت ششم: توبه حضرت آدم علیه السلام و توسل ایشان به رسول اکرم ﷺ

حضرت آدم علیه السلام بعد از درخواست توبه، همانطور که قرآن به آن اشاره می‌نماید، خداوند متعال کلمات و نشانه‌هایی را برای او نمایان کرد تا به وسیله آنها توبه‌اش پذیرفته گردد و در قرآن می‌فرماید: ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۳ پس آدم کلماتی را [مانند کلمه استغفار و توسل به اهل بیت: که مایه توبه و بازگشت بود] از سوی پروردگارش دریافت کرد و [پروردگار] توبه‌اش را پذیرفت؛ زیرا او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

محدثین و مفسرین در ذیل این آیه به احادیثی استناد می‌کنند که رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: زمانی که آدم آن گناه را مرتکب شد، سر خود را رو

۱. روح المعانی، ج ۸، ص ۶۹.

۲. مواهب اللدنیة، ج ۳، ص ۴۱۷؛ التبرک، ص ۱۱۸.

۳. سوره بقره، آیه ۳۷.

به سوی آسمان کرد و فرمود: خدایا به حق محمد از تو درخواست می‌کنم که گناه مرا ببخشی. خدا به او وحی کرد: محمد کیست؟ آدم گفت: خدایا اسم تو بلند و مبارک است زمانی که خلق شدم، سرم را به سوی عرش تو بالا بردم و مشاهده کردم که بر عرش تو مکتوب است: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» پس به خود گفتم: اسمی نزد تو از لحاظ رتبه بالاتر از آن کسی که اسمش همراه تو در عرش است وجود ندارد. پس خدا به آدم وحی نمود که او آخرین پیامبران از ذریه تو می‌باشد و اگر محمد را خلق نمی‌کردم تو را نیز خلق نمی‌نمودم.^۱

روایت هفتم: حلیمه سعديه

حلیمه سعديه دایه‌ی حضرت رسول ﷺ می‌گوید: من پس از آنکه تربیت نوزاد آمنه را متکفل شدم، در همان مجلس در حضور مادر او خواستم او را شیر دهم. پستان چپ خود را که دارای شیر بود در دهان او نهادم ولی کودک به پستان راست من بیشتر متمایل بود. اما من از روزی که بچه‌دار شده بودم شیری در پستان راست خود ندیده بودم. اصرار نوزاد مرا بر آن داشت که پستان راست بی شیر خود را در دهان او بگذارم همان دم که کودک شروع به مکیدن نمود، رگ‌های خشک آن پر از شیر شد و این پیش‌آمد موجب تعجب همه حضار گردید.^۲

حلیمه می‌گوید: از روزی که محمد را به خانه خود بردم روز به روز خیر و

۱. (مستدرک الصحیحین، ج ۲، ص ۶۱۵؛ روح المعانی، ج ۱، ص ۲۱۷؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۵۹) عن رسول الله ﷺ انه قال: لما اذنب آدم ذنب الذي اذنبه رفع رأسه الى السماء فقال: أسألك بحق محمد الا غفرت لي. فاوحى الله اليه: ومن محمد؟ فقال: تبارك اسمك لما خلقت رفعت رأس الي عرشك فاذا فيه مكتوب: لا إله إلا الله و محمد رسول الله فقلت: انه ليس احد اعظم عندك قدراً ممن جعلت اسمه مع اسمك فاوحى اليه انه آخر النبيين من ذريتك ولا محمد لما خلقتك.

۲. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۴۵.

برکت در خانه‌ام بیشتر شد و دارایی و گله‌ام فزون‌تر گردید.^۱ اما در مورد پس از وفات پیامبر خدا ﷺ آن حضرت ﷺ می‌فرماید: «ادخرت شفاعتی لأهل الكبائر من امتی»^۲ شفاعتم را برای صاحبان گناهان کبیره امتم ذخیره کرده‌ام.

ان‌شاءالله در ادامه موارد دیگری از توسل به قبور صالحین و اولیا را از کتب اهل سنت بیان می‌کنیم تا مشخص گردد اعتقاد به توسل در سیره مستمره‌ی مسلمین تا قرن سیزدهم وجود دارد و یک عده‌ی کوچک در حجاز که خودشان را از پیروان ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب می‌دانند، خود را مسلمان معرفی کرده و دیگران اعم از اهل سنت و شیعه را مشرک معرفی می‌نمایند.

اگر شیعه به اصحاب پیغمبر اکرم ﷺ اعتراض نماید وهابی‌ها می‌گویند شیعیان به اصحاب پیغمبر اهانت می‌کنند و ایشان را سب می‌کنند. اما خود اینها ابایی ندارند که بگویند خلفا مشرک بوده‌اند و طبق نظر آنها خلفای سه‌گانه مشرک می‌باشند. اما شیعه می‌گوید تعدادی از صحابه پیغمبر اکرم ﷺ مشکل دارند که واضح و آشکار است و بقیه صحابه مثل عثمان بن حنیف و بلال حبشی انسان‌هایی وارسته و پاک می‌باشند.

آیا توسل به مردگان شرک است؟

فرقه وهابیت معتقد است که پیامبر اکرم ﷺ بعد از وفات انتقال به جهان دیگری به نام برزخ پیدا کرده و در بهشت برزخی حیات خود را ادامه می‌دهد. هر چند اجساد پیامبران دچار فرسایش و پوسیدگی نمی‌شود لکن ارتباط ایشان با دنیا قطع شده و ایشان هیچ خبری از دنیا ندارد و هیچ کاری برای دنیا نمی‌تواند بکند و اختیار هیچ عملی به ایشان داده نشده است و برای این اعتقاد خود

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۴.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۱.

استدلال به این روایت می‌نماید: «إذ مات ابن آدم انقطع عمله»^۱ پس توسل به ایشان یک عمل بیهوده و مشرکانه می‌باشد، چرا که شخص برای ایشان قدرت ماورائی بعد از مرگ را معتقد می‌شود.

جواب‌های نقضی را در نقد اعتقاد وهابیت بیان نمودیم و گفتیم که اگر این عمل شرک است، خلیفه اول و خلیفه دوم و خلیفه سوم و عایشه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - که برای اهل سنت قدیسه محسوب می‌شود - و اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که بعد از وفات ایشان توسل به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیدا کرده‌اند یا عملی شرک‌آلود مرتکب شده‌اند و یا اینکه وهابیت باید توسل را از دایره شرک خارج نماید.

اگر به کتب تاریخی و روایی اهل سنت مراجعه شود، مواردی یافت می‌شود که علمای فرق مختلف اسلامی به اشخاصی برای حوائج و درخواست‌های خود متوسل شده‌اند.

لازم به ذکر است که شاهد ما در بیان این مطالب توسل این اشخاص به انسان مرده می‌باشد و اینکه شخص متوسل (مرده) چه کسی است، برای ما اهمیتی ندارد بلکه نفس توسل به مرده هدف بحث ما می‌باشد. با بیان این روایات باید بگوییم که از نظر وهابیت، حکم به مشرک‌بودن تمام فرق اسلامی ثابت می‌گردد.

روایت اول: ابوعلی خلال و توسل به امام کاظم علیه السلام

ابوعلی خلال که یکی از مشایخ و بزرگان حنابله است می‌گوید: امر مهم و مشکلی که داشتم، به زیارت قبر موسی بن جعفر علیه السلام می‌رفتم و توسل به ایشان می‌کردم و خداوند آنچه را که من دوست داشتم برای تسهیل و فراهم می‌نمود.^۲

۱. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۳، باب وصول ثواب الصدقات إلى الميت و صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۱، ص ۸۵؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۲۸۸۰؛ و مسند احمد ج ۲، صص ۳۱۶ و ۳۵۰ و ۳۷۲؛ مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۱، ص ۱۹۱.

۲. (تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰) ما اهمّنی امر، فقصدت قبر موسی بن جعفر فتوسلت به آلا سهل الله لی ما

روایت دوم: ابوبکر بن خزیمه و توسل به امام رضا علیه السلام

ابوبکر بن خزیمه یکی از علمای قرن سوم است که بخاری و مسلم از ایشان حدیث نقل می‌کنند. ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی درباره او می‌گوید: ایشان از جمله امامانی است که نظیر ندارد و مردی است که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را احیاء نموده است. ابن ابی حاتم می‌گوید: او امام و پیشوایی است که همه به ایشان اقتدا می‌کنند.

ابن حجر عسقلانی از حاکم نیشابوری نقل می‌کند که می‌گفت: از محمد بن مؤمل شنیدم که می‌گفت: ما به همراه امام اهل حدیث ابی بکر بن خزیمه و هم‌ریش او ابن علی ثقفی به همراه جماعتی از بزرگان که تعدادشان بسیار بود به سوی زیارت قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوس خارج شدیم و خود شاهد بودم که چگونه ابن خزیمه در مقابل آن بقعه تعظیم و تواضع و احترام می‌نماید و گریه‌هایش در مقابل قبر، ما را به تحیر و آشفته‌گویی^۱ داشت.

روایت سوم: ابن حیان و توسل به امام رضا علیه السلام

ابن حیان از دانشمندان سنی مذهب و قاضی القضاة سمرقند در قرن سوم می‌باشد که کتاب‌هایی نیز نوشته است.

ایشان می‌گوید: علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوس به وسیله‌ی سمی که مأمون به ایشان داد فوت نمود و من زمانی که در طوس بودم بسیار به زیارت قبر ایشان می‌رفتم و هر ناراحتی که برایم پیش می‌آمد به زیارت قبر ایشان می‌رفتم و از خداوند رفع آن مشکل را خواستار می‌شدم و آن دعا مستجاب می‌شد و آن

احب.

۱. (تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۹) نقل ابن حجر عسقلانی عن الحاکم النیسابوری انه قال: سمعت ابابکر محمد بن مؤمل بن الحسن ابن عیسی یقول خرجنا مع امام اهل الحدیث ابی بکر بن خزیمه و عدیله ابی علی الثقفی مع جماعة من مشایخنا وهم اذ ذاک متوافرون الی زیارة قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام بطوس قال: فرأیت من تعظیمه یعنی ابن خزیمه لتلك البقعة تواضعه لها وتضرعه عندها ما تحیرنا.

مشکل حل می‌گردید و این امری بود که من بسیار تجربه کردم و مکرر آن را آزموده‌ام. خداوند ما را بر محبت مصطفی و اهل بیتش بمیراند.^۱
در روایات بعد شاهد ما اثبات اصل توسل است و به شخصی که به او توسل کرده‌اند، کاری نداریم.

روایت چهارم: توسل مردم در سختی‌ها به ابویوب انصاری

ابویوب انصاری صحابی رسول خدا ﷺ می‌باشد که در سال ۵۲ هـ. ق در سرزمین روم از دنیا رفته است. حاکم نیشابوری می‌گوید: مردم نسبت به قبر او ملزم و متعهد می‌باشند و به زیارت آن قبر می‌روند و در زمان قحطی و خشکسالی به قبر او متوسل شده و از خدا طلب باران می‌کنند.^۲

روایت پنجم: توسل امام شافعی به ابوحنیفه

در حالات محمد بن ادریس شافعی که امام اعظم فرقه‌ی شافعیه می‌باشد، آمده است که ایشان زمانی که ساکن بغداد بود توسل به امام ابوحنیفه پیدا می‌کرد و به کنار ضریح او می‌آمد و او را زیارت می‌نمود و بر او سلام می‌کرد و برای برآورده شدن حاجتش نزد آن قبر به خداوند متوسل می‌گردید.^۳

روایت ششم: توسل احمد بن حنبل به امام شافعی

احمد بن حنبل که صاحب مسند احمد یکی از کتب مرجع اهل سنت می‌باشد به امام شافعی توسل پیدا می‌کرد تا جایی که فرزندش عبدالله از این کار او

۱. (کتاب الثقات، ج ۸، ص ۴۵۷) قال ابن حبان: فی شأن الامام علی بن موسی الرضا عليه السلام: قد زرتہ مراراً وما حلّت بی شدّة فی وقت مقامی بطوس فزرت قبر علی بن موسی الرضا (صلوات الله علی جده وعلیه) و دعوت الله ازالتهما عنی الا استجیب وزالت عنی تلك الشدة وهذا شی جربته مراراً فوجدته كذلك امامتنا الله علی حبّ المصطفی واهل بیته.

۲. ابویوب انصاری الصحابی المتوفی ۵۲ هـ. ق بالروم قال الحاکم فی المستدرک، ج ۳، ص ۴۵۸: یتعاهدون قبره ویزورونه و یتسقیون به اذا قحطوا. (المستدرک للحاکم، ج ۳، ص ۴۵۸)

۳. ان امام الشافعی ایام کان هو ببغداد کان یتوسل بالامام ابی حنیفة ویجیء الی ضریحه یزور فیسلم علیه ثم یتوسل الله تعالی به فی قضاء حاجاته. (خلاصة الکلام، ص ۲۵۲)

متعجب شد. پدرش در جواب او گفت: همانا شافعی همانند خورشید برای مردم و عافیت برای بدن است.^۱

روایت هفتم: توسل اهل مغرب به مالک بن انس

به امام شافعی گفتند که اهل مغرب متوسل به امام مالک بن انس - که معاصر امام صادق علیه السلام می باشد و فقیه مدینه و صاحب کتاب موطأ بوده و قبرش در بقیع می باشد - می شوند و شافعی این کار را منع نکرد و نگفت که اهل مغرب مشرک می باشند.^۲

روایت هشتم: توسل امام شافعی به ابوحنیفه

خطیب بغدادی از قول علی بن میمون می گوید: شنیدم که محمد بن ادريس شافعی می گفت: من به قبر ابوحنیفه تبرک پیدا می کنم و هر روز برای زیارت قبر او می روم و هرگاه حاجتی داشته باشم، دو رکعت نماز نزد قبر ابوحنیفه می خوانم و از خدا درخواست حاجتم را می نمایم و طولی نمی کشد که آن حاجت برآورده می شود.^۳

روایت نهم: توسل به احمد بن حنبل جهت هدایت

ابن جوزی در مناقب احمد بن حنبل نقل می کند که عبدالله بن موسی می گوید: در شب تاریک و ظلمانی با پدرم به زیارت قبر احمد بن حنبل رفتیم. پدر گفت: فرزندم بیا به وسیلهی این عبد صالح متوسل به خداوند بشویم تا راه برای ما روشن بشود و من سی سال است که این برنامه را انجام می دهم. پس

۱. ان الامام احمد توسل بالامام الشافعی حتی تعجب ابنه عبدالله بن الامام احمد فقال له ابوه: ان الشافعی كالشمس فی الناس وكالعافية للبدن. (الزيارة، ص ۲۳۷)

۲. لما بلغ الامام الشافعی: ان اهل المغرب يتوسلون بالامام مالك لم ينكر عليهم. (الزيارة، ص ۲۳۷)

۳. روى الخطيب فى تاريخه عن على بن ميمون قال: سمعت الشافعی يقول: انى لأتبرک بأبى حنيفة وأجىء الى قبره فى كل يوم زائراً فاذا عرضت لى حاجة صليت ركعتين وجئت الى قبره وسألت الله تعالى الحاجة عنده فمات بعد حتى تقضى. (تاريخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۳؛ مناقب ابوحنيفه، ج ۲، ص ۱۹۹؛ الغدير، ج ۵، ص ۱۹۴)

پدرم دعا کرد و من هم آمین دعای او را گفتم که ناگهان آسمان روشن شد و به زیارت ایشان رفتیم.^۱

روایت دهم: توسل به امام بخاری و طلب باران

سُکتی نقل می‌کند که در سال ۴۶۴ ه.ق در سمرقند خشکسالی عجیبی اتفاق افتاد. مردم نماز باران خواندند اما خبری نشد. مرد ظاهر الصلاحی نزد قاضی سمرقند آمد و گفت: من نظری دارم. اگر پسند شما باشد انجام دهیم - قاضی کسی بود که تمامی شئون دینی مردم را بر عهده داشت - به نظر من سر قبر امام بخاری برویم و در کنار قبر ایشان به خداوند بشویم تا باران ببارد. قاضی در پاسخ گفت: نظر پسندیده‌ای است. در نتیجه مردم شهر به همراه قاضی نزد قبر بخاری جمع شدند و طلب باران کردند و طولی نکشید که باران شدیدی شروع به باریدن کرد تا جایی که تا چند روز مسیرها مسدود بود و قابلیت رفت و آمد وجود نداشت.^۲

روایت یازدهم: توسل به عموی پیامبر و طلب باران

خطیب بغدادی در شرح حال حمزة بن قاسم^۳ می‌گوید: حمزه فردی ثقه بود

۱. عن عبدالله بن موسى قال خرجت انا وابي في ليلة مظلمة نزور احمد فاشتدت الظلمة فقال ابي: يا بني تعال حتى نتوسل الى الله تعالى بهذا العبد الصالح حتى يضيء لنا الطريق فاني منذ ثلاثين سنة ما توسلت به الا قضيت حاجتي فدعا ابي وأمنت على دعائه فاضاءت السماء كأنها ليلة مقمرة حتى وصلنا اليه. (مناقب احمد، ص ۲۹۷؛ الغدير، ج ۵، ص ۲۷۵)

۲. قال ابوعلی الغسانی: اخبرنا ابوالفتح نصر بن الحسن السکتی السمرقندی: قدم علينا بلنسية عام اربعة وستين واربع مائة. قال قحط المطر عندنا بسمرقند في بعض الاعوام، فاستسقى الناس مراراً فلم يسقوا، فاتي الرجل صالح معروف بالصلاح الى قاضی سمرقند فقال له: اني رأيت رأياً أعرضه عليك. قال: ما هو؟ قال: اري ان تخرج ويخرج الناس معك الى قبر الامام محمد بن اسماعيل البخاری وقبره بخرتک ونستسقى عنده فعسى الله ان يسقينا... واستسقى القاضی بالناس وبكى الناس عند القبر وتشفعوا بصاحبه، فارسل الله تعالى السماء بماء عظيم غزير اقام الناس عن اجله بخرتک سبعة ايام أونحوها لا يستطيع احد الوصل الى السمرقند من كثرة المطر وغزارته. (طبقات الشافعية، ج ۲، ص ۲۳۴؛ سير الاعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۶۷)

۳. ابو عمر حمزة بن القاسم بن عبدالعزيز الهاشمي متوفى سنة ۳۳۵.

که شهرت در اصلاح امور داشت. ایشان برای مردم طلب باران کرد و گفت: خدایا عمر بن خطاب به پیرمردی عباس و سفیدی موی ایشان طلب باران نمود. پس باران بارید و عباس پدر من می‌باشد و من با توسل به جدم طلب باران می‌کنم. پس همان‌طور که روی منبر بود باران شروع به باریدن نمود.^۱

روایت دوازدهم: توسل به ابن فورک و طلب باران

محمد بن حسن ابوبکر ابن فورک اصفهانی - متوفای ۴۰۶ هـ. ق - می‌باشد و مذهب او در عقاید اشعری می‌باشد. در کتاب وفيات الاعیان آمده است: او در حیره در نزدیکی نیشابور دفن می‌باشد که بارگاهی دارد و مردم به زیارت ایشان می‌روند و برای طلب باران نزد آن قبر می‌روند و دعا در نزد آن قبر مستجاب است.^۲

روایت سیزدهم: توسل به احمد بن علوان در سختی‌ها

یافعی در کتاب «مرآت الجنان» درباره‌ی شیخ احمد بن علوان - متوفای ۷۳۰ هـ - می‌نویسد: از جمله کرامات شیخ احمد این است که فرزندان فقهای که او انکار می‌کردند در سختی‌ها و شدائد به قبر او پناهنده می‌شوند و از خوف سلطان به قبر او پناه می‌برند و در آنجا مستقر می‌شدند.^۳

۱. الخطیب: كان ثقة مشهوراً بالصلاح، استسقى للناس فقال: اللهم ان عمر بن الخطاب استسقى بشيبة العباس فسقى وهوابى وانا استسقى به فجاء المطر وهو على المنبر. (تاريخ بغداد، ج ۸، ص ۱۸۱؛ سير اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۷۵)

۲. محمد بن الحسن ابوبکر ابن فورک الأصبهانی المتوفى ۴۰۶ هـ. دفن بالحيرة من نيسابور ومشهده بهاظهر يزار ويستسقى به وتجاب الدعوة عنده. (وفيات الاعيان، ج ۲، ص ۵۷؛ سير اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۲۱۶؛ الغدير، ج ۵، ص ۲۹۱)

۳. الشيخ احمد بن علوان: قال اليافعي في مرآته: ومن كراماته ان ذرية الفقهاء الذين كانوا ينكرون عليه صارو يلوذون عند النوائب بقبره ويستجرون من خوف السلطان والى ذلك. (مرآة الجنان، ج ۴، ص ۳۵۷؛ الغدير، ج ۵، ص ۲۹۵)

روایت چهاردهم: رأس الحسین علیه السلام و توسل جهت درمان کوری

شیراوی شافعی در کتاب «الاتحاف بحب الأشراف» بابی را به زیارتگاه رأس الحسین علیه السلام اختصاص داده است و درباره کرامات آن بقعه‌ی شریف می‌گوید: یکی از خدمه این مقام نابینا شد و بینایی چشمش را از دست داد. در یکی از روزها بعد از نماز صبح نزد درب ضریح شریف ایستاد و گفت: ای آقای من! من همسایه‌ی شما هستم و چشمانم نابینا گشته است. شما از خداوند بخواه که حداقل بینایی یکی از چشمانم به من بازگردد. شب در خواب مشاهده کرد که جماعتی برای زیارت این مقام آمده‌اند و او هم به همراه آن جماعت وارد بقعه مبارکه گردید. امام حسین علیه السلام توجه به جدشان نمودند و به آن مرد گفتند: جلو بیا تا شفاعت تو را نزد جدم بنمایم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام رو کرد و فرمود: یا علی سرمه به چشم او بکش.

و ایشان فرمودند: شنیدم و اطاعت کردم. از دستشان میلی را درآوردند و بر چشم من کشیدند و من احساس سوختگی عجیبی کردم، فریاد کشیدم و از خواب بیدار شدم و هنوز حرارت میل را احساس می‌کنم. چشم راستم را که باز کردم، بینا شده بود.^۱

۱. عقد الشیراوی الشیخ عبدالله الشافعی قال فی ذکر الکرامات: منها: ان رجلاً یقال له شمس الدین القعوبنی کان ساکناً بالقرب فی المشهد وکان معلم الکسوة الشریفة حصل له ضرر فی عینه فکفّ بصره وکان کلّ یوم اذا صلی الصبح فی مشهد الامام الحسین یقف علی باب الضریح الشریف ویقول یا سیدی انا جارک قد کفّ بصری واطلب من الله بواسطتک ان یردّ علیّ ولو عیناً واحدة. فبینما هو نائم ذات لیلۃ اذ رأى جماعۃ أتوا زیارة الحسین رضی الله عنه فدخل معهم ثم قال ما کان یقول فی الیقظة فالتفت الحسین الی جده صلی الله علیه و آله و ذکر له ذلک علی سبیل الشفاعۃ عنده فی الرجل فقال النبی صلی الله علیه و آله للامام علی رضی الله عنه یا علی کحلّه فقال سمعاً و طاعة و ابرز من یده مکحله و مروداً و قال له: تقدّم حتی اکحلک فتقدم فلوث المروء و وضعه فی عینه الیمنی فأحسّ بحرقان عظیم. فصرخ صرخة عظیمة فاستیقظ منها وهو یجد حرارة الکحل فی عینه ففتحت عینه الیمنی فصار ینظرها الی ان مات وهذا الذی یطلبه. (الاتحاف بحب الأشراف، صص ۷۵ - ۱۱۰؛ الغدیر، ج ۵، ص ۲۶۹)

روایت پانزدهم: رأس الحسین علیه السلام و پیدا شدن مال مفقود شده

حمزروی عدوی - متوفای ۱۳۰۳ هـ ق - در مشارق الانوار بعد از بیان مطالبی در مورد رأس الحسین علیه السلام می گوید: بدان که زیارت این مرقد شریف برای توسل به خداوند تبارک و تعالی بسیار شایسته است و هر آنچه که مردم در زمان حیات امام حسین علیه السلام از ایشان طلب می کردند در زمان حاضر طالب همان حوائج می باشند. به درستی که ایشان درب گشایش ناراحتی ها می باشد. پس با زیارت ایشان سخت ترین مشکلات حل می گردد و با توسل به ایشان و استفاده از نور امام حسین علیه السلام هر قلب محجوبی، متصل به پروردگار می گردد.

از جمله آن کرامات، اتفاقی است که برای عارف بالله محمد شبلی شارح کتاب العزیه مشهور به ابن الست واقع شده است. تمامی کتاب های او را از منزلش سرقت کردند. او درمانده و با غم و اندوه فراوان به مقام رأس الحسین علیه السلام آمد و ابیاتی را برای استغاثه و درخواست کمک انشاء کرد و به سوی خانه اش برگشت. بعد از مراجعت کتاب ها را بدون هیچ کسری در جای خود مشاهده نمود.^۱

سمهودی نیز در آخر کتاب «وفاء الوفاء فی اخبار الدار المصطفی» بابی را به عنوان توسلات به قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص داده است که خواننده می تواند به آنها رجوع نماید.

۱. وقال الحمزروی العدوی المتوفی (۱۳۰۳) فی مشارق الانوار بعد کلام طویل حول شهر الامام الحسین الشریف واعلم انه ینبغی کثرة الزیارة لهذا المشهد العظیم متوسلاً به الی الله ویطلب من هذا الامام ما کان یطلب منه فی حیاتہ فانه باب تفریح الکروب فبزیارته یزول عن الخطب الخطوب ویصل الی الله بانواره والتوسل به کل قلب محجوب ومن ذلك ما وقع لسیدی العارف بالله تعالی سیدی محمد شبلی شارح العزیه - الشهید یابن الست - وهو انه قد سرقت کتبه جمعاً فی بیته قال: نتحیر عقله واشتد کربه فأتی الی مقام ولی نعمتنا الحسین منشر الابیات استغاث بها فتوجه الی بیته بعد الزیارة ومکته فی المقام مدة فوجد کتبه فی محلها قد حضرت من غیر نقص لکتاب منها. (مشارق الانوار، ج ۱، ص ۱۹۷؛ الغدیر، ج ۵، ص ۲۷۴)

توسل از دیدگاه شیعه

معنای وسیله در قرآن

در بین آیات نورانی قرآن در دو آیه کلمه «وسیله» به کار برده شده است. در آیه اول خداوند خطاب به مؤمنین می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی را پیشه کنید و وسیله‌ای برای تقرب به او داشته باشید و در راه خدا جهاد کنید، شاید شما رستگار شوید.

و در سوره اسراء خطاب به مشرکین می‌فرماید: ﴿قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا﴾^۲ بگو: کسانی را که به جای خدا [معبودان خود] پنداشتید، [بخوانید تا بفهمید که] آنها نمی‌توانند آسیب و گزندی را از شما دفع کنند، و نه [آن را از شما به دیگری] انتقال دهند. کسانی [از فرشتگان، پریان و ارواح را] که آنان [به‌عنوان معبود] می‌پرستند [خود آنان برای رفع نیازمندی‌هایشان] به سوی پروردگارشان وسیله می‌جویند، تا کدامشان نزدیک‌تر باشد، و به رحمت او امید دارند، و از عذابش می‌ترسند؛ زیرا عذاب پروردگارت شایسته پرهیز است.

در معنای وسیله باید گفت: وسیله آن است که موجب تقرب فرد به پروردگار می‌گردد و از لحاظ معنوی انسان را به خدا نزدیک می‌کند تا جایی که دعای او مستجاب گردیده و حاجت برآورده می‌شود و می‌تواند سریع به مطلوب و هدف خویش برسد.

از آیات بالا استفاده می‌شود که اگر وسیله علی‌نحو استقلال فرض شود، هیچ

۱. سوره مائده، آیه ۳۵.

۲. سوره اسراء، آیات ۵۶ و ۵۷.

منفعتی برای انسان نخواهد شد بلکه نتیجه‌ی معکوس برای انسان به وجود می‌آورد، بدین معنا که سبب بُعد انسان از پروردگار و موجب عذاب الهی می‌گردد. اما اگر به عنوان واسطه‌ی بین خدا و خلق و واسطه در فیض محسوب گردد، سبب نزول رحمت پروردگار و رسیدن به فلاح و رستگاری می‌شود. در این بین آنچه که مشترک بین تمامی موجودات و ماسوی الله می‌باشد، آن است که همگی به دنبال وسیله‌ای می‌گردند که کوتاه‌ترین و نزدیک‌ترین راه را برای تقرّب به پروردگار نمایان سازد.

بعضی گمان کرده‌اند منظور از وسیله، تقوا می‌باشد و برخی مدّعی هستند که جهاد همان وسیله است و عدّه‌ای پا را فراتر نهاده و می‌گویند منظور از وسیله، فلاح به معنای رستگاری می‌باشد. در حالیکه هیچ کدام از اینها نمی‌تواند معنای وسیله باشد.

اگر به آیه ۳۵ سوره مائده^۱ دقت شود، تقوا و وسیله و جهاد با او عطف به یکدیگر متصل گردیده‌اند و از این آیه استفاده می‌شود که این سه عنصر اگر با هم همراه گردند می‌توانند از اسباب و موجبات فلاح و رستگاری قرار بگیرند. با رجوع به روایات نیز به راحتی می‌توان دریافت که منظور از وسیله وجود نازنین پیامبر ختمی مرتبت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد.

در صحیح مسلم روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل گردید که ایشان می‌فرماید: «أَسْأَلُوا اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ فَأَنَّهَا مَنْزِلَةٌ (درجۀ) فِي الْجَنَّةِ لَا تَنْبَغِي إِلَّا لِعَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ وَارْجُوا أَنْ أَكُونَ أَنَا هُوَ»^۲ از خداوند برای من وسیله را درخواست کنید که وسیله جایگاه و درجه‌ای در بهشت است که فقط بنده‌ای از بندگان خدا سزاوار آن جایگاه

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.

۲. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴، کتاب الصلاة، باب ۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۴۸، رقم ۳۶۹۴، کتاب المناقب الباب الاول.

می‌باشد و من امیدوارم که آن بنده من باشم.^۱
 در اذان عامه دعایی نقل شده که مؤذن بعد از اتمام اذان آن را بیان می‌کند:
 «اللهم آت محمداً الوسيلة»^۲ خدایا به محمد پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله وسیله را اعطا فرما. در
 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید دعایی از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در
 حق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که ایشان در قسمتی از آن می‌فرمایند: «وشرف عندک
 منزله وآته الوسيلة»^۳ و جایگاه پیامبر را نزد خودت شریف گردان و مقام وسیله را
 به او عطا فرما.

همان‌طور که از روایات فهمیده می‌شود وسیله بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تطبیق
 می‌کند اما اهل سنت وسیله را بر چیزهای دیگری نیز تطبیق می‌کنند.
 ابن اثیر می‌گوید: در زمان خلافت عمر بن خطاب خشکسالی و قحطی اتفاق
 افتاد، به طوری که آن سال را عام الرماده یعنی سرزمین سوخته نامیدند و خلیفه
 به وسیله عباس بن عبدالمطلب عموی پیغمبر طلب باران نمود و خداوند تعالی
 باران نازل فرمود و زمین‌ها سرسبز گردید. عمر گفت: به خدا قسم عباس وسیله
 به درگاه الهی می‌باشد.^۴

بنابراین روایت عمر بن خطاب در عمل به آیه شریفه‌ی «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^۵
 عباس بن عبدالمطلب عموی پیغمبر را مصداق آیه معرفی می‌نماید و ما می‌دانیم
 که عباس بن عبدالمطلب در زمان جاهلیت چه اعمالی انجام داده که در تاریخ
 ضبط شده است.

-
۱. چنین روایتی به طریق مرسل در کتب روایی شیعه بیان شده که قاعدتاً از اهل سنت نقل شده است.
 ۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۹؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۵۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۳۹؛ سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۳۶.
 ۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۷۳.
 ۴. استسقی عمر بن الخطاب بالعباس عام الرمادة لما اشتد القحط فسقاهم الله تعالی به واخصبت الارض فقال عمر: هذا والله الوسيلة الى الله والمكان منه. (اسدالغابه، ج ۳، ص ۶۳)
 ۵. سوره مائده، آیه ۳۵.

قسطلانی می گوید: زمانی که عمر به وسیله عباس طلب باران نمود گفت: ای مردم همانا رفتار رسول خدا ﷺ با عباس همانند رفتار فرزند در برابر پدرش بود پس به پیغمبر در مورد عمویش اقتدا کنید و عباس را وسیله به سوی خدا اتخاذ نمایید.

قسطلانی در ادامه می گوید: این روایت تصریح در توسل دارد و اندیشه کسانی که توسل را مطلقاً و یا به غیر پیامبر ﷺ تحریم کرده اند، باطل می گرداند.^۱ در مسند احمد بن حنبل آمده است که مسروق به عایشه همسر پیامبر می گوید: به صاحب این قبر - نبی اکرم ﷺ - تو را قسم می دهم که درباره ی خوارج و جنگ آنها از رسول خدا ﷺ چه شنیده ای؟ عایشه می گوید: شنیدم که ایشان می فرمود: آنها بدترین خلق خدا و بدترین انسان ها می باشند و آن کسی که آنها را می کشد بهترین خلق خدا و بهترین خلائق و مقرب ترین افراد نزد پروردگار می باشد.^۲

بر طبق این روایت علی بن ابیطالب علیه السلام به عنوان وسیله به درگاه الهی و مقرب ترین بندگان نزد خدا می باشد. منصور دوانیقی از مالک بن انس امام فرقه مالکیه درباره کیفیت زیارت رسول خدا ﷺ و طریقه ی توسل به ایشان سؤال می کند و به مالک می گوید: آیا رو به قبله بایستم و دعا کنم و یا رو به قبر رسول الله بایستم؟ - قبر رسول اکرم ﷺ پشت به قبله می باشد - . مالک در جواب

۱. فی المواهب اللدنیة للعلامة القسطلانی: «ان عمر لما استسقى بالعباس قال يا ايها الناس ان رسول الله ﷺ كان يرى للعباس ما يرى الولد للوالد فاقتدوا به في عمه العباس واتخذوه وسيلة الى الله تعالى» فيه التصريح بالتوسل و بهذا يبطل قول من منع التوسل مطلقاً بالاحياء والاموات وقول من منع ذلك بغير النبي. (المواهب، ج ۳، ص ۳۸۰، ط مصر؛ فتح الباری فی شرح البخاری، ج ۲، ص ۴۱۳، ط لبنان)

۲. مسروق عن عایشة قال لها مسروق سألتك بصاحب هذا القبر الذي سمعت من رسول الله ﷺ يعني في حق الخوارج قالت سمعته يقول انهم شر الخلق والخليقة يقتلهم خير الخلق والخليفة واقربهم عند الله وسيله. (كشف الارتباب، ص ۲۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۳۹؛ مناقب ابن مغزلی الشافعی، ص ۹۹ و ۱۰۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۰)

او می‌گوید: برای چه صورت خود را از قبر برمی‌گردانی در حالیکه رسول خدا ﷺ وسیله تو برای تقرب به پروردگار و وسیله تقرب حضرت آدم و تمامی انسان‌ها تا روز قیامت می‌باشد. پس به طرف قبر مبارک رو کن و طلب شفاعت نما تا خداوند شفاعت او را درباره تو قبول نماید. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۱ و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

ابن حجر هیثمی دو بیت شعر در باب توسل به آل پیغمبر ﷺ از محمد بن ادریس شافعی امام مذهب شافعیه نقل می‌کند:

آل النبى ذریعتى وهم اليه وسيلتى
ارجو بهم اعطى غداً بيد اليمين صحيفتى^۲

خاندان پیغمبر وسیله من می‌باشند و ایشان وسایل رسیدن به خدا هستند. امیدوارم که فردای قیامت به وسیله ایشان نامه‌ی اعمالم به دست راستم سپرده شود.

انوار مقدس چهارده معصوم علیهم‌السلام وسیله‌ای برای تقرب به پروردگار

اگر در باب توسل، به روایات وارده بر کتب شیعه مراجعه شود انوار مقدس چهارده معصوم (علیهم‌السلام) به عنوان وسیله معرفی گردیده‌اند و بنده

۱. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲. سأل المنصور العباسی مالک بن انس - امام المالکیه - عن کیفیة زیارة رسول الله ﷺ والتوسل به... فقال لمالک: یا ابا عبدالله استقبل القبلة وادعوا ام استقبل رسول الله؟ فقال مالک فی جوابه: لم تصرف وجهک عنه وهو وسیلتک ووسیلة ابيک آدم الی یوم القیامة؟! بل استقبله واستشفع به فیشفعک الله قال الله تعالی: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ...﴾ (وفاء الوفاء للسمهودی، ج ۲، ص ۱۳۷۶)

۳. الصوائق المحرقة، ص ۱۷۸.

در موسوعه احادیث اهل البيت عليهم السلام^۱ ده روایت را تحت عنوان وسیله ذکر نموده‌ام.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الأئمة من ولد الحسين عليه السلام من اطاعهم فقد اطاع الله ومن عصاهم فقد عصى الله عزوجل هم عروة الوثقى و هم الوسيلة الى الله عزوجل»^۲ امامان از فرزندان حسین عليه السلام می‌باشند کسی که اطاعت از ایشان نماید به تحقیق خداوند را اطاعت نموده است و هرکس از دستورات ایشان سرپیچی نماید، به تحقیق معصیت پروردگار را کرده است ایشان عروة الوثقى و وسیله به درگاه پروردگار می‌باشند.

امیرالمؤمنین مولى الموحدين علی بن ابیطالب عليه السلام می‌فرماید: «انا وسيلته وانا وولدى ذريته»^۳ من وسیله برای تقرب به پروردگار می‌باشم.

حضرت موسی بن جعفر عليه السلام صلواتی را برای بعد از نماز صبح و مغرب بیان می‌کنند که در قسمتی از آن آمده است: «اللهم صل على محمد و آل محمد فى المرسلين اللهم اعط محمداً الوسيلة والشرف والفضيلة والدرجة الكبيرة...»^۴

عایشه می‌گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «انا سيد الاولين والآخرين و علی بن ابیطالب سيد الوصيين وهو اخى و وارثى و خليفتى على امتى ولايته فريضة واتباعه فضيلة ومحبة الى الله وسيلة...»^۵

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام درباره خویش می‌فرماید: «هم شر الخلق والخلیقة قاتلهم اقرب الخلق الى الله وسيلة»^۶ خوارج بدترین خلق خدا و مخلوقات

۱. موسوعه احادیث اهل البيت عليهم السلام، ج ۱۲، ص ۱۷۹.
۲. عیون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۵۸، ح ۲۱۷.
۳. مناقب آل ابی طالب عليهم السلام، ج ۳، ص ۷۵.
۴. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۱۵۷.
۵. الأمالی للصدوق، ص ۵۸۲ و ۵۸۳، مجلس ۸۵، ح ۲۵.
۶. الارشاد للمفید، ج ۱، ص ۳۱۷.

بودند که نزدیک‌ترین خلق نسبت به خدا، آنها را می‌کشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در وصف نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «... اللهم اعل علی بناء البانین بناءه واکرم لیدیک نزله وشرّف عندک منزله وآته الوسیلة...»^۱ خدایا بنای دین او را از آنچه دیگران برآورده‌اند، عالی‌تر قرار بده و او را بر سر خوان کرامت گرامی دار و بر شرافت مقام او در نزد خدا بیفزای و وسیله‌ی تقرب خویش را به او عنایت فرما.

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در ذیل آیه شریفه ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۲ می‌فرماید: «انا هو الذی عنده علم الکتاب وقد صدقه الله واعطاه الوسیلة فی الوسیة ولا تخلی امته من وسیلته الیه والی الله قال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾»^۳ من آن کسی هستم که علم کتاب نزد اوست و خدا او را تصدیق نموده و وسیله در وصیت را به او عطا فرموده است و امت رسول از وسیله تقرب به او و به سوی خدا خالی نمی‌ماند. چراکه خداوند خطاب به مؤمنین می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی را پیشه کنید و وسیله‌ای برای تقرب به او داشته باشید.

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اکثروا من الصلوات علیّ یوم الجمعة فانه یضاعف فیه الاعمال واسألوا الله لی الدرجة والوسیلة من الجنّة قیل یا رسول الله و ما الدرجه والوسیلة من الجنة؟ قال هی اعلی درجه من الجنة لا ینالها الا نبیّ ارجوان اکون انا»^۴ در روز جمعه بر من بسیار صلوات بفرستید چراکه اعمال در آن روز دوبرابر می‌گردد و از خداوند برای من منزلت و وسیله در بهشت را مسألت نمائید. پرسیده شد: یا رسول الله درجه و وسیله در بهشت چیست؟ ایشان فرمودند:

۱. نهج البلاغه للصبحی صالح، خطبه ۱۰۶.

۲. سوره رعد، آیه ۴۳.

۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲۱.

۴. جامع الاخبار للشعیری، ص ۶۰.

وسیله، برترین مرتبه از بهشت می باشد که فقط یک پیامبر به آن درجه می رسد و من امیدوارم که آن پیامبر باشم.

همان طور که ملاحظه گردید تمامی روایات، معنا و مصداق وسیله را پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خاندان پاک و مطهر ایشان (صلوات الله اجمعین) معرفی می نماید و اگر خلیفه غاصب دوم وسیله را بر عموی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تطبیق می نماید، مناقشه ای با ایشان نداریم هرچند که عباس بن عبدالمطلب بعد از چند سال به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان آورد. اما می گوئیم علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام اولین شخصیتی است که به رسول مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان آورد. پس به طریق اولی وسیله برای قرب به پروردگار می باشد و مقدم بر عموی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می باشد و فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام که پاره ی تن و روح پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شاخه ای از وجود ایشان می باشند به طریق اولی وسیله ی تقرّب به درگاه الهی می باشند و فرزندان پاک ایشان نیز وسیله تقرّب به درگاه پروردگار هستند.

فصل سوم: شفاعت

شفاعت، موهبتی از جانب پروردگار

شفاعت یکی از مباحث اعتقادی است که تمامی مسلمانان اعم از شیعه و سنی آن را قبول دارند و صرفاً جمعیت قلیلی به نام وهابیت که خود را روشنفکر در جهان اسلام معرفی می‌کنند در حدود دو قرن است که استشفاع و شفاعت به اولیاء الله را شرک می‌دانند.

معنای لغوی و اصطلاحی شفاعت

شفاعت در لغت از ماده‌ی «شَفَع» به معنای زوج و دو تایی، مشتق گردیده است و در مقابل آن «وَتَر» به معنای تک قرار دارد.

در واقع شفاعت نوعی وساطت است که شفیع یا شافع بین دو نفر انجام می‌دهد. در یک طرف مشفوع له یعنی کسی که برای او شفاعت طلب شده است و در طرف دیگر، مشفوع الیه (عنده) یعنی کسی که به درگاه او یا نزد او شفاعت می‌شود و شفیع بین این دو نفر ارتباط برقرار می‌کند و واسطه قرار می‌گیرد.

شفاعت در اصطلاح به معنای آن است که اولیاء الهی و کسانی که به درگاه ربوبی خداوند آبرو و منزلتی دارد و نزد پروردگار وجیه می‌باشند، برای عدل‌های دیگر که گنهکار و معصیت‌کارند و ظلم به نفس کرده‌اند، در حوائج دنیوی و اخروی وساطت کنند.

به عبارت دیگر شفاعت نوعی یاری است که اولیاء الله به اذن پروردگار برای افراد ضعیف که گنهکار و معصیت‌کارند، انجام می‌دهند. البته باید گفت این افراد ضعیف رابطه‌ی خود را با پروردگار و اولیاء الهی قطع ننموده و فی الجمله رابطه‌ای با آنها داشته‌اند.

به عبارت سوم شفاعت یاری نمودن انسانی که مقام پایینی دارد توسط یک موجود بلند مرتبه نزد پروردگار - البته به شرط آنکه شخصی که مقام پایین دارد ظرفیت و قابلیت آن شفاعت را داشته باشد که شفاعت شامل حال او گردد - می باشد و به طور کلی شفاعت نوعی دعا، رجاء و امیدواری می باشد. در رابطه‌ی با شفاعت چند نکته قابل ذکر می باشد:

اولاً خداوند مقام شفاعت را به شفیع عنایت فرموده و شفیع، به اذن پروردگار شفاعت را انجام می دهد و در این راه هیچ استقلالی برای شفیع قابل تصوّر نمی باشد و خدا نیز این مقام رفیع را در اختیار هر کس نمی گذارد. ثانیاً خداوند مجبور به پذیرش هر نوع شفاعتی از شفیع نمی باشد. شفیع دعا می کند و خداوند مختار است که شفاعت او را بپذیرد و قبول نماید یا آن درخواست را رد نماید و به طور قطع خداوند در پذیرش شفاعت هیچ کس مجبور نمی باشد.

هرچند از آنجایی که خداوند کریم و غفور و رحیم و بخشنده است، غالباً شفاعت کسانی که این مقام را به ایشان افاضه فرموده، قبول می نماید. اما جبر در این میان راه ندارد.

پس بهترین معنایی که برای شفاعت می توان برگزید، آن است که بگوییم شفاعت به معنای دعا می باشد.

در اعتقاد به شفاعت باید به آیات قرآن مراجعه نمود و بررسی کرد که آیا شفاعت از دیدگاه قرآن جایز است یا نه؟ خداوند در قرآن کریم می فرماید: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾^۱ بگو همه‌ی شفاعت مختص خداوند است. و در رتبه دیگر می فرماید: ﴿مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾^۲ برای شما غیر از خدا ولی و شفיעی نخواهد بود، چرا متذکر نمی شوید؟

۱. سوره زمر، آیه ۴۴.

۲. سوره سجد، آیه ۴.

و در مرحله‌ی بعد می‌فرماید: ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾^۱ هیچ شفاعت‌کننده‌ای جز با اجازه‌ی او نمی‌تواند شفاعت کند. و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾^۲ و جز برای کسی که خدا بپسندد شفاعت نمی‌کنند.

همانطور که ملاحظه می‌فرمایید در تعدادی از آیات کسی جز خداوند، حق شفاعت ندارد اما در آیات دیگر عده‌ای که از جمله‌ی آنها ملائکه می‌باشند حق شفاعت دارند. حال سؤال اینجاست چگونه می‌توان بین این آیات را جمع نمود؟

شفاعت در دنیا و آخرت کاربرد دارد

تمامی فرق اسلامی اعم از شیعه و سنی حتی وهابیت شفاعت در آخرت را بر اساس آیات قرآن و روایات متعدد و معتبر قبول دارند و این مطلب برای هیچ کس قابل انکار نیست که وجود نازنین رسول ختمی مرتبت ﷺ مقام عظمای شفاعت را در قیامت دارا می‌باشد.

مناقشه‌ای که در موضوع شفاعت وجود دارد، شفاعت در دنیا می‌باشد که البته قابل پذیرش برای اکثریت مسلمانان اعم از شیعه و سنی می‌باشد؛ اما عده‌ی قلیلی که ضالّه و مضلّه می‌باشند، با استناد به آیه‌ای از قرآن، شفاعت در دنیا را شرک می‌دانند و کسانی را که معتقد به شفاعت در دنیا می‌باشند، مشرک معرفی می‌کنند.

دیدگاه وهابیت درباره شفاعت در دنیا

وهابیت می‌گوید: در دنیا به کسی مقام شفاعت داده نشده است و اگر شخصی به دیگری بگوید که شفیع من باش و شفاعت مرا نزد خداوند بکن، این از مصادیق شرک می‌باشد. زیرا قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي

۱. سوره یونس، آیه ۳.

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ^۱ و آنها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنها ضرر می رساند و نه به آنها نفع می دهد و می گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی که در آسمانها و در زمین به آن علم ندارد خبر می دهید؟ خدا پاک و منزّه از هر عیب و نقصی است و برتر است از آنچه شریک او قرار می دهند.

پیروان مذهب فاسد وهابیت این آیه را بر کسانی که در دنیا از اولیاء خدا شفاعت می خواهند، تطبیق کرده و می گویند اینها غیر خدا را عبادت می کنند و به نزد قبور کسانی می روند که در دنیا برای آنها هیچ نفع و ضرری ندارند و از آنها طلب شفاعت می کنند همانگونه که در جاهلیت، بت پرستان از بتها طلب شفاعت می کردند پس در نتیجه اینها مشرک می باشند لذا مشاهده می شود که شیعه را مخصوصاً، مرده پرست، بت پرست و مشرک معرفی می کنند و ریختن خون او را جایز و مباح می دانند.

تفاوت شفاعت با اعتقاد مشرکان زمان جاهلیت

حال باید دید آیا این آیه شریفه قابل تطبیق بر عقیده قاطبه‌ی مسلمین که شفاعت در دنیا را جایز می دانند، می باشد و یا اینکه آیه شریفه مختصّ به بت پرستان و مشرکین زمان جاهلیت است که بت‌هایی را که با دست خود از سنگ و چوب می ساختند، عبادت کرده و شفیع درگاه خدا قرار می دادند؟! اگر به بررسی این آیه شریفه بپردازیم، می توان تفاوت‌هایی را بین شفاعت در دنیا و اعمال مشرکین جاهل بیان نمود.

تفاوت اول - مسلمانان معتقدند که مقام پرستش و عبادت مختص خداوند تبارک و تعالی است و هیچ کس را در این مقام راهی نیست و اولیاء الهی را به عنوان معبود خود قرار نمی دهند در حالیکه آیه شریفه می فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن

۱. سوره یونس، آیه ۱۸.

دُونِ اللَّهِ^۱ آنها غیر خدا را عبادت می‌کنند. بت پرستان و مشرکان جاهلی بت‌ها را عبادت می‌کردند، اما مسلمانی یافت نمی‌شود که رسول خدا ﷺ و انوار مقدس معصومین علیهم‌السلام و اولیاء خدا را معبود خود قرار دهد و آنها را مورد پرستش قرار دهد.

تفاوت دوم - مشرکان معتقد بودند که خداوند دنیا و آخرت را آفریده و تدبیر امور عالم را به دست بت‌ها سپرده است و خداوند مداخله‌ای در تدبیر امور عالم ندارد و بت‌ها مدبّر جهان هستی می‌باشند. پس در امور خود به بت‌ها مراجعه می‌نمودند در حالیکه مسلمانان معتقدند که ربوبیت منحصر در ذات ذوالجلال و الاکرام می‌باشد و تدبیر تمام عالم هستی به دست خداوند تبارک و تعالی می‌باشد و خدا خالق و نیز مدبّر و اداره کننده جهان هستی می‌باشد و ربّ العالمین است و امور عالم امکان را به احدی تفویض نکرده است.

تفاوت سوم - مشرکین بت پرست معتقد بودند که بت بالاستقلال و در ذات خود قدرتی دارد که می‌تواند منافی را به سوی انسان جلب و ضررهای را از او دفع نماید.

در حالیکه مسلمانان با تمسک به آیات نورانی قرآن معتقدند که ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾^۲ تا خداوند اذن و اجازه در شفاعت ندهد، شفیع نمی‌تواند برای کسی شفاعت نماید در نتیجه شفیع هیچ استقلالی در شفاعتش ندارد. و همچنین معتقدند که: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾^۳ آنها فقط برای کسی که خدا راضی باشد، شفاعت می‌نمایند. به نحوی که به صراحت عدم استقلال شفیع را بیان می‌کند.

در نتیجه مسلمانان معتقدند که خداوند تبارک و تعالی مقام شفاعت را به

۱. سوره یونس، آیه ۱۸.

۲. سوره یونس، آیه ۳.

۳. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

پیامبر اکرم ﷺ موهبت فرموده است و در این میان ایشان هیچ استقلالی در شفاعت ندارد و ثانیاً این مقام منحصر به شخص خاصی نمی‌باشد، بلکه هدیه‌ای است از ناحیه پروردگار به اولیاء الله اعم از پیغمبر اکرم ﷺ و معصومین (علیهم الصلاة والسلام) و مؤمنین، با این تفاوت که دایره‌ی شفاعت از حیث کمّ و کیف، برای آنها بزرگ و کوچک می‌شود.

تفاوت چهارم - بت پرستان مشرک مدّعی بودند که خداوند مقام شفاعت را به بت‌ها ارزانی داشته است، باید گفت: این باور یک ادّعای کاذب می‌باشد؛ چراکه برای ادّعای خود هیچ دلیلی اقامه نکرده‌اند. اما مسلمانان برای این اعتقاد، دلیل می‌آورند.

بنابراین مشخص شد آیه‌ی شریفه‌ای که وهابیت ناپاک از آن سوء استفاده می‌کند و آن را بر مسلمانانی که شفاعت را قبول دارند تطبیق می‌نمایند، چنین دلالتی ندارد و این برداشت از آیه در کمال بی‌انصافی و کذب و دروغ محض می‌باشد.

مسلمان، خداوند تبارک و تعالی را ربّ و مدبّر عالم هستی می‌داند: ﴿قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۱ بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم در حالی که او پروردگار هر چیزی است؟! و نیز معتقد است که خداوند سبحان نزدیک‌ترین موجود به هر انسان می‌باشد و از رگ گردن به انسان نزدیکتر است: ﴿وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۲ خدایی که صدای او را می‌شنود ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾^۳ و بین او و قلبش حائل است ﴿أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^۴ و از درون قلب او و وسوسه‌های نفسانی او آگاه است ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

۲. سوره ق، آیه ۱۶.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۶.

۴. سوره انفال، آیه ۲۴.

إِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ^۱.

فرد مسلمان معتقد است که شفیع، مالک نفع و ضرری - حتی برای خودش نمی‌باشد - همانطور که خداوند در مورد وجود نازنین پیامبر اکرم ﷺ که بزرگترین شفیع نزد پروردگار می‌باشد می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾^۲ بگو: من مالک نفع و ضرری برای خود نیستم مگر آنچه را که خدا بخواهد.

بنابراین اولیاء خدا در مورد شفاعت، استقلالی ندارند و هیچ شفיעی در عالم امکان نمی‌تواند مدعی شود که من بدون اینکه خداوند بخواهد خیری را به شما می‌رسانم و یا شرّ و ضرری را از شما دفع می‌کنم.

فرد مسلمان طبق آیه قرآن معتقد است که: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۳ عالم خلق - یعنی تکوین - و عالم امر - یعنی تشریح - همه به دست خداست، پربرکت است خدایی که پروردگار جهانیان است.

بنابراین مقام شفاعت اولاً وبالذات مخصوص خداست، چنانچه فرمود: ﴿لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾^۴ و خداوند این مقام را بر هر کس بخواهد عنایت کرده و می‌فرماید: ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾^۵ و نیز شفاعتِ شفیع در حق عده‌ای خاص مورد قبول خداوند واقع می‌گردد، چنانچه می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾^۶ و اینکه شفیع و مشفوع له - هر دو- اجازه‌ی شفاعتشان باید از جانب پروردگار صادر گردیده باشد. پس اگر انسان به دیگری بگوید: التماس دعا یا

۱. سوره ق، آیه ۱۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۸ - سوره یونس، آیه ۴۹.

۳. سوره اعراف، آیه ۵۴.

۴. سوره زمر، آیه ۴۴.

۵. سوره یونس، آیه ۳.

۶. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

برای من و برآورده شدن حاجت من دعا کن و یا برای من نزد پروردگار طلب استغفار نما، نه تنها دچار شرک نشده بلکه امری مورد پسند پروردگار و مستحب و براساس توحید را معتقد شده است.

شفاعت از دیدگاه قرآن

آیات نورانی قرآن مسأله شفاعت را به دو دسته تقسیم می‌کند و مورد بحث قرار می‌دهد: یک دسته از آیات، شفاعت را نفی می‌نماید و دسته‌ی دیگر، مقام شفاعت را برای یک عده‌ی خاص ثابت می‌کند. اگر این دو دسته از آیات را با هم جمع نماییم، نتیجه‌ی آن اثبات مقام شفاعت برای یک گروه خاص می‌باشد.

نفی شفاعت در آیات قرآن

علمای وهابی از آیات نافیه استفاده نموده و اثبات می‌کنند که شفاعتی در کار نمی‌باشد. به همین خاطر به بررسی آیات نافیه شفاعت می‌پردازیم.

آیه اول - ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾^۱ و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذاب را دفع می‌کند، و نه از کسی شفاعتی می‌پذیرند، و نه از کسی [در برابر گناهانش] فدیة و عوضی می‌گیرند، و نه [برای رهایی از آتش دوزخ] یاری می‌شوند.

آیه دوم - ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲ ای اهل ایمان! از آنچه به شما روزی کرده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی؛ و تنها کافران ستمکارند.

آیه سوم - ﴿وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ * حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ

۱. سوره بقره، آیه ۴۸.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۴.

الشَّافِعِينَ^۱ و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم تا آنکه مرگ ما فرا رسید. پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی‌دهد. از این آیه استفاده می‌شود که در قیامت، شافعین خاصی وجود دارد اما شفاعت آنها برای منکرین و تکذیب‌کنندگان قیامت فایده‌ای ندارد.

این سه آیه به صراحت شفاعت در روز قیامت را انکار می‌کند اما از جمع بین این سه آیه استفاده می‌شود، افرادی که معاصر با پیغمبر اکرم ﷺ بودند اعتقاد به شفاعت داشته‌اند اما در مصداق شفیع اشتباه کرده و بت‌ها را به عنوان شفیع در نزد خداوند می‌دانسته‌اند و این آیات در نفی این مصداق شفاعت می‌باشد که اعتقاد به شفاعتی که شما درباره‌ی بت‌ها دارید، اعتقاد صحیحی نمی‌باشد و شافعین موردنظر شما هیچ قدرتی در شفاعت شما ندارند.

از طرف دیگر اگر اعتقاد به شفاعت در زمان نزول آیات شریفه وجود نداشت، معنا نداشت که مطرح گردد و نیز تا شفاعت‌گری نباشد، صحیح نیست که بگوییم شفاعتِ شافع به درد تکذیب‌کنندگان روز قیامت نمی‌خورد. در نتیجه در روز قیامت عده‌ای شافع وجود دارد و آنان شفاعت می‌کنند اما این شفاعت به کافر نمی‌رسد.

آیه چهارم - ﴿قُلْ لِّلّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَّهٗ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۲
 بگو: شفاعت، یکسره ویژه خداست، فرمانروایی آسمان‌ها و زمین در سیطره اوست، سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید.

بر طبق این آیه، شفاعت وجود دارد اما تمام شفاعت از آن خداست و اگر بخواهد مقام شفاعت را به کسی می‌دهد و اگر اراده‌ی الهی نباشد، مقام شفاعت به هیچ کس به جز خود او تعلق نخواهد داشت و اینگونه نمی‌باشد که هر کس مقام شفاعت داشته باشد.

۱. سوره مدثر، آیات ۴۶ - ۴۸.

۲. سوره زمر، آیه ۴۴.

آیه پنجم - ﴿مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾^۱ برای شما جز او هیچ یاور و شفاعت‌کننده‌ای نیست، [با این حال] آیا متذکر و هوشیار نمی‌شوید؟
با جمع بین آیات نافیه شفاعت به چند نتیجه می‌توان رسید که:
الف) در روز قیامت شفاعت وجود دارد.

ب) شفاعت مخصوص خداست و به هر کس بخواهد می‌دهد و به هر کس که نخواهد این مقام را نمی‌دهد.

ج) شفاعت شافعین برای هر کسی مفید نمی‌باشد.

اثبات شفاعت در آیات قرآن

آیاتی نیز در قرآن کریم یافت می‌شود که شفاعت را برای اولیاء الهی اثبات می‌کند.

آیه اول - ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾^۲ شفاعت در پیشگاه خدا جز برای کسانی که به آنان اذن دهد سودی ندارد، [آن روز شفیعان و امیدواران به شفاعت مضطربانه به انتظار اذن خدا برای شفاعت هستند].

قسمت اول این آیه نفی است یعنی شفاعت در نزد خدا فایده‌ای ندارد اما در ادامه استثنایی وجود دارد که می‌فرماید: مگر برای کسی که اذن شفاعت برای او صادر شده است. بر طبق این آیه و با جمع بین نفی و استثناء، اثبات می‌گردد که عده‌ای خاص قدرت شفاعت دارند و از طرف پروردگار مأذون می‌باشند.
در شفاعت باید سه جهت مد نظر قرار بگیرد:

الف) شفیع، که به معنای شافع است و کسی است که شفاعت می‌کند.

ب) مشفوع له یعنی کسی که شفاعتش را می‌کنند.

ج) مشفوع الیه (مشفوع عنده) کسی که به درگاه او شفاعت می‌کنند که منظور

۱. سوره سجده، آیه ۴.

۲. سوره سبأ، آیه ۲۳.

خداوند متعال است.

باید در نظر داشت که هر سه جهت در شفاعت، مرتبط با خداوند متعال می‌باشد. زیرا شفیع از جانب خود چنین مقامی را ندارد و خداوند به او این مقام را عنایت فرموده است هر چند این مقام از لحاظ کمّ و کیف مقول به تشکیک است.

آیه دوم - خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾^۱ کیست آنکه جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه را پیش روی مردم است [که نزد ایشان حاضر و مشهود است] و آنچه را پشت سر آنان است [که نسبت به آنان دور و پنهان است] می‌داند. و آنان به چیزی از دانش او احاطه ندارند مگر به آنچه او بخواهد. استفهام در این آیه، استفهام انکاری است بدین معنا که هیچ کس نمی‌تواند شفاعت نماید مگر آنکه خداوند به او اجازه‌ی شفاعت داده باشد.

ادات نفی و استثنا در این آیه حصر را می‌فهماند؛ بدین معنا که شفاعت‌کننده باید از جانب خدا مأذون در شفاعت باشد. حال از شافع امت، حضرت محمد مصطفی ﷺ گرفته تا مؤمنین معمولی باید در شفاعت خود، مأذون از جانب خداوند باشند. از طرف دیگر نیز باید خداوند متعال رضایت به شفاعت مشفوع له از او داشته باشد.

آیه سوم - قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾^۳.

از این آیه استفاده می‌شود که شفیع نمی‌تواند برای هر کسی شفاعت نماید بلکه فقط می‌تواند برای کسی طلب شفاعت نماید که خداوند اجازه و رضایت به شفاعت او را صادر فرموده باشد.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. قال رسول الله ﷺ: انما شفاعتي لاهل الكبائر من امتي. (من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۵۷۴)

۳. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

پس در نتیجه دایره شفیع و مشفوع له محدود به اذن پروردگار است و خارج از این دایره و محدوده، شفاعت معنا ندارد.

قرآن، فرشتگان را یکی از شفیعان معرفی می‌نماید اما این فرشتگان نمی‌توانند برای هر کسی طلب شفاعت نمایند، بلکه شفاعت آنها شامل حال کسانی می‌شود که خداوند رضایت به شفاعت آنها دارد و اجازه‌ی چنین شفاعتی را در مورد آنها صادر فرموده است چنانچه می‌فرماید: ﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مَن بَعَدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾^۱ و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند که شفاعتشان هیچ سودی نمی‌بخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر که بخواهد و بپسندد، اجازه دهد.

جمع‌بندی آیات قرآن درباره شفاعت

از جمع‌بندی بین این آیات فهمیده می‌شود که خداوند مقام شفاعت را به تعدادی از بندگان مقرب خود عطا فرموده است و آنها فقط در مورد کسانی که خداوند رضایت به شفاعت آنها دارد، می‌توانند شفاعت نمایند و این موضوع مورد قبول شیعه و سنی می‌باشد و تنها منکر آن صرفاً پیروان وهابیت می‌باشند هرچند که نمی‌توانند منکر کلیت موضوع گردند. وهابیت، شفاعت در آخرت را قبول می‌کند و با ادله‌ی قرآن و روایات متعدد و محکم نمی‌تواند اهل آن را انکار نماید و می‌پذیرد که اولیاء الهی و در رأس آنها وجود نازنین رسول خدا ﷺ و حتی قرآن، در روز قیامت مقام شفاعت را دارا می‌باشند اما شفاعت در دنیا را شرک می‌دانند و می‌گویند: اگر کسی نزد اولیاء الهی رفته و ایشان را شفیع قرار دهد، مشرک است.

البته ایشان در اعتقاد به شفاعت در قیامت هم معتقدند که اگر در قیامت شخصی نزد رسول خدا ﷺ برود و از ایشان طلب شفاعت نماید او مستحق

۱. سوره نجم، آیه ۲۶.

دوزخ است و باید بگوید: «اللهم شفّع نبینا محمداً فینا یوم القیامة»^۱ یعنی خداوند! پیغمبرمان محمد ﷺ را روز قیامت شفیع ما قرار بده و شفاعت او را در مورد ما قبول بفرما. البته این کلام سخیف، کوتاه‌فکری و انجماد فکری ایشان و عقب‌افتادگی فکری و عقیدتی ایشان را می‌رساند.

ما می‌دانیم که خداوند مقام شفاعت را به وجود رسول اکرم ﷺ عنایت فرموده و اذن شفاعت در مورد افراد عاصی از امت صادر گردیده است. بنابراین تفاوتی ندارد که بگویم یا رسول الله من گنهکارم شفاعت مرا قبول بفرما یا آنکه بگویم خدایا شفاعت رسول خدا ﷺ را در مورد من قبول بفرما.

پس مناقشه‌ی ما با وهابیت در مورد شفاعت در دنیا می‌باشد که آیا پذیرش شفاعت در دنیا انسان را به شرک مبتلا می‌سازد یا نه؟ که باید به بررسی آن بپردازیم.

البته وجود شفاعت در برزخ معرکه‌ی آراست و در بین علماء شیعه در مورد آن اختلاف نظر وجود دارد. بعضی شفاعت در برزخ را قبول ندارند و به روایت زیر استناد می‌کنند.

در کافی شریف آمده است که عمرو بن یزید می‌گوید: «قلت لابی عبدالله علیه السلام: انی سمعتک وانت تقول کل شیعتنا فی الجنة علی ما کان فیهم قال: صدقتک، کلّهم والله فی الجنة. قال قالت: جعلت فداک ان الذنوب کثیرة کبار. فقال: اما فی القیامة فکلکم فی الجنة بشفاعة النبی المطاع او وصی النبی ولکنی والله اتخوف علیکم فی البرزخ. قلت: وما البرزخ؟ قال: القبر منذ حین موته الی یوم القیامة»^۲.

عمرو بن یزید می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من شنیدم که شما می‌گویید تمام شیعیان ما با هر کرداری که دارند در بهشت هستند. حضرت

۱. الهدیة السنیة، الرسالة الثانية، ص ۴۲؛ بحوث فی الملل والنحل، ج ۴، ص ۴۴۱.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۵۹۷، ح ۳، چاپ دارالحدیث، ج ۳، ص ۲۴۲، ح ۳، چاپ غفاری، باب ما ینطق به موضع القبر.

فرمود: این قول تو را تصدیق می‌کنم، سوگند به خدا که همه در بهشتند. عرض کردم: فدایت شوم گناهان بسیار و بزرگ است. حضرت فرمود: اما در قیامت پس همه‌ی شما در بهشت هستید به واسطه شفاعت پیامبر مطاع یا به شفاعت وصی آن پیامبر ولی من از برزخ شما نگران و در هراس می‌باشم. عرض کردم: برزخ چیست؟ فرمود: برزخ عبارت است از عالم قبر از وقتی که انسان می‌میرد تا زمانی که قیامت برپا می‌شود.

استناد به این روایت - به نظر بنده که مخالف هم دارد - صحیح نیست. زیرا این روایت از حیث سند و دلالت ضعیف می‌باشد. ادله‌ی شفاعت اطلاق دارد و اگر کسی بخواهد برزخ را از این اطلاق خارج کند، باید دلیل معتبر داشته باشد و فقط همین تک روایت است که سنداً و دلالتاً ضعیف است. اعتقاد بنده این است که در عالم برزخ هم شفاعت وجود دارد و البته از بحث ما خارج است و باید در مبحث خود مطرح گردد. البته در روایات آمده که هر کس انکار شفاعت کند از ما نیست و به شفاعت ما نمی‌رسد.^۱

شفاعت در دنیا

اختلافی که بین مسلمین از یک طرف و وهابیت از طرف دیگر وجود دارد مربوط به مسأله شفاعت در دنیا می‌باشد. مسلمان‌ها شفاعت در دنیا را جایز و امری مقرب می‌دانند و در مقابل، وهابیت

۱. حدّثنا ابی رضی الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال حدّثنا ابراهیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن علی ابن موسی الرضا علیه السلام عن ابیه عن آبائه عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله من لم یؤمن بحوضی فلا اورده الله حوضی ومن لم یؤمن بشفاعتی فلا انا له الله شفاعتی. ثم قال انما شفاعتی لاهل الکبائر من امتی فاما المحسنون فما علیهم من سبیل قال الحسین بن خالد فقلت الرضا علیه السلام: یا بن رسول الله فما معنی قول الله عزوجل ﴿ولا یشفعون الا لمن ارتضی﴾ قال لا یشفعون الا لمن ارتضی الله دینه. (الامالی، ص ۵۶، ح ۴؛ روضة الواعظین، ص ۵۰۰؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۸۶؛ بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۹، ح ۴ و ص ۳۴، ح ۴؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۹؛ ح ۳۵)

این عمل را شرک آلود و معتقد به آن را مشرک می‌دانند.

ادله جواز پذیرش شفاعت در دنیا

کسانی که شفاعت در دنیا را جایز می‌دانند، دو دلیل برای ادعای خود مطرح می‌کنند:

الف) شفاعت در دنیا به معنای دعا می‌باشد.

بدین معنا که اگر شخصی حاجت دنیوی و یا حاجتی اخروی مثل طلب بخشش داشته باشد و نزد اولیاء خدا یا قبور ایشان برود و بگوید: «یا وجهاً عندالله اشفع لنا عندالله» یعنی؛ ای کسی که نزد پروردگار آبرومند می‌باشی، برای ما نزد خدا شفاعت کن. ای ولیّ خدا، شما آبرومندتر از من در نزد خداوند هستید پس شما برای برآورده شدن حاجت من دعا کنید و از خدا بخواهید حاجت مرا بدهد. برای مثال کسی که حاجت دنیوی دارد، خانه‌ای می‌خواهد، قرضی دارد و یا حاجت اخروی دارد و توبه‌اش را خواستار است، نجات از آتش جهنم را طالب است، به پیشگاه رسول اکرم ﷺ می‌رود و می‌گوید ای رسول خدا، شما نزد پروردگار آبرومند هستید و مقرب درگاه الهی می‌باشید، شما برآورده شدن حاجت مرا از خداوند بخواهید و برای برآورده شدن حاجت من دعا کنید و ایشان را شفیع نزد خدا قرار می‌دهد و یا به یکی از اولیاء الهی می‌گوید: التماس دعا و حتی حاجت خود را بازگو نمی‌کند، واضح است که چنین عملی شرک نیست زیرا از او درخواست دعا نموده است.

خداوند در سوره نساء می‌فرماید: ﴿مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كَفْلٌ مِّنْهَا﴾^۱ کسی که واسطه‌ی کار نیکی شود برای او هم نصیبی از آن خواهد بود و کسی که واسطه‌ی کار بدی گردد، برای او نیز سهمی از آن خواهد بود. از سیاق این آیه استفاده می‌شود که شفاعت در دنیا وجود دارد.

۱. سوره نساء، آیه ۸۵.

نظام الدین نیشابوری^۱ در مورد این آیه از قول مقاتل می‌گوید: وقال مقاتل: الشفاعة الى الله انما هي دعوة الله المسلم لما روى عن النبي ﷺ: «من دعا لأخيه المسلم بظهر الغيب استجيب له وقال له الملك ولك مثل ذلك»^۲ شفاعت در دنیا به معنای دعا کردن برای مسلمان است چنانکه از نبی اکرم ﷺ روایت شده است: اگر کسی در غیاب برادر مسلمان خود دعا کند، دعا در حق او مستجاب می‌گردد و ملائکه به او می‌گویند: برای تو نیز مثل آن دعا مستجاب است.

مقاتل بن سلیمان بلخی - متوفای ۱۵۰ هـ، یعنی دو سال بعد از شهادت امام صادق (ع) - از فرقه بتریه^۳ می‌باشد در تفسیر خود می‌گوید: «من یشفع شفاعة حسنة لأخيه المسلم بخير»^۴ اگر کسی برای برادر دینی خود به خوبی شفاعت نماید خداوند نصیبی از آن خوبی را به او عطا می‌نماید هر چند کلام مقاتل عام است اما می‌توان از آن استفاده کرد که شفاعت به معنای دعا می‌باشد.

فخرالدین رازی - از متکلمین و مفسرین اهل سنت - از جمله کسانی است که شفاعت را به معنای دعا و توسل به خداوند متعال، معنا می‌کند. او در ذیل آیه شریفه ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا

۱. تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۲، ص ۴۵۹.

۲. رواه الترمذی فی کتاب البر باب ۵۰ و ابن ماجه فی کتاب مناسک باب ۵.

۳. فرقه بتریه: کسانی هستند که ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و خلافت بلافضل ایشان را قبول دارند اما از شیخین تبری و بیزاری نمی‌جویند.

هرچند ایشان را از لحاظ لغوی می‌توان شیعه دانست اما از لحاظ اصطلاحی شیعه نمی‌باشند. شیعه در لغت به معنای (من شایع علیاً) می‌باشد که شامل بتریه هم می‌شود اما در اصطلاح شیعه به کسی گفته می‌شود که علی بن ابیطالب (ع) را خلیفه‌ی بلافضل پیغمبر اکرم ﷺ می‌داند و کسانی را که متصدی امر خلافت شده‌اند، غاصب و ظالم می‌شمرد و ایشان را نفی و از ایشان برائت و بیزاری می‌جوید چراکه این افراد به خاطر نادیده گرفتن امر پروردگار و پیامبر او، کافر می‌باشند.

۴. تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۲۹۴.

وَاتَّبِعُوا سَبِيلَكَ وَفِيهِمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۱ می گوید: این آیه شریفه دلالت بر شفاعت ملائکه برای گنهکاران دارد که می گویند: خدایا از گناهان مؤمن درگذر و این طلب مغفرت توسط ملائکه در دنیا همان شفاعت و دعا می باشد.

ایشان در ادامه می گوید: زمانی که مقام شفاعت برای ملائکه اثبات گردد، در نتیجه انبیاء که شأن و مقام آنها بالاتر از ملائکه است، صاحب مقام شفاعت در دنیا می باشند و اجماع وجود دارد که فرقی بین ملائکه و انبیاء در این جهت نمی باشد.

خداوند متعال در قرآن به رسول مکرم اسلام ﷺ می فرماید: ﴿وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾^۲ پس در ابتدا خداوند به ایشان امر می نماید که برای خود استغفار نما - هر چند ما با وجود ادله‌ی قطعیه معتقدیم که پیامبران معصوم از گناه و خطا بوده و از هر معصیت پاک می باشند و مقصود از استغفار در این آیه استغفار از معصیت و مخالفت با امر خداوند نمی باشد - سپس طلب مغفرت برای مردان و زنان مؤمن کن. نیز از حضرت نوح عليه السلام حکایت شده است که ایشان در مقام دعا می فرماید: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾^{۳ و ۴}

پس می توان نتیجه گرفت فخر رازی - که از علمای متعصب سنی می باشد - با آوردن دو شاهد از قرآن شفاعت را به معنای دعا در نظر می گیرد. در احادیث شریفه نیز وارد شده است که دعای فرد مسلمان برای برادر دینی خود شفاعت محسوب می شود.

ابن عباس از رسول خدا ﷺ روایت می کند که ایشان می فرمایند: «ما من رجل

۱. سوره غافر، آیه ۷.

۲. سوره محمد، آیه ۱۹.

۳. سوره نوح، آیه ۲۸.

۴. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۴۸۹.

مسلم یموت فیقوم علی جنازته اربعون رجلاً لا یشرکون بالله شیئاً الا شفّعهم الله فیه»^۱ هر مرد مسلمانی که می میرد پس چهل مرد که مشرک نباشند بر جنازه‌ی او حاضر شوند و شهادت به موحد بودن او بدهند، خداوند متعال دعای این چهل نفر را در مورد میت قبول می نماید.

شاهد در این روایت عبارت «شفّعهم الله فیه» می باشد که به معنای قبولی دعای ایشان و قبولی طلب شفاعت ایشان از جانب پروردگار متعال برای میت می باشد. در روایات دیگری آمده که وقتی مردم شهادت به خوب بودن شخصی می دهند، خداوند متعال از عذاب آن شخص صرف نظر می نماید.^۲

در صحیح بخاری بابی به نام «اذا استشفعوا الی الامام لیستسقی لهم، لم یردّهم»^۳ است که لفظ «استشفعوا» به معنای دعا جهت طلب باران می باشد. پس معلوم می شود شفاعت عبارت از دعا برای افراد است.

در باب دیگری از صحیح بخاری با عنوان «اذا استشفع المشرکون بالمسلمین عند القحط»^۴ که در این جمله، عبارت «استشفع» به معنای طلب دعا در زمان خشکسالی برای باریدن باران می باشد.

ب) دعا در شریعت مقدسه امری جایز و بلکه مستحب و مرغوب فیه و از دیدگاه قرآن امری مقرب و مجرب می باشد.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ می فرماید: «وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»^۵ برای گناه خودت و مردان مؤمن و زنان باایمان طلب بخشش کن. قابل ذکر است که استغفار پیغمبر اکرم ﷺ از گناه و

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۵۴؛ استحباب شهادة اربعین او خمسين للمؤمن بالخیر، ص ۲۷۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۴۱؛ خصال، ج ۲، ص ۵۳۸.

۳. صحیح بخاری، ج ۱.

۴. صحیح بخاری، ج ۱.

۵. سوره محمد، آیه ۱۹.

معصیت و مخالفت نمی‌باشد و سیره‌ی عملی پیامبر اکرم ﷺ با مقام عصمتی که داشته‌اند این بود که در شبانه‌روز هفتاد مرتبه استغفار می‌کرده‌اند.^۱

در رابطه با این آیه باید گفت: آیا طبق اعتقاد وهابیت خداوند متعال، رسول اکرم ﷺ را امر به عمل شرک‌آلود نموده است؟ یک زمان ما به رسول خدا ﷺ می‌گوییم برای ما دعا کنید و برای ما طلب استغفار کنید اما در این آیه خدای متعال به پیغمبر گرامی اسلام ﷺ امر می‌کند که برای زنان و مردان با ایمان طلب استغفار کن.

در آیه دیگری خداوند متعال خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾^۲ از اموالشان زکاتی دریافت کن که به سبب آن [نفوس و اموالشان را] پاک می‌کنی، و آنان را رشد و تکامل می‌دهی؛ و [به هنگام دریافت زکات] بر آنان دعا کن؛ زیرا دعای تو مایه آرامشی برای آنان است

از این آیه استفاده می‌شود که دعا در حق دیگران نه تنها جایز است بلکه امری مستحب می‌باشد.

شاهد دیگر بر جواز دعا، آیه شریفه است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۳ و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

۱. صفوان بن یحیی عن المغيرة عن ابي عبدالله ﷺ قال: ان الله يحب المقرَّ التواب قال و كان رسول الله ﷺ يتوب الى الله في كل يوم سبعين مرة من غير ذنب قلت يقول استغفر الله واتوب اليه قال كان يقول اتوب الى الله. (الزهد، ص ۷۳)

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۳.

۳. سوره نساء، آیه ۶۴.

این آیه به صراحت می‌گوید آمدن به نزد پیامبر ﷺ و او را بر درگاه خدا شفیع قرار دادن و همچنین وساطت و استغفار او برای گنهکاران مؤثر است و موجب پذیرش توبه و رحمت الهی است.

اگر وساطت و استغفار و شفاعت خواستن از پیامبر ﷺ شرک بود چگونه ممکن بود که قرآن چنین دستوری را به گنهکاران بدهد؟!

بدیهی است پیامبر ﷺ آمرزنده گناه نیست، او تنها می‌تواند از خدا طلب آمرزش کند و این آیه پاسخ دندان‌شکنی است به آنها که اینگونه وساطت را انکار می‌کنند و از طرف دیگر این آیه می‌گوید: استغفار برای مؤمنان خطاکار مانعی ندارد.

اگر به حکایات قرآن توجه شود در داستان یوسف عَلَيْهِ السَّلَام، برادران او، نزد پدرشان آمدند و عرضه داشتند: ﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾^۱ ای پدر ما، برای گناهانمان از خدا طلب بخشش کن که قطعاً ما از خطاکاران بوده‌ایم. حضرت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام - که پیامبر خداست - به آنها نفرمود: شما با چنین درخواستی مشرک شده‌اید، بلکه در پاسخ ایشان فرمود: ﴿سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۲ به زودی از پروردگارم برای شما طلب بخشش می‌کنم. قطعاً او همان بخشنده مهربان است.

با جمع‌بندی آیات مذکور می‌توان نتیجه گرفت که طلب دعا و استغفار از مؤمنین و صالحین و انبیاء الهی مانعی ندارد و این طلب دعا می‌تواند حاجت دنیایی یا اخروی باشد.

اگر به احادیث نبوی در بحث شفاعت مراجعه شود، چنین بدست می‌آید که شفاعت در دنیا مورد قبول تمامی مسلمانان می‌باشد.

انس بن مالک - خادم پیغمبر اکرم عَلَيْهِ السَّلَام - می‌گوید: از نبی مکرم عَلَيْهِ السَّلَام درخواست

۱. سوره یوسف، آیه ۹۷.

۲. سوره یوسف، آیه ۹۸.

کردم که برای من روز قیامت شفاعت نماید. ایشان فرمود: من شفاعت شما را می‌کنم. به ایشان گفتم: در قیامت کجا شما را طلب نمایم؟ ایشان در پاسخ فرمود: روی پل صراط.^۱

نکته آن است که انس بن مالک در دنیا برای پیامبر ﷺ کار می‌کند ولی از ایشان حاجت اخروی می‌طلبد و درخواست شفاعت در قیامت را دارد. پیغمبر ﷺ به ایشان فرمودند: ای انس، تو با این درخواست مشرک شدی بلکه فرمودند: «انا فاعل» من از تو شفاعت می‌کنم.

سواد بن قارب نزد رسول خدا ﷺ آمد و در ایاتی که انشاء کرد از ایشان طلب شفاعت نمود. از جمله ایات او این بیت است:

فكن لي شفيعاً يوم لا ذو شفاعة بمغن فتيلاً عن سواد بن قارب^۲

ای رسول خدا در روزی که هیچ کس به اندازه‌ی نخ هسته‌ی خرمایی نمی‌تواند شفاعت نماید، از سواد بن قارب شفاعت نما.

ابن عباس می‌گوید: زمانی که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام از غسل دادن نبی مکرم اسلام ﷺ فارغ شدند، خطاب به ایشان فرمودند: پدر و مادرم فدای شما! پاک زندگی کردی و پاک از دنیا رفتی ... ما را نزد پروردگارت یاد کن.^۳

علی بن ابیطالب (عليه الصلاة والسلام) می‌داند رسول خدا ﷺ وفات نموده و در قید حیات نمی‌باشد، اما خطاب به ایشان می‌فرماید: مرا یاد کن. بنابراین تفاوتی ندارد که پیغمبر ﷺ ده دقیقه پیش رحلت نموده باشد و یا هزار سال از فوت ایشان گذشته باشد. آیا می‌توان گفت علی بن ابیطالب عليه السلام با بیان این جمله

۱. روی الترمذی، فی صحیحہ، عن انس انه قال: سألت النبي ان يشفع لي يوم القيامة فقال: انا فاعل. قلت:

فأين اطلبك؟ قال: على الصراط. (سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۲، باب ما جاء في شأن الصراط)

۲. اختصاص، ص ۱۸۲ و ۱۸۳؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۷۷.

۳. قال ابن عباس: لما فرغ امير المؤمنين عليه السلام، من تغسيل النبي ﷺ قال: بابي انت وامي ... طبت حياً وطبت

ميتاً ... واذكرنا عند ربك. (نهج البلاغه للدهستاني، خطبه ۲۳۵)

مشرک شده است؟! در حالیکه حداقل نزد اهل سنت علی بن ابیطالب علیه السلام جزء خلفای راشدین است و خلفا نمی‌توانند مشرک باشند.

در روایت دیگری قریب به همین مضمون در مورد خلیفه‌ی اول بیان شده که نزد جنازه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و کفن پیغمبر را باز کرد و ایشان را بوسید و گفت: پدر و مادرم به فدای شما! پاک زندگی کردی و پاک از دنیا رفتی ما را نزد پروردگارت یاد کن.^۱

البته باید گفت که علی بن ابیطالب علیه السلام در بیان جمله «بأبی انت و امی طبت حیاً و طبت میتاً اذکرنا عند ربک» مقدم بر ایشان بوده چراکه امور غسل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را علی بن ابیطالب علیه السلام انجام دادند و سایر مردم در سقیفه و مشغول غصب خلافت و تعیین جانشین برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. در نتیجه باید گفت: اگر طلب حاجت و شفاعت از میت حرام و شرک می‌باشد پس به تحقیق خلیفه‌ی اول اهل سنت با بیان این جمله مشرک می‌باشد. این دو روایت اخیر دلالت بر آن دارد که طلب شفاعت از شفیع، در زمان حیات او و پس از موتش جایز می‌باشد و سخن وهابیت بی‌اساس است.

شفاعت در آئینه روایات

همانطور که بیان گردید معنای شفاعت در دنیا، طلب دعا می‌باشد بدین معنا که شخص از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا اوصیای ایشان (علیهم الصلاة والسلام) و اولیای الهی در امور دنیوی یا امور آخرتی درخواست دعا می‌کند. از طرف دیگر نیز طلب دعا و درخواست آن امری مستحب است.

در روایات اهل سنت، روایاتی وجود دارد که وهابیت در مقابل آن چند راه پیش رو دارد: یا باید بگوید این کتاب‌ها را قبول ندارم و یا باید بگوید این

۱. بروی انه لما توفی رسول الله صلی الله علیه و آله کشف ابو بکر عن وجهه و قبله وقال بابی انت و امی طبت حیاً و طبت میتاً، اذکرنا عند ربک. (السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۳۹۲؛ بحوث فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۴۵۱)

احادیث را قبول ندارم و یا در صورت پذیرش باید شفاعت در دنیا را بپذیرد.
روایت اول: ثواب کسی که برای رسول اکرم ﷺ درخواست وسیله کند
 عمرو بن عاص می گوید: از نبی مکرم اسلام ﷺ شنیده است که می فرمایند:
 هنگامی که صدای مؤذن را شنیدید، شما نیز مثل او کلمات را تکرار کنید سپس
 بر من صلوات بفرستید. همانا کسی که بر من صلوات بفرستد خداوند بر او ده
 صلوات می فرستد سپس برای من از خدا وسیله را درخواست کنید. همانا وسیله
 مقام و منزلتی در بهشت است که فقط شایسته بنده ای از بندگان خداست و من
 امید دارم که آن بنده، من باشم پس هر کس که برای من درخواست وسیله نماید،
 شفاعت من به او می رسد.^۱

در این روایت شفاعت اطلاق دارد و علاوه بر آخرت شامل شفاعت در دنیا
 نیز می گردد.

روایت دوم: ثواب کسی که بعد از شنیدن اذان این دعا را بخواند
 جابر می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس که هنگام شنیدن اذان بگوید:
 «اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلاة القائمة آت محمداً الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفيعة
 وابعثه مقاماً محموداً الذي وعدته» روز قیامت شفاعت من به او می رسد.^۲

روایت سوم: شفاعت میت توسط تشییع کنندگان او
 عایشه می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس که بمیرد و صد نفر از مردم
 بر او نماز گزارند، شفاعت آنها در مورد میت پذیرفته می شود.^۳

۱. عن عبدالله عن عمرو بن العاص انه سمع رسول الله ﷺ يقول: اذا سمعتم المؤذن فقولوا مثل ما يقول ثم صلوا على فانه من صلى على صلاة صلى الله عليه بها عشراً ثم سلوا الله لي الوسيلة فانها منزلة في الجنة لا تنبغي الا لعبد من عباد الله وارجو ان اكون انا هو فمن سأل لي الوسيلة حلت له الشفاعة. (صحيح مسلم، ج ۲، ص ۴، كتاب الصلاة، الباب ۶؛ الترمذی الجامع الصحيح، ج ۵، ص ۵۸۹ كتاب المناقب الباب الاول)
 ۲. من قال حين يسمع النداء اللهم رب هذه الدة التامة والصلاة القائمة آت محمداً الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفيعة وابعثه مقاماً محموداً الذي وعدته الاحلت له الشفاعة يوم القيامة. (صحيح بخارى، ج ۱، ص ۱۵۲)
 ۳. عن عايشة عن النبي ﷺ ما من ميت يموت يصلى عليه امة من الناس يبلغون مائة كلهم يشفعون له الا

این روایت به صراحت روشن می‌نماید که شفاعت در دنیا وجود دارد و مخصوص انبیاء الهی نمی‌باشد.

اگر به نماز میّت دقت شود به جز دعا چیز دیگری نیست چراکه نماز میّت، در واقع نماز نیست زیرا در این نماز وضو نیاز نمی‌باشد، رکوع و سجود در آن وجود ندارد^۱ و حتّی اگر زنی معذور باشد، می‌تواند این نماز را بخواند. اسم آن در اصطلاح «صلاة المیت» است اما نماز عملی نمی‌باشد زیرا «لا صلاة الا بطهور»^۲ و «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب»^۳ بلکه نماز میّت در حقیقت دعا در حق میّت می‌باشد.

روایت چهارم: فضیلت پیامبر اکرم ﷺ نسبت به تمامی انبیاء

جابر بن عبدالله می‌گوید که رسول خدا ﷺ فرمودند: پنج چیز به من عطا شده است که هیچ کدام از انبیاء قبل از من آنها را دارا نیستند و یکی از آنها این است که به من مقام شفاعت عطا شده است.^۴

روایت پنجم: اولین شافع در روز قیامت

ابن عباس می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: من اولین شافع در روز قیامت هستم و اولین کسی هستم که شفاعت او در روز قیامت مقبول درگاه خدا واقع می‌شود و فخری بر کسی ندارم.^۵

شفعوا فیہ. (صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۵۴، رقم ۵۸، رقم ۹۴۷ کتاب الجنائز باب من صلی علیه مائة)

۱. الکافی (دارالحدیث)، ج ۶، ص ۳۰.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۸۸، ح ۶۲۴.

۳. هداية الامّة، ج ۳، ص ۳۱، ح ۱۲۰.

۴. جابر بن عبدالله قال: قال رسول الله ﷺ: اعطيت خمساً لم يعطهن احد من الانبياء قبلي: نصرت بالرعب مسيرة شهر وجعلت لي الارض سجداً وطهوراً وایمارجل من امتي ادرکنه الصلاة فليصل واحلت لي المغانم و كان النبي يبعث الى قومه خاصة وبعثت الى الناس كافة واعطيت الشفاعة. (صحیح البخاری، ج ۱، ص ۸۶؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳)

۵. عن ابن عباس عن النبي ﷺ: انا حبيب الله ولا فخر وانا حامل لواء الحمد يوم القيامة ولا فخر وانا اول شافع و اول مشفع يوم القيامة ولا فخر واول من يحرک حلق الجنة فيفتح الله لي غير خليفها ومعى فقراء

روایت «انا اول شافع واول مشفع»^۱ به طرق مختلف با اسناد مختلف در روایات اهل سنت بیان شده است.

روایت ششم: شفاعت امت رسول خدا ﷺ در روز قیامت

انس بن مالک از رسول خدا ﷺ روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: برای هر پیامبری درخواستی است که آن را از خداوند می خواهد و خداوند برای او به استجابت می رساند و من دعایم که شفاعت برای امتم می باشد را برای روز قیامت ذخیره کرده ام.^۲

روایت هفتم: افرادی که در قیامت مقام شفاعت دارند

عثمان بن عفان می گوید: که رسول خدا ﷺ فرمودند: سه گروه روز قیامت

المؤمنین ولا فخر وانا اكرم الاولین والآخرین ولا فخر. (سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۴۸)

۱. رواه مسلم فی ج ۱، ص ۱۳۰ عن انس بن مالک قال: قال رسول الله ﷺ: انا اول الناس یشفع فی الجنة وانا اکثر الانبیاء تبعاً.

عن انس بن مالک قال: قال رسول الله ﷺ: انا اکثر الانبیاء تبعاً یوم القیامة وانا اول من یقرع باب الجنة. انس بن مالک قال النبی ﷺ انا اول شفیع فی الجنة لم یردق نبی عن الانبیاء نبیاً ما یردقه من امتهما الارجل واحد و روی فی ج ۷، ص ۵۹ عن ابی هریرة قال: قال رسول الله ﷺ: انا سید ولد آدم یوم القیامة واول من ینقش عند القبر اول شافع و اول مشفع.

وفی سن ترمذی ج ۵، ص ۲۴۸ عن ابن عباس قال: جلس ناس من اصحاب رسول الله ﷺ ینتظرونه قال فخرج حتی اذا دنا منهم سمعهم یتذکرون فسمع حدیثهم فقال بعضهم: عجیباً ان الله اتخذ من خلقه خلیلاً اتخذ من ابراهیم خلیلاً. وقال آخر: ماذا بأعجب من کلام موسی کلمة تکلیماً وقال آخر: فعیسی کلمة الله وروحه و قال آخر، آدم اصطفاه الله فخرج علیهم فسلم وقال: قد سمعت کلامکم وعجبکم ان ابراهیم خلیل الله وهو كذلك وموسى نجى الله وهو كذلك وعیسی روحه وکلمته وهو كذلك و آدم اصطفاه الله وهو كذلك الا وانا حبیب الله ولا فخر وانا حامل لواء الحمد یوم القیامة ولا فخر وانا اول شافع واول مشفع یوم القیامة ولا فخر وانا اول من یرک حلق الجنة یرتفع الله لی فیدخلینا ومعی فقراء المؤمنین ولا فخر وانا اكرم الاولین والآخرین ولا فخر.

۲. حدثنا همام حدثنا قتادة عن انس بن مالک قال: قال رسول الله ﷺ: لكل نبی دعوة دعاها فاستجاب الله له وانی استخبت دعوتی شفاعة لامتی یوم القیامة. (الایمان، ص ۵۰۶)

مقام شفاعت دارند: انبیاء سپس علماء سپس شهدا.^۱

روایت هشتم: شرط شفاعت

رسول خدا ﷺ می فرماید: همانا شفاعت به مراتب مردم در قابلیت، وابسته است.^۲

باید گفت در وجود هر کاری دو طرف قابل تصور است: الف) فاعلیت فاعل ب) قابلیت قابل. یعنی پیامبر اکرم ﷺ شفاعت می کند اما باید شخص مقابل نیز قابلیت پذیرش این شفاعت را داشته باشد.

به عنوان نمونه اگر انسان بذر مناسب، آب و مواد مغذی برای کاشتن گیاه در اختیار داشته باشد اما زمین حاصلخیز در اختیار نداشته باشد، بهترین ها از هر چیز را که استفاده نماید از آنجایی که زمین حاصلخیز نیست، گیاهی سبز نمی شود و یا محصول مطلوب به دست نمی آید. پیامبر ﷺ هر چند فاعلیت تام در شفاعت دارد اما قابل هم باید قابلیت شفاعت را داشته باشد تا شفاعت بتواند در حق او تأثیرگذار باشد. لذا خداوند تبارک و تعالی خطاب به رسول اکرم ﷺ در مورد منافقان می فرماید: ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾^۳ اگر برای منافقین آمرزش بخواهی یا برای آنها آمرزش نخواهی، حتی اگر هفتاد بار برای آنها آمرزش بخواهی هرگز خدا آنها را نمی بخشد.

البته باید متذکر شد که بهشت نیز مراتبی دارد و در روایت آمده که درجات عالیتهای در بهشت وجود دارد و همانگونه که به ستارگان نظاره می شود، بهشتیان به کسانی که مراتب عالیته در بهشت دارند نگاه می کنند.^۴ به عبارت دیگر همه در

۱. عن عثمان بن عفان قال: قال رسول الله ﷺ: يشفع يوم القيامة ثلاثة: الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء. (سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۷۲۴)

۲. عن ابي سعيد عن النبي ﷺ ان الشفاعة على مراتب الناس في القابلية. (سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴)

۳. سوره توبه، آیه ۸۰.

۴. وكان امير المؤمنين عليه السلام يقول ان اهل الجنة ينظرون الى منازل شيعتنا كما ينظر الانسان الى الكواكب. (بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۴۸، ح ۷۸)

بهشت هستند اما در آنجا دارای مراتب می‌باشند.

در دو کتاب مناقب و خرائج آمده است؛ هشام بن حکم می‌گوید: یکی از بزرگان اهل جبل هر سالی که به حج مشرف می‌شد خدمت امام صادق علیه السلام می‌رسید. امام علیه السلام او را در یکی از خانه‌های خود در مدینه جای می‌داد. در یکی از سفرها حج او و ماندنش در مدینه به درازا کشید. به همین جهت ده هزار درهم به امام علیه السلام تقدیم نمود تا برای او خانه‌ای در مدینه بخرد. آنگاه به حج مشرف شد. موقع بازگشت به امام علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم، برای من خانه خریدی؟ فرمود: آری. آنگاه امام علیه السلام سند و نوشته‌ای را به او داد که در آن نوشته بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. هذا ما اشترى جعفر بن محمد عليه السلام لفلان بن فلان الجبلي: اشترى له داراً في الفردوس، حدّها الاول رسول الله صلى الله عليه وآله والحدّ الثاني امير المؤمنين عليه السلام والحدّ الثالث الحسن بن علي عليه السلام والحدّ الرابع الحسين بن علي عليه السلام».

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. این سند خانه‌ای است که جعفر بن محمد برای فلانی فرزند فلانی جبلی خریده است. برای او خانه‌ای در بهشت خریده که حدّ اول آن خانه رسول خدا صلى الله عليه وآله و حدّ دوم آن خانه امیرالمؤمنین عليه السلام و حدّ سوم آن خانه حسن بن علی عليه السلام و حدّ چهارم آن خانه حسین بن علی عليه السلام است. وقتی او نوشته را خواند گفت: من راضیم، خدا مرا فدای شما گرداند. امام فرمود: من آن پول را در میان فرزندان امام حسن و امام حسین عليه السلام تقسیم کردم. امیدوارم خداوند آن را از تو بپذیرد و پاداش تو را بهشت قرار دهد.

راوی گوید: آن شخص، سند را گرفت و به وطن خود بازگشت پس از اندکی بیمار شد. در اثر همان بیماری به بستر مرگ افتاد او خانواده‌اش را جمع کرد و آنها را سوگند داد که آن سند را با او دفن کنند این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

خانواده او طبق سفارش آن بزرگمرد عمل کردند وقتی بامدادان سر قبرش رفتند روی قبر سندی را دیدند که در آن نوشته شده بود: به خدا سوگند که ولیّ

خدا جعفر بن محمد رضی الله عنه به آنچه گفته بود وفا کرد.^۱

روایت نهم: شفاعت انتخاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله

ابن ماجه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: خداوند مرا بین اینکه نصف امت من وارد بهشت گردند و شفاعت مخیر ساخت، پس شفاعت را اختیار کردم.^۲

روایت دهم: شفاعت مؤمن از اطرافیان خود در روز قیامت

عبدالله بن ابی الجداء می گوید: شنیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمودند: با شفاعت مردی از امت من کسانی وارد بهشت می شوند که عدد آنها از بنی تمیم - یک قبیله بزرگ عرب می باشد - بیشتر است. پرسیدند: شافعی غیر از شما؟ فرمود: بله، به غیر از من.^۳

روایت یازدهم: شفاعت از گنهکاران در روز قیامت

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: ... و زمانی که مؤمنان از آتش خلاص شدند، قَسَم

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۳۳؛ الخرائج، ج ۱، ص ۳۰۳، ج ۷؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۴، ح ۱۸۳.
۲. عن عوف بن مالک قال: كنا مع النبي صلی الله علیه و آله في بعض مغازبه فقال: ان ربي خيرني بين ان يدخل نصف امتي الجنة والشفاعة فاخترت الشفاعة. (سنن ابن ماجه، ج ۲، باب ذكر الشفاعة، ص ۵۸۶؛ البخاری فی تاریخه، ج ۸، ص ۴۱)
۳. عن سفیان الثوری عن خالد الخداء عن عبدالله بن شقيق العقيلي قال: جلست الى نفر من اصحاب النبي صلی الله علیه و آله فهم عبدالله بن ابی الجداء فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: ليدخلن الجنة بشفاعة رجل من امتي اكثر من بنی تمیم. قالوا سواك يا رسول الله؟ قال: سواي. (مسند احمد، ج ۳، ص ۴۶۹ و ۴۷۰؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۷۰ و ۷۱)
۴. عن ابی سعید الخدری ان ناساً فی زمن رسول الله صلی الله علیه و آله قالوا: يا رسول الله هل نرى ربنا يوم القيامة؟ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: نعم.

قال ما تضارون فی رؤیة الشمس بالظهيره صحواً لیس معها سحاب؟ وما تضارون فی رؤیة القمر لیلة البدر صحواً لیس فیها سحاب؟ قالوا: لا یا رسول الله تبارک و تعالی يوم القيامة الا كما تضارون فی رؤیة احدهما. اذا كان يوم القيامة اذن مؤذن لیتبع کل امة ما كانت تعبد فلا یبقی احد کان یعبد غیر الله سبحانه من الاصنام والانصاب الا یتساقطون فی النار حتی اذا لم یبق الا من کان یعبد الله من برّ وفاجر و غیر اهل الكتاب فیدعی

←

اليهود فيقال لهم ما كنتم تعبدون؟ قالوا كنا نعبد عزيزاً بن الله فيقال كذبتم ما اتخذ الله من صاحبه ولا ولد فماذا تبغون؟ قالوا عطشنا يا ربنا فاستقنا فيشار اليهم الا تردون فيحشرون الى النار كانوا سراب يحطم بعضها بعضاً فيتساقطون في النار ثم يدعى النصارى فيقال لهم ما كنتم تعبدون؟ قالوا كنا نعبد المسيح بن الله فيقال لهم كذبتم ما اتخذ الله من صاحبه ولا ولد فيقال لهم ماذا تبغون؟ فيقولون عطشنا يا ربنا فاستقنا قال فيشار اليهم الاترون فيحشرون الى الجهنم كانوا سراب يحطم بعضها بعضاً فيتساقطون في النار حتى اذا لم يبق الا من كان يعبد الله تعالى من بروفاجر اتاهم رب العالمين سبحانه وتعالى في ادنى صورة من التي رأوه فيها.

قال فما تنتظرون تتبع كل امة ما كانت تعبد قالوا يا ربنا فارقنا الناس في الدنيا افر ما كنا اليهم ولم نصاحبهم فيقول اناربكم. فيقولون نعوذ بالله منك لا نشرك بالله شيئاً مرتين أو ثلاثاً. حتى ان بعضهم ليكادان يتقلب فيقول هل بينكم وبينه آية فتعرفونه بها؟

فيقولون نعم فيكشف عن ساق فلا يبقى من كان يسجد لله من تلقاء نفسه الا اذن الله له بالسجود ولا يبقى من كان يسجد اتقاء ورياء الا جعل الله ظهره طبقة واحدة كلما اراد ان يسجد خر على قفاه. ثم يرفعون رؤوسهم وقد تحوّل في صورته التي رأوه فيها اول مرة فقال: انا ربكم فيقولون انت ربنا ثم يضرب الجسر على جهنم وتحل الشفاعتة ويقولون اللهم سلم سلم.

قيل يا رسول الله وما الجسر؟ قال دحض مذلة فيه خطاطيف وكلاليب وحسك تكون بنجد فيها شويكة يقال له السعدان. فيمرّ المؤمنون كطرف العين والبرق والريح والطيور وكأجاويد الخيل والركاب فجاج مسلم ومخدوش مرسل ومكدوس في نار جهنم حتى اذا خلص المؤمنون من النار فوالذي نفسى بيده ما منكم من أحد بأشدّ منا شدّة الله في استقصاء الحق من المؤمنين لله يوم القيامة لاخوانهم الذين في النار، يقولون ربنا كانوا يصومون معنا ويصلون ويحجون فيقال لهم اخرجوا من عرفتم فتحرم صورهم على النار فيخرجون خلقاً كثيراً قد اخذت النار الى نصف ساقيه والى ركبتيه ثم يقولون ربنا ما بقي فيها احد ممن امرتنا به فيقول ارجعوا فمن وجدتم في قلبه مثقال دينار من خير فأخرجوه فيخرجون خلقاً كثيراً ثم يقولون ربنا لم نذر فيها احداً ممن امرتنا ثم يقول ارجعوا فمن وجدتم في قلبه مثقال نصف دينار من خير فأخرجوه فيخرجون خلقاً كثيراً ثم يقولون ربنا لم نذر فيها ممن امرتنا احداً ثم يقول ارجعوا فمن وجدتم في قلبه مثقال ذرة من خير فأخرجوه فيخرجون خلقاً كثيراً ثم يقولون ربنا لم نذر فيها خيراً.

وكان ابوسعيد الخدرى يقول ان لم تصدقوني بهذا الحديث فاقروا ان شئتم ان الله لا يظلم مثقال ذرة وان تك حسنة يضاعفها ويؤت من لدنه اجراً عظيماً (فيقول الله عزوجل: شفعت الملائكة وشفع النبيون وشفع المؤمنون ولم يبق الا ارحم الراحمين فيقبض قبضة من النار فيخرج منها قوماً لن يعملوا خيراً قط) قدعادوا حمماً فيلقهم في نهر في أفواه الجنة يقال له نهر الحياة فيخرجون كما تخرج الحبة في حميل السيل الاترونها تكون الى الحجر او الى الشجر ما يكون الى الشمس اصيفر واخضر وما يكون منها الى الظل يكون ابيض فقالوا يا

به آن کسی که جانم به دست اوست، هر کدام از شما در آن روز، نسبت به برادران خود که در آتش هستند در تلاش است و خطاب به خداوند می‌گویند: ای پروردگار ما، برادرانمان به همراه ما روزه می‌گرفتند و نماز می‌خواندند و حج به جا می‌آوردند.

پس به ایشان گفته می‌شود: بروید و هر کسی را که می‌شناسید از آتش خارج کنید. پس صورت‌های ایشان بر آتش حرام می‌گردد و بدین ترتیب خلق بسیاری از آتش خارج می‌شوند.

... ابوسعید خدری می‌گوید: اگر در این حدیث، من را تصدیق نمی‌کنید پس اگر خواستید بخوانید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يَضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱ پس خداوند عزوجل می‌گوید ملائکه شفاعت می‌کنند و پیامبران شفاعت می‌کنند و مؤمنان شفاعت می‌کنند و به جز ارحم الراحمین کسی باقی نمی‌ماند ...

روایت دوازدهم: شرط شفاعت

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: هر کس مرا زیارت کند من شفیع او می‌باشم.^۲ همانطور که می‌دانید زیارت در دنیا معنا دارد. پس شفاعت در این روایت نیز مطلق است و شامل شفاعت در دنیا می‌شود و همانطور که بیان شد شفاعت به معنای طلب دعا می‌باشد.

رسول الله كانك كنت ترعى بالبادية قال فيخرجون كاللؤلؤ في رقابهم الخواتم يعرفهم اهل الجنة هولاء عتقاء الله الذين ادخلهم الله الجنة بغير عمل عملوه ولا خير قدموه ثم يقول ادخلوا الجنة فما رأيتموه فهو لكم فيقولون ربنا اعطينا ما لم تعط احداً من العالمين فيقول لكم عندي افضل من هذا فيقولون يا ربنا اى شىء افضل من هذا فيقولون يا ربنا اى شىء افضل من هذا؟ فيقول رضى فلا اسخط عليكم بعده ابداً. (صحيح مسلم، ج ۲، ص ۱۱۳؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۴۱۹؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۸۳)

۱. سوره نساء، آيه ۴۰.

۲. حدیثی رجل من آل عمر قال سمعت رسول الله ﷺ يقول: من زار قبري او قال من زارني كنت له شفیعاً او شهيداً. (السنن الكبرى للبيهقي، ج ۵، ص ۲۴۵؛ شعب الایمان، ج ۳، ص ۴۸۸)

روایت سیزدهم: شفاعت فرشته الهی توسط ادریس پیامبر علیه السلام

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرمایند: فرشته ای مورد غضب قرار گرفت و از درگاه الهی رانده شد. آن ملک نزد حضرت ادریس نبی علیه السلام آمد و به ایشان گفت: شفاعت مرا نزد پروردگارت بنما. حضرت ادریس علیه السلام برای او دعا کرد و اجازه رفتن ملک به آسمان صادر گردید.^۱

شاهد در این روایت شفاعت در دنیا از جانب حضرت ادریس علیه السلام برای فرشته بوده است و باید گفت: فرشته مشرک به پروردگارش نشده است. در داستان تولد امام حسین علیه السلام وارد شده است که فطرس ملک نزد رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمد و از ایشان طلب شفاعت نمود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: نزد قنذاقه‌ی امام حسین علیه السلام برو و خود را به آن مولود مبارک بمالد. فطرس خود را به گهواره امام حسین علیه السلام مالید و خداوند مهربان فوری بالش را به او برگرداند آنگاه فطرس به همراه جبرئیل به سوی آسمان پرواز کرد او در میان فرشتگان آزاد شده‌ی امام حسین علیه السلام نامیده شد.^۳

بررسی ادله حرمت شفاعت از دیدگاه وهابیت

ابن تیمیه - که معاصر با علامه حلی رحمته الله علیه در قرن هشتم می باشد و به عنوان محور و امام برای وهابیت محسوب می گردد - قائلین شفاعت را به سه دسته تقسیم می کند:

۱. همه مسلمانان اجماع دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله در قیامت بعد از آنکه خداوند اذن به شفاعت می دهد و عموم مردم از ایشان درخواست شفاعت می کنند، همه را

۱. فرشتگان قدرت بر نافرمانی و گناه ندارند اما اگر کاری را با تانی و ناخشنودی انجام دهند عصیان محسوب می شود.

۲. عن النبي صلی الله علیه و آله ان ملک غضب علیه فاهبط الی السماء فجاء الی ادریس فقال له: اشفع لی عند ربک فدعاه فاذن له فی الصعود. (منهج الرشاد لمن اراد السداد، ص ۱۶۲)

۳. الخرائج، ج ۱، ص ۲۵۲، ح ۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۲، ح ۷.

شفاعت می‌کند. اهل سنت و جماعت مسلمانان، همانند صحابه بر این مطلب اتفاق نظر دارند که ایشان برای اهل کبائر و عموم مردم شفاعت می‌کند.

۲. وعیدیه - که از جمله خوارج و معتزله می‌باشند - معتقد هستند که شفاعت پیامبر ﷺ فقط اختصاص به مؤمنین دارد و غیر ایشان را شامل نمی‌شود.

۳. عده‌ای نیز منکر شفاعت به طور مطلق می‌شوند.

در نهایت ابن تیمیه قول اول را اختیار می‌کند و می‌گوید: اهل سنت و جماعت مسلمانان بر این عقیده هستند که پیامبر اکرم ﷺ اهل کبائر را شفاعت می‌کند و هیچ کس در آتش جهنم مخلّد نخواهد بود.^۱

همانطور که مشاهده می‌گردد ابن تیمیه دایره شفاعت را خیلی وسیع فرض می‌کند تا آنجا که می‌گوید: عموم مردم از شفاعت پیامبر اکرم ﷺ برخوردار می‌شوند و هیچ کس مخلّد در آتش نخواهد بود.

شیعه معتقد است که بر طبق آیه قرآن^۲ شفاعت فقط شامل مؤمنی می‌گردد که اعتقاد ایشان صحیح می‌باشد ولی در مقام عمل اشتباهاتی دارد و اگر کسی از دایره ایمان^۳ خارج گردد، شفاعت شامل حال او نمی‌شود.

عبدالعزیز ابن باز در فتوهای خود نظر ابن تیمیه را قبول نمی‌کند و می‌گوید: به اجماع اهل علم، مشرک اگر بر شرک خود باقی باشد و از دنیا برود در آتش جهنم مخلّد خواهد بود.

مشرک کسی است که بت‌ها یا سنگ‌ها یا درختان و یا ستارگان را عبادت می‌کند و یا مردگان را به اسم اولیاء خدا عبادت می‌کند و یا به این مرده‌ها استغاثه نموده و از ایشان طلب کمک می‌نماید و یا کنار قبور آنها، از ایشان کمک

۱. مجموعة الرسائل لابن تیمیه، ج ۱، ص ۱۰.

۲. ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾. (سوره انبیاء، آیه ۲۸)

۳. مؤمن کسی است که خداوند را به وحدانیت می‌شناسد و اقرار به رسالت رسول خاتم ﷺ دارد و علی بن ابیطالب ع را به عنوان خلیفه بلافضل رسول خدا ﷺ می‌شناسد.

می خواهد مثلاً می گوید: یا سیدی رسول الله، فلان المدد المدد یا می گوید: یا سیدی البدوی المدد المدد و یا می گوید یا سیدی رسول الله المدد المدد الغوث الغوث و یا می گوید یا سیدی الحسین یا می گوید یا فاطمة یا می گوید یا ست زینب. و از این قبیل سخنان که مشرکین بیان می کنند و تمامی این کلمات و درخواست ها شرک اکبر است و اگر کسی با این عقاید از دنیا برود، اهل آتش خواهد بود.^۱

وهابیت به خاطر این فتوا، شیعه را مشرک می دانند، آن هم به شرک اکبر و ریختن خونس را حلال می دانند و معتقدند که هر کس شیعه را بکشد، جایگاه او در بهشت است. در حالیکه اگر در موسم حج شما به مدینه بروید، خواهید دید اکثر کسانی که می گویند «یا سیدی یا رسول الله» از اهل سنت می باشند و شیعه نیستند پس باید گفت: تمامی این افراد محکوم به شرک اکبر و مخلد در آتش می باشند؟!

و جای تعجب است که ابن تیمیه - امام وهابیون - معتقد است که ابلیس و قابیل و فرعون و نمرود در روز قیامت با شفاعت رسول خدا ﷺ به بهشت می روند چراکه جزء عموم خلق محسوب می شود. اما عبدالعزیز ابن باز در قرن حاضر معتقد است که عده ای از مسلمانان به خاطر طلب شفاعت و یاری خواستن از اولیاء الهی در آتش جهنم مخلد خواهند بود.

وهابیت برای اثبات حرمت طلب شفاعت ادله ای را اقامه می کنند که به بررسی آنها می پردازیم:

دلیل اول - درخواست شفاعت، شرک است.

آنان معتقدند طلب شفاعت از غیر خداوند تبارک و تعالی، شرک در عبادت است و انسان باید خدایی که خالق و ربّ عالم هستی است و همه امور عالم به او برمی گردد را بپرستد و وقتی که شخص می گوید یا رسول الله من از شما

۱. فتاوی ابن باز، ج ۴، ص ۳۶۸.

درخواستی دارم و شما برای من شفاعت کن، مشرک می شود. زیرا غیر خدا را عبادت کرده است و چنین شخصی معتقد است که پیغمبر اکرم ﷺ می تواند در عالم هستی بدون اذن الهی و خودسرانه از او شفاعت کند و یا از گناه او درگذرد. پس ربّ دیگری غیر از خدا را در نظر گرفته است و گرفتار شرک گردیده است. در جواب این دلیل وهابیت باید گفت: شرک در عبادت به معنای پرستش غیر خدا می باشد و هیچ کس پیامبر خاتم ﷺ و اوصیای ایشان علیهم السلام و اولیاء الله را به عنوان رب نمی داند.

سخن وهابیت در صورتی درست است که بگوییم پیامبر ﷺ به نحو استقلال شفاعت می کند و قدرت مستقلی در برابر پروردگار متعال دارد و این قدرت را از خدا نگرفته و بالذات صاحب این نیرو می باشد و آن کار را بالاستقلال انجام می دهد در حالی که خداوند خواهان انجام چنین کاری نمی باشد. این در صورتی است که ما از کسی که چنین اعتقادی داشته باشد براءت می جوئیم و معتقدیم که پیغمبر خدا ﷺ و اوصیاء بر حق او علیهم السلام هر قدرت و وجاهت و آبرویی را که دارند، خداوند متعال به ایشان عنایت کرده است و مقام شفاعت را خداوند به ایشان داده است و تا خداوند اجازه ی شفاعت از کسی را صادر ننماید، هیچ کس قدرت شفاعت ندارد.

از طرف دیگر چنانچه طلب شفاعت از میّت به معنای عبادت او باشد، پس طلب کردن شفاعت از حیّ نیز عبادت او می باشد و منجر به مشرک شدن شخص می شود این در حالی است که قرآن مسلمانان گنهکار را دعوت می کند که نزد رسول مکرم اسلام ﷺ بروند تا ایشان از خداوند برای آنها طلب استغفار نماید و خداوند از گناه ایشان درگذرد و این توحید ناب است.

در سوره ی مبارکه حمد ما خطاب به پروردگار می گوئیم: ﴿إِیَّاكَ نَعْبُدُ وَإِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ﴾^۱ یعنی خدایا تنها تو را می پرستم و تنها از تو یاری می جوئیم و تقدیم

۱. سوره فاتحه، آیه ۵.

مفعول بر فعل دلالت بر حصر دارد در حالیکه در سوره بقره خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۱ از صبر و نماز طلب یاری نمایید. آیا یاری طلبیدن از صبر و نماز شرک به پروردگار است؟ و اگر کسی در شدائد از صبر و نماز کمک گرفت، او مشرک است؟!

استعانت در صورتی شرک محسوب می‌گردد که شخص ایمان به ربوبیت غیر خدا داشته باشد و هیچ یک از مسلمین چنین اعتقادی ندارد.

دلیل دوم - طلب شفاعت از اولیاء الله، همانند اعتقاد بت پرستان می‌باشد.

دومین استدلال وهابی‌ها بر تحریم شفاعت از اولیاء الهی این است که خداوند بت پرستان را از آن جهت مشرک معرفی می‌کند که آنها از بت‌ها طلب شفاعت می‌نمودند و در مقابل آنها به ناله و زاری پرداخته و طلب وساطت می‌کردند.

تمامی شبکه‌های وهابی در تلویزیون و ماهواره‌ها و مبلغان وهابی، از این آیه برای استدلال خود استفاده می‌کنند که می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾^۲ و آنها غیر از خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنها ضرر می‌رساند و نه به آنها نفع می‌دهد و می‌گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند.

وهابیت بر اساس این آیه، استدلال می‌کند که طلب شفاعت از غیر خداوند متعال شرک به خداوند محسوب می‌شود و در واقع عبادت شفیع محسوب می‌گردد در حالیکه این شفیع، مالک نفع و ضرری برای خود و یا دیگران نیست. در جواب به این استدلال باید گفت: این آیه مربوط به بت پرستان قریش است که معتقد بودند خداوند، خالق عالم هستی است اما امور را به بت‌ها تفویض نموده است و بت‌ها توانایی انجام کارهایی را در عالم امکان ندارند. در نتیجه بت‌ها را عبادت می‌کردند و در مقابل آن، قربانی کرده و از بت‌ها درخواست

۱. سوره بقره، آیه ۴۵.

۲. سوره یونس، آیه ۱۸.

حاجت می نمودند چراکه برای بت‌ها بالاستقلال مقاماتی را قائل بودند. تمامی اینها در حالی است که مسلمانان پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اوصیای ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَام و اولیاء الهی را پرستش و عبادت نمی‌کنند و اگر از آنهایی که به مدینه می‌روند و از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درخواست حاجت می‌کنند پرسید: که آیا شما غیر خدا را عبادت می‌کنید؟ در پاسخ می‌گوید: من فقط خدا را عبادت می‌کنم و این پیغمبر خداست که درود و سلام الهی بر او و خاندانش باد و مقامی نزد خدا دارد و من درخواست شفاعت در دنیا و آخرت را از ایشان دارم.

از طرف دیگر سنگ و چوب و به طور کلی بت‌ها، صاحب نفع و ضرری در عالم نمی‌باشند و طلب شفاعت از بت‌ها دلیل بر جهل و حماقت و عدم معرفت بت پرستان می‌باشد در حالیکه پذیرش و عدم پذیرش نبوت پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اوصیاء بر حقیقت منافع و مضراتی برای انسان دارد.

اگر کسی منکر نبوت پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، در دنیا و آخرت کافر محسوب می‌شود و مایوس از رحمت پروردگار است و با پذیرش نبوت ایشان، مقرب درگاه الهی و امیدوار به لقاء پروردگار می‌باشد.

اگر کسی امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلی از دنیا می‌رود^۱ و اگر کسی ایمان و معرفت نسبت به امام زمانش کسب نماید، در دنیا و آخرت به او سود می‌رساند.

اگر کسی قرآن را که چشمه هدایت و نور و رحمت است را قبول نماید به تقوا هدایت شده^۲ و برای دیگران خسران و ضلالت است.^۳

۱. قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية. (شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹؛

الغدیر، ج ۱۰، ص ۴۹۳)

۲. ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (سوره بقره، آیه ۲).

۳. ﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ (سوره اسراء، آیه ۸۲).

بت پرستان معتقد بودند ﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾^۱ بت‌ها شفیعان ما نزد خدا می‌باشند و بت‌ها صاحب مقام شفاعت نزد پروردگار می‌باشند. تمامی اینها در حالی است که شیعه معتقد است ﴿لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾^۲ تمام شفاعت از آن خداست و خداوند این مقام را به هر کس بخواهد می‌دهد و کسانی می‌توانند شفاعت نمایند که خداوند اجازه این شفاعت را به آنها داده باشد^۳ و در دایره‌ای که خداوند به شفیع اجازه دهد، شفاعت آنها مؤثر می‌باشد.^۴

حال سؤال اینجاست که آیا خداوند این مقام شفاعت را به بت‌ها داده است یا بت پرستان دچار توهم شده‌اند و بت‌ها مقام شفاعت ندارند؟!

در مقابل معتقدیم که خداوند متعال مقام شفاعت را به پیغمبر اکرم ﷺ و اوصیاء بر حقش (صلوات الله علیهم اجمعین) و اولیاء الله عنایت فرموده و ایشان در محدوده‌ای که خدا اجازه می‌دهد، شفاعت می‌نمایند و پیغمبر اکرم ﷺ حتی یک نفر را بدون اذن خداوند شفاعت نمی‌کند.

دلیل سوم - درخواست حاجت از غیر خدا، حرام است.

طلب شفاعت از اولیاء الهی، درخواست حاجت از غیر خدا می‌باشد و درخواست حاجت از غیر خدا، به صریح آیات قرآن حرام می‌باشد.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۵ با خدا احدی را نخوانید پس از آنجایی که صدور شفاعت از اولیاء الهی، دعاء الی الله و به سوی خدا می‌باشد، باید از خداوند بخواهیم که شفاعت ایشان را در مورد ما قبول کند در غیر این صورت اگر بگوییم: یا رسول الله شما شفاعت مرا بکن، مرتکب عمل حرامی

۱. سوره یونس، آیه ۱۸.

۲. سوره زمر، آیه ۴۴.

۳. سوره یونس، آیه ۳.

۴. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۵. سوره الجن، آیه ۱۸.

گردیده‌ایم؛ زیرا رسول خدا ﷺ را در کنار خداوند متعال قرار داده‌ایم. همچنین در سوره غافر خداوند تبارک و تعالی دعا را عبادت فرض نموده است و می‌فرماید: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۱ مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از عبادت من تکبر ورزند، به زودی خوار و رسوا به دوزخ درآیند.

از کنار هم گذاشتن این دو آیه می‌توان نتیجه گرفت: دعا، نوعی عبادت است و عبادت برای غیر خدا جایز نمی‌باشد و اگر کسی غیر خدا را در دعا منظور نماید مرتکب عمل حرام و شرک‌آلود گردیده است.

پس در طلب شفاعت که نوعی دعاست، اگر اولیاء خدا را منظور کنیم این از مصادیق شرک محسوب گردیده و شخص مشرک می‌گردد.

در پاسخ به این استدلال وهابیت باید گفت: اولاً منظور از آیه‌ی شریفه ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۲ مطلق خواندن غیر خدا نیست، چراکه هر شخصی در طول شبانه‌روز افراد زیادی را صدا می‌زند. بلکه مراد از این آیه، آن است که غیر خدا را عبادت نکنید و شاهد آن همین آیه شریفه می‌باشد چراکه می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۳ قطعاً مسجدها مال خداست پس با خدا احدی را نخوانید.

مسجد محلی برای عبادت است و در این آیه خداوند متعال می‌فرماید: در مسجد فقط باید خدا را عبادت کنید و غیر خدا را عبادت نکنید و هرکس غیر خدا را عبادت کند، مشرک می‌باشد. پس از مجموع آیه استفاده می‌شود، آن خواندنی حرام است که قرین عبادت باشد و ربّ و خدایی را به همراه و در عرض خدای واحد قهار مورد پرستش قرار دهد. هیچ یک از موحدین، اولیاء

۱. سوره غافر، آیه ۶۰.

۲. سوره الجن، آیه ۱۸.

۳. سوره الجن، آیه ۱۸.

الهی و پیامبران و اوصیاء ایشان را، خدا نمی‌داند و ربوبیتی را برای ایشان قائل نمی‌باشند و معتقد نیست که امور عالم به ایشان تفویض شده است. بنابراین خواندن اولیاء الهی در دعاها و درخواست حاجت از ایشان، داخل در آیه‌ی شریفه نمی‌باشد.

ثانیاً آنچه که مورد نهی خداوند تبارک و تعالی است این است که شخص اولیاء الهی را در مقابل پروردگار فرض نماید و برای آنها قدرت مستقلی در مقابل خداوند قائل شود، همانطور که بت پرستان بت‌های خویش را در برآورده شدن حاجت‌هایشان مستقل می‌دانستند و با این اعتقاد قدرت الهی را در امور عالم محدود می‌دیدند.

این در حالی است که اعتقاد شخص موحد آن است که اولیاء الهی هیچ اختیار و قدرتی به صورت مستقل از خویش ندارند و در نماز شهادت می‌دهیم که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بالاترین و مقرب‌ترین ولی پروردگار، عبد و بنده خداست.^۱ پس به طریق اولی تکلیف سایر اولیاء الهی روشن می‌باشد. در روایت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «الله تعالی اتخذنی عبداً قبل ان یتخذنی نبیاً».^۲

ثالثاً دعا، معنای وسیعی دارد و هر نوع خواندن را شامل می‌شود و استعمال آن در عبادت، استعمال مجازی می‌باشد و آیه شریفه ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۳ دلالت بر آن ندارد که هر زمان شخصی را صدا زدیم، او را عبادت کرده‌ایم و به طور کلی هر صدازدنی، عبادت نمی‌باشد.

۱. اشهد ان محمداً عبده ورسوله.

۲. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۳۴، ح ۶.

۳. سوره غافر، آیه ۶۰.

دلیل چهارم - شفاعت فقط مخصوص خداست.

وهابیت معتقد است طلب شفاعت از غیر خدا معنا ندارد چراکه خداوند شفاعت را مخصوص خود قرار داده است و می‌فرماید: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنَ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبَهُمْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ﴾ * قُلْ لِلَّهِ الشِّفَاعَةُ جَمِيعًا^۱ [نه اینکه بی‌خبران، درباره قدرت خدا نمی‌اندیشند] بلکه به جای خدا [از بتان] شفیعانی برای خود گرفته‌اند. بگو: آیا [از آنها شفاعت می‌خواهید] هر چند مالک چیزی [و اختیاردار شفاعتی] نباشند و علم و عقلی نداشته باشند [و پرستندگان خود را شناسند؟] بگو: شفاعت، یکسره ویژه خداست.

در جواب باید گفت: در این آیه‌ی شریفه دو شاخصه را خداوند بیان می‌نماید:

الف) ﴿لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا﴾ یعنی شفیعان هیچ دخل و تصرفی در عالم ندارند و کاری از دست آنها بر نمی‌آید؛

ب) ﴿وَلَا يَعْقِلُونَ﴾ اینکه آنها فاقد فهم و درک و عقل می‌باشند. این دو شاخصه در این آیه وصفی برای بت‌ها است که از جمادات می‌باشند و آیه خطاب به مشرکین و بت‌پرستان قریش است که معتقد بودند: ﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾^۲ این بت‌ها شفیعان ما نزد خداوند می‌باشند. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: این بت‌ها مقام شفاعت را دارا نمی‌باشند و صرفاً خداوند مالک شفاعت می‌باشد.

از طرف دیگر خداوند این مقام را به عده‌ای از مقربان درگاه خویش و اولیاء الهی و حتی بندگان صالح خود عطا فرموده است و آیات و روایات فراوانی دلالت بر آن دارد که خداوند تعالی به پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ایشان  اذن در شفاعت داده است و ما از ایشان در امور دنیوی و اخروی طلب شفاعت می‌کنیم.

۱. سوره الزمر، آیات ۴۳ و ۴۴.

۲. سوره یونس، آیه ۱۸.

در تاریخ آمده است زهیر بن قین بجلی - از شهداء کربلا - زمانی که همسر خویش را طلاق داد و به امام حسین علیه السلام ملحق گردید، همسرش گریه کرد و خطاب به او گفت: «وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَذَكِّرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ علیه السلام»^۱ از تو درخواست می‌کنم که در قیامت مرا نزد جد حسین علیه السلام یاد کنی. آیا این زن مشرک است؟!

دلیل پنجم - درخواست شفاعت از میت، کار لغو و بیهوده‌ای می‌باشد.
آخرین استدلال وهابیت بر حرمت شفاعت از اولیاء الهی آن است که می‌گویند: میت سخن تو را نمی‌شنود و قدرت شنوایی از او سلب گردیده است و نمی‌تواند جوابی به شما بدهد. پس اگر هزار بار هم بر سر قبر اولیاء الهی بروی و درخواستی از ایشان داشته باشی، قادر به پاسخ نمی‌باشند و چنین کاری مثل آن است که شما سنگ و چوب را مخاطب خود قرار دهی. در نتیجه این کار لغو و بیهوده و عبث است و انسان عاقل کار بیهوده نمی‌کند.

خداوند متعال در قرآن مشرکین را به اموات تشبیه کرده است و می‌فرماید:
﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾^۲
بی تردید تو نمی‌توانی [دعوت را] به مردگان بشنوانی، و نیز نمی‌توانی آن را به کران که پشت‌کنان روی برمی‌گردانند بشنوانی.

در تشبیه، مشبه به اقوی از مشبه در وجه شبهه می‌باشد. پس وقتی قرآن مشرکین را تشبیه به مرده‌ها می‌کند که چیزی از سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نمی‌شنوند پس به طریق اولی مرده‌ها چیزی نمی‌شنوند.
در آیه دیگر خداوند متعال، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را مخاطب خویش می‌سازد و

۱. اللهوف، ص ۷۱ - ۷۳؛ تسلیة المجالس وزینة المجالس، ج ۲، ص ۲۳۶ - ۲۳۸؛ البحار، ج ۴۴، ص ۳۷۱ و ۳۷۲؛ العوالم، ج ۱۷، ص ۲۲۲؛ الدمعة الساکبة، ج ۴، ص ۲۴۳؛ تظلم الزهراء علیها السلام، ص ۱۵۸؛ نفس المهموم، ص ۱۸۱.

۲. سوره النمل، آیه ۸۰.

می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ﴾^۱ بی تردید خدا [دعوت حق را] به هر کس بخواهد می شنواند؛ و تو نمی توانی [دعوت حق را] به کسانی که در قبرهایند بشنوانی.

با توجه به این دو آیه، مرده‌ها قابلیت شنوایی را ندارند و طلب شفاعت از ایشان و تکلم با آنها کار عبث و بیهوده‌ای می‌باشد.

اگر دقت شود، وهابیت در استدلال‌های گذشته از راه اثبات شرک، شفاعت را مورد تخطئه قرار می‌دهند، اما در استدلال اخیر خود از یک استدلال عقلی برای رسیدن به مقصود خود استفاده می‌کند و می‌گوید: انسان مرده، قدرت شنوایی ندارد و حرف شما را نمی‌شنود پس طلب شفاعت از او کار عبث و لغوی می‌باشد و چرا وقت خود را تلف کرده و کار عبث و بیهوده انجام می‌دهید. پس درخواست شفاعت از شخص مرده همانند درخواست از یک جماد خواهد بود.

در جواب به این استدلال باید گفت: این گروه اندک که خود مشرک‌اند و از حقایق اسلام و قرآن دور می‌باشند، هر چند فرقه‌های اسلامی را محکوم به شرک می‌کند، در حقیقت خود را تکفیر نموده و جمود فکری خود برای همگان آشکار نموده و بی‌اساس بودن بافته‌های فکری خود را نمایان نموده‌اند.

این گروه اندک از ادله‌ی عقلیه و دلایل نقلی که حیات بعد از مرگ را برای اولیاء الهی اثبات می‌کند، غفلت ورزیده و یا آنکه خود را به جهل و نادانی در این موضوع زده است.

فلاسفه‌ی اسلامی بیش از ده برهان عقلی بر تجرد روح و بقای آن بعد از مرگ اقامه کرده‌اند که هیچ‌جای شک و تردید برای صاحبان انصاف و وجدان باقی نمی‌گذارد. علاوه بر آن صدها روایت و حدیث در این باب وارد شده که حیات بعد از مرگ را اثبات می‌کند.

آنچه که بین فلاسفه اسلامی مشترک است آن است که روح انسان بعد از

۱. سوره فاطر، آیه ۲۲.

مرگ باقی است و نابود نمی‌شود و مرگ به معنای نابودی و نیستی نمی‌باشد، بلکه مرگ انتقال روح از عالم دنیا به عالم برزخ می‌باشد. فرقی نمی‌کند که میت مؤمن صالح یا کافر طالح باشد. اگر به تاریخ مراجعه شود در جنگ بدر، وجود نازنین رسول خدا ﷺ بر سر چاه بدر ایستادند و مشرکین را مخاطب خود ساختند و فرمودند: شما، همسایگان بدی برای رسول خدا بودید. او را از منزل خود اخراج و طرد نمودید و سپس دست به دست هم دادید و بر علیه او به محاربه و جنگ پرداختید، من آنچه را پروردگارم وعده فرموده بود، حقّ یافتم. مردی از ایشان سؤال کرد یا رسول الله ﷺ! خطاب شما با سرهایی که روح از آنها رفته است چه فایده دارد؟!

رسول خدا ﷺ فرمود: سوگند به خدا که تو از آنها شنواتر نیستی و بین آنها و ملائکه‌ای که با گرزهای آهنین آنها را بگیرند و بزنند، هیچ فاصله‌ای نیست. مگر آنکه من صورت خود را اینطور از آنها برگردانم.^۱ آیا رسول خدا ﷺ نمی‌داند که میت نمی‌شنود؟! و یا معتقد است که میت بهتر از حی می‌تواند بشنود؟!

آیات متعددی در قرآن، بر حیات بعد از مرگ دلالت دارد که به صورت مختصر به آنها اشاره می‌کنیم. خداوند متعال در سوره بقره می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنَّ لَّا تَشْعُرُونَ﴾^۲ و به آنان که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نگوئید،

۱. روی عن النبي ﷺ انه وقف على قليب بدر وخاطب المشركين الذين قتلوا والقيت اجسادهم في القليب: لقد كنتم جيران سوء لرسول الله اخرجتموه من منزله وطردهتموه ثم اجتمعتم عليه فحاربتموه فقد وجدت ما وعدني ربي حقاً فقال له رجل: يا رسول الله ما خطابك لهام قد صدقت؟ فقال ﷺ: «والله ما انت باسمع منهم وما بينهم وبين ان تأخذهم الملائكة بمقامع من حديد ألا ان اعرض بوجهي هكذا عنهم». (صحيح البخاري، ج ۵، باب قتل ابي جهل، ص ۷۶ و ۷۷؛ سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۲)

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۴.

بلکه [در عالم برزخ] دارای حیات اند، ولی شما [کیفیت آن حیات را] درک نمی‌کنید.

در سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. در حالی که خدا به آنچه از بخشش و احسان خود به آنان عطا کرده شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند [و سرانجام به شرف شهادت نایل می‌شوند] شادی می‌کنند، که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند. [شهیدان] به نعمت و فضلی از سوی خدا و اینکه خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی‌کند، شادمان و مسرورند.

نیز در سوره نساء آمده است: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾^۲ پس چگونه است آن روزی که از هر امتی شاهد و گواهی بیاوریم و تو را بر آنان گواه قرار دهیم؟

اگر به نصّ آیه توجه شود، به صراحت بیان می‌کند که نبی مکرم اسلام ﷺ در روز قیامت، شاهد بر تمامی امت‌ها خواهد بود. آیا این شهادت بدون حیات معقول می‌باشد؟ آیا این شهادت بدون اطلاع از اعتقاد و عمل افراد همانند کفر و ایمان، یا طاعت و عصیان ایشان صحیح می‌باشد؟

خداوند در سوره مؤمنون می‌فرماید: ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۳ و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که مبعوث شوند.

۱. سوره آل عمران، آیات ۱۶۹ - ۱۷۱.

۲. سوره نساء، آیه ۴۱.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.

نیز در سوره غافر می فرماید: ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا﴾^۱ فرعونیان صبح و شب به آن آتش عرضه می شوند.

علاوه بر این، آیات دیگری در قرآن وجود دارد که اتصال انسان به عالم ارواح را امری ممکن و شدنی می داند.^۲

اکنون به استدلال و هابیت در لغویت طلب شفاعت از مردگان برمی گردیم. با توجه به مباحث مطرح شده می گوئیم: اجسادی که در زیر خاک مدفون می باشند قدرت فهم و ادراک ندارند و این یک امر طبیعی است زیرا جسم بدون روح، جماد می باشد و فهم و درک مربوط به روح می باشد و این مطلبی را همه پذیرفته اند. اما نکته مهم اینجاست که ما جسد مدفون در قبر را به عنوان مخاطب خود قرار نمی دهیم بلکه از روح پاکی که زنده است و در بدن برزخی در عالم برزخ زندگی می کند طلب شفاعت می نماییم.

ما معتقدیم روح که حقیقت انسان است با مرگ از بین نمی رود و در عالم برزخ قدرت ادراک دارد و حتی می تواند پاسخ به درخواست انسان زنده داشته باشد اما انسان زنده قابلیت شنوایی آن را ندارد. به بیان دیگر می توان گفت: ارتباط انسان ها در دنیا با یکدیگر دو طرفه است که صدای یکدیگر را می شنوند و هم به یکدیگر پاسخ می دهند اما در عالم برزخ ارتباط یک طرفه است، انسان ها ایشان را نمی بینند و صدای ایشان را نمی شنود اما آنها انسان ها را می بینند و صدای آنان را می شنوند و در این میان فرقی بین انسان صالح و غیر صالح وجود ندارد. اگر به زیارت عاشورا دقت شود، ما دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و کسانی که با امام حسین علیه السلام جنگیدند را مورد خطاب قرار می دهیم و ایشان را لعنت کرده و در مقابل بر سیدالشهدا علیه السلام و اصحابش سلام می کنیم. شبهه ای که در این میان مطرح می شود این است که اگر طلب شفاعت از میت

۱. سوره غافر، آیه ۴۶.

۲. سوره صافات، آیات ۷۹، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۸۱ - سوره زخرف، آیه ۴۵ - سوره اعراف، آیات ۹۱ - ۹۳.

مربوط به روح است، پس زیارت قبور معنایی ندارد! هر جایی که هستی، متوجه به ایشان باش و آنها را مخاطب قرار بده و به قول حافظ: بُعد منزل نبود در سفر روحانی.^۱ چرا به مدینه برای زیارت قبر رسول خدا ﷺ و ائمه بقیع علیهم السلام می‌روی. چرا به کربلا و عتبات می‌روی؟

در پاسخ به این شبهه باید گفت: این سخن صحیح است و روح اموات صالحین شاهد و ناظر بر ما می‌باشند اما نصوص و روایات صحیحه و کثیره‌ای وجود دارد که زیارت قبر نبی مکرم اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام و اولیاء صالحین را سفارش فرموده و ثواب آن را معادل بهشت می‌داند.

از طرف دیگر این روح با جسد پیوند دارد و علاقه‌ای بین روح و جسد حتی بعد از مرگ نیز برقرار است و زیارت ایشان سبب اتصال بدن و روح انسان به آن ارواح پاک می‌گردد و این پیوند سبب نزول رحمت پروردگار بر شخص می‌گردد. لذا در روایات می‌بینیم که دعا نزد قبر ایشان مستحب است. در روایت آمده است که امام هادی علیهم السلام بیمار بودند، کسی را به نیابت از خود برای زیارت امام حسین علیهم السلام فرستادند که زیر قبه‌ی حضرت سیدالشهدا علیهم السلام برای استشفاء ایشان دعا نماید.^۲

در اذن دخول ائمه اطهار علیهم السلام آمده است: «واشهد انک تشهد مقامی و تسمع

۱. دیوان حافظ، غزل شماره ۴۷۲.


۲. قال ابو محمد الوهوردی حدثنی ابو علی محمد بن همام قال حدثنی محمد الحمیری قال حدثنی ابو هاشم الجعفری قال دخلت علی ابی الحسن علی بن محمد علیهم السلام وهو محموم علیل فقال لی یا ابا هاشم ابعث رجلاً من موالینا الی الحائر یدعو الله لی فخرجت من عنده فاستقبلنی علی بن بلال فاعلمته ما قال لی وسألته ان یکون الرجل الذی یرجف فقال السمع والطاعة ولكنی اقول انه افضل من الحائر اذ کان بمنزلة من فی الحائر ودعاؤه لنفسه افضل من دعائی له بالحائر فاعلمته علیهم السلام ما قال فقال لی قل له کان رسول الله ﷺ افضل من البیت والحجر وکان یطوف بالبیت ویستلم الحجر وان لله تعالی بقاعاً یحب ان یدعی فیها فیستجیب لمن دعاه والحائر منها. (کامل الزیارات، ص ۲۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۱۳، ح ۳۴)

کلامی و انک حیّ عند ربکّ ترزق فأسأل ربکّ ورَبّی قضاء حوائجی»^۱ و در جای دیگر آمده است: «... واعلم ان رسولک و خلفاءک علیهم السلام احياء عند ربک یرزقون، یرون مقامی و یسمعون کلامی و یردّون سلامی و انک حجبت عن سمعی کلامهم و فتحت باب فهمی بلذیذ مناجاتهم...»^۲ پس قبور ایشان محل نزول رحمت الهی و برکات پروردگار است و دعا در آنجا مستجاب است چراکه بدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و اولیاء الهی بر طبق روایات سالم باقی می ماند و گذر زمان و فرسایش خاک بر بدن آنها تأثیر نمی گذارد.

پس می توان نتیجه گرفت که دلایل و هابیت در حرمت شفاعت از اولیاء خدا بی اساس و بر هیچ پایه ای استوار نمی باشد.

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۰، ص ۳۴۵، ح ۱۲.

۲. المصباح الکفعمی، ص ۴۷۲ و ۴۷۳.



فصل چهارم: زیارت قبور

زیارت قبور از دیدگاه عقل و شرع

زیارت قبور و بزرگداشت مردگان در تمام جوامع بشری از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است و این امر اختصاص به دین خاص و یا افراد مخصوص ندارد.

به هر کشوری در جهان و هر قومی در این گیتی پهناور و با هر دین و مسلکی که مراجعه شود، به وفور مشاهده می‌گردد که مقابر بزرگان خویش را تکریم و احترام نموده و یا حداقل تندیس و نمادی را برای بزرگداشت ایشان بر پا نموده و مراسم باشکوهی را در کنار آنها برگزار می‌نمایند و مردم بسیاری برای بهره‌برداری از این مراسم گسیل می‌شوند.

دین اسلام نیز در این میان، برای پاسداشت مقام بزرگان و تکریم ایشان و بهره‌برداری مادی و معنوی، امر به زیارت ایشان در زمان حیات و بعد از ممات نموده و زیارت قبور را امری پسندیده و دارای فوائد معرفی کرده است.

دانشمندان اسلامی نیز به تبعیت از شارع مقدس و با استناد به آیات قرآن و روایات وارده، به جواز زیارت قبور و مخصوصاً قبور انبیاء و صالحین فتوا داده و آن را عملی پسندیده و پرفضیلت معرفی نموده‌اند. اما یک عدّه قلیل که خود را ناجی اسلام و مسلمین می‌دانند و مدّعی توحید ناب می‌باشند، این عمل را تقبیح و سفر برای زیارت قبور را عملی شرک‌آلود و حرام می‌دانند و برای جلوگیری از زیارت، اقدام به تخریب مقابر بزرگان اعم از انبیاء الهی، ائمه اطهار علیهم‌السلام و اولیاء الهی کرده‌اند.

در این راستا وظیفه‌ی بزرگان دین، تنویر قلوب و بصیرت‌افزایی مسلمانان و مبارزه با این عقیده فاسد و معتقدین به آن می‌باشد و در این فصل به بررسی آن

از دیدگاه آیات قرآن و سنت نبوی ﷺ پرداخته می‌شود.

معنای زیارت در لغت و اصطلاح

زیارت در لغت به معنای قصد کردن و ملاقات می‌باشد و اگر شما کسی را قصد کرده و به ملاقات او رفتید، زائر نامیده می‌شوید. محلی که در آن ملاقات واقع می‌شود، مزار و گرامی‌داشت زائر توسط مزور و ملاقات‌شونده تزویر نامیده می‌شود.^۱ پس به طور کلی زیارت به معنای ملاقات با کسی به قصد اکرام و انس گرفتن با ایشان می‌باشد.

فواید زیارت قبور

رفتن به زیارت بزرگان و قبور ایشان می‌تواند مزایا و فوایدی را به دنبال داشته باشد که به اختصار، برخی از آنها بیان می‌گردد:

۱. زیارت قبور، سبب عبرت گرفتن و پند و موعظه برای شخص می‌گردد. کسی که در این دنیای مادی زندگی می‌کند، در اثر گذر زمان، قلب او زنگار غفلت گرفته است و با زیارت قبور، مخصوصاً قبور صالحین و اولیاء الهی این زنگار پاک گشته و از فنای ایشان عبرت می‌گیرد. او می‌بیند که ایشان روزگاری را در این سرای فانی زندگی کرده و اموال و مستغلاتی داشته و حال اثری از ایشان جز یک سنگ قبر باقی نمانده است. او می‌بیند تنها چیزی که میت با خود همراه برده است، سه قطعه پارچه می‌باشد و اموال و مستغلات ایشان کمکی به او نکرده و به او وفادار نبوده‌اند و قرار است روزی خود او نیز به آنها ملحق بشود پس از ایشان پند گرفته و ترک محرمات می‌کند و متوجه پروردگار گردیده و واجبات را انجام می‌دهد.

پس زیارت قبور موجب عبرت و موعظه گرفتن است. لذا رسول مکرم

۱. مصباح المنیر، ص ۲۶۰؛ تاج العروس، ج ۳، ص ۲۴۵؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۳۳۵.

اسلام ﷺ می فرماید: «نهیتکم عن زیارة القبور فزوروا فان فیها عبرة»^۱ شما را از زیارت قبور نهی می کردم اما حالا به زیارت آنها بروید. زیرا در زیارت قبور پند و عبرت وجود دارد.

در روایات وارد شده است که هر زمان بسیار خوشحال هستید و هر زمان که مغموم و ناراحت می باشید به زیارت قبور بروید تا با این زیارت یک حالت تعادل روحی برای شما ایجاد گردد زیرا انسان می فهمد که خوشحالی و ناراحتی موقت می باشد و شادی و ناراحتی برای دنیا ارزشی ندارد.

البته زیارت قبور منحصر به رفتن بر سر مزار صالحین و اولیاء الله نمی باشد بلکه خداوند در داستان غرق شدن فرعون می فرماید: ﴿فَالْيَوْمَ نُنَجِّیْكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آیَةً وَإِنَّ كَثِیْرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آیَاتِنَا لَعَافِلُونَ﴾^۲ امروز بدن بی جان تو را نجات می دهیم تا عبرتی برای آیندگان و بازماندگان باشی و قطعاً بیشتر مردم از آیات و نشانه های ما غافل می باشند. پس دیدن جنازه ی مومیایی فرعون که ادعای خدایی داشت نیز می تواند مایه ی عبرت برای دیگران باشد.

از داستان فرعون و عبرت های موجود در آن می توان دریافت که اگر در جنازه ی فرعون پند و عبرتی نهفته است که زنگار غفلت را می زداید به طریق اولی زیارت قبور صالحین و اولیاء الله می تواند عبرت و عاملی برای بیداری انسان باشد.

۲. زیارت قبور سبب در پیش گرفتن طریقه ی زهد در دنیا و متذکر شدن قیامت و آخرت می شود.

دنیا دریای عمیقی است که محبت به خواسته های نفسانی از قبیل زن ها و فرزندان و اموال زیاد از طلا و نقره و اسب های سواری نشاندار و چهارپایان و

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۲۷، ح ۱۰۹۳۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۳۰، ح ۱۳۸۶؛ الترغیب والترهیب، ج ۴، ص ۳۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۸ وقال: رجاله رجال الصحیح.

۲. سوره یونس، آیه ۹۲.

زراعت‌های مزارع در نظر مردم جلوه داده شده است. به گونه‌ای که اکثر مردم قیامت را به فراموشی سپرده و عده‌ای آن را انکار می‌کنند.

در این میان زیارت قبور می‌تواند سهم به‌سزایی در عمق بخشیدن به اعتقاد انسان درباره‌ی روز قیامت داشته باشد و حالت تنبّه و بیداری را برای انسان به ارمغان آورد.

انسان با رفتن به زیارت قبور متذکّر می‌شود که مرگ حق است و راه فراری از آن نیست ولی پایان زندگی نمی‌باشد، بلکه شروع مرحله‌ی جدیدی از زندگی است و باید آماده پاسخ‌گویی نسبت به اعمال، رفتار و گفتار خود گردد و آخرتی را پیش رو دارد که در آن اعمال خویش از خوب و بد را - اگرچه وزن ذره‌ای باشد - می‌بیند و اگر اعمال نیک او پذیرفته شود در زندگی رضایت‌بخشی داخل می‌گردد و در اثر عدم برخوردارگی از اعمال شایسته او را به سوی آتش خواهند برد و در آن مخلّد خواهد ماند. پس زیارت قبور زنگار غفلت را از انسان زدوده و موجب زهد و بی‌رغبتی انسان به دنیا و ایجاد میل و رغبت به آخرت می‌گردد. انسان به خود می‌گوید: ظلم به مردم، غصب اموال دیگران، دزدی و اختلاس چرا؟ این زندگی چهار روزه ارزش اینها را ندارد. در حدیثی از پیامبر ختمی مرتبت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «كنت قد نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها فانها تزهد في الدنيا وتذكّر الآخرة»^۱ من شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم پس قبور را زیارت کنید چراکه زهد در دنیا و متذکر شدن آخرت را به ارمغان می‌آورد.

۳. زیارت قبور موجب رشد عاطفه و احساسات انسانی و محرک به سوی دوستی و محبت نسبت به میت و بازماندگان او می‌شود. کسی که در حق انسان ظلم کرده و حالا از دنیا رفته است، وقتی با جنازه‌ی او یا قبرش روبه‌رو می‌شود، می‌گوید: خدایا این شخص به من ظلم کرده اما من از او گذشتم، رحمت خود را شامل حال او کن و حداقل برای او فاتحه‌ای می‌خواند و طلب استغفار و گذشت برای او می‌کند.

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱، باب ۴۷، ح ۱۵۷۱.

یا آنکه انسان در حق کسی کوتاهی کرده و او از دنیا رفته است، با رفتن سر مزارش نه تنها از او عذرخواهی می‌کند، بلکه تصمیم می‌گیرد نسبت به بازماندگان او کمال محبت را داشته و به شکلی گذشته خود را جبران نماید.

در حدیث دیگری ایشان می‌فرمایند: همانا من شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم پس هر کس که می‌خواهد قبری را زیارت کند، به زیارت برود که از آثار آن زیارت، رقت قلب و جاری شدن اشک چشم و یاد آخرت نهفته است و در آنجا سخنان نابه‌جا نگوید.^۱

زیارت قبور از دیدگاه اسلام

مسلمانان اعم از شیعه و سنی، در گفتار و در عمل اجماع دارند که زیارت قبور امری جایز و مشروع می‌باشد و در مواردی این زیارت مستحب، بلکه مستحب مؤکد می‌باشد و سیره مسلمین از زمان نبی اکرم ﷺ تا به امروز این امر را تأیید می‌نمایند.

برای اثبات این اجماع به بررسی اقوال علماء می‌پردازیم:

۱. صاحب جواهر الکلام می‌فرماید:^۲ زیارت قبور در روز دوشنبه و پنج‌شنبه مستحب مؤکد می‌باشد چنانچه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در این دو روز به زیارت قبور شهداء می‌رفتند و زیارت قبور در روز پنج‌شنبه نیز با تأسی به فعل حضرت

۱. عن انس بن مالك مرفوعاً: انى كنت نهيتكم عن زيارة القبور فمن شاء ان يزر قبراً فليزره فانه يرق القلب و يدمع العين و يذكر الآخرة ولا تقولوا هجرأ. (المستدرک للحاکم، ج ۱، ص ۳۷۶، کتاب الجنائز؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۳۷؛ سنن الكبرى، ج ۴، ص ۷۷)

۲. يتأكد استحباب ذلك (زيارة القبور) يوم الاثنين وغداة السبت تأسيماً بالمحكي من فعل فاطمة عليها السلام في زيارتها قبور الشهداء ... ويتأكد استحباب الزيارة في الخميس تأسيماً بفعل فاطمة عليها السلام ايضاً و في خصوص العشية منه تأسيماً بالنبي ﷺ فانه كان يخرج في ملاً من اصحابه كل عشية خميس الى بقيع المؤمنين فيقول: السلام عليكم يا اهل الديار ثلاثاً. (جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۳۲۱)

فاطمه زهرا علیها السلام مستحب مؤکد می‌باشد^۱ و در عصر پنج‌شنبه نبی مکرم صلی الله علیه و آله به همراه اصحابش برای زیارت قبور مؤمنین در بقیع خارج می‌گشت و سه مرتبه می‌فرمودند: «السلام علیکم یا اهل الدیار» پس استحباب آن برگرفته از فعل ایشان می‌باشد.^۲

می‌توان گفت نظر شیعه بر آن استوار است که زیارت قبور امری مستحب و عملی پسندیده می‌باشد و در روزهای خاصی مثل روزهای، دوشنبه و پنج‌شنبه استحباب آن مضاعف می‌گردد.

۲. امام شافعی می‌گوید: زیارت قبور مانع و زیانی ندارد و نزد قبور سخنان نامربوط مثل دعای به بدی و نفرین، نوحه کردن به باطل و شعرهای باطل گفته نشود. پس زمانی که به زیارت رفتید برای میت طلب بخشش و استغفار نمایید در حالیکه قلب شما پر از عاطفه و رقت و مهربانی است.^۳

۳. حاکم نیشابوری می‌گوید: من روایات زیارت قبور را نقل می‌کنم تا شما با

۱. محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول عاشت فاطمة علیها السلام بعد ایها خمسة وسبعین يوماً لم ترکاثرة ولا ضاحکة تأتي قبور الشهداء فی کل جمعة مرتین الاثنین والخمیس فتقول هاهنا کان رسول الله صلی الله علیه و آله هاهنا کان المشرکون وعن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن حسین بن سعید عن النضر بن سوید عن هشام بن سالم مثله. (وسائل الشیعه، ج ۳، باب ۵۵، ح ۱)

محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن الحسن بن محسن بن احمد عن محمد بن حباب عن یونس عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ان فاطمة علیها السلام کانت تأتي قبور الشهداء فی کل غداة سبت فتأتي قبر حمزة و تترحم علیه وتستغفر له ورواه الصدوق مرسلًا. (وسائل الشیعه، ج ۳، باب ۵۵، ح ۲)

۲. جعفر بن محمد بن قولویه فی المزار عن محمد بن الحسن بن محمد بن احمد عن موسی بن عمر (عمران) عن عبدالله بن محمد الحجال عن صفوان الجمال قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول کان رسول الله صلی الله علیه و آله یا اهل الدیار ثلاثاً رحمکم الله ثلاثاً. (وسائل الشیعه، ج ۳، باب ۵۵، ح ۳)

۳. ولا بأس بزیارة القبور ولكن لا یقال عندها هجر وذلك مثل الدعاء بالویل والثبور والنیاحة فاذا زرت فاستغفر للمیت ویرق قلبک. (معرفة السنن والآثار للشافعی، ج ۳، ص ۲۰۳، باب زیارة القبور)

رغبت و میل باطنی در رفتن به زیارت قبور مشارکت نماید و انسان بخیل که به زیارت قبور نمی رود، بداند که گنهکار است؛ چراکه زیارت سستی مستحب می باشد.^۱

۴. ابن نجیم مصری می گوید: زیارت قبور و دعای برای مردگان، مانع و زیانی ندارد و در کتاب المجتبی تصریح شده است که زیارت قبور مستحب است و بنا بر قول ضعیفی زیارت قبور برای زنان حرام است اما قول اصح آن است که زیارت قبور برای زنان و مردان جایز می باشد.^۲

۵. منصور علی ناصف می گوید: زیارت قبور نزد همه‌ی فقهاء مستحب است.^۳

۶. ابن حزم می گوید: زیارت قبور مستحب است و بر فرد واجب است که برای یک بار به زیارت برود و از ام المؤمنین و ابن عمر و غیر این دو نقل شده که زیارت قبور صحیح می باشد و از عمر روایت شده که نهی از زیارت قبور کرده است و این روایت صحیح نمی باشد.^۴

۷. ابوحامد غزالی می گوید: به طور کلی زیارت قبور برای تذکر و عبرت گرفتن مستحب می باشد و زیارت قبور صالحین به خاطر تبرک جستن و برکت پیدا کردن و عبرت گرفتن مستحب می باشد.^۵

۸. عبدالرحمن جزیری می گوید: زیارت قبور به خاطر موعظه شدن و متذکر آخرت گشتن، مستحب است و پیروان ابوحنیفه و مالک بن انس زیارت قبور در

۱. قد استقصیت فی بحث علی زیارة القبور تحریماً للمشاركة فی الترغیب ولیعلم الشحیح بذنبه انها سنة مسنونة. (مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۳۷۷)

۲. ولا بأس بزیارة القبور والدعاء للأموات وصرح فی المجتبی بانها مندوبة وقیل: تحرم علی النساء والاصح ان الرخصة ثابتة لهما. (البحر الرائق فی شرح کنزالدقائق، ج ۲، ص ۱۹۵)

۳. الامر فی زیارة القبور للندب عند الجمهور. (التاج للجامع الاصول، ج ۱، ص ۳۸۱)

۴. وتستحب زیارة القبور وهو فرض ولو مرة وقد صح عن ام المؤمنین وابن عمرو غیرهما زیارة القبور و روی عن عمر النهی عن ذلك ولم یصح. (المحلی، ج ۵، ص ۱۶۰، مسأله ۶۰۰)

۵. زیارة القبور الصالحین مستحبة علی الجملة للتذکر والاعتبار و زیارة قبور الصالحین مستحبة لأجل التبرک مع الاعتبار. (احیاء العلوم، ج ۴، ص ۵۲۱)

روزهای پنج‌شنبه و جمعه و شنبه را مستحب مؤکد می‌دانند، ولی حنابله می‌گویند: تأکید در زیارت در روز خاصی وجود ندارد و همه ایام هفته، مثل هم می‌باشد و پیروان محمد بن ادریس شافعی می‌گویند: زیارت قبور از عصر روز پنج‌شنبه تا طلوع خورشید روز شنبه مستحب مؤکد می‌باشد و قول ابن ادریس نزد مالکی‌ها نظری قوی می‌باشد.^۱

آنچه می‌توان از بیان این اقوال نتیجه گرفت آن است که بر طبق مذهب حقّه‌ی شیعه و چهار فرقه‌ی اصلی اهل سنت، زیارت قبور مستحب می‌باشد و در این مسأله اجماع تمامی عالمان دینی بر جواز و استحباب آن می‌باشد.

سیره عملی مسلمانان بر زیارت قبور

اگر به سیره‌ی عملی مسلمانان مراجعه شود به راحتی می‌توان دریافت که زیارت قبور نزد تمامی مسلمانان امری معمول قلمداد می‌شود و تمامی مسلمانان از صدر اسلام تا به امروز به زیارت قبور اهتمام ورزیده‌اند.

در بیان سیره‌ی عملی مسلمین چه بسا اشخاصی را که نام می‌بریم نزد ما معتبر نباشند اما در اثبات جواز زیارت قبور نزد مذاهب و فرق مختلف اسلامی ما را یاری می‌نماید. پس آنچه نزد ما مهم است سیره مسلمانان از صدر اسلام تا به امروز می‌باشد هر چند صاحب قبر نزد ما محترم نباشد.

۱. بلال بن حمامه حبشی - مؤذن رسول خدا ﷺ متوفای ۲۰ هـ. ق - ابن جبیر گوید: قبر ایشان در دمشق می‌باشد و بالای سر قبرش تاریخ وفات و اسم ایشان نوشته شده است و دعا در این مکان مستجاب است و بسیاری از اولیاء و اهل

۱. زیارة القبور مندوبة للاتعاذ وتذکر الآخرة وتناکد یوم الجمعة ویوماً قبلها ویوماً بعدها عند الحنفیة والمالکیة وخالف الحنابلة والشافعیة ذلك: الحنابلة قالوا: لا تناکد الزیارة فی یوم دون یوم. الشافعیة قالوا تناکد من عصر یوم الخمیس الی طلوع شمس یوم السبت ولهذا قول راجح عند المالکیة. (الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۵۴۰، خاتمة فی زیارة القبور)

- خیر با تبرک به قبر ایشان استجاب دعا را تجربه نموده‌اند.^۱
۲. سلمان فارسی - صحابی بزرگ متوفای ۳۶ هـ ق - : خطیب بغدادی در تاریخ خود می‌گوید: قبر سلمان در مدائن نزدیک بغداد می‌باشد و بسیار معروف است و نزدیک ایوان کسری می‌باشد. این قبر دارای ساختمان و بارگاهی است که خادمی برای رسیدگی به آن عمارت و مواظبت از آن در آنجا مستقر می‌باشد و من بسیار به زیارت آن قبر رفته‌ام.^۲
- ابن جوزی نیز در منتظم می‌گوید: قلانسی و سمنون می‌گویند ما به زیارت قبر سلمان رفتیم و بازگشتیم.^۳
۳. طلحة بن عبیدالله - متوفای ۳۶ هـ در جنگ جمل کشته شده است - : ابن بطوطه می‌گوید: محلّ شهادت او داخل شهر بصره است و برای ایشان قبه و گنبد و بارگاه و مسجدی بنا شده است و به کسانی که زائر ایشان می‌باشند، اطعام می‌دهند و اهل بصره قبر او را بسیار محترم می‌دانند و بزرگ می‌شمارند.^۴
۴. زبیر بن عوام - متوفای ۳۶ هـ در جنگ جمل شرکت نمود و بعد از جنگ جمل کشته شد - ابن جوزی می‌گوید: از جمله حوادث سال ۳۸۶ هـ ق آن است که اهل بصره در ماه محرّم ادّعا کردند که یک قبر قدیمی را باز کرده‌اند و در آن جنازه‌ای را به صورت سالم به همراه لباس و شمشیرش یافته‌اند که می‌گویند زبیر

۱. بلال بن حمّامة الحبشی مؤذن رسول الله ﷺ المتوفی سنة ۲۰ هـ. ق. قبره بدمشق وفي رأس القبر المبارك تاریخ باسمه رضی الله عنه والدعاء فی هذا الموضع المبارك مستجاب قد جرب ذلك كثير من الاولیاء واهل الخیر المتبرکین بزیارتهم. (الغدیر، ج ۵، ص ۱۲۶۵؛ رحلة ابن جبیر، ص ۲۵۱)

۲. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۳.

۳. المنتظم، ج ۱۲، ص ۲۴۱، رقم ۱۷۶۵؛ الغدیر، ج ۵، ص ۲۶۶.

۴. قال ابن بطوطه فی رحلته: مشهد طلحة بن عبیدالله احد العشرة وهو بداخل المدينة وعليه قبة ومسجد وزاوية فيها الطعام للوارد والصادر واهل البصرة يعظّمونه تعظیماً شديداً وحق له ثمّ عدّ مشاهد فی البصرة لجملة من الصحابة والتابعین فقال وعلى كل قبر منها قبة مكتوب فيها اسم صاحب القبر ووفاته. (رحلة ابن بطوطه، ص ۱۸۷؛ الغدیر، ج ۵، ص ۲۶۷)

بن عوام است. پس آن را خارج کرده و او را کفن کرده و در فضای خالی پشت خانه‌ها او را دفن نمودند و ابوالمسک عنبر بر روی آن بارگاهی را ساخت و آنجا را مسجد قرار داد و چراغ‌ها و وسائل و حصیرهایی برای آنجا تهیه شد و یک عده برای محافظت از آنجا مأمور شده و موقوفاتی برای آنجا در نظر گرفته شد.^۱

۵. ابو ایوب انصاری - از اصحاب رسول خدا ﷺ متوفای ۵۲ هـ در روم - : حاکم در مستدرک می‌گوید: مردم قبر ایشان را می‌شناسند و به زیارتش می‌روند و در زمان قحطی و بی‌آبی نزد قبر ایشان طلب باران می‌کنند.^۲

۶. رأس الحسین علیه السلام در شهر قاهره: ابن جبیر - متوفای ۶۱۴ هـ، یک قرن قبل از ابن تیمیه می‌زیسته است - می‌گوید: این سر در تابوتی از نقره مدفون است و بنای باشکوهی بر روی آن ساخته شده است که در وصف نمی‌گنجد و عقل از ادراک آن عاجز می‌باشد که با پارچه‌های حریر تزئین شده و شمعدان‌های سفیدرنگی که با طلای خالص و نقره تزئین گشته و روکش شده است، در آنجا قرار دارد. ایشان پس از توصیفات در مورد بقعه مبارکه می‌گوید: ما مشاهده کردیم که مردم به آنجا می‌آیند و به این مقام دست می‌کشند و آن را در آغوش

۱. فمن حوادث فی سنة (۳۸۶) ان اهل البصرة فی شهر المحرم ادعوا انهم کشفوا عن قبر عتیق فوجدوا فیه میناً طریاً بنبابه وسیفه وانه الزبیر بن العوام فاخرجوه وکفّوه ودفنوه بالله بدین الدربین وبنی علیه الأثیر ابوالمسک عنبر بناءً وجعل الموضع مسجداً و نقلت الیه القناویل والآلات والحصر والسّمادات واقیم فیه قوام وحفظة وقف علیه قوفاً. (المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۱۸، ح ۵۹۲۹)

۲. قال الحاکم فی المستدرک (ج ۳، ص ۴۵۸): یتعاهدون قبره ویزورونه ویستسقون به اذا قحطوا و ذکره ابن الجوزی فی صفة الصفوه (ج ۱، ص ۴۷۰، رقم ۴۰) وقال الخطیب البغدادی فی تاریخ (ج ۱، ص ۱۵۴): قال الولید حدثنی شیخ من اهل فلسطين انه رأى بنیة بیضاء دون حائط القسطنطنیة فقالوا هذا قبر ابی ایوب الانصاری صاحب النبی صلی الله علیه و آله فأثبتت تلك البنیة فرأت قبره فی تلك البنیة وعلیه قندیل معلّق بسلسلة و فی تاریخ ابن کثیر (۸، ص ۵۹) وعلی قبره مزار ومسجد وهم ای الروم یعظمونه وقال الذهبی فی الدول الاسلامیة (ص ۲۸) فالروم تعظم قبره ویستسقون الی الیوم به. (الغدیر، ج ۵، ص ۲۶۶ و ۲۶۷)

گرفته و دور تا دور آن حلقه می‌زنند و خود را به روی آن می‌اندازند و دست به پارچه‌های روی قبر کشیده و بر سر و صورت و سینه‌ی خود به عنوان تبرک می‌کشند و آنجا را طواف نموده و دعا و توسل و گریه می‌کنند تا جایی که جگر انسان با دیدن این صحنه‌ها آب می‌شود.^۱

حمزروی از علمای قرن چهاردهم بعد از وصف بسیار در مورد مشهد رأس الحسین علیه السلام می‌گوید: بدان که سزاوار است که بسیار به زیارت این مشهد بزرگ بیایید و به وسیله ایشان متوسل به خداوند گردید و آنچه را می‌خواهید از این امام طلب نمایید هم‌گونه که در زمان حیاتش از او طلب می‌شده است زیرا او درب گشایش ناراحتی می‌باشد و با زیارت او ناراحتی زائل می‌گردد و با توسل به ایشان و استفاده از انوار او قلب هر انسان محجوبی به خداوند متعال وصل می‌شود.^۲

۱. رأس الحسین - الامام السبط الشهيد - بمصر قال ابن جبير المتوفى (۶۱۴) فى رحلته ص ۱۹ هو فى تابوت فضة مدفون تحت الارض قد بنى عليه بنیان حفيل يقصر الوصف عنه ولا يحيط الادراك به، مجلّل بانواع الديباج مخفوف بأمثال العمد الكبار شمعاً أبيض ومنه ما هو دون ذلك قد وضع أكثرها فى اتوار فضة خالصة ومنها مذهبة وعلقت عليه قناديل فضة وحفّ اعلاه كلّه بامثال التفافيح ذهباً فى مصنع شبيه الروضة يقيد الابصار حسناً وجمالاً فيه من انواع الرخام المجزّع الغريب الصنعة البديع التصنيع مالا يتخيله المتخيلون ولا يحلق ادنى وصفه الواصفون والمدخل الى هذه الروضة على مسجد على مثالها فى التأنق وللغرابه حيطانه كلّها زحام على الصفة المذكورة وعن يمين الروضة المذكورة وشمالها بنیان من كليهما المدخل اليها وهما ايضاً على تلك الصفة بعينها والأستار البديعة الصنعة من الديباج معلقة على الجميع ومن اعجب ما شاهدناه فى دخولنا الى هذا المسجد المبارك حجر موضوع فى الجدار الذى يستقبله الداخل شديد السواد والبصيص يصف الأشخاص كلّها كأنها المرآة الهندية الحديثة الصقل. وشاهدنا من استلام الناس للقبر المبارك واحداقهم به وانك باهم عليه وتمسحهم بالكسوة التى عليه وطوافهم حوله مزدحمين داعين باكين متوسلين الى الله سبحانه وتعالى ببركة التربة المقدسة ومتضرعين بما يذيب الأكباد ويصرع الجماد والامر فيه اعظم ومرأى الحال اهول نفعنا الله ببركة ذلك المشهد الكريم. (الغدیر، ج ۵، ص ۲۶۷ و ۲۶۸)

۲. واعلم انه ينبغى كثرة الزيارة لهذا المشهد العظيم متوسلاً به الى الله ويطلب من هذا الامام ما كان يطلب فى حياته فانه باب تفریح الكروب قبر زيارته يزول عن الخطب الخطوب ويصل الى الله بأنواره والتوسل به كلّ

←

۷. ابوحنیفه نعمان بن ثابت امام حنیفیه - متوفای ۱۵۰ هـ - : قبر ایشان در اعظمیه بغداد می‌باشد و شاگرد امام صادق علیه السلام بوده و خود معترف به این موضوع می‌باشد^۱ و دو سال بعد از امام صادق علیه السلام از دنیا رفته است.

خطیب بغدادی می‌گوید: امام شافعی گفته: من به قبر ابوحنیفه تبرک می‌جویم و هر روز به زیارت قبرش می‌روم و هرگاه حاجتی داشته باشم دو رکعت نماز می‌خوانم و در نزد او از خدا طلب حاجت می‌کنم و زود به خواسته‌ی خود می‌رسم.^۲

ابن خلکان می‌گوید: قبر ابوحنیفه مشهور است و پیروان او به زیارتش می‌روند و در سال ۴۵۹ هـ. ق برای او گنبد و بارگاهی ساخته شده است.^۳

ابن جبیر نیز در رحله‌ی خود می‌گوید: قبر ابوحنیفه در ساختمانی است که به زیبایی سنگ‌ها در آن چیده شده‌اند و دارای گنبد سفید رنگ بلندی که نمایان می‌باشد.^۴

بازگردن این قسمت از تاریخ برای آن است تا مشخص شود، بنا و ساختمانی بر قبور نیز در سیره مسلمین بوده است و شرک محسوب نمی‌شود.

۸. مُصعب بن زُبَیر - متوفای ۱۵۷ هـ - : ابن جوزی می‌گوید: عموم مردم قبر او را در مسکن - نام محلی که قبر او آنجاست - زیارت می‌کنند همانگونه که قبر

قلب محبوب. (مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار، ج ۱، ص ۱۹۷)

۱. لولا السنن لهلك النعمان. (احقاق الحق، ج ۲۸، ص ۴۴۳)

۲. عن علی بن میمون قال سمعت الشافعی یقول انی لأتبرک بأبی حنیفیه وأجیء الی قبره فی کل یوم فاذا عرضت لی حاجة صلیت رکعتین وجئت الی قبره وسألت الله تعالی الحاجة عنده فما تبعد عنی حتی تقضی.

(تاریخ البغداد، ج ۱، ص ۱۲۳)

۳. قبره مشهور یزار بنی علیه المشهد والقبه سنة (۴۵۹ هـ). (وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۴۱۴، رقم ۷۶۵)

۴. وبالرصافة مشهد حفیل البنیان له قبة بیضاء سامیة فی الهواء فی قبر الامام ابی حنیفة. (رحلة ابن جبیر،

ص ۲۰۲)

- امام حسین علیه السلام زیارت می شود^۱ - این تعبیر از ابن جوزی می باشد - .
۹. مالک بن انس - امام مالکيه متوفای ۱۷۹ هـ - : قبر او در بقیع در مدینه منوره می باشد. ابن جبیر می گوید: قبر ایشان دارای گنبد کوچک و بناء مختصری می باشد و از فقهاء شنیده شده است که از جمله آداب زیارت قبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله زیارت قبر مالک بن انس می باشد.^۲
۱۰. امام موسی کاظم علیه السلام در سال ۱۸۳ هـ شهید شده اند و در کاظمین نزدیک بغداد مدفون می باشند. خطیب بغدادی با بیان سلسله سندی می گوید: ابوعلی الخلال شیخ حنابله می گوید: برای هیچ امر مهمی و مشکلی به زیارت قبر موسی بن جعفر علیه السلام نمی رفتم و به ایشان متوسل نمی شدم مگر آنکه خداوند آنچه را که دوست داشتم برایم آسان می فرمود.^۳
- صاحب کتاب شذرات الذهب می گوید: ابو جعفر محمد جواد علیه السلام فرزند علی بن موسی الرضا علیه السلام در بغداد فوت کرد یکی از دوازده امامی که شیعیان قائل به عصمت برای ایشان می باشند و کنار قبر جدش موسی بن جعفر علیه السلام به خاک سپرده شد و مردم به هم سفارش می کنند و به نیابت از یکدیگر به زیارت ایشان می روند.^۴
۱۱. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام: ابوبکر محمد بن مؤمل می گوید: به همراه

۱. زارت العامة قبره بمسکن كما یزار قبر الحسین علیه السلام. (المنتظم، ج ۱۵، ص ۱۴)

۲. علیه قبة صغيرة مختصرة البناء وان الفقهاء عدواً زیارته من آداب من زار قبر النبی الاقدس صلی الله علیه و آله. (رحلة ابن جبیر، ص ۱۷۳)

۳. اخرج الخطیب البغدادی فی تاریخه باسناده عن احمد بن جعفر بن حمدان القطیعی قال سمعت الحسن بن ابراهیم ابا علی الخلال شیخ الحنابلة فی عصره یقول: ما همّنی امر فقصدت قبر موسی بن جعفر فتوسلت به ألا سهل الله تعالی لی ما احب. (تاریخ البغداد، ج ۱، ص ۱۲۰)

۴. توفي ببغداد الشریف ابو جعفر محمد الجواد ابن علی بن موسی الرضا الحسینی احد الاثنی عشر اماماً الذین تدعی فیهم الرافضة العصمة ودفن عند جده موسی ومشهدهما ینتابه العامة بالزیارة. (شذرات الذهب، ج ۳، ص ۹۷، حوادث سنة ۲۲۰)

امام اهل حدیث، ابوبکر بن خزیمه و ابوعلی ثقفی و جماعتی از بزرگان به زیارت قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوس رفتیم و دیدم که ابن خزیمه بسیار نسبت به آن بقعه تعظیم می‌کند و در مقابل آن متواضع است و اشک از چشمانش جاری گشته است به گونه‌ای که ما متحیر مانده بودیم.^۱

۱۲. عبدالله بن غالب الحدانی - البصری کشته شده در سال ۱۸۳ هـ - : روز ترویه در هشتم ماه ذی‌الحجه به قتل رسیده است. ابونعیم در حلیة الاولیاء گوید: مردم خاک قبر ایشان را که همانند مشک است برداشته و در لباس‌هایشان قرار می‌دهند.^۲

۱۳. عیبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب: خطیب بغدادی می‌گوید: در باب بردان نیز جماعتی از اهل فضل مدفون هستند و در مصلاهی نماز عید قبری است که معروف به قبر نذرها می‌باشد و گفته شده کسی که در آنجا مدفون است مردی از فرزندان علی بن ابیطالب علیه السلام است که مردم با زیارتش تبرک می‌جویند و قضاء حوائجشان را با قصد کردن ایشان از خدا می‌طلبند.

قاضی ابوالقاسم علی بن محسن تنوخی از پدرش برای من نقل کرد که: نزد عضدالدوله نشسته بودم و خیمه‌ی ما نزدیک مصلاهی نماز عید در ناحیه شرقی مدینه السلام بود. تصمیم داشتم که با او در نخستین روز رسیدن لشکر به سوی همدان حرکت کنیم که چشم او به ساختمان قبر نذرها افتاد. به من گفت: این بناء چیست؟ گفتم: این مشهد نذر است و نگفتم قبر نذرها است. چون فکر می‌کردم

۱. قال ابوبکر محمد ابن مؤمل خرجنا مع امام اهل الحدیث ابی بکر بن خزیمه و عدیله ابی علی الثقفی مع جماعة من مشایخنا هم اذ ذاک متوافرون الی زیارة علی بن موسی الرضا علیه السلام بطوس قال: فرأیت من تعظیمه یعنی ابن خزیمه لتلك البقعة وتواضعه لها وتضرعه عندها ما تحیرنا. (تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹)

۲. قتل يوم التروية كان الناس يأخذون من تراب قبره كانه مسك يصبرونه فی ثيابهم. (حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۲۵۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۰۵)

که در این موقعیت، فال بد به شمار می‌آید. از تعبیر من خوشش آمد و گفت: می‌دانم که قبرِ نذرها است. گفتم می‌گویند: که آنجا قبر عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است و بعضی می‌گویند: آن قبر عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب علیه السلام است، که یکی از خلفاء تصمیم گرفت او را مخفیانه بکشد. از این رو چاهی سر راهش کنده او را در حالیکه نمی‌دانست از روی آن عبور داد و داخل آن چاه سقوط کرد و زنده رویش خاک ریخته شد و اکنون مشهور به قبرِ نذرها است زیرا هیچ نذری برای آن صورت نمی‌گیرد مگر آنکه برآورده شود و من یکی از کسانی هستم که بارها در امور بسیار مهم، نذر کرده‌ام و به خواسته‌ی خود رسیده‌ام و به نذر خود وفا کرده‌ام. او حرف مرا قبول نکرد و گفت گاهی روی اتفاق نذری برآورده می‌شود، آنگاه مردم عوام یک کلاغ، چهل کلاغ می‌کنند و درباره‌ی آن سخن‌ها می‌سازند. من سکوت کردم و پس از چندی که در لشکرگاهمان بودیم، صبح روزی عضدالدوله مرا احضار کرد و گفت: با من سوار شو تا به زیارت مشهد نذرها برویم. من و جماعتی او را همراهی کرده و به آنجا رفتیم. او وارد حرم شد و زیارت کرد دو رکعت نماز خواند و بعد از آن سر به سجده گذاشت و مناجات طولانی کرد به گونه‌ای که کسی از مضمون آن آگاه نمی‌شد. سپس به خیمه‌اش آمد و بعد از مدتی به سوی همدان حرکت نمودیم و ماه‌ها در آنجا ماندیم. روزی عضدالدوله مرا صدا کرد و گفت: آیا آنچه را که درباره‌ی مشهد نذرها برایم گفته بودی به یاد داری؟ گفتم: آری. گفت: آن روز با شما طوری صحبت کردم که گویا اعتماد به سخن شما نداشته و فکر می‌کردم آنچه درباره آنجا می‌گویند، دروغ است. اما جریانی برای من پیش آمد که ترس از وقوع آن داشتم و هرچه تلاش کردم راهی برای رفع آن نیافتم. ناگهان به یاد گفته‌های شما افتاده و با خود گفتم: چرا این مطلب را تجربه نکنم؟ نذر کردم که اگر خداوند به احترام این قبر مشکل مرا حل نمود ده هزار درهم صحیح به صندوق آن هدیه نمایم.

همان روز به من خبر رسید که مشکل حل شده است. به ابی القاسم عبدالعزیز ابن یوسف کاتب گفتم: به ابی الریان جانشین من در بغداد بنویس، آن مبلغ را به صندوق مشهد نذرها تحویل دهد و آنها فرمان مرا اجرا کردند.^۱

۱. عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب قال الخطیب البغدادی فی تاریخه: باب البردان فیها ایضاً جماعة من اهل الفضل وعند المصلی المرسوم بصلاة العید قبر کان يعرف بقبر النذور و یقال ان المدفون فیہ رجل من ولد علی بن ابیطالب رضی الله عنه یتبرک الناس بزیارته ویقصده ذوالحاجة منهم لتضاء حاجته حدثنی القاضی ابوالقاسم علی بن المحسن التنوخی قال حدثنی ابی قال کنت جالساً بحضرة عضدالدولة ونحن مخیمون بالقرب من مصلی الاعیاد فی الجانب الشرقی من مدینة السلام نرید الخروج معه الی الهمدان فی اول یوم نزل المعسکر فوقع طرفه علی البناء الذی علی قبر النذور فقال لی ما هذا البناء؟ فقلت هذا مشهد النذور ولم اقل قبر لعلمی بطیرته من دون هذا واستحسن اللفظة وقال قد علمت أنه قبر النذور وإنما اردت شرح امره. فقلت هذا یقال انه قبر عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب و یقال أنه قبر عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب وان بعض الخلفاء اراد قتله خفياً فجعلت له هناك زبیه وسیر علیها وهو لا یعلم فوقع فیها وهیل علیه التراب حیاً وإنما شهر بقبر النذور لانه نذر الا صح وبلغ الناذر ما یرید ولزمه الوفاء بالنذور وانا احد من نذر له مراراً لا احصیها كثرة نذوراً علی امور متعذره فبلغتها ولزمتی النذور فوفیت به فلم یتقبل هذا القول وتکلم بما دل علی ان هذا انما یقع منه الیسیر اتفاقاً فیتسوق العوام باضعافه ویسیرون الاحادیث الباطلة فیه فأمسکت.

فلما کان بعد ایام یسیره ونحن معسکرون فی موضعنا استدعانی فی غدوة یوم وقال: اربک معی الی مشهد النذور فرکتب وركب فی نفر من حاشیته الی ان جئت به الی الموضع فدخله وزار القبر وصلی عنده رکعتین سجد بعدهما سجدة اطال فیها المناجاة بما لم یسمعه أحدثم ركبنا معه الی خیمته واقمنا ایاماً ثم رحل ورحلنا معه یرید همدان فبلغناها واقمنا فیها معه شهوراً فلما کان بعد ذلك استدعانی وقال لی الست ما تذاکر ماحدثتني به فی امر مشهد النذور ببغداد؟ فقلت بلی فقال انی خاطبتک فی معناه بدون ما کان فی نفسی اعتماداً لاحسان عشرتک والذی کان فی نفسی فی الحقیقة ان جميع ما یقال فیہ کذب فلما کان بعد ذلك بمدیة طرفتی امر خشیت ان یقع ویتیم واعلمت فکری فی الاحتیال لزواله ولو بجمع ما فی بیوت اموالی وسائر عساکری فلم اجد لذلك فیہ مذهباً فذکرت ما اخبرتني فی النذر لمقبرة النذور فقلت لم لا اجرب ذلك؟ فنذرت ان کفانی الله تعالی ذلك الامر ان احمل لصندوق هذا المشهد عشرة آلاف درهم صحاحاً فلما کان الیوم جاءتني الاخبار بکفاية ذلك الامر فتقدمت الی ابی القاسم عبدالعزیز بن یوسف یعنی کاتبه ان یکتب الی ابی الریان وکان خلیفته فی بغداد یحملها الی المشهد ثم التفت الی عبدالعزیز وکان حاضراً فقال له

←

۱۴. محمد بن ادریس الشافعی (متوفای ۲۰۴ هـ.ق) در القرافه‌ی مصر مدفون است و قبرش که نزدیک شهر المقطم است مورد زیارت مردم می‌باشد. جزری در طبقات القراء گفته است: دعا کنار قبر شافعی مستجاب است و هنگامی که زیارتش کردم چنین گفتم: امام شافعی را زیارت کردم چراکه او به من منفعت می‌رساند و از او شفاعت می‌طلبم که شافع خوبی است.^۱

۱۵. سیده نفیسه دختر ابی محمد حسن بن زید بن علی بن ابیطالب - متوفای ۲۰۸ هـ.ق - ابن خلکان گوید: قبر ایشان واقع در درب السباع در مصر می‌باشد و قبرش معروف است که دعاها نزد قبر ایشان مستجاب است و این حقیقت به تجربه ثابت شده است.^۲

۱۶. احمد بن حنبل - امام حنابله متوفای ۲۴۱ هـ.ق - : قبر او آشکار و مشهور است. مردم آن را زیارت می‌کنند و به آن تبرک می‌جویند.^۳ ذهبی می‌گوید: ضریحش در بغداد مورد زیارت مردم است.^۴

ابن جوزی کتابی در مناقب او نوشته که قصه‌ها و افسانه‌هایی را به هم بافته و بیان می‌کنند که از جمله می‌توان اشاره کرد: خدا هر سال احمد بن حنبل را زیارت می‌کند.^۵

عبدالعزیز قد کتبت بذلک ونفذ الكتاب. (تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۳؛ الغدير، ج ۵، ص ۲۸۱ به بعد)

۱. (وفات الاعیان، ج ۴، ص ۱۶۵، رقم ۵۵۸) ودفن بعد العصر من یومه بالقرافة الصغری وقبره یزار بها بالقرب من المقطم وقال الجزری فی طبقات القراء ج ۲، ص ۹۷ والدعا عند قبره مستجاب ولما رزقه قلنتک:

زرت الامام الشافعی لان ذلک نافع

لانا مل منه شفاعة اکرم به من شافع

۲. دفنت بدرب السباع وقبرها معروف باجابة الدعاء عنده وهو مجرب رضی الله عنه [السيدة نفیسه بنته ابی

محمد حسن بن زید [الحسن بن] علی بن ابیطالب]. (وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۴۲۴، رقم ۷۶۷)

۳. قبره ظاهر مشهور و یزار ویتبرک به. (مختصر طبقات الحنابله، ص ۱۴)

۴. ضریحه یزار ببغداد. (دول الاسلام، ص ۱۳۰)

۵. حدثنی ابوبکر بن مکارم بن ابی یعلی الحریری وکان شیخاً صالحاً قال کان قد جاء فی بعض السنین مطر

←

هر کس احمد را زیارت کند، خدا او را خواهد آمرزید.^۱ و فضائلی را برای زائران قبر او بیان کرده است.^۲ و برکاتی را برای قبر او بیان نموده است.^۳

كثير جداً قبل دخول رمضان بأيام فنمت ليلة في رمضان فأريت في منامي كأنني قد جئت على عادتي الى قبر التصق بالارض حتى بقي بينه وبين الارض مقدار ساف أوسافين فقلت انما تمّ هذا على قبر الامام احمد بن كثرة الغيث فسمعت من القبور وهو يقول لابل هذا من هيبه الحق عزوجل لانه عزوجل قد زارني فأيته عن سر زيارته اياي في كل عام فقال عزوجل: يا احمد لأنك نصرت كلامي فهو ينشر ويتلى في المحاريب فاقبلت على لحده اقبله ثم قلت يا سيدي ما اسرّ في انه لا يقبل قبر الآ قيرك؟ فقال لي: يا بنى ليس هذا كرامة لي ولكن هذا كرامة لرسول الله لأنّ معي شعرات من شعره صلى الله عليه وآله وسلم الا ومن يحبني لم يزورني في شهر رمضان؟ قال ذلك مرتين. (مناقب احمد لابن جوزي، ص ۶۰۷)

۱. من ابى بكر بن انزويه قال رأيت رسول الله ﷺ في المنام ومعه احمد بن حنبل فقلت يا رسول الله من هذا؟ فقال هذا احمد ولي الله و ولي رسول الله على الحقيقة وانفق على الحديث الف دينار ثم قال من يزوره غفر الله له ومن يبغض احمد فقد ابغضني ومن ابغضني فقد ابغض الله. (تاريخ مدينة دمشق، ج ۵، ص ۳۳۴، رقم ۱۳۶) قال ابن الجوزي وفي صفر سنة ۵۴۲ رأى رجل في المنام قائلاً يقول له من زار احمد بن حنبل غفر له قال فلم يبق خاص ولا عام الأزاره وعقدت يومئذ ثم مجلساً فاجتمع فيه الوف من الناس (المنتظم، ج ۱۸، ص ۵۵؛ البداية والنهاية، ج ۱۲، ص ۲۷۷، حوادث سنة ۵۴۲)

۲. عن احمد بن الحسن عن ابيه قال: قال الشيخ ابوطاهر ميمون: يا بنى رأيت رجلاً بجامع الرصافة في شهر ربيع الاول من سنة ست وستين واربعاًته فسألته فقال قد جئت من ست مائة فرسخ فقلت في اى حاجة؟ قال رأيت وانا ببلدى في ليلة جمعة كأنى في صحراء أو في فضاء عظيم والخلق قيام وابواب السماء قد فتحت وملائكة تنزل من السماء تلبس اقواماً ثياباً خضراً وتطير بهم في الهواء فقلت من هؤلاء الذين قد اختصوا بهذا؟ فقالوا لي: هؤلاء الذين يزورون احمد بن حنبل فانتهت ولم البث ان اصلحت امرى وجئت الى هذا البلد وزرته دفعات وانا عائد الى بلدى ان شاء الله. (مناقب احمد لابن الجوزي، ص ۶۳۹)

۳. عن ابى يوسف بن بختان وكان من خيار المسلمين قال لما مات احمد بن حنبل رأى رجل في منامه كأنّ على كل قبر قنديلاً فقال ما هذا؟ فقيل له: اما علمت انه نور لأهل القبور ينورهم بنزول هذا الرجل بين أظهرهم وقد كان فيهم من يعذب فرحم.

وبأسناده عن عبيد بن شريك قال مات رجل مخنّث فرئى في النوم فقال قد غفرلى دفن عندنا احمد بن حنبل فغفر لأهل القبور. (مناقب احمد لابن الجوزي، ص ۶۴۲ و ۶۴۳)

قابل توجه آن است که فرقه‌ی وهابیت در فقه، حنبلی مذهب می‌باشند و آراء احمد بن حنبل را قبول دارند.

۱۷. ابو محمد عبدالله بن احمد بن طباطبا المصری - متوفای ۳۴۸ هـ - : او در مصر دفن شده است و قبرش معروف است به اینکه دعا کنار آن مستجاب می‌باشد. روایت شده که مردی به حج رفت، ولی موفق به زیارت قبر رسول خدا ﷺ نشد و از این جریان بسیار دل‌تنگ گردید. رسول خدا ﷺ را در خواب دید، به او فرمود: حال که از زیارت قبرم محروم ماندی، قبر عبدالله بن احمد بن طباطبا را زیارت کن و مردی که این خواب را دیده بود، از اهالی مصر بوده است.^۱

۱۸. حافظ ابوالحسن علی بن محمد عامری - متوفای ۴۰۳ هـ - : ابن کثیر گوید: مردم در شب‌ها دور قبر او جمع می‌شوند و قرآن می‌خوانند و برایش دعا می‌کنند و شعراء از هر طرف می‌آیند و مرثیه می‌خوانند و طلب رحمت می‌کنند.^۲

۱۹. ابوسعید عبدالملک خرگوشی - متوفای ۴۰۶ هـ - : قاضی تقی الدین سبکی گوید: قبر ابوسعید عبدالملک خرگوشی در نیشابور مشهور است. مردم آن را زیارت کرده و به آن تبرک می‌جویند.^۳

۲۰. ابن فورک ابوبکر محمد بن حسن اصفهانی - متوفای ۴۰۶ هـ - : ابن اثیر گوید: قبر او در حیره‌ی نیشابور دفن گردید و مقبره‌اش در آنجا آشکار و مورد زیارت است و به وسیله آن طلب باران می‌شود و دعا کنار آن مستجاب است.^۴

۱. دفن بمصر وقبره معروف ومشهور بإجابة الدعاء روی ان رجلاً حجّ وفاتم زیارة النبی ﷺ فضاقت صدره لذلك فرآه ﷺ فی نومه فقال له: اذا فاتتک الزیارة فزر قبرعبدالله بن احمد بن طباطبا وكان صاحب الرؤیا من اهل مصر. (وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۸۲، رقم ۳۴۲)

۲. البداية والنهاية، ج ۱۱، ص ۴۰۴، حوادث سنة ۴۰۳ هـ: عكف الناس على قبره ليالي يقرؤون القرآن و يدعون له وجاء الشعراء من كل أوب يرثون و يترحمون.

۳. قبره بنيسابور مشهور بزار و يتبرک به. (شفاء السقام، ص ۳۹)

۴. دفن بالحيرة من نيسابور و مشهده بها ظاهر يزار ويستسقى به وتجاب الدعوة عنده. (وفيات الاعيان، ج ۴،

۲۱. ابوعلی حسن بن ابی الهیث - متوفای ۴۲۰ هـ - : ابن جوزی می گوید: قبرش در کوفه آشکار و روی آن ساختمانی است که من در راه مکه، آن را زیارت نمودم.^۱

۲۲. ابوجعفر بن موسی - متوفای ۴۷۰ هـ - : ابن العماد حنبلی گوید: او که در زمان خودش پیشوای بلارقیب حنبلی ها بوده است. قبر احمد بن حنبل نبش گردید و جنازه ابو جعفر بن موسی در آن گذاشته شد و مردم کنار آن جمع می شوند و شب های چهارشنبه در آنجا بیتوته می کنند و ختم می گیرند تا جایی که گفته شده در این ایام، کنار قبر ایشان ده هزار ختم قرآن شده است.^۲

۲۳. المعتمد علی الله، ابوالقاسم محمد بن المعتضد اللخمی اندلسی - متوفای ۴۸۸ هـ - : ابن العماد حنبلی گوید: شعراء گرد قبرش جمع می شدند و مرثیه می سرودند و در قصیده های طولانی او را ستوده و کنار قبرش قرائت می کردند و برای او گریه می نمودند از جمله آن شعراء (ابوبحر) است که در قصیده ای مرثیه اش گفته و از ابیات آن است: (این خاک را به احترام می بوسم و قبر تو را موضع خواندن شعرم قرار دادم) و هنگامی که از قرائت آن فارغ شد خاک را بوسید و خود را به خاک افکند و صورتش را به آن مالید تا آنکه همه حاضران گریستند.^۳

ص ۲۷۲، رقم ۶۱۰)

۱. قبره ظاهر بالكوفة وقد زرته فی طریق الحج. (المنتظم، ج ۱۵، ص ۲۰۲، رقم ۳۱۶۳)

۲. شذرات الذهب، ج ۵، ص ۳۰۳ حوادث سنة ۴۷۰ هـ : كان الامام الحنابلة فی وقته بلا مدافعة. نبش قبر احمد بن حنبل ودفن فيه ولزم الناس قبره فكانوا يبیتون عنده كل ليلة اربعا ويختمون الختمات فيقال: انه قرئ علی قبره تلك الايام عشرة آلاف ختمة.

۳. شذرات الذهب، ج ۵، ص ۳۸۸ حوادث سنة ۴۸۸ هـ : اجتمع عند قبره جماعة من الشعراء الذين كانوا يقصدونه بالمديح ويجزل لهم المنائح فرثوه بقصائد مطولات وانشدوها عند قبره وبكوا عليه فمنهم ابوبحر رثاه بقصيرة منها:

قَبَلْتُ فِي هَذَا الثَّرَى لَكَ خَاضِعاً وَجَعَلْتُ قَبْرَكَ مَوْضِعَ الْاِنْشَادِ

←

۲۴. نصر بن ابراهیم مقدسی - متوفای ۴۹۰ هـ - که از مشایخ شافعی‌ها می‌باشد در دمشق فوت کرد و در باب الصغیر دفن گردید و قبرش آشکار و مورد زیارت است. نووی گفته است: از بزرگان شنیدیم که می‌گفتند: دعا کنار قبرش در روز شنبه مستجاب است.^۱

۲۵. علی بن اسماعیل بن محمد - متوفای ۵۵۹ هـ - : قبرش در (فاس مراکش) از مزارهای متبرک است که دعا کنارش مستجاب می‌باشد و صاحب نیل الابتهاج می‌گوید من بارها آن را در فاس زیارت کرده‌ام.^۲

۲۶. خضر بن نصر اربلی - متوفای ۵۶۷ یا ۵۶۹ هـ - : از فقهای شافعی می‌باشد. ابن کثیر از ابن خلکان نقل می‌کند که قبرش مورد زیارت است و من بارها آن را زیارت کردم و مردم به سوی آن می‌شتابند و بدان تبرک می‌جویند.^۳

۲۷. نورالدین محمود بن زنگی متوفای ۵۶۹ هـ : ابن کثیر می‌گوید: قبرش در دمشق مورد زیارت است و مردم خود را به ضریح او می‌چسبانند و هر کسی که از آنجا می‌گذرد بدان تبرک می‌جوید و می‌گوید: این قبر نورالدین شهید است.^۴ صاحب شذرات الذهب می‌گوید: روایت شده که دعا کنار قبر نورالدین مستجاب است و گفته می‌شود که سه تار موی رسول خدا ﷺ با او دفن شده است پس سزاوار است برای کسی که زیارتش می‌کند قصد زیارت چیزی از

ولمّا فرغ من انشاءها قبل الثرى ومرغ جسمه وعفرّ خدّه فابكى كلّ من حضر.

۱. شذرات الذهب، ج ۵، ص ۲۹۷ حوادث سنه ۴۹۰ هـ: توفی بدمشق ودفن بباب الصغیر وقبره ظاهر یزار

قال النووی سمعنا الشیوخ یقولون الدعاء عند قبره یوم السبت مستجاب.

۲. نیل الابتهاج، ص ۱۹۸: قبره بفاس من مزاراتها المتبرک بها المجاب عنده الدعاء وزرت قبره مراراً بفاس.

۳. البدایة والنهاية، ج ۱۲، ص ۳۵۳، حوادث سنه ۵۶۹ هـ: قال ابن کثیر فی تاریخه نقلاً عن تاریخ ابن خلکان: قبره یزار وقد زرتّه غیر مرّة ورأیت ینتابون قبره ویشیرکون به.

۴. قبره بدمشق یزار و یحلق بشبّاک ویطیب ویتبرک به کلّ ما َرّ فیقول قبر نورالدین الشهید. (البدایة والنهاية،

ج ۱۲، ص ۳۵۰)

رسول خدا را نیز داشته باشد.^۱

عجیب آن است که سه تار موی پیغمبر اکرم ﷺ اینقدر اهمیت دارد و دعا در آنجا مستجاب است اما دعا کنار قبر امام حسین علیه السلام که گوشت و پوست و استخوانش از رسول خداست، مستجاب نمی‌باشد. کسی که رسول خدا ﷺ در موردش فرمودند: «حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسیناً حسین سبط من الاسباط»^۲ اگر بنا باشد سه تار موی ریش پیغمبر ﷺ موجب استجاب دعا بشود و به طریق اولی دعا بر سر مزار امام حسین علیه السلام مستجاب است.

۲۸. احمد بن جعفر خزر جی ابوالعباس سبتی - متوفای ۶۰۱ هـ - : صاحب کتاب نیل الابتهاج می‌گوید: احمد بن جعفر خزر جی ساکن مراکش بوده و در آنجا مدفون است. قبرش مزار معروفی است که جمعیت زیادی به زیارتش می‌روند و به تجربه ثابت شده که دعا کنارش مستجاب است و من بارها آن را زیارت کرده‌ام و برکتش را مکرر آزموده‌ام.

درآمد این مزار روزهای یکشنبه، هشتصد مثقال طلا است و گاهی به هزار دینار می‌رسد و همه آنها صرف مخارج بینوایانی می‌شود که در قرب و جوارش زندگی می‌کنند.^۳ همانطور که مشاهده می‌شود سیره مستمره مسلمین از ابتدا تا به امروز اعلام برائت از زیارت قبور و مشرک دانستن زائران آن نبوده است صاحب کتاب گرانقدر الغدیر در کتاب خود بابتی را به نام «والتقبور المقصودة بالزیارة»^۴ به سیره مستمره اختصاص داده است و در آنجا ۵۲ مورد را ذکر می‌نماید و برای مطالعه بیشتر به آنجا رجوع گردد.

۱. روی ان الدعاء عند قبره مستجاب ويقال انه دفن معه ثلاث شعرات من شعر لحيته ﷺ فينبغي لمن زاره ان

يقصد زيارة شى منه ﷺ. (شذرات الذهب، ج ۶، ص ۳۸۲)

۲. كامل الزيارات، ص ۵۲، ح ۱۱ الباب الرابع عشر.

۳. نزيل المراكش والمتوفى بها معروف مزار فراحم عليه مجرب الإجابة زرتة مراراً لا تحصى وجربت بركنه غير مرة ويبلغ وارد ذلك المزار فى اليوم الواحد ثمان مائة مثقال ذهب عين وربما وصل بعض الايام الف دینار وتصرف كلها فى ذوى الحاجات المحتفین من اهالى تلك الديار. (نیل الابتهاج، ص ۶۲)

۴. الغدیر، ج ۵، ص ۲۶۵.

زیارت قبور از دیدگاه قرآن

ممنوعیت خواندن نماز برای منافق

خداوند تبارک و تعالی برای نشان دادن تنفر خویش از منافقان و تخریب جایگاه و شخصیت اجتماعی ایشان و ایجاد برائت عمومی از سیره و روش منافقان به پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که بر جنازه منافق نماز نخواند و بر سر مزار او حاضر نگردد و پیامبر صلی الله علیه و آله را از دعا نمودن و استغفار برای ایشان نهی می‌نماید؛ چراکه این افراد از دایره ایمان خارج شده و در حال کفر و فسق از دنیا رفته‌اند. خداوند در قرآن کریم خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۱ و هرگز به جنازه هیچ کدام از آنان نماز مخوان و بر گورش [برای دعا و طلب آمرزش] نایست؛ زیرا آنان به خدا و پیامبرش کافر شدند و در حالی که فاسق بودند، از دنیا رفتند.

در این آیه شریفه دو نکته قابل بررسی و دقت نظر می‌باشد:

۱. ﴿لَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا﴾ و هرگز به جنازه هیچ کدام از آنان نماز

مخوان.

۲. ﴿لَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ﴾ بر گورش [برای دعا و طلب آمرزش] نایست.

در قسمت اول فعل «لاتصل» نهی می‌باشد و لفظ «احد» نکره است و می‌دانیم که نکره در سیاق نهی، دلالت بر عموم و دلالت بر استغراق همه افراد می‌کند یعنی ای پیامبر صلی الله علیه و آله حق نماز خواندن بر هیچ کدام از منافقین را نداری. لفظ «ابدًا» مفید استغراق زمانی می‌باشد و معنی جمله چنین است: هرگز و در هیچ زمانی بر جنازه منافقان نماز نخوان.

بنابراین از نکره در سیاق نفی، استغراق برای تمامی افراد استفاده می‌گردد و از

۱. سوره توبه، آیه ۸۴.

لفظ «ابداً» استغراق زمانی استفاده می‌شود.

با توجه به این دو لفظ می‌توان به روشنی به دست آورد که مقصود از «ولا تصل» فقط نماز میّت نمی‌باشد؛ زیرا نماز بر میّت فقط یک بار قبل از دفن خوانده می‌شود و دیگر قابل تکرار نیست و معنا ندارد که بگوییم تا ابد برای او نماز نمی‌خوانیم. پس از لفظ «ابداً» استفاده می‌شود که مراد از «لا تصل» مطلق دعا و ترحم و استغفار است. زیرا صلاة در لغت به معنای دعا می‌باشد. البته شامل نماز میّت هم می‌شود اما وسعت معنایی پیدا می‌کند و می‌فهماند که هیچ‌گاه حق ندارید که برای منافق دعا کنید و طلب مغفرت نمایید و بر او ترحم کنید. اگر مقصود آیه از جمله «لا تصل» فقط نماز میّت بود، آوردن لفظ «ابداً» لغو خواهد بود. و نهایت امر این است که اگر میّتی بدون نماز دفن شده باشد، بر قبر او نماز خوانده می‌شود.

عده‌ای بر این باورند که لفظ «ابداً» افاده‌ی استغراق افرادی در پاسخ باید گفت: چنین ادعایی بی‌مورد است. زیرا جمله «لا تصل علی احد منهم» شامل چنین استغراقی می‌شود و همانطور که بیان گردید نکره در سیاق نفی، استغراق افرادی را می‌رساند و مفید بر چنین شمول و گستردگی می‌باشد.

از طرف دیگر لفظ «ابداً» در کلام عرب برای استغراق زمانی استفاده می‌شود و شاهد بر آن نیز این آیه شریفه می‌باشد: ﴿وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أُزْوَاجَهُمْ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا﴾^۱ و نباید بعد از او - نبی اکرم ﷺ - هرگز با همسران او ازدواج کنید.

در شأن نزول این آیه آمده است که طلحة بن عبیدالله گفته است که محمد ﷺ ما را از ازدواج با دخترعموهایمان منع می‌کند آن وقت بعد از ما با زنان ما ازدواج می‌کند؟! ما هم صبر می‌کنیم تا او بمیرد، زنان او را بعد از او می‌گیریم.^۲

۱. سوره احزاب، آیه ۵۳.

۲. اخرج ابن ابی حاتم عن سدی قال: بلغنا ان طلحة بن عبیدالله قال أیحبنا محمد عن بنات عمنا ویتزوج نساءنا من بعدنا لئن حدث به حدث لتتزوجن نساء من بعده فنزلت هذه الآية. (الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۴؛

در روایت دیگری آمده است که طلحه گفت وقتی رسول خدا ﷺ از دنیا رفت من عایشه را به نکاح خویش درمی‌آورم و این سخن به پیامبر اکرم ﷺ رسید و ایشان ناراحت گردید و آیه تحریم زن‌های پیغمبر ﷺ نازل گردید.^۱ به همین خاطر زن‌های ایشان را امهات المؤمنین می‌گویند یعنی مادران مؤمنین تا همه بدانند ازدواج با آنها همچون ازدواج با مادر خویش است.^۲

اما شاهد ما در این آیه لفظ «ابدأ» می‌باشد که می‌فرماید شما هرگز حق ندارید که همسران او را بعد از او به همسری خویش درآورید.

و این لفظ دلالت بر استغراق زمانی دارد یعنی هرگز حق ازدواج با ایشان را ندارید. سپس لفظ «ابدأ» بر استغراق زمانی دلالت دارد.

نتیجه آیه مورد بحث آن است که مقصود از نهی در جمله ﴿لَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا﴾^۳ نهی از ترحم بر منافق و استغفار برای او در همه زمان‌ها می‌باشد چه این ترحم به وسیله نماز و یا غیر آن یا مطلق دعا محقق گردد.

المیزان، ج ۱۶، ص ۳۴۹ و ۳۵۰

۱. اخرج عبدالرزاق و عبد بن حمید و ابن منذر عن قتاده قال: قال طلحة بن عبيدالله لو قبض النبي ﷺ تزوجت عایشه فنزلت الآية.

اخرج ابن سعد عن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم قال نزلت في طلحة بن عبيدالله لانه قال اذا توفي رسول الله ﷺ تزوجت عایشه.

واخرج ابن جرير عن ابن عباس: ان رجلا اتى بعض ازواج النبي ﷺ فكلما هو ابن عمها فقال النبي ﷺ لا تقومن هذا المقام بعد يومك هذا فقال يا رسول الله انها ابنة عمي والله ما قلت لها منكراً ولا قالت لي قال النبي ﷺ قد عرفت ذلك انه ليس احدا غير من الله وانه ليس احد اغير مني فمضى ثم قال يمتعني من كلام ابنة عمي لا تزوجنها من بعده فانزل الله هذه الآية. (الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۴ و ۲۱۵)

۲. ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ و زن‌های او مادرهای مؤمنین هستند. (سوره احزاب، آیه ۶)

۳. سوره توبه، آیه ۸۴.

ممنوعیت ایستادن نزد قبر منافق

اما نکته دوم موجود در آیه ﴿وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ﴾^۱ و بر قبر اینها نیست، در این جمله دو مطلب دارای اهمیّت می‌باشد:

(الف) این جمله عطف بر جمله پیش از خود شده است و در آنجایی که معطوف علیه در احکام با معطوف مشترک می‌باشد، تمام قیود معطوف علیه بر معطوف نیز وارد می‌شود و آیه در تقدیر چنین می‌باشد: «ولا تقم علی قبر احد منهم مات ابدًا»

پس در نتیجه معنای عام، اعمّ از افرادی و زمانی، شامل آن نیز می‌شود و به رسول اکرم ﷺ دستور می‌دهد که در هیچ زمانی - چه زمان دفن و چه بعد از آن - حقّ قیام و ایستادن بر سر قبر منافق را ندارد.

بعضی از مفسران قیام را فقط در زمان دفن حرام می‌دانند اما عده‌ای دیگر دایره‌ی آن را وسیع دانسته و می‌گویند از مفاد آیه استفاده می‌شود که مقصود یک معنی وسیع است که اعمّ از توقف هنگام دفن و وقوف پس از آن را شامل می‌شود.^۲

قرآن علت این نهی را کفر منافقان می‌داند و می‌فرماید ایشان به خدا و رسول او کافر شده‌اند و از دایره اسلام و ایمان حقیقتاً خارج و از رحمت و مغفرت الهی دور می‌باشند.

در روایات آمده است که بر هر شخصی که اهل قبله باشد یعنی مسلمان بود، - هر چند که اهل سنت باشد - نماز بخوانید.^۳ اما بر قبر منافق نمی‌توان نماز

۱. سوره توبه، آیه ۸۴.

۲. ولا تقف عند قبره للدفن أو الزیارة. (انوار التنزیل للبیضاوی، ج ۳، ص ۹۲)

۳. حدثنا محمد بن موسی المتوکل رضی الله عنه قال حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن الحسن بن محبوب عن ابراهیم بن مهزم عن طلحة بن زید عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه رضی الله عنه قال: صلی علی من مات من اهل القبلة وحسابه علی الله عزوجل. (امالی للصدوق، ص ۲۱۷،

خواند؛ چراکه او از دایره اسلام خارج و کافر می‌باشد.
 ب) از مفهوم آیه استفاده می‌شود که فقط وقوف بر قبر منافق و طلب رحمت و مغفرت بر او مورد نهی پروردگار است و با توجه به دو جمله «لا تصل» و «لا تقم» می‌توان فهمید که طلب رحمت و قیام و وقوف بر قبر مؤمن در تمام اوقات جایز و شایسته است و یکی از آن اوقاف، وقوف برای زیارت و خواندن قرآن برای مؤمنی است که سال‌هاست به خاک سپرده شده است.

دلالت سیره عقلاء بر زیارت قبور

اگر کسی اشکال کند که در این آیه وقوف نزد قبر منافق نهی گردیده و شامل قبر مؤمن نمی‌شود و آیه در مورد وقوف در نزد قبر مؤمن سخنی به میان نیاورده است باید گفت: سیره‌ی عقلاء در کل عالم، اعمّ از مسلمان و غیر آن، به صورت مستمر بر زیارت قبور نزدیکان و شخصیت‌های بزرگ دلالت می‌کند و اگر این کار مورد نهی شارع مقدس می‌بود، می‌بایست به صورت علنی انزجار خود را از آن اعلام می‌نمود و بیانیه‌ای را صادر می‌فرمود که این کار جایز نیست و لکن به صورت عمومی آن را اعلام می‌کرد و نه تنها چنین اعلامیه‌ای صادر نگردیده بلکه سیره بر زیارت قبور جاری گردیده که از این سیره نه تنها حکم به جواز بلکه استحباب زیارت قبور مؤمنین را می‌توان نتیجه گرفت.

اگر دقت شود ربا تا قبل از نزول آیات تحریمی و در نزد اقوام مختلف، امری مقبول و شایع بوده و شارع مقدس به صورت علنی با آن به مخالفت می‌پردازد و می‌فرماید در شریعت مقدسه حرام است.^۱

در مورد شرب خمر نیز هرچند که در تمام دنیا رایج است اما شارع مقدس آن را حرام اعلام نموده است.^۲

المجلس التاسع والثلاثون، ح ۲)

۱. ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾. (سوره بقره، آیه ۲۷۵)

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ

خداوند درباره بدی زنا می فرماید: حتی فراهم کردن مقدمات آن هم حرام می باشد.^۱ و این مطلب یک قاعده‌ی مهم و مسأله‌ای حیاتی است که هر جا عملی مرسوم گردد، هر چند سیره عقلاء نیز بر اساس آن استوار باشد، اگر مورد نظر شارع مقدس نباشد و با آن مخالفت داشته باشد، باید انزجار خود را به صورت علنی اعلام نماید.

در مورد زیارت قبور نیز سیره عقلاء بر ادای احترام به قبور بزرگان خویش می باشد و اسلام نیز جز در مورد کافر و منافق از این عمل نهی ننموده است. پس جواز این عمل در مورد افراد دیگر ثابت می گردد. از طرف دیگر اگر به روایات مراجعه شود نه تنها جواز زیارت قبر مؤمن از آنها استفاده می شود بلکه استحباب و در مواردی مثل زیارت قبر رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار (علیهم الصلاة والسلام) استحباب مؤکد فهمیده می شود.

زیارت قبور از دیدگاه سنت

اگر به روایات نبی مکرم اسلام ﷺ که در مصادر روایی اهل سنت بیان گشته است، رجوع نماییم، این روایات به دو دسته تقسیم می گردد:

۱. شماری از روایات به جواز زیارت قبور اشاره دارد؛ البته بعد از آنکه از زیارت قبور نهی شده است. در این دسته از روایات، شارع مقدس علت این سنت حسنه را بیان می کند.

شایان ذکر است روایاتی که بیانگر نهی از زیارت قبور می باشد، به صدر اسلام مربوط است و دلیل این نهی، واضح و مشخص می باشد؛ زیرا قبوری که در صدر اسلام موجود بوده و مردم به زیارت آنها می رفتند و به وجود آنها افتخار می کردند،

^۱ تَفْلِحُونَ ﴿ (سوره مائده، آیه ۹۰)

۱. ﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنِ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾. (سوره اسراء، آیه ۳۲)

قبور مشرکین و کفار بوده است^۱ و اسلام بر پا شده تا آثار شرک و کفر را ناپدید سازد و از بین ببرد. لذا پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از زیارت قبور نهی می کردند. با گذشت زمان و گسترش اسلام طبیعتاً تعدادی از مسلمانها از دنیا رفتند و قبرستانهایی برای افراد مؤمن و مسلمان بر پا شد. لذا ملاحظه می شود که مجوز زیارت قبور پس از آن نهی مقطعی، صادر گردید و اگر امری بعد از نهی و حظر صادر شود، دلالت بر جواز می کند. نمونههایی از امر بعد از نهی و حظر در قرآن بیان شده است.^۲

در این مورد علامه امینی رحمته الله در کتاب گرانقدر الغدير^۳ روایاتی را بیان می کند که به آنها اشاره می کنیم:

(الف) رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: من شما را از زیارت قبور نهی می کردم، اینک زیارتشان کنید و ترمذی اضافه کرده است: خداوند به پیامبرش اذن داد که قبر مادرش را زیارت نماید.^۴

(ب) از انس بن مالک به طور مرفوع آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم. حال آنها را زیارت کنید زیرا شما را به یاد مرگ می اندازد.^۵

۱. ﴿الْهَآكِمُ التَّكَاثُرُ ۖ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾. (سوره تکاثر، آیات ۱ و ۲)

۲. در آغاز اسلام آمیزش با همسران در شب و روز ماه رمضان مطلقاً ممنوع بود. بعد از گذشت مدتی حرمت آمیزش در شب برداشته شد و جواز مباشرت با زنان از سوی پروردگار متعال صادر گردید. آیه ۱۸۷ سوره بقره بیانگر این موضوع می باشد آنجا که می فرماید: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَأَبْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾.

۳. الغدير، ج ۵، صص ۲۴۱-۲۴۷.

۴. عن بریده مرفوعاً: كنت نهيتكم عن زيارة القبور إلا فزوروها وزاد الترمذی فقد اذن الله لنبیہ صلی الله علیه و آله فی زیارة قبر امه. (صحيح مسلم، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۱۰۷ کتاب الجنائز)

۵. عن انس بن مالک مرفوعاً: نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها فانها تذكركم الموت. (المستدرک علی

ج) از ابن عباس به طور مرفوع آمده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم اینک آنها را زیارت کنید و حرف‌های بیهوده نگویند.^۱

د) از عبدالله بن مسعود به طور مرفوع در حدیثی چنین آمده است: قبرها را زیارت کنید زیرا آدمی را نسبت به دنیا زاهد و نسبت به آخرت متذکر می‌سازد.^۲

ه) از زید بن خطاب در حدیث مرفوعی آمده است: من شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم اینک هر کس از شما بخواهد زیارت نماید، زیارت کند.^۳

و) از ابو سعید خدری به طور مرفوع آمده است: شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم حال زیارت کنید و سخنی که خدا را به غضب آورد، نگویند.^۴

ز) از طلحة بن عبدالله نقل شده که گفته: با رسول خدا ﷺ که می‌خواست قبور شهدا را زیارت کند بیرون رفتیم تا اینکه می‌گوید: وقتی کنار قبور شهدا آمدیم فرمود: این قبور برادران ماست.^۵

الصحيحين، ج ۱، ص ۵۳۱، ح ۱۳۸۸ للحاكم النيسابوري و صححه

۱. عن ابن عباس مرفوعاً: نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها ولا تقولوا هجرأ. (المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۲۰۲،

ح ۱۱۶۵۳؛ المعجم الأوسط، ج ۳، ص ۳۴۳، ح ۲۷۳۰ للطبراني؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۸ للهيثمي)

۲. عن عبدالله بن مسعود مرفوعاً في حديث: ألا فزوروا القبور فإنها تزهد في الدنيا وتذكر الآخرة. (سنن

ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۱، ح ۱۵۷۱؛ اخبار مكة، ج ۲، ص ۲۱۱ للأزرقي؛ المستدرک على الصحيحين، ج ۱،

ص ۵۳۱، ح ۱۳۸۷ للحاكم النيسابوري؛ الترغيب والترهيب، ج ۴، ص ۳۵۷، وقال إسناده صحيح؛ السنن الكبرى،

ج ۴، ص ۷۷ للبيهقي)

۳. عن زید بن خطاب فی حدیث مرفوعاً: انی كنت نهيتكم عن زيارة القبور فمن شاء منكم ان يزور فليزر.

(المعجم الكبير، ج ۵، ص ۸۲، ح ۴۶۴۸ للطبراني؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۸ للهيثمي)

۴. عن ابی سعید الخدری مرفوعاً: نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها ولا تقولوا ما يسخط الرب. (مجمع

الزوائد، ج ۳، ص ۵۸ للهيثمي وقال: رجاله رجال الصحيح)

۵. عن طلحة بن عبدالله قال: خرجنا مع رسول الله ﷺ يريد قبور الشهداء الى ان قال فلما جئنا قبور الشهداء

قال هذه قبور اخواننا. (سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۲۰۴۳؛ السنن الكبرى، ج ۵، ص ۲۴۹ للبيهقي)

ح) از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به طور مرفوع حدیثی نقل است که می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم و اینک آنها را زیارت کنید که آخرت را به یادتان می‌آورد.^۱

ط) از عایشه نقل است: رسول خدا صلی الله علیه و آله از زیارت قبور نهی کرده، سپس فرموده است زیارتشان کنید که در آن موعظه و پند است.^۲

ی) مسلم در صحیح خود بابی را به نام «باب استئذان النبی ربّه عزوجلّ فی زیارة قبر امّه» گشوده و در آنجا روایتی را از ابی هریره نقل می‌کند و می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله قبر مادر خود^۳ را زیارت کرد و در کنار قبر مادرش گریست و کسانی که دور او بودند، گریانند و فرمود: از خدایم اجازه گرفته‌ام که قبر مادرم را زیارت کنم شما نیز قبرها را زیارت کنید زیرا زیارت آنها مایه یادآوری خداست.^۴

۱. عن علی امیرالمؤمنین مرفوعاً فی حدیث: انی کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروا فانها تذکرکم الآخرة. (مسند احمد، ج ۱، ص ۲۴۳، ح ۱۲۴۰ و أخرجه أحمد بلفظ أخصر من طریق عبدالله بن مسعود فی ج ۲، ص ۳۳، ح ۴۳۰۷؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۸)

۲. عن عایشة: ان النبی صلی الله علیه و آله نهی عن زیارة القبور ثم رخص فیها احسبه قال فانها تذکر الآخرة. (مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۸ وقال: رجاله ثقات)
عن عایشه قالت: نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن زیارة القبور ثم قال زوروا فان فيها موعظة. (أخرجه الخطیب فی تاریخه، ج ۱۴، ص ۲۲۸)

۳. آمنه بنت وهب مادر رسول اکرم صلی الله علیه و آله از زنان مؤمن به دین حنیف و از پیروان حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است و در روایت است که شما پاک و پاکیزه بوده‌اید و در رحم‌های طاهر و پاک و اصلاّب شامخات حضور داشته‌اید بنابراین مادر پیغمبر موحد به دین ابراهیم است و کافر و یا مشرک نمی‌باشد. و ادعای اهل سنت بر شرک بودن و کافر بودن ایشان بی‌اساس است.

۴. عن ابی هریره: ان رسول الله صلی الله علیه و آله اتی قبر امّه فبکی وابکی من حوله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله استأذنت ربی فی ان استغفرلها فلم یأذن لی و استأذنت ان ازور قبرها فأذن لی فزوروا القبور فانها تذکره الآخرة. (صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۶۵، ح ۶ کتاب الخبائز؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۸۶، ح ۹۳۹۵؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۱۸)

ک) عایشه می‌گفت که رسول خدا ﷺ بر زیارت قبور ترخیص نمود.^۱
 ۲. تعدادی از روایات بر زیارت قبور و دعا برای اموات و تقرب به سوی پروردگار از این طریق تشویق و ترغیب می‌نماید و نیز کیفیت زیارت قبور را بیان می‌کند:

الف) عایشه می‌گوید رسول خدا ﷺ فرمودند: پروردگارم دستور داد که به بقیع بیایم و بر اهل آن طلب آمرزش کنم. عایشه می‌گوید: گفتم من چه بگویم؟ فرمود: بگو سلام بر اهل این دیار از مؤمنان و مسلمانان، خدا گذشتگان از ما و عقب‌ماندگان از ما را رحمت کند، ما به شما به همین زودی ملحق می‌شویم.^۲

ب) ابوهریره می‌گوید: رسول خدا ﷺ زمانی که با گروهی از اصحاب به سوی قبرستان می‌رفتند، چگونگی زیارت قبور را تعلیم می‌داد و به ایشان می‌فرمود که اهل قبور را خطاب قرار دهند و بگویند: سلام بر شما اهل این دیار از مؤمنین و مسلمانان و ما اگر خدا بخواهد به شما می‌پیوندیم، از خداوند خواستار عافیت و گذشت برای خودمان و شما هستیم.^۳

ج) از ثوبان به صورت مرفوع نقل است که پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: کسی که می‌خواهد قبری را زیارت کند، زیارت کند و جز خوبی چیزی نگوید. زیرا مرده از آنچه که زنده ناراحت می‌شود، ناراحت می‌گردد.^۴

د) ابوهریره از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که ایشان فرمودند: هیچ مردی نیست که به زیارت قبر دوستش برود و بر او سلام کند و نزد قبرش بنشیند مگر

۱. ان عایشه قالت: ان رسول الله رخص في زيارة القبور. (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۴)

۲. صحيح مسلم، ج ۳، ص ۶۴، باب ما يقال عند دخول القبور.

۳. عن ابي هريرة قال قال رسول الله يعلمهم اذا خرجوا الى المقابر يقول: السلام عليكم اهل الديار من المومنين و المسلمين و انا ان شاء الله بكم لاحقون نسأل الله لنا ولكم العافية. (صحيح مسلم، ج ۳، باب ما يقال عند دخول القبور، ص ۱۱)

۴. عنه ﷺ: من اراد ان يزور قبراً فليزره ولا يقول الا خيراً فان الميت يتأذى مما يتأذى منه الحي. (الروض

الفائق، ص ۲۲)

آنکه آن میت جواب سلام او را می‌دهد و با او تا زمانی که نزد قبرش نشسته است، انس می‌گیرد.^۱

ه) ابی هریره از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که ایشان می‌فرمایند: هیچ مردی نیست که از کنار قبری عبور نماید که صاحب آن را در دنیا می‌شناختند و بر او سلام نماید مگر آنکه صاحب قبر او را می‌شناسد و سلام او را پاسخ می‌دهد.^۲
و) ابن ابی ملیکه به صورت مرفوع از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که ایشان فرمودند: به نزد امواتان بیایید و بر آنها سلام کنید چراکه برای شما پند و عبرت می‌باشد.^۳

ز) ابن عباس می‌گوید: رسول خدا ﷺ از کنار قبرستان مدینه عبور می‌کرد سپس صورت خود را به سوی آن قبور کرد و فرمود: سلام بر شما ای اهل قبور. خداوند ما و شما را بیمارزد شما گذشتگان از ما هستید و ما در پی شما می‌آییم.^۴
از جمع‌بندی این روایات می‌توان نتیجه گرفت که نهی از زیارت قبور مربوط به صدر اسلام است و جواز آن از ناحیه نبی مکرم اسلام ﷺ صادر گردیده و فوایدی را بر آن مترتب می‌سازد و چنانچه از روایات فهمیده می‌شود رسول خدا ﷺ بر زیارت قبور اصرار داشته‌اند و حتی چگونگی و کیفیت زیارت قبور را به اصحاب تعلیم می‌فرموده‌اند.

۱. عن ابی هریره عن رسول الله ﷺ انه قال: ما من رجل يزور قبل حميمه فيسلم عليه ويقعد عنده الا ردّ عليه السلام وأنس به حتى يقوم من عنده. (کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۶، ح ۴۲۶۰۱)
۲. عن ابی هریره عن رسول الله ﷺ انه قال: ما من رجل يمر بقبر كان يعرفه في الدنيا فيسلم عليه الا عرفه وردّ عليه السلام. (تهذيب تاريخ دمشق لابن عساکر، ج ۷، ص ۲۹۲)
۳. ابوالوليد محمد بن عبدالله الأرزقي قال اخبرني ابن ابی مليكة في حديث رفعه الى النبي ﷺ قال اتتوا موتاكم فسلموا عليهم او صلّوا شكّ الخزاعي فان لكم عبرة. (اخبار مكة، ج ۲، ص ۲۱۱)
۴. عن ابن عباس قال: مدّ رسول الله بقبور المدينة فأقبل عليهم بوجه فقال السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم انتم سلفنا ونحن بالأثر. (سنن الترمذی، ج ۲، ص ۳۶۹، ح ۱۰۵۳؛ مصابيح السنة، ج ۱، ص ۵۶۹، ح ۱۲۴۲)

زیارت قبور برای زنان

یکی از محرّمات در آیین وهابیت ورود زنان به قبرستان است و زنان فقط وقتی از دنیا می‌روند، جنازه آنها حق ورود به قبرستان را دارد.

دلیل این حرمت را روایتی از رسول خدا ﷺ بیان می‌کنند و با همین روایت، حکم حرمت را برای زیارت قبور توسط زنان قائل می‌شوند.

در کتاب سنن ابن ماجه آمده است: «لعن رسول الله زوارات القبور»^۱ رسول خدا ﷺ زن‌هایی را که بسیار به زیارت قبور می‌روند، لعن و نفرین کرده‌اند و لعن در حکم نهی است. در نتیجه زیارت قبور برای زنان حرام می‌باشد.

در رابطه با این حکم باید گفت: تحریم زیارت قبور برای زنان توسط این روایت صحیح نمی‌باشد و نمی‌توان زنان را از ثواب و برکات زیارت قبور به‌وسیله این روایت منع کرد.

مؤلف کتاب مفتاح الحاجة در شرح خود بر صحیح ابن ماجه می‌گوید: «أختلفوا في الكراهة هل هي كراهة تحریم او تنزیه؟ ذهب الاكثر الى الجواز اذا امتنت الفتنة»^۲.

علما درباره نهی پیامبر در این روایت که آیا نهی تحریمی است و یا نهی کراهتی اختلاف دارند و اکثر فقهای عامه و اهل سنت معتقدند که زیارت قبور برای زنان در صورتی که از فتنه در امان باشند و مشکلی برای ایشان پیش نیاید جایز می‌دانند.

پس نهی وارده در این روایت بر فرضی که قائل به صدور آن باشیم، نهی کراهتی و تنزیهی است و بر جواز دلالت می‌کند.

از طرفی وقتی به روایات دیگر و سنت نبوی در نزد اهل سنت مراجعه نمایم،

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۳، ح ۱۵۷۶؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۱۸، ح ۳۲۳۶ در سنن ابی داود به جای زوارات، زائرات آمده است. سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۷۱، باب ما جاء في كراهية زيارة القبور للنساء من كتاب الجنائز، ج ۱۰۵۶.

۲. حواشی ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۴، ط هند.

به وفور روایاتی یافت می‌شود که اذن و رخصت زیارت قبور برای زنان در آنان صادر شده است که با روایت مذکور مخالفت می‌نماید که در ادامه به آنها اشاره می‌نماییم.

«عن عائشه: ان رسول الله ﷺ رخصّ في زيارة القبور»^۱ عایشه می‌گوید همانا رسول خدا ﷺ زیارت قبور اجازه داد.

اگر در این روایت دقت شود قیدی بیان نشده که زیارت مختص به آقایان است. پس هم شامل آقایان می‌شود و هم زنان را در بر می‌گیرد. در روایت دیگری آمده است که عایشه همسر پیامبر از ایشان چگونگی زیارت اهل قبور را سؤال می‌نماید و حضرت رسول اکرم ﷺ در جواب ایشان نگفتند که زن نباید به زیارت قبور برود بلکه فرمودند در زیارت قبور اینگونه بگو: «السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین، یرحم الله المستقدمین منّا و المستأخرین و انّا ان شاء الله ربکم لا حقون».^۲

عایشه در نزد اهل سنت بسیار قدیسه محسوب می‌شود و در حد مریم مقدس مادر حضرت عیسی ﷺ او را می‌ستایند و از آنجا که او تنها زن پیغمبر است که با امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ جنگیده، غایت احترام را برای او قائل هستند تا آنجا که آلوسی در تفسیر روح المعانی ذیل آیه ۴۲ سوره آل عمران او را بعد حضرت فاطمه ﷺ و خدیجه‌ی کبری ﷺ سومین زن برتر در عالم معرفی می‌کند.^۳ در مستطرف آمده است: «قامت عائشة علی قبر ابیها ابی بکر فقالت نصر الله وجهک و شکر صالح سعیک فقد کنت للدنیا مدلاً بإدبارک عنها وللآخرة معزاً بإقبالک علیها ولئن

۱. صحیح ابی داوود، ج ۲، کتاب الجنائز باب زیارة القبور، ح ۱۹۵۵.

۲. عن عائشة ان النبي ﷺ قال امرنی ربی ان اتی البقیع فاستغفر لهم قلت کیف اقول یا رسول الله قال: قولى: السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین یرحم الله المستقدمین منّا و المستأخرین و انّا ان شاء الله بکم لاحقون. (صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۴ باب ما یقال عند دخول القبور؛ السنن للنسائی، ج ۳، ص ۷۶)

۳. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۱۴۹.

كان رزؤك اعظم المصائب بعد رسول الله ﷺ واكبر الاحداث بعده فان كتاب الله تعالى قد وعدنا بالثواب على الصبر فى المصيبة وانا تابعة له فى الصبر فاقول انا لله و انا اليه راجعون و مستعيضة بأكثر الاستغفار لك فسلام الله عليك توديع غير قالية لحياتك ولا رازة على القضاء فيك»^۱ عایشه کنار قبر پدرش ابی بکر ایستاد و گفت: خدا رویت را نیکو بگرداند و اعمال شایسته‌ات را پاداش دهد، با پشت کردن به دنیا آن را خوار و با اقبال به آخرت، آن را عزیز کردی و اگر مصیبت تو بعد از مصیبت رسول خدا ﷺ بزرگترین مصائب و حوادث بوده، کتاب خدا ما را وعده به صبر بر مصیبت داده و ما در شکیبایی پیرو کتاب خدا هستیم پس می‌گویم «ما ملک خدا هستیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم» و برای تو ای پدر بسیار طلب آمرزش می‌کنم. سلام و درود خدا بر تو اگر تو را از ما گرفته است حیانت را دشمن نداشته و از مرگ تو دل خوش نبوده است.

اگر رفتن به زیارت قبور بر زنان حرام است، فرقی بین عایشه و غیر او نمی‌باشد و نیز تفاوتی ندارد که زیارت قبر پدر یا مادر و یا دیگری باشد. عبدالرحمن بن ابی بکر با عایشه از یک پدر و مادر می‌باشد و در کلام عرب به ایشان شقیق می‌گویند. او در سال ۵۳ هـ در الجنتی که تا مکه شش میل فاصله دارد، از دنیا رفت. جنازه‌ی او را به مکه آورده و در آنجا دفن کردند. عایشه از مدینه به مکه کنار قبر برادرش آمد و چنین گفت: «ما همانند ندیمان جذیمه در قسمتی از روزگار چنان با هم زیست می‌کردیم که درباره ما گفته می‌شد که هرگز از هم جدا نخواهیم شد ولی هنگامی که از هم جدا شدیم گویا که با مالک هرگز شبی را به صبح نیاورده بودیم»^۲.

۱. مستطرف، ج ۲، ص ۳۳۱.

۲. عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق: توفی بالحبشی (الجنتی) بینها و بین مکه ستة اميال فحمل الی مکه و دفن بها فقدمت عایشة من المدینة واتت قبره و صلّت علیه و تمثلت:

وكنّا كندمانی جذیمة حقبّة من الدهر حتی قیل لن یتصدّعا

پس اگر زیارت قبور بر زنان حرام می‌بود، حداقل در کتب روایی و تاریخی از این کار عایشه نهی می‌شد. در حالیکه بخاری از انس روایت می‌کند: پیامبر زنی را دید که بر قبر عزیز خود گریه می‌کند، فرمود: تقوا را پیشه خود ساز و صبر نما.

آن زن، پیامبر اکرم ﷺ را نشناخت، گفت: مرا رها کن به مصیبتی که من گرفتار شده‌ام تو گرفتار نیستی!

وقتی به او گفتند او پیامبر ﷺ است، قبر عزیز خود را ترک کرد و به خانه پیامبر ﷺ آمد، معذرت خواست که من شما را نشناختم. پیامبر ﷺ به او فرمود: صبر در مصیبت مطلوب است.^۱

با توجه به این روایت اگر زیارت قبر برای زنان حرام می‌بود، پیامبر گرامی اسلام ﷺ او را از این کار نهی می‌کرد در حالیکه می‌بینیم پیامبر اکرم ﷺ صرفاً او را به صبر سفارش می‌نماید.

شارح صحیح ترمذی می‌گوید: صحیح این است که پیامبر به مردان و زنان اجازه داده است که به زیارت قبور بروند. اگر برخی زیارت را برای زنان مکروه می‌دانند، به خاطر بی‌تابی و کم‌صبری ایشان بر سر قبر و یا به خاطر نداشتن حجاب کامل بوده است.^۲

اگر به کتب روایی و تاریخی اهل سنت مراجعه شود خواهید دید که فاطمه زهرا ؑ هر جمعه به زیارت قبر حمزه سیدالشهدا می‌رفتند و در نزد قبر ایشان

فَلَمَّا تَغَرَّقْنَا كَأَنِّي وَمَالِكًا لَطُولِ اجْتِمَاعِ لَمْ نَبْتَ لَيْلَةً مَعًا

(معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۱۴؛ صحیح ترمذی، ج ۴، کتاب الجنائز باب ما جاء فی زیارة القبور، ص ۲۷۵)
 ۱. عن انس بن مالك قال: مرَّ النبي ﷺ بامرأة تبكي عند قبر فقال: اتق الله واصبري. قالت: اليك عني فانك لم تصب بمصیبتی ولم تعرفه. فقيل لها: انه النبي! فأتت باب النبي ﷺ فلم تجد عنده بوابين فقالت: لم اعرفك فقال: إنما الصبر عند الصدمة اولى. (صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۹، باب زیارة القبور)
 ۲. الصحیح ان النبي ﷺ سمح للرجال والنساء بزیارة القبور والذي یقول بالکراهة فانما هو بسبب جزعهن عند القبر وقلة صبرهن أو لعدم رعایتهم للحجاب. (الوهابية فی المیزان، ص ۹۹)

نماز می خواندند و گریه می کردند.^۱

جالب آن است که حاکم نیشابوری در مستدرک بر صحیحین بعد از نقل این روایت می گوید: تمامی راویان این حدیث از ثقات می باشند و من بحث زیارت قبور را مفصل بیان کردم تا بدانی که آن، سنت مستحبی از جانب نبی مکرم اسلام ﷺ می باشد و کوشش کردم تا در ترغیب به این کار شریک باشم و کسی که بخل به گناهِش دارد، بداند که آن عمل مستحبی است درود خدا بر محمد و آل او.^۲

مشاهده می کنید که اگر زیارت قبور بر زنان حرام بوده است، چرا پیغمبر اکرم ﷺ به نزدیک ترین فرد خانواده‌ی خود این نهی را گوشزد نفرموده است و بر خلاف نص قرآن عمل کرده است؛ چراکه خداوند در قرآن به ایشان دستور می دهد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۳ و ما می دانیم نزدیک تر از زهرای مرضیه علیها السلام به پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله کسی نمی باشد و در ابلاغ رسالت ایشان اشکال وارد می شود.

از طرف دیگر اگر زیارت قبور بر زنان حرام بود و حضرت فاطمه اطهر علیها السلام این فعل حرام را مرتکب می شدند، بر خلاف آیه‌ی تطهیر^۴ عمل نموده و از دایره‌ی عصمت خارج گردیده‌اند و این در حالی است که همه اجماع دارند که آیه تطهیر در شأن خمسه طیبه نازل گردیده و حضرت زهرا علیها السلام یکی از آن پنج نفر می باشد و طبق این آیه حضرت زهرای اطهر علیها السلام هرگز مرتکب معصیتی نمی شود. پس می توان نتیجه گرفت زیارت قبور برای زنان همان حکم زیارت

۱. کانت فاطمة تزور قبر عمها حمزة كل جمعة فتصلي وتبكي عنده. (سنن البيهقي، ج ۴، ص ۷۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۳۳، ح ۱۳۹۶)

۲. هذا الحديث رواه عن آخرهم ثقات وقد استقصيت في البحث عن زيارة القبور تحريماً للمشاركة في الترغيب وليعلم الشحيح بذنبه أنها مسنونة وصلى الله على محمد وآله اجمعين.

۳. و خویشاوندان نزدیکت را بیم ده و انذار کن. (سوره شعراء، آیه ۲۱۴)

۴. ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾. (سوره احزاب، آیه ۳۳)

مردان را داراست و یک سنت مستحب می‌باشد.

قرطبی درباره زیارت قبور توسط زنان می‌گوید: پیامبر ﷺ هر زن زائر را لعن نفرمود، بلکه آن زن زائری را لعن کرد که پیوسته به زیارت قبور برود. به گواه اینکه می‌گوید: «الزوارات القبور» و کلمه‌ی زوار صیغه مبالغه است و شاید علت لعن این است که زیارت بیش از حد، مایه تزییع حق زوج و وسیله‌ی تبرج در انظار عمومی و گریه‌های همراه با داد و بیداد است و اگر در زیارت زن اموری از این قبیل مطرح نباشد، اشکالی نخواهد داشت. زیرا یادآوری مرگ از اموری است که مردان و زنان هر دو به آن نیازمند می‌باشند.^۱

بنابراین هیچ دلیلی حتی بر اساس مبانی فقهی عامه وجود ندارد که زیارت قبور بر زنان حرام باشد.

حرمت سفر برای زیارت قبور

قرآن، زیارت قبور را جایز می‌داند و احادیث کثیری در کتب اهل سنت بر جواز زیارت قبور دلالت دارد.

همانطور که بیان شد، سیره متشرعه نیز از همان ابتدای بعثت تا به امروز بر صحت چنین حکمی دلالت می‌کند، علاوه بر آنکه سیره‌ی عقلاء بر زیارت بزرگان دلالت دارد به نحوی که: تمامی انسان‌ها اعم از کسانی که به شرایع آسمانی معتقدند و غیر ایشان، پیوندی با گذشتگان خود برقرار نموده و برای قبور ایشان احترام خاصی قائل هستند.

در این میان علماء وهابی اصل زیارت را حرام نمی‌دانند، بلکه سفر و شد

۱. لم یلعن النبی ﷺ کل امرأة تزور القبور بل لعن المرأة التي تزور القبور دوماً والدلیل علی ذلك قوله ﷺ:

زوارت القبور و کلمه زوار هی صیغه المبالغة وتدلّ علی الکرة والتکرار.

ولعلّ العلة فی لعن الزوارات القبور هی ان الاکثار منها یؤدی الی ضیاع حق الزوج و یجرّها الی التبرج المنهی عنه ویکون مصحوباً بالبکاء بصوت عال و لکن لو کانت الزیارة خالیة من کل محذور فلا اشکال فیها ابدأً لأنّ تذکر الموت والآخرة ممّا یحتاج الیه الرجل والمرأة علی السواء.

رحال برای زیارت صالحین را حرام می‌شمزند. اولین کسی که قائل به حرمت آن می‌باشد ابن تیمیه است و پس از او محمد بن عبدالوهاب در قرن سیزدهم به پیروی از ایشان قائل به حرمت زیارت قبور می‌باشد. اما با توجه به تعداد فراوان روایاتی که بر جواز زیارت قبور دلالت دارد، به طور مستقیم نتوانسته‌اند حرمت را بیان کنند، در این میان شیطنت کرده و می‌گویند، اصل زیارت جایز است و اشکالی ندارد اما سفر به جهت زیارت حرام می‌باشد. بدین معنا که اگر شما در مدینه بودی و به زیارت رفتی جایز است اما اگر می‌خواهی از بلاد دیگر مسافرت کنی و به زیارت بروی این سفر، فعل حرام است.

محمد بن عبدالوهاب در رساله دوم از رسائل الهدیه السنّیه می‌گوید: «تسنّ زیارة النبی ﷺ اِلّا انه لا یشدّ الرحال الا لزیارة المسجد والصلاة فیه؛ زیارت پیامبر ﷺ مستحب است ولی مسافرت جز برای زیارت مسجد و نماز در آن جایز نمی‌باشد.» الف و لام در المسجد برای عهد است یعنی اگر قصد زیارت مسجد النبی ﷺ را بکنی و نماز در آن قصد کردی و به مدینه بروی اشکالی ندارد. اما اگر به قصد زیارت رسول گرامی اسلام ﷺ به مدینه بروی، سفر حرام انجام داده‌ای و مستحق عقاب می‌باشی.

او دلیل حرمت مسافرت به قصد زیارت را حدیثی که در کتب صحاح نقل شده است، بیان می‌کنند که ابوهریره^۱ ناقل آن می‌باشد و همه اذعان دارند که ابوهریره از

۱. ابوهریره (صاحب بچه گربه) کنیه اوست و در نام وی اختلاف است و تا سی اسم برای او نقل کرده‌اند. نسبش به قبیله دوس از اعراب یمن می‌رسد. او تا سی سالگی را در یمن گذرانده و پس از فتح خیبر به مدینه آمده است و تا وفات پیامبر ﷺ سه سال همنشین آن حضرت را درک نموده است. در مدینه نیز در صفّه مسجد پیامبر که سایبانی در آخر مسجد و سمت شمالی آن که فقراى مسلمان آن روزگار در آن سکنا داشته‌اند، به سر می‌برده است.

ابوهریره معروف به شیخ المضیره بوده است و علت آن دوست داشتن بسیار حلوا بوده است خصوصاً حلواى معاویه را، از طرف دیگر نماز را پشت سر امام علی ؑ می‌خوانده. زمانی که علت این کار را از او

کسانی است که حدیث جعل می‌کند لذا به احادیث او اعتباری نیست.

می‌پرسند می‌گوید: حلوی معاویه چرب‌تر و پاکیزه‌تر است و نماز پشت سر علی ع افضل و برتر است. امیرالمؤمنین ع درباره او می‌فرماید: «الا ان اکذب الناس او قال اکذب الاحیاء علی رسول الله ص لأبوهیرهة الدوسی؛ آگاه باشید تحقیقاً دروغ‌پردازترین مردمان و یا دروغ‌پردازترین زندگان بر رسول خدا ص ابوهیرهة دوسی می‌باشد.»

عایشه و عمر از جمله کسانی هستند که در مقابل احادیث او موضع‌گیری کرده تا جایی که عمر او را کذاب خوانده و تازیانه زده و او را از بیان روایت منع نموده است.

او از شاگردان نامدار کعب الاحبار یهودی بوده است و یکی از کسانی است که بیشترین اسرائیلیات را در دین وارد کرده تا جایی که کعب درباره‌ی او می‌گوید: ندیدم کسی را که تورات نخوانده از ابوهیره به تورات آشناتر باشد.

بسی جای تأمل است که ابوهیره می‌گوید در میان اصحاب رسول خدا کسی بیشتر از من حدیث بیان نکرده مگر عبدالله بن عمر بن عمرو عاص چرا که او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم.

و بسیار ناگوار است که ابوهیره اعتراف می‌کند که احادیثی را از پیامبر روایت کرده است که آن احادیث را از پیامبر شنیده است چنانچه احمد بن حنبل امام حنبله به سند خود روایت کرده است: ابوهیره حدیثی را روایت کرد، حاضران به او گفتند: این حدیثی که نقل کردی از پیامبر است یا از کیسه‌ی خودت می‌باشد؟ ابوهیره گفت: این را که نقل کردم از کیسه خودم می‌باشد. بخاری در صحیح خود داستان را چنین نقل می‌کند: به ابوهیره گفتند این حدیث را از پیامبر شنیده‌ای؟ ابوهیره گفت: نه این حدیث از کیسه‌ی خودم می‌باشد. باز هم احمد در مسندش نقل می‌کند: ابوهیره حدیثی روایت کرد به این عنوان که آن را از پیامبر شنیده است لیکن در آخر حدیث گفت این حدیث از کیسه‌ی خود من است.

او نزد عثمان بن عفان و بنی امیه دارای جایگاه بالایی می‌باشد چراکه احادیث دروغین فراوانی را در راستای سیاست‌های بنی امیه بیان می‌کند. علماء اهل سنت به تدلیس و دروغ‌گویی او اذعان دارند تا جایی که ابن کنیر می‌گوید: «کان ابوهیره یدلس ای یروی ما سمعه من کعب و ما سمعه من رسول الله ولا یمیز هذا من هذا» ابوهیره در روایت کردن تدلیس می‌کرد. بدین صورت که آنچه را که از کعب شنیده بود و آنچه را از پیامبر شنیده بود، همه را برای مردم روایت می‌کرد و روایت کعب را از روایت پیامبر جدا نمی‌ساخت اما با تمامی این احوال اهل سنت و جماعت احترام خاصی برای او قائل هستند و روایات او را به عنوان روایت الاسلام قبول دارند و به سخن او احتجاج می‌کنند و معتقدند که او از علی بن ابیطالب ع اعلم است.

ابوهریره می گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «لا تشدّ الرجال الّا الى ثلاثة مساجد: المسجد الحرام و مسجدی هذا و المسجد الأقصى»^۱ بار سفر بسته نمی شود مگر برای سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد خودم و مسجد الأقصى.

این روایت به شکل دیگری نقل شده است: «انّما يسافر الى ثلاثة مساجد؛ مسجد الكعبة و مسجدی و مسجد ايليا*»^۲ تنها به سوی سه مسجد می توان سفر نمود: مسجد کعبه و مسجد من و مسجد ایلیا.

همین روایت به صورت دیگری از ابوهریره نقل شده است: «لا تشدّ الرجال الّا الى ثلاثة مساجد: المسجد الحرام و مسجد المدينة و مسجد بيت المقدس».^۳

حال اگر از سند این روایت اغماض کنیم و شخصیت ابوهریره را مورد بررسی قرار ندهیم و فرض کنیم که این روایت از پیغمبر اکرم ﷺ صادر گردیده است چند نکته پیرامون این روایت باید بیان نمود:

الف) دو حرف «لا» و «الّا» در روایت، دلالت بر حصر می کند یعنی فقط به این سه مسجد سفر نمائید. حرف «الّا» موجود در روایت از ادات حصر می باشد پس نیاز به مستثنی و مستثنی منه می باشد. مستثنی در این جمله «ثلاثة مساجد» می باشد امّا مستثنی منه محذوف است دربارهی مستثنی منه دو احتمال در این روایت مطرح است:

نخست: «الی مسجد من المساجد» و دیگر: «الی مكان من الامكنه».

اگر احتمال دوم در نظر گرفته شود و بگوییم روایت به این شکل بوده است:

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۴۷۳ ح ۷۲۰۸ و ص ۵۴۲، ح ۷۶۷۸؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۱۱۳۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۸۳، ح ۵۱۱ و ۵۱۳؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۱۶، ح ۲۰۳۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۲، ح ۱۴۰۹.

* ایلیا اسم شهر بیت المقدس می باشد.

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۸۳، ح ۵۱۳؛ البیهقی فی سننه، ج ۵، ص ۲۴۴.

۳. المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۲۵۹، ح ۱۳۲۸۳؛ المعجم الأوسط، ج ۱۰، ص ۱۹۱، ح ۹۴۱۵.

«لا تشدّ الرجال الی مکان من الامکنه الا الی ثلاثة مساجد...» در اینجا سفر از هر نقطه به نقطه‌ی دیگر حرام می‌باشد و فقط سفر به این سه مسجد جایز است که بطلان این احتمال مشخص و معلوم است.

اگر کسی بگوید منظور این روایت فقط سفرهای معنوی مثل زیارت قبور امامان علیهم‌السلام می‌باشد و سفرهای دیگر مانند سفر برای تفریح و تفرّج اشکالی ندارد، این نظریه نیز باطل و قابل پذیرش نمی‌باشد؛ زیرا در این صورت تمام سفرهای معنوی جز سفر به این سه مسجد ممنوع خواهد بود؛ خواه سفر برای زیارت مسجدی باشد و خواه برای زیارت مکان دیگر و اشخاص دیگر.

بنابراین باید احتمال اول در این روایت لحاظ شود و بگوییم روایت به این شکل می‌باشد: «لا تشدّ الرجال الی مسجد من المساجد الا الی ثلاثة مساجد...» و قرائن قطعی این احتمال را تقویت می‌نماید؛ زیرا استثنا در این روایت استثنای متصل می‌باشد و در استثنای متصل، مستثنی منه باید از جنس مستثنی باشد. در این روایت مستثنی، مساجد سه‌گانه می‌باشد پس مستثنی منه باید لفظ مساجد باشد و اگر کسی بگوید: استثنا در این روایت منفصل می‌باشد، باید در جواب او بگوییم: استثنای منفصل خلاف ظاهر در استثنا می‌باشد و ظهور استثنا در اتصال است و برای استثنای منفصل نیازمند قرینه می‌باشیم.

از طرف دیگر شارع مقدس مسافرت‌هایی را جعل کرده که سفرهای معنوی محسوب می‌شود و به سوی مساجد نمی‌باشد. اگر شخصی برای حج تمتّع، مُحرم گردد، باید به عرفات، مشعر و منی مسافرت نماید و همه می‌دانند که عرفات خارج از حرم امن الهی است پس هرگاه مسافرت معنوی جز به این سه مسجد، حرام باشد پس چرا سفر به عرفات، مشعر و منی، جایز می‌باشد؟!

از سوی دیگر قرآن کریم و روایات سفرهایی را برای شخص ترسیم می‌نماید که این سفرها مصداق اتمّ عبادت است و مورد رغبت در شریعت می‌باشد.

همانند سفر برای جهاد در راه خدا، صلّه رحم، دیدار والدین، طلب علم و...

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ

وَلْيَنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ^۱ چرا از هر جمیعتی گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند، باشد که [از مخالفت با خدا و عذاب او] پرهیزند.

اگر این آیه در کنار فرمایش رسول اکرم ﷺ قرار گیرد، پیغمبر اکرم می‌فرماید هیچ سفر معنوی جایز نمی‌باشد و قرآن می‌گوید سفر کنید و به مراکز علم و فقاہت بروید، آگاهی کسب کنید و به سوی وطن خویش برگردید و پیغمبر اکرم ﷺ که نمی‌تواند خلاف سخن خداوند، حرف و کلامی را بیان نماید؟! و نسبت چنین دستوری به پیامبر اکرم ﷺ ممکن نیست در نتیجه باید گفت احتمال اول در مستثنی منه قابل پذیرش می‌باشد.

حال اگر استدلال ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب به روایت «لا تشد الرحال الا ثلاثة مساجد» را کنار سنت وارده از پیامبر اکرم ﷺ قرار دهیم، استدلال ایشان به طور کلی روی به بطلان می‌گذارد، چراکه محدثان نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ روزهای شنبه، پیاده و گاه سواره به مسجد قبا^۲ می‌رفته و دو رکعت نماز می‌گزارده است.^۲ و جای شگفتی از علمای وهابی است که این روایت را در کتاب صحیح بخاری نظاره می‌کنند و حال آنکه صحیح بخاری نزد آنها از جامع‌ترین و صحیح‌ترین کتاب‌هاست و نظیر آن را در صحیح مسلم^۳

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

* مسجد قبا: قبا دهی است در دو میلی مدینه که رسول خدا ﷺ در زمان هجرت از مکه به مدینه وارد آنجا شدند و در آنجا مسجدی به همین نام را بنا کردند و آن اولین مسجدی است که در اسلام ساخته شد که دارای احترام خاصی است تا جایی که قرآن می‌فرماید: ﴿لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ فِيهِ رَجُلٌ يَجُوبُ أَنْ يَتَطَهَّرُوا﴾. (سوره توبه، آیه ۱۰۸)

۲. عن ابن عمر قال: كان النبي ﷺ يأتي مسجد قباء كل سبت ماشياً وراكباً وكان عبدالله بن عمر يفعله. (صحیح البخاری، ج ۲، ص ۶۱)

۳. كان رسول الله ﷺ يأتي مسجد قبا ركباً و ماشياً فيصلي فيه ركعتين. (صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۷)

می‌نگرند و باز فتوا می‌دهند که فقط سفر به قصد زیارت سه مسجد مذکور در روایت جایز می‌باشد و حال آنکه سیوطی درباره‌ی بخاری و مسلم می‌گوید:

فما من صحیح کالبخاری جامعاً ولا مسند یلفی کمسند أحمد غزالی در کتب احیاء العلوم می‌گوید: قسم دوم از مسافرت این است که برای عبادت سفر کند، مانند سفر برای جهاد و حج و زیارت قبور پیامبران علیهم‌السلام و صحابه و تابعان و اولیاء و علماء و هر کس که زیارت او در حال حیات مایه تبرک باشد. چراکه زیارت او بعد از فوتش نیز مایه‌ی تبرک می‌باشد پس جایز است که شدّ رحال برای این هدف باشد و این فرموده‌ی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم «لا تشد الرحال الا الی ثلاثة مساجد: مسجدی هذا والمسجد الحرام والمسجد الاقصی» مانع و منافاتی با این مسافرت‌ها ندارد؛ زیرا موضوع در این روایت مساجد می‌باشد و چون دیگر مساجد از نظر فضیلت یکسان می‌باشند، گفته شده است که مسافرت برای آنها جایز نیست و اگر از مسجد صرف نظر کنیم زیارت انبیاء و اولیاء و علماء فضیلت دارد اگرچه از جهت درجات و مراتب نزد خدا متفاوت می‌باشند.^۱

بنابراین اگر بخواهیم جدای از بحث سندی و رجالی، این روایت را بپذیریم باید گفت آنچه از این روایت استفاده می‌شود آن است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: مساجد در فضیلت نزدیک هم می‌باشند مگر این سه مسجد که دارای فضیلت بالایی هستند در نتیجه عاقلانه نمی‌باشد که جهت رفتن به مسجدی رنج

۱. القسم الثانی: وهو ان یسافر لأجل العبادة اما لحج او جهاد... ویدخل فی جملته: زیارة قبور الانبیاء: و زیارة قبور الصحابة والتابعین وسائر العلماء والأولیاء وکلّ من یتبرک بمشاهدته فی حیاته یتبرک بزیارته بعد وفاته ویجوز شدّ الرحال لهذا الغرض ولا یمنع من هذا قوله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «لا تشد الرحال الا الی ثلاثة مساجد: مسجدی هذا والمسجد الحرام والمسجد الاقصی» لأن ذلك المساجد، فانها متماثلة فی الفضیلة بعد هذه المساجد واما فلا فرق بین زیارة قبور الانبیاء والأولیاء والعلماء فی اصل الفضل وان كان یتفاوت فی الدرجات تفاوتاً عظیماً بحسب اختلاف درجاتهم عندالله. (احیاء علوم الدین للغزالی، ج ۲، ص ۲۴۷، کتاب آداب السفر طبعة دارالمعرفة بیروت، الفتاوی الكبرى، ج ۲، ص ۲۴)

سفر را بر خود تحمیل نمایید و مسافرت کنید مگر آنکه بخواهید به یکی از مساجد سه گانه یعنی مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد بیت المقدس سفر کنید. بنابراین نهی وارده در این روایات نه تنها نهی تحریمی بلکه تنزیهی و کراهتی هم نمی باشد بلکه بر فرض صدور، نهی ارشادی یعنی ارشاد به حکم عقل می باشد. به عبارت دیگر از روایت استفاده می شود که: عمر انسان ارزش دارد و انسان عاقل عمر خود را صرف سفر بیهوده نمی کند و مساجد در فضیلت نزدیک به یکدیگر می باشند و در نزدیک ترین مسجد عبادات خود را انجام بده.

البته این فرمایش حضرت رسول ﷺ تخصیص دارد. مساجدی داریم که ثواب نماز در آنجا بسیار زیاد است همانند مسجد کوفه^۱ و مسجد قبا^۲ و حائر حسینی^۳

۱. محمد بن حسن و علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن عمرو بن عثمان عن محمد بن عبدالله الخزاز عن هارون بن خارجه عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قال لي: يا هارون بن خارجه كم بينك وبين مسجد الكوفة يكون ميلاً؟ قلت: لا. قال فتصلي فيه الصلوات كلها؟ قلت: لا. فقال اما لو كنت بحضرة ارجوت الا تفوتني فيه صلاة وتدرى ما فضل ذلك الموضوع؟ ما من عبد صالح ولا نبي الا وقد صلى في مسجد كوفان حتى رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اسرى الله به قال له جبرئيل عليه السلام: تدرى اين انت يا رسول الله الساعة انت مقابل مسجد كوفان قال: ما ستأذن لي ربي حتى آتية فاصلي فيه ركعتين فاستأذن الله عزوجل فاذن له وان ميمنته لروضة من رياض الجنة وان وسطه لروضة من رياض الجنة وان مؤخره لروضة من رياض الجنة وان الصلاة المكتوبة فيه لتعدل الف صلاة وان النافلة فيه لتعدل خمس مائة صلاة وان الجلوس فيه بغير تلاوة ولا ذكر لعبادة ولو علم الناس مافيه لأتوه ولو صبراً قال لي سهل وروى لي غير عمرو: ان الصلاة فيه لتعدل بحجة وان النافلة فيه لتعدل لعمره. (الكافي، ج ۶، ص ۶۵۸، ح ۱ دارالحديث) باب فضل المسجد الاعظم بالكوفة وفضل الصلاة فيه والمواضع المحبوبة فيه

۲. عن سهل بن حنيف عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من توضأ فاسبغ الوضوء وجاء مسجد قبا وصلى فيه ركعتين كان اجر عمرة وفي بعض الاخبار عدل عمرة رسول عليه السلام شرف النبي ص ۴۴۶ وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتى مسجدى مسجد قبا فصلى فيه ركعتين رجع بعمره وكان صلوات الله عليه ياتيه فيصلي فيه بأذان واقامة. (لوامع صاحبقراني، ج ۳، ص ۲۱۷)

۳. حدثني ابي وجماعة مشايخي عن سعد بن عبدالله عن ابي عبدالله الجاموراني الرازي عن الحسن بن علي بن ابي حمزة عن الحسن بن محمد بن عبدالكريم ابي علي عن المفضل بن عمر عن جابر الجعفي قال قال ابو عبدالله عليه السلام للمفضل في حديث طويل في زيارة قبر الحسين عليه السلام: ثم تمضي الي صلاتك ولك بكل ركعة

←

و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام^۱ که در روایات ثواب زیادی برای آنها نقل شده است و با توجه به آنها می‌توان حکم ثواب را به حرم سائر سائر ائمه اطهار علیهم السلام تسری داد. چراکه سایر امامان علیهم السلام در امامت با علی بن ابیطالب علیه السلام اشتراک دارند. از طرف دیگر در روایات آمده است که اگر کسی برای طلب ثوابی که به او رسیده باشد عملی را انجام دهد، خدا آن ثواب را به او می‌دهد.^۲

پس می‌توان نتیجه گرفت آنچه وهابیت در مورد سفر برای زیارت قبور بیان می‌کند قابل پذیرش نیست و این روایت سنداً و دلالتاً دارای اشکال است و نمی‌توان طبق فتوای وهابیت قائل به حرمت سفر برای زیارت قبور شد.

حرمت روشن نمودن چراغ نزد قبور

روشن نمودن چراغ، نزد قبور یکی از محرّمات نزد وهابیون می‌باشد که آن را عملی حرام معرفی نموده و از جمله افعال مشرکین به حساب می‌آورند. لذا ملاحظه می‌شود که در قبرستان بقیع و ضریح مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله چراغی موجود نمی‌باشد.

علماء وهابی تک روایتی را که در کتب عامه بیان شده است، به عنوان دلیل و مستند این فتوا اقامه می‌کنند و مستند دیگری در این باره ندارند. ابن عباس

رکعتها عنده کتاب من حجّ الف حجة واعتق الف رقبة وکانما وقف فی سبیل الله الف مرة مع نبی مرسل.

(کامل الزیارات ص ۲۵۱ الباب الثالث والثمانون ان الصلاة الفریضة عنده تعدل حجة و النافلة عمره ح ۲)

۱. روی ان الصلاة عند قبر علی علیه السلام بمائتی الف صلاة كشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء ط. الحدیثة ج ۳ ص ۶۷؛ الفقیه، ج ۱ ص ۲۲۸؛ التهذیب ج ۶، ص ۳۱ روی خالد بن ماد قلنسی عن الصادق علیه السلام انه قال: مکة حرم الله و حرم رسوله و حرم علی بن ابیطالب علیه السلام و الصلاة فیها بمائة الف صلاة و الدرهم فیها بمائة الف درهم و المدينة حرم الله و حرم رسوله و حرم علی بن ابیطالب علیه السلام الصلاة فیها بعشرة آلاف صلاة و الدرهم فیها بعشرة آلاف درهم و الکوفة حرم الله و حرم رسوله و حرم علی بن ابیطالب علیه السلام الصلاة فیها بالف صلاة و سکت عن الدرهم. (من لا یحضره الفقیه ج ۱، ص ۲۲۸)

۲. عن ابی عبدالله علیه السلام من سمع شیئاً من الثواب علی شیء فصنعه کان له وان لم یکن الحدیث کما بلغه. (الکافی، ج ۳، ص ۲۲۵، ح ۱)

می گوید: همانا رسول خدا ﷺ زنان زیارت کننده ی قبرها و کسانی را که بر روی قبرها مسجد می سازند و چراغ روشن می کنند، نفرین و لعن کرده است.^۱ لذا به شیعه اشکال می کنند که چراغ های بسیاری در حرم های معصومین علیهم السلام و نزد قبور روشن است در حالی که این عمل حرام است.

این تک روایت باید از نظر سند و دلالت مورد بررسی قرار گیرد تا صحّت دلالت آن بر حرمت روشن نمودن چراغ نزد قبور مشخص گردد. در کتب اهل سنت سه طریق برای این روایت ذکر شده است:

الف) طریق حسان بن ثابت

ب) طریق ابن عباس

ج) طریق ابو هریره

ابن ماجه در سنن خود، هر سه طریق حدیث را ذکر می کند،^۲ احمد بن حنبل در مسند خویش دو طریق را برای این حدیث بیان می نماید،^۳ و ترمذی^۴ و ابوداود^۵ نیز فقط یک طریق را برای این روایت نقل می کنند و دو شیخ بزرگ اهل سنت - بخاری و مسلم - این روایت را اصلاً بیان نکرده و آن را به طور کلی طرد کرده اند.

اگر به بررسی این سه سند پردازیم، به خوبی معلوم می گردد که هر سه طریق ضعیف است. در طریق اول که به حسان بن ثابت شاعر معروف برمی گردد، شخصی به نام عبدالله بن عثمان بن خثیم به عنوان یکی از راویان مطرح می شود.

۱. عن ابن عباس أنّ رسول الله ﷺ لعن زائرات القبور والمتخذين عليها المساجد والسرج. (السنن نسایی، ج ۳، ص ۷۷، ط مصر) این روایت به این صورت نیز بیان گردیده است: «لعن رسول الله زائرات القبور والمتخذين عليها المساجد والسرج».

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۲.

۳. طریق حسان بن ثابت و ابوهریره مسند احمد، ج ۳، ص ۴۴۲؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۲۷ و ۳۵۸.

۴. طریق ابوهریره سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۷۰.

۵. طریق ابن عباس سنن ابی داود، ج ۳، ص ۳۱۸.

ابن دورقی در مورد او به نقل از ابن معین می گوید که: «احادیثه لیست بالقویة».^۱
 ابی حاتم نیز می گوید: «لا یحتج به لانه ضعیف».^۲
 نسایی می گوید: «لین الحدیث»^۳ او هر چیزی که به نظرش می رسد نقل می کند
 در نتیجه اعتباری به او نیست.

ضعف دوم در طریق حسان بن ثابت وجود شخصی به نام عبدالرحمن بن
 بهمان است که هیچ کس به جز عبدالله بن عثمان بن خیثم از او روایت نقل
 نکرده است لذا ابن مدینی درباره او می گوید ما عبدالرحمن بن بهمان را
 نمی شناسیم.^۴

وجود این دو راوی ضعیف، طریق اول را از لحاظ سندی تضعیف می کند و
 این روایت را از اعتبار ساقط می نماید.

در طریق دوم که به ابن عباس می رسد، ابوصالح که نامش باذان است، وجود
 دارد. ابوحاتم در موردش می گوید: «لا یحتج به»^۵ و نسایی می گوید: «لیس بثقة»^۶ و
 ابن عدی می گوید: از پیشوایان گذشته کسی را نمی شناسم که او را در مقام توثیق
 پسندیده باشد و رضایت به او داده باشد.^۷

در طریق سوم که به ابوهریره برمی گردد، اگر از ابوهریره صرف نظر بشود،
 شخصی به نام عمر بن ابی سلمة وجود دارد که نسایی در مورد او می گوید: «لیس
 بالقوی»^۸ و ابن خصیمه می گوید: «لا یحتج بحدیثه»^۱ ابن معین هم می گوید: «هو

۱. خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۶۹؛ کشف الارتیاب، ص ۳۳۱.

۲. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۵۹.

۳. همان مصدر.

۴. همان مصدر.

۵. همان، ج ۲، ص ۵۵۱.

۶. همان مصدر.

۷. همان مصدر.

۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۳۳.

ضعیف^۲ و ابوحاتم نیز می‌گوید: «لا یحتج به»^۳. بنابراین در هر سه طریق روایت، افراد ضعیفی وجود دارند که شاید به همین دلیل بخاری و مسلم در صحاح خود این روایت را نقل نکرده‌اند. در نتیجه این روایت از لحاظ سندی، ضعیف می‌باشد. در مقام دلالت این روایت بر حرمت نیز باید گفت: اگر موارد استعمال لعن در روایات را مشاهده کنیم و آنها را بررسی نماییم در اکثر موارد لعن بر معنای کراهت دلالت می‌کند و حرمت از آنها استفاده نمی‌شود. برای مثال در روایت آمده است که ملعون است کسی که بارش را به دوش دیگران می‌اندازد.^۴ در روایت دیگری آمده است: کسی که در خانه تنها بخوابد،^۵ ملعون است و کسی که تنها غذا بخورد، مورد سرزنش و نفرین واقع می‌گردد.^۶ در روایت دیگری نیز آمده است: کسی که امروز او از روز قبلش بدتر باشد، ملعون است.^۷ از این موارد در روایات بسیار است و اکثر آنها برای کراهت استعمال می‌شود. در روایت مورد بحث نیز اگر بگوییم که لعن موجود در آن بر حرمت دلالت

۱. همان مصدر.

۲. همان مصدر.

۳. همان مصدر.

۴. علی بن محمد بن بندار عن احمد بن ابی عبدالله عن ابی الخزرج الانصاری عن علی بن غراب عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ملعون من القی کله علی الناس. (کافی، ج ۹، ص ۵۲۵)

۵. ملعون من بات وحده فی بیت. (الدرر التجفیة، ج ۳، ص ۷۵)

۶. ملعون من اکل زاده وحده. (همان)

۷. قال الصادق علیه السلام: من استوی یوماه فهو مبغون ومن کان آخر یومیه شرهما فهو ملعون ومن لم یعرف الزیادة فی نفسه کان الی النقصان اقرب ومن کان الی النقصان اقرب فالموت خیر له من الحیاة. (الامالی للصدوق، ص ۶۶۸ المجلس الخامس والتسعون، ح ۴)

نمی‌کند^۱ و از آنجایی که سند روایت ضعیف است، بیش از حکم کراهت از آن استفاده نمی‌شود، به این معنا که روشن نمودن چراغ نزد قبور مکروه است و از آنجایی که گفته‌اند: کل مکروه جایز، چنین کاری اشکال ندارد.

اگر کسی دلیل کراهت را نپذیرد و بگوید: لعن به معنای دوری از رحمت پروردگار است و بر حرمت دلالت می‌کند، در جواب او باید گفت: این روایت مختص به صدر اسلام و در مورد قبور مشرکین می‌باشد که رسول خدا ﷺ از رفتن زنان نزد قبر و روشن کردن چراغ و عبادت نمودن در کنار قبور آنها نهی فرموده است. و در صورتی که بگوید: این روایت مطلق است و «الف» و «لام» آن از نوع جنس است و لفظ قبور جمع می‌باشد، لذا دلالت بر عموم می‌کند و نمی‌توان گفت این روایت مختص به صدر اسلام و مربوط به قبور مشرکین است، در جواب ایشان باید گفت: ادله شرعیه دلالت بر تعظیم و تکریم انبیاء و پیامبران، اوصیاء و اولیاء دارد چه در قید حیات باشند و چه از دنیا مفارقت کرده باشند. و این رجحان شرعی شامل قبور ایشان نیز می‌گردد و این روایت را نمی‌توان حمل بر قبور انبیاء و اوصیاء و اولیاء نمود.

بر فرض که این روایت را بپذیریم، باید در توجیه و توضیح آن گفت: این روایت بر قبوری حمل می‌شود که روشن نمودن چراغ در آنجا هیچ فایده‌ای ندارد و کسی از این روشنائی بهره‌ای نمی‌برد و موجب اسراف و تبذیر می‌شود. ولی اگر بر این روشنائی نفعی حاکم باشد و مردم از نور آن بهره‌برداری نمایند و استفاده‌ی عقلایی بر آن حمل گردد، از ذیل این روایت، این نوع روشنائی خارج شده و بر کراهت و یا حرمت، حمل نمی‌گردد و از موارد استثنا قلمداد می‌شود. چنانچه بعضی از شارحان به این مطلب اشاره نموده‌اند.

عزیزی در شرح جامع الصغیر می‌گوید: «محل ذلک حیث لا ینتفع بها الاحیاء الی

۱. لعن رسول الله زائرات القبور والمتخذین علیها المساجد والسرج.

ان قال فان كان هناك من ينتفع به صح ذلك^۱ حرمت در جایی است که افراد زنده از آن هیچ استفاده‌ای نکنند پس اگر از این چراغ شخصی استفاده می‌کند، روشن نمودن چراغ نزد قبر اشکالی ندارد.

سندی در حاشیه‌ای که بر سنن نسایی نوشته، می‌گوید: «والنهی عنه لانه تضييع مال بلا نفع»^۲ نهی موجود در روایت به سبب آن است که از بین رفتن مال بدون هیچ‌گونه نفع و بهره‌برداری اتفاق می‌افتد، پس اگر نفعی بر آن مترتب گردد، حرمتی از آن استفاده نمی‌شود.

شیخ حنفی در حاشیه جامع الصغیر در مورد این روایت می‌گوید: «یحرم اسراج القندیل علی قبر الولی ونحوه حیث لم یکن ثم من ینتفع به لما فیہ من اضاعه المال لا لغرض شرعی»^۳ روشن کردن چراغ بر قبر ولی خدا حرام است و این در صورتی است که کسی از آن چراغ نفعی نبرد چراکه زائل کردن مال محسوب می‌شود اما اگر به خاطر غرض شرعی این نورافشانی و روشنایی صورت پذیرد، هیچ اشکالی ندارد.

صاحب جامع الاصول می‌گوید: «ولا یجوز السرج علی القبور لانها اضاعه المال الا اذا كان هناك احد من الاحیاء فیجوز له السراج»^۴.

بنابراین اگر روایت را صادر شده از جانب پیامبر ﷺ بدانیم و سند آن را کامل فرض کنیم و دلالت آن بر نهی را بپذیریم و بگوییم شامل قبور انبیاء و اولیاء می‌شود، باید گفت بزرگان عامه این روایت را حمل بر مواردی می‌نمایند که نفع و فایده‌ی عقلایی وجود ندارد.

۱. شرح جامع الصغیر، ج ۳، ص ۱۹۸.

۲. سنن نسایی، ج ۴، ص ۹۵.

۳. کشف الارتیاب، ص ۳۳۹.

۴. جامع الاصول، ج ۱، ص ۳۸۱.

سیره مسلمین در روشن نمودن چراغ نزد قبور

از طرف دیگر اگر به سیره‌ی مسلمین اعمّ از شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز مراجعه گردد، به روشنی می‌توان فهمید که روشن کردن چراغ بر سر قبرها امری رایج و متداول بوده است که به چند نمونه اشاره می‌گردد:

الف) خطیب بغدادی (م ۴۰۳ هـ) در تاریخ بغداد می‌گوید: ولید برایم نقل کرد که شیخی از فلسطین برایم نقل کرد که بنای کوچک سفید رنگی نزدیک دیوار قسطنطنیه - مکانی در ترکیه امروزی - دیده که می‌گفتند: قبر ابی ایوب انصاری مصاحب رسول خدا ﷺ بوده. پس نزدیک آن رفتم و قبرش را در آن ساختمان کوچک دیدم در حالیکه روی آن لوستری (قندیلی) آویزان بود که با زنجیری آن را آویخته بودند.^۱

ب) ابن جوزی در المنتظم در حوادث سال ۳۸۶ هـ.ق می‌گوید: مردم بصره در ماه محرم ادعا کردند که قبر کهنه‌ای را یافته‌اند که در آن بدن تازه‌ای با لباس و شمشیر وجود داشته و آن متعلق به زبیر بن عوام بوده است تا آنجا که می‌گوید: اثیر ابوالمسک عنبر بر روی قبر آن ساختمانی بنا کرد و آنجا را مسجد قرار داد و لوسترها و وسیله‌ها و حصیرها و لوازم دیگر را به آنجا بردند و در آنجا افرادی به عنوان حفاظت اقامت کرده و موقوفاتی برایش وقف نمودند.^۲

ج) صاحب انوار القدسیه درباره‌ی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌گوید: قبر ایشان در بغداد مشهور است و بر روی آن ساختمان بزرگی قرار دارد که درون

۱. قال الولید: حدّثنی شیخ من اهل فلسطین أنّه رأى بنیة بیضاء دون حائط القسطنطنیة فقالوا: هذا قبر ابی ایوب الانصاری صاحب النبی ﷺ فأتیّت تلك البنیة فرأیت قبره فی تلك البنیة وعلیه قندیل معلق بسلسلة. (تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۴)

۲. فمن حوادث فی سنة ۳۸۶ ان اهل البصرة فی شهر المحرم ادعوا انهم کشفوا عن قبر عتیق فوجدوا فیہ میتاً طریاً ثیابه و سیفه وانه الزبیر بن العوام فأخرجوه وکفّنوه ودفنوه بالمرید بین الدربین و بنی علیه الاثیر ابوالمسک عنبر بناءً وجعل الموضع مسجداً ونقلت الیه القنادیل والآلات والحصر والسادات واقیم فیہ قوام وحفظه ووقف علیه وقوفاً. (المنتظم، ج ۱۴، ص ۳۸۳)

آن لوسترهایی از طلا و نقره در آنجا نصب شده است و انواع آلات و فرش‌های بسیاری در آن ساختمان یافت می‌شود.^۱

همانطور که مشاهده می‌کنید اهل سنت نیز و شیعیان بر سر قبر اولیاء الهی چراغ روشن کرده‌اند و سیره ایشان از صدر اسلام تا امروز بر این امر دلالت می‌کند و روایت مورد استدلال وهابیون با این سیره تنافی دارد. در نتیجه در جایی که سیره متشرعه مسلمین با روایتی تنافی پیدا کند، مسلمانان به آن روایت عمل نمی‌کنند و آن را معتبر نمی‌دانند.

تاریخچه تخریب قبور توسط وهابیت

وهابیت بنای ساختمان برای قبور را از مصادیق شرک می‌داند و اگر برای یک قبر چهار دیوار و گنبد و یا ساختمانی بنا گردد، فرمان به وجوب تخریب آن ساختمان را صادر کرده و آن ساختمان را مصداقی از شرک معرفی می‌کند.

اولین فتاوی تخریب قبور

اگر به فتاوی علمای اهل سنت از صدر اسلام تا زمان ابن تیمیه مراجعه شود اثری از وجوب تخریب قبور در فتاوی آنها مشاهده نمی‌گردد تا آنکه ابن تیمیه در قرن هشتم بر وجوب هدم و از بین بردن بنای قبور فتوا صادر می‌کند و آن را از مصادیق شرک می‌داند. ابن تیمیه می‌گوید: تمامی ائمه اسلام اتفاق نظر دارند که بناهایی که بر قبور ساخته می‌شود و آنها را محلی برای عبادت قرار می‌دهند و نزد آنها نماز خوانده می‌شود، مشروعیتی ندارد.^۲

ابن قیّم شاگرد ابن تیمیه نیز به تبعیت از استاد خویش می‌گوید: واجب است

۱. وقبره هناک مشهور یزار وعلیه مشهد عظیم فیه من قنادیل الذهب والفضة وانواع الآلات والفرش مالا یحد. (الانوار القدسیه، ص ۳۸ ط السعادة بمصر؛ وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۱۰)

۲. اتفق ائمة الاسلام علی انه لا یشرع بناء هذه المشاهد التی علی القبور ولا یشرع اتخاذها مساجد ولا تشرع الصلاة عندها. (مجموعه الرسائل والمسائل، ج ۱، ص ۵۹ و ۶۰)

هر ساختمانی که بر روی قبور ساخته می‌شود، منهدم و خراب شود و جایز نیست که بعد از قدرت بر تخریب آن ساختمان‌ها، حتی برای یک روز آن ساختمان‌ها باقی بماند.^۱

زمان اولین تخریب قبور

در آغاز قرن سیزدهم هجری قمری، محمد بن عبدالوهاب به تبعیت از ابن تیمیه دستور تخریب ساختمان‌های ساخته شده بر قبور را صادر کرد و طرفداران او ده سال بعد از وفات او در روز عید غدیر در سال ۱۲۱۶ هـ با بیست هزار نیرویی که از نجد با خود همراه داشتند به کربلای معلی یورش برده و وارد شهر شده و چند هزار نفر از مردم را قتل عام نموده و اموال مردم و طلا و جواهر و خزائن حرم مطهر را به غارت می‌برند.

دو سال بعد، در روز هشتم محرم سال ۱۲۱۸ هـ. ق به مکه یورش برده و آنچه از قبرها و گنبدها که در مکه بود، تخریب نموده و به قبرستان جنة المعلات که معروف به قبرستان ابوطالب است، حمله کرده و قبر ابوطالب عليه السلام و حضرت خدیجه عليها السلام و عبدالمطلب و هر قبری که دارای گنبد و قبّه بود را تخریب کرده و جواهرات موجود در آنجا را به یغما بردند و در سال ۱۲۱۹ هـ. ق حمله دیگری به مکه می‌کنند.

در سال ۱۲۲۱ هـ. ق به مدینه منوره حمله کرده و اموال مردم را به غارت و سرقت برده و آنچه در ضریح پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از جواهرات، الماس‌ها و شمشیرهای جواهرنشان در آنجا موجود بود را به سرقت می‌برند.

در روز نهم ماه صفر در سال ۱۲۲۱ هـ. ق شهر نجف را محاصره کرده اما علماء نجف به ریاست شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمته الله مقاومت نموده و مانع ورود ایشان به شهر می‌شوند.

۱. يجب هدم المشاهد التي بنيت على القبور ولا يجوز ابقاؤها بعد القدرة على هدمها وابطالها يوماً واحداً.
(زاد المعاد، ص ۶۶۱)

در خانه این شیخ بزرگوار سردابی به نام سرداب وهابیت موجود است که ایشان دستور دادند تمامی کتاب‌های نفیس را به آنجا منتقل نمایند و زن‌ها و بچه‌ها را در آن سرداب جا دادند تا از حمله وهابیون در امان بمانند. در سال ۱۳۴۳ ه. ق این گروه وحشی دوباره به مکه هجوم آورده و آنجا را تصرف می‌کنند و دست به تخریب قبور می‌زنند. در همین سال این گروه ضالّه به مدینه منوره یورش برده و این مصیبت را با قبرستان بقیع انجام داده و قبور را با خاک یکسان می‌کنند. در روز ۹ شوال سال ۱۳۴۴ ه. ق قبور باقیمانده در بقیع را تخریب نموده و به سمت گنبد خضراء حضرت رسول اکرم ﷺ حرکت می‌کنند. اما از حرکت جهانی مسلمین ترسیده و از تعرض به قبر نبی اکرم ﷺ منصرف می‌شوند.^۱

استفتاء تخریب قبور و معنای آن

بعد از تخریب بقیع پادشاه سعودی مورد اعتراض شدید مسلمانان واقع می‌شود و برای جلوگیری از هرگونه اقدام، یکی از قضات نجد به نام سلیمان بن بلهید را به مدینه می‌فرستد تا در مورد ساختمان‌های بنا شده بر قبور اولیاء الهی از علماء مدینه استفتاء نماید و پانزده نفر از علماء مدینه آن را امضا نمودند. برخی بر این باورند که ابن بلهید، خود استفتاء و جواب آن را تنظیم نموده و با زور شمشیر و تطمیع علماء اهل سنت مدینه امضای این استفتاء را از ایشان

۱. در خاطرات یکی از درباریان شاه ایران آمده است شخصی از ابن سعود سؤال می‌کند چرا با قبرستان بقیع چنین کاری را کردید؟ در پاسخ می‌گوید: خود شما خواستار همین امر بودید؟! پدر هویدا - هویدا که نخست‌وزیر شاه مخلوع ایران می‌باشد - سفیر اعظم ایران در حجاز بوده و فردی بهایی مسلک می‌باشد. او چنین امری را از پادشاه سعودی درخواست کرده و در مقابل این عمل وهابی‌ها هیچ اعتراضی نمی‌کند. برعکس پدر اسدالله اعلم که از خان‌های بیرجند می‌باشد نزد پادشاه سعودی می‌رود و با هدایای گرانبها از او درخواست می‌کند تا یک مسلمان شیعه در موسم حج در مسجدالحرام با شهادت ثلاثه اذان بگوید و چنین امری محقق می‌شود.

گرفته است. چراکه فتوا مخالف با فتوای آباء و اجداد و تمامی علماء سلف می باشد که داعیه حفظ آثار نبوی ﷺ را داشته اند. از طرف دیگر با امضاء نکردن آن محکوم به شرک می شدند و مهدور الدم معرفی می گشتند.

روزنامه ام القری در تاریخ ۱۷ شوال سال ۱۳۴۴ ه. ق این استفتاء و جواب آن را منتشر نموده است و تاریخ خود استفتاء را ۲۵ ماه رمضان بیان می کند. اگر تاریخ ۲۵ رمضان صحیح باشد، وهابیون باید قبل از تخریب بقیع این استفتاء را نشر می دادند تا زمینه‌ی فکری و روانی عمومی را فراهم نمایند و بعد از آن تخریب صورت بگیرد. اما با نشر این استفتاء ۹ روز بعد از تخریب بقیع، معلوم می شود که تاریخ این استفتاء جعلی است تا به افکار عمومی تزریق شود که تخریب مستند به استفتاء است.

متن استفتاء به شرح زیر می باشد:

«ما قول علماء المدينة المنورة - زادهم الله فهماً وعلماً - فی البناء علی القبور واتخاذها مساجد، هل هو جائز أم لا؟»

و اذا كان غير جائز بل ممنوع منهى عنه نهياً شديداً فهل يجب هدمها ومنع الصلاة عندها ام لا؟

وإذا كان البناء في مسبلة كالبقيع وهو مانع من الانتفاع بالمقدار المبني عليه فهل هو غضب يجب رفعه لما فيه من ظلم المستحقين ومنعهم استحقاقهم أم لا؟»

علماء مدینه منوره که خدا فهم و دانش آنان را روزافزون نماید، درباره ساختن بناء بر قبور و مسجد قرار دادن آن چه می گویند؟ آیا جایز است یا نه؟

اگر جایز نمی باشد و به شدت در اسلام ممنوع می باشد آیا تخریب و ویران کردن و جلوگیری از گزاردن نماز در کنار آن لازم و واجب است یا نه؟

اگر در یک زمین وقفی مانند بقیع که قبّه و ساختمان بر روی قبور مانع از استفاده از قسمت هایی است که روی آن قرار گرفته است آیا این کار، غضب قسمتی از وقف محسوب نمی شود به نحوی که هر چه زودتر باید رفع گردد تا ظلمی که بر مستحق شده است از بین برود.

در جواب این استفتاء آمده است:

«أما البناء على القبور فهو ممنوع اجماعاً لصحة الاحاديث الواردة في منعه ولهذا افتى كثير من العلماء بوجوب هدمه مستندين بحديث علي - رضى الله عنه - انه قال لأبى الهياج: الا ابعثك على ما بعثنى عليه رسول الله ان لا تدع تماثلاً أأا طمسته ولا قبراً مشرفاً أأا سوّيته»

ساختمان بنا شده بر قبور بنا بر اجماع با استناد به احادیثی که بر ممنوعیت آن دلالت می‌کند ممنوع می‌باشد به همین خاطر بسیاری از علماء بر تخریب و ویران کردن قبرها فتوا داده‌اند و به حدیثی از علی رضی الله عنه استناد می‌کنند که به ابی هیاج می‌گوید: من تو را بر کاری مبعوث می‌کنم که رسول خدا مرا برای آن برانگیخت. هیچ تصویری را نمی‌بینی مگر اینکه آن را محو کن و قبری را مشاهده نمی‌کنی مگر اینکه آن را مساوی و برابر با سطح زمین قرار ده. در طول تاریخ اسلام سه نفر به این فتوا عمل نموده‌اند: ابن تیمیه و ابن قیم و محمد بن عبدالوهاب و طرفداران او.

با توجه به جواب مذکور دو نکته قابل بررسی می‌باشد:

الف) اجماع علماء بر وجوب تخریب بناء بر قبور

ب) حدیث ابی هیاج از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که باید به بررسی آنها پردازیم.

ساختن بناء بر قبور اولیاء

برای به دست آوردن اجماع در مسأله‌ی وجوب تخریب قبور اولیاء الهی که وهابیت بر آن تکیه نموده است، آیات قرآن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

آیا دلیل قرآنی بر وجوب تخریب قبور وجود دارد و این عمل از مصادیق

شرک به خدا محسوب می‌شود یا نه؟!

قرآن کریم به صورت مستقیم متعرض به این مسأله نشده است اما می‌توان از

کنار هم گذاشتن آیات شریفه قرآن، حکم بناء بر قبور را استنباط نمود.

استنباط ساختن بناء از آیات قرآن

آیه اول: تعظیم شعائر الهی

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْظُمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾^۱ و کسی که شعائر الهی را بزرگ بشمارد، پس این عمل قطعاً از تقوای دل‌ها حکایت می‌کند.

منظور از شعائر الهی که خداوند بزرگداشت آن را نشانه تقوای قلب می‌داند، چیست؟

خداوند تبارک و تعالی مصادیقی از شعائر الله را در آیات قرآن بیان می‌نماید، آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾^۲ به راستی که صفا و مروه از جمله شعائر الهی می‌باشند. صفا و مروه کوه‌هایی در مکه هستند که سعی نمودن در حج بین این دو کوه انجام می‌گیرد.

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾^۳ شتران قربانی را برای شما از شعایر خدا قرار دادیم.

یکی از اقسام حج، حج قران می‌باشد که حج‌گزار قربانی را با خودش می‌برد. غالباً این قربانی شتر بوده است و به خاطر آنکه با شتران دیگر اشتباه نشود یا آن را علامت می‌زدند و یا یک قلاده‌ی مخصوص را به گردن آن شتر می‌انداختند.

این شتر دارای احکام مخصوصی تا قبل از قربانی شدن می‌باشد، از جمله آن احکام این است که نمی‌توان سوار بر آن شتر شد و باید خوراک و آب برای او تأمین گردد و بار نهادن بر روی آن ممنوع می‌باشد و نمی‌توان او را خرید و فروش نمود. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: شتر قربانی با دیگر شترها تفاوت دارد و از آنجایی که قرار است در این سفر الهی قربانی شود، منتسب به

۱. سوره حج، آیه ۳۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۸.

۳. سوره حج، آیه ۳۶.

پروردگار می‌باشد. در ایام حج، حاجی باید در مزدلفه وقوف داشته باشد و این مکان را مشعرالحرام می‌نامند چون شخص برای خدا و به دستور خدا در آنجا وقوف دارد.

در مناسک حج، عرفات و مزدلفه و منی را مشاعر می‌گویند^۱ و شخص به دستور پروردگار و برای جلب رضایت الهی باید در آنجا وقوف داشته باشد.

حال سؤال اینجاست که آیا شعائر الهی منحصر به این موارد است یا آنکه این چند عمل از مصادیق آن می‌باشند؟

اگر به معنای لغوی شعائر توجه شود، باید گفت: شعائر کلمه‌ای جمع است که مفرد آن شعیره به معنای علامت و دلیل می‌باشد و شعائر الله به علامت‌ها و نشانه‌هایی که انسان را به سوی خدا رهنمون می‌کند و دلالت و هدایت به سوی پروردگار است گفته می‌شود.

البته باید این نکته را در نظر گرفت که آنچه در عالم هستی وجود دارد، دلالت بر خدا و هادی به سوی پروردگار است. اما شعائر الهی آن علامت‌ها و نشانه‌های خاصی است که انسان را مستقیم به سوی خداوند هدایت می‌کند و نشان‌دهنده تقوای قلبی انسان می‌باشد.

حال سؤال اینجاست آیا پیامبران و اوصیاء ایشان که تمام هستی خود را در راه خدا تقدیم کرده‌اند و عُمر خویش را در راه دعوت به توحید و هدایت مردم به دین خدا صرف کرده و در این راه از جان و مال و حتی از رفاه و آسایش خویش گذشته‌اند، مصداق شعائر الله نمی‌باشند؟

در اینجا طبق قیاس اولویت به راحتی می‌توان ثابت کرد که انبیاء و اوصیای ایشان و حتی علماء و دانشمندان دینی از آن شتر قربانی که در حج قران احترام پیدا کرده و دارای احکام خاصی شده کمتر نمی‌باشد و از مصادیق اتم و اکمل شعائر الهی می‌باشند.

۱. ﴿فَإِذَا أَقْتُمُ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾. (سوره بقره، آیه ۱۹۸)

پس در نتیجه، در جایی که صفا و مروه، منی و عرفات که از جمله جمادات در عالم هستی می‌باشند، از شعائر الهی محسوب می‌شود و به سبب وابسته بودنشان به پروردگار استحقاق احترام و تعظیم پیدا می‌کنند، اولیاء الهی نظیر انبیاء و اوصیای آنها و دانشمندان که جان خویش و عمر شریف خود را فدای ارتقای دین الهی و ارشاد و هدایت خلق خدا نموده‌اند، احترامشان چه در زمان حیاتشان و چه بعد از مرگشان واجب می‌باشد و نشان‌دهنده تقوای قلبی افراد است و نمی‌توان ادعا کرد که با مرگ ایشان همه چیز پایان یافته و نعوذ بالله باید محل دفنشان تخریب و به زباله‌دانی تبدیل گردد؟!^۱

بله، اگر قبور اولیاء الهی دارای بارگاه و گنبد باشد و مکانی برای نماز و دعا و مناجات مردم و جایگاهی پاکیزه و مرتب، نه تنها از ایشان تکریم نموده و ایشان را بزرگ و باعظمت دانسته‌ایم بلکه آنجا محلی برای توجّه به خدا و دلیل و راهنمایی به سمت خدا می‌باشد. همان‌طور که در روایت آمده است «علیکم باتیان المساجد فانها بیوت الله فی الارض».^۱

اگر شما به قبور انبیاء گذشته، نگاه کنید به راحتی درمی‌یابید که صاحب گنبد و بارگاه می‌باشند و منعی از این حرکت در طول تاریخ صورت نگرفته است. در فلسطین در شهر الخلیل بارگاه حضرت ابراهیم علیه السلام واقع است. در شوش، دانیال نبی علیه السلام مدفون است و بارگاه دارد و در توپسرکان و اصفهان انبیاء بنی اسرائیل صاحب بارگاه و عبادتگاه مخصوص می‌باشند و احترام به اولیاء الله بعد از فوتشان یک امر فطری و عقلی می‌باشد و نوعی تجلیل محسوب می‌شود.

در دنیای امروز برای تجلیل از بزرگان درگذشته هر کشوری، افراد میهمان را بر سر مزارشان می‌برند یا نمادی را برای ایشان ساخته و میهمان را وادار به احترام به او نموده تا از مقام آنها تجلیل به عمل آید و تا گذشت زمان سبب فراموش شدن آن بزرگ و فراموشی عملکرد او نشود و این یک امر فطری و عقلانی می‌باشد.

۱. امالی الصدوق، ص ۳۵۸، مجلس السابع والخمسون، ح ۸.

اگر به سیره وهابیت در این امر دقت شود، این فرقه‌ی ضالّه و پیروان خبیث آن، با تخریب قبور انبیاء و اوصیاء و اولیاء و کسانی که تمام عمرشان آینه‌ی تمام‌نمای حق بوده و جلوه‌ای از پرتو ربوبیت پروردگار بوده‌اند، به آنها اهانت کرده‌اند. اگر به قبرستان بقیع و مدینه‌ی منوره نگاه شود، می‌بینیم که تمام مدینه آباد است، اما بقیع مکانی خاکی و مخروبه می‌باشد.

سؤال اینجاست که آیا بناء بر قبور اولیاء الله و پاکیزه نگه داشتن قبور ایشان تعظیم و احترام به ساحت ایشان محسوب می‌شود یا از بین بردن قبور ایشان و جلوگیری از زیارت آنان و تبدیل قبور ایشان به خرابه‌ای مهجور؟! طبق آیات قرآن باید بنا و نشانه‌ای را برای آن کسانی که عمرشان را صرف ارتقاء دین خدا کرده و جانشان را در راه خدا داده‌اند و عمری را از خدا اطاعت کرده و سبب هدایت خلق گردیده‌اند، ساخت و مزارشان را پاکیزه و تمیز نگهداری کنیم که این امر نشان‌دهنده تقوای قلبی انسان می‌باشد.

آیه دوم: مودت

خداوند تبارک و تعالی اجر رسالت پیامبر اکرم ﷺ را دوستی خویشاوندان آن حضرت قرار داده است و می‌فرماید: ﴿قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱ ای پیامبر بگو: من برای رسالتم اجری از شما درخواست نمی‌کنم مگر دوستی با نزدیکانم.

در این آیه چند نکته قابل تأمل می‌باشد:

الف) در تفسیر مجمع البیان شأن نزولی برای آیات ۲۳ تا ۲۶ سوره شوری از زبان پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که در آن آمده است: «هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ وارد مدینه شد و پایه‌های اسلام محکم گردید، انصار گفتند: ما خدمت رسول خدا ﷺ می‌رسیم و عرض می‌کنیم: اگر مشکلات مالی پیدا شد، این اموال ما بدون هیچ‌گونه قید و شرط در اختیار شما قرار داد. هنگامی که این سخن را

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

خدمت حضرتش عرض کردند، آیه مودت نازل شد و پیامبر ﷺ آن را برایشان تلاوت کرد سپس فرمودند: نزدیکان مرا بعد از من دوست بدارید و آنها با خوشحالی و رضا و تسلیم از محضرش بیرون آمدند. اما منافقان گفتند: این سخنی است که او بر خدا افترا بسته و هدفش این است که ما را بعد از خود در برابر خویشاوندانش ذلیل کند، آیه بعد نازل شد و پاسخ ایشان را بیان کرد. پیامبر ﷺ به سراغ آنان فرستاد و آیه را بر آنها تلاوت کرد. گروهی پشیمانی شدند و گریه کردند و سخت ناراحت گشتند. آیه‌ی بعد نازل شد و پیامبر اکرم ﷺ به سراغ ایشان فرستادند و آنها را بشارت دادند که توبه‌ی خالصانه آنان مقبول درگاه خدا واقع گشته است.^۱

بنابراین مودت در حق نزدیکان رسول اکرم ﷺ به عنوان اجر رسالت بر تمامی مسلمانان واجب شده است.

ب) قطعاً مصداق اتمّ و اکمل نزدیکان حضرت رسول ﷺ، فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد.

اگر به آیه شریفه ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾^۲ و شأن نزول آن مراجعه گردد، مشاهده می‌شود، زمانی که این آیه شریفه نازل گردید پیامبر اکرم ﷺ فدک را به حضرت فاطمه اطهر علیها السلام بخشیدند پس مشخص می‌شود که مصداق نزدیکان ایشان فاطمه

۱. ذکر ابوحمزة الثمالی فی تفسیره حدیثی عثمان بن عمیر عن سعید بن جبیر عن عبدالله بن عباس: ان رسول الله ﷺ حین قدم المدینة واستحکم الاسلام قالت الانصار وفيها بینها ناتی رسول ﷺ فنقول له ان تعروک امور فهذه اموالنا تحکم فیها غیر حرج ولا محظور علیک فاتوه فی ذلک فنزلت ﴿قُلْ لَّا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَىٰ﴾ فقرأها علیهم وقال تودون قرابتی من بعدی فخرجوا من عنده مسلمین لقوله فقال المنافقون ان هذا لشیء افتراء فی مجلسه اراد بذلك ان یذلنا لقرابته من بعده فنزلت ﴿أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا﴾ فأرسل الیهم فتلاها علیهم فیکوا واشتد علیهم فانزل الله «و هو الذی یقبل التوبة عن عباده فارسل فی اثرهم فبشرهم وقال «ویستجیب الذین آمنوا وهم الذین سلموا». (مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۴)

۲. سوره اسراء، آیه ۲۶.

زهرا علیها السلام و فرزندان ایشان می‌باشند.^۱

در ذیل آیه مودّت نیز روایاتی وارد شده که از مصادیق قربای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد و ایشان در جواب فرمودند: آنان علی و فاطمه و فرزندان ایشان می‌باشند.^۲

(ج) مودّت به معنای اظهار محبت و دوستی نسبت به شخصی می‌باشد. چه بسا انسان فردی را دوست دارد ولی علاقه‌ی خویش را به ملکه بروز و ظهور نمی‌رساند. اما گاهی علاقه‌مندی خویش را نسبت به شخص، با عمل و گفتار اظهار می‌کنید. این اظهار علاقه را مودّت می‌گویند.

(د) بر هر مسلمان واجب است بر طبق این آیه، نسبت به ذوی القربای رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، اظهار دوستی و محبت نماید.

۱. اخبرنا السيد ابوالحمد مهدی بن نزار الحسینی قراءة قال حدثنا ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله الحسکانی قال حدثنا الحاكم الواحد ابو محمد قال حدثنا عمر بن احمد بن عثمان شفاهاً قال اخبرني عمر بن حسن بن علی بن مالک الأحمس قال حدثنا حسن بن حسین قال حدثنا ابومعمر سعید بن خثیم و علی بن القاسم الكندی و یحیی بن یعلی و علی بن مسهر عن فضل بن مرزوق عن عطیة العوفی عن ابی سعید الخدری قال لما نزل قوله ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقًّا﴾ اعطی رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمة فداً (مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۳۴) فی عیون الاخبار فی باب ذکر مجلس الرضا علیه السلام مع المأمون فی الفرق بین العترة و الأمة حدیث طویل و فیه قالت العلماء فاخبرنا هل فسر الله تعالی الاصفیاء فی الكتاب؟ فقال الرضا علیه السلام فسر الاصفیاء فی الظاهر سوى الباطن فی اثنی عشر موطناً و موضعاً فاول ذلك قوله عزوجل الى ان قال صلی الله علیه و آله و الآية الخامسة قول الله تعالی ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقًّا﴾ خصوصية خصم الله الغدير الجبار بها و اصطفاها علی الامة فلما نزلت هذه الآية علی رسول الله صلی الله علیه و آله قال: ادعوا لی فاطمة فدعیت له فقال صلی الله علیه و آله: یا فاطمة قالت: لبيک یا رسول الله فقال هذه فدک هی مما لا یوجف علیه بخیل ولا رکاب و هی لی خاصة دون المسلمین فقد جعلتها لک لما امرنی الله به فخذیها لک ولولک فهذه الخامسة. (تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۵۴، ج ۱۵۶)

۲. فرات قال حدثني الحسين بن سعید قال حدثنا محمد بن علی بن خلف العطار قال حدثنا الحسين بن الاشقر عن قیس بن الربیع عن الأعمش عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما نزلت الآية: ﴿قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ قلت یا رسول الله من قرابتک الذین افترض الله علينا مودتهم قال علی و فاطمه و ولدهما ثلاث مرأت یقولها. (تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۸۸، ج ۵۱۶)

با توجه به این نکات، آیا تخریب قبور نزدیکان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مکانی که ایشان دفن گردیده‌اند و تبدیل آنجا به خرابه و نعوذ بالله مزبله کردنش عرفاً و شرعاً اظهار محبت و مودت در حق ایشان محسوب می‌شود؟! یا مطلب کاملاً برعکس می‌شود؟! اگر قبور ایشان محلی پاکیزه و تمیز و دارای مسجد و ساختمانی آبرومند باشد، اظهار محبت و مودت نسبت به نزدیکان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌باشد؟

اگر اظهار مودت به عقل سلیم و عرف واگذار گردد، به راحتی درمی‌یابد که بناء بر قبور اهل البیت علیهم السلام نوعی اظهار محبت و مودت به ایشان می‌باشد و این عمل، یک عادت عرفی در تمامی اقوام و ملت‌های جهان است که به قبور بزرگان احترام می‌گذارند و با حاضر شدن بر سر مزار او، اظهار محبت می‌کنند و مرسوم است که شخصیت‌های علمی و سیاسی را در محل‌های مخصوص دفن می‌نمایند به نحوی که قابل دسترسی و مشهور می‌باشد.

اگر به تاریخ مراجعه شود، همزمان با منقرض شدن سلطنت بنی امیه، قبور ایشان توسط بنی العباس تخریب شد و قبور شکافته شد و استخوان‌های ایشان را بیرون آورده و آتش زدند. این عمل عادتاً به خاطر قطع علائق همگانی به گذشته و از بین بردن آثار به جا مانده انجام می‌شد تا با این عمل، تنفر و انزجار و دشمنی نسبت به صاحب قبور به عرصه‌ی ظهور برسد.

متوکل عباسی (لعنة الله علیه) که یکی از خلفای عباسی و از جمله علمای طراز اول و مفتی محسوب می‌شود، چندین بار قبر شریف امام حسین علیه السلام را تخریب نمود و این موضوع در تاریخ ثبت گردیده است.^۱

حال این موضوع را به عقل و عرف واگذار می‌نماییم که آیا کار متوکل عباسی در زمان خودش و نیز عمل وهابیت در حال حاضر، اظهار محبت و مودت در حق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است یا اظهار دشمنی با ایشان محسوب می‌شود؟!

۱. فرهنگ شیعه، ص ۱۲۳.

آیه سوم - اصحاب کهف

در قرآن داستان اصحاب کهف به تفصیل بیان گردیده و حتی سوره‌ای به نام ایشان متبرک گردیده و از مقام و رتبه و منزلتشان در نزد پروردگار خبر می‌دهد. یکی از نکاتی که در این داستان مورد توجه می‌باشد، از آیات پیرامون این داستان استفاده می‌گردد که تعظیم قبور مؤمنین در امت‌های گذشته و ادیان گذشته و قبل از ظهور اسلام امری شایع بوده است و قرآن، نه تنها آن را بیان فرموده، بلکه نقدی هم بر آن وارد نکرده و با این کار جواز این عمل در شریعت را به اثبات رسانیده است.

قرآن می‌فرماید: زمانی که مردم از داستان اصحاب کهف و محل فوت ایشان مطلع گردیدند، با هم اختلاف پیدا کردند و عده‌ای گفتند: ﴿اٰنۡبۡؤا عَلَیۡهِمۡ بُنَیۡنًا﴾^۱ بنایی بر روی آنها بسازید تا یادی از ایشان باقی بماند. گروهی دیگر گفتند: ﴿لَتَتَّخِذَنَّ عَلَیۡهِمۡ مَّسْجِدًا﴾^۲ حتماً بر روی آنها مسجدی را بنا خواهیم کرد تا آثار معنوی و مادی زیادی در بر داشته باشد. نظر عده‌ی دوم بر این بود که هم بنای یادبودی برای ایشان و هم محلی برای عبادت پروردگار باشد.

مفسرین می‌گویند:^۳ نظریه‌ی اول که گفتند: بنای یادبودی بسازیم، نظریه کافران بود و نظریه‌ی دوم که بنای مسجد بود، از آن مؤمنان، و غلبه نیز با مؤمنین می‌باشد لذا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ الَّذِیۡنَ غَلَبُوۡا عَلٰی اٰمُرِهِمۡ لَتَتَّخِذَنَّ عَلَیۡهِمۡ مَّسْجِدًا﴾^۴. کسانی که به کار آنها اطلاع داشتند گفتند: حتماً بر روی آنها مسجدی را بنا خواهیم کرد. قرآن درباره این داستان می‌فرماید: جایگاه آنها در مرحله اول، محل خواب ایشان بود که بعد تبدیل به قبر آنها شد و سپس تبدیل به مسجد گردید.

۱. سوره کهف، آیه ۲۱.

۲. سوره کهف، آیه ۲۱.

۳. پاسداری از مرقد پیامبران و امامان، ص ۳۶.

۴. سوره کهف، آیه ۲۱.

مسجد، محلی برای عبادت خدا و خانه‌ی خدا در روی زمین می‌باشد.^۱ و همانطور که قرآن بیان می‌کند می‌تواند قبر شخصی به عنوان مسجد اتخاذ گردد. قرآن، داستان اصحاب کهف را بیان می‌نماید و انتقادی بر موضوع مسجد شدن قبور اصحاب کهف ندارد و ردیه‌ای بر این موضوع نمی‌زند و حرمت و خط بطلانی را برای این امر ترسیم نمی‌کند؛ در نتیجه جواز ساختن مسجد بر مزار اولیای خدا از آیه استفاده می‌شود. در غیر این صورت قرآن باید متعرض به آن می‌گردید.

برای نمونه می‌توان یادآور شد که در شرایع گذشته نکاح دو خواهر در زمان واحد اشکالی نداشته و مرد می‌توانست در یک زمان دو خواهر را به نکاح خود درآورد. چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام دو خواهر را تزویج می‌کند ولی شریعت مقدس اسلام و قرآن این موضوع را تحریم نموده و می‌فرماید: ﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ﴾^۲ جمع میان دو خواهر در ازدواج مگر آنچه در گذشته واقع شده، حرام می‌باشد. بنابراین اگر بنای بر قبور از دیدگاه قرآن محکوم به حرمت بود، قرآن حتماً متعرض به آن می‌گردید و آن را بیان می‌نمود. و حال آنکه با رجوع به قرآن درمی‌یابیم که هدف از بناء مسجد بر قبور اصحاب کهف را نوعی تکریم و تعظیم از اولیاء الله معرفی می‌کند. زیرا اصحاب کهف پیامبر یا پیامبرزاده نبوده‌اند، بلکه افراد مؤمن و پاک‌طیبتی بودند که در راه حفظ مقدّسات و ایمان خود به غار پناهنده گشتند.

آیه چهارم - خانه‌های منتخب الهی

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكُرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾^۳ [این نور] در خانه‌هایی است که خدا اذن داده [شان و

۱. المساجد بیوت الله فی الأرض، (بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۳۲۶).

۲. سوره نساء، آیه ۲۳.

۳. سوره نور، آیه ۳۶.

منزلت و قدر و عظمت آنها] رفعت یابند و نامش در آنها ذکر شود، همواره در آن خانه‌ها صبح و شام او را تسبیح می‌گویند.

با توجه به این آیه می‌توان استدلالی در جواز بنای بر قبور اقامه نمود. استدلال مذکور بر دو امر زیر مبتنی می‌باشد:

الف) مراد از «بیوت» در این آیه چیست؟

ب) با توجه به عبارت «ان ترفع» چه نوع رفعتی منظور است؟ اگر این دو امر معلوم گردد استدلال تمام می‌شود.

الف) بررسی لفظ «بیوت»: واضح است که مراد از بیوت در این آیه فقط مسجد نمی‌باشد و معنای کلمه‌ی بیوت، اعمّ از مساجد و اماکنی است که خدا در آن یاد می‌شود، خواه مسجد باشد و خواه غیر آن؛ زیرا اگر فقط مسجد منظور بود از کلمه‌ی مساجد در آیه استفاده می‌شد و خداوند متعال می‌فرمود: «فی مساجد اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ» در نتیجه از اطلاق آیه استفاده می‌شود که مراد از بیوت، مکان‌هایی است که خدا در آن مکان‌ها به بزرگی یاد شده است، همانند خانه‌های پیامبران و اوصیای ایشان و اولیاء الهی و صالحین که خداوند در آیه بعد آنها را معرفی می‌نماید و می‌فرماید: ﴿رَجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾^۱ مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد، [و] پیوسته از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می‌شود، می‌ترسند.

این مردان در طول شبانه‌روز به طور مستمر در مساجد سکنی نداشته‌اند، بلکه در خانه‌های خویش نیز به یاد خدا بوده‌اند و خدا را به بزرگی یاد کرده‌اند. بنابراین از مصادیق بارز بیوت در آیه، خانه انبیاء و اوصیاء و اولیاء الهی و بلکه کامل‌ترین مصداق آن می‌باشد؛ زیرا «بیت» به مکانی گفته می‌شود که دارای سقف باشد، از هر نمونه‌ای که قابل تصوّر باشد. لذا در قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَوْ لَأَنَّ يَكُونَ

۱. سوره نور، آیه ۳۷.

النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمُ سُقْفًا مِّنْ فَضَّةٍ^۱ و اگر [بهره‌مندی کفار از انواع نعمت‌های مادی و تهیدستی مؤمنان، سبب] این نبود که همه مردم [به خاطر ضعف ایمان و ناآگاه بودن به حقایق] بر محور کفر امتی واحد شوند، ما برای خانه‌های کافران به [خدای] رحمان سقف‌هایی از نقره قرار می‌دادیم. در حالیکه مسجد می‌تواند غیر مسقف باشد. زیرا مستحب است که برخی از نمازها همانند نماز عید فطر و قربان زیر آسمان خوانده شود و نمونه مشهور از مساجد غیر مسقف، مسجد الحرام می‌باشد که فضای اصلی آن هیچ‌گونه سقفی ندارد. هر چند که دارا بودن سقف برای مسجد مانعی ایجاد نمی‌کند.

پس می‌توان گفت: مقصود از بیوت در آیه اعمّ از مسجد و خانه‌های انبیاء و اولیاء الهی می‌باشد.

ب) بررسی لفظ «أَنْ تُرْفَعَ»: دو احتمال در معنای «رفع» وجود دارد:

۱. مراد از رفعت و بلندی، رفعت مادی و ظاهری می‌باشد. بدین معنا که این خانه‌ای که ذکر خدا در آن برده می‌شود از بقیه‌ی خانه‌ها بلندتر ساخته شود همانطور که خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ^۲﴾ و [یاد کنید] زمانی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند.

۲. مراد از رفعت و بلندی، رفعت مقامی و معنوی می‌باشد. همان‌طور که خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا^۳﴾ و ما ادریس را به مقام بلندی ارتقاء دادیم.

حال اگر معنای اول را در نظر بگیریم معنای آیه واضح است که خداوند اذن داده تا خانه‌های انبیاء و اوصیاء و اولیاء محکم بنا شود و رفیع و بلند گردد برای

۱. سوره زخرف، آیه ۳۳.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۷.

۳. سوره مریم، آیه ۵۷.

آنکه خانه‌ها خودنمایی نماید. بنابراین مراقبت از این خانه و صیانت از آن به نص آیه‌ی شریفه مرغوب و مطلوب خداوند است.

اما اگر معنای رفعت و منزلت معنوی منظور گردد، باید در مقابل عظمت آن سر احترام فرود آورد و از ایشان تجلیل و تکریم به عمل آید.

و بسیار شایسته است که این تجلیل معنوی با یک سری تجلیل‌های مادی همراه باشد. اگر بخواهیم از شخصی که سال‌ها در زمینه‌ای تلاش کرده و خدمات شایان و شایسته‌ای در جامعه انجام داده است تجلیلی به عمل آوریم، این تجلیل هم از شخصیت و مراتب علمی و خدمات او صورت می‌گیرد و هم به صورت یک یادبود و به همراه یک سری از هدایای مادی می‌باشد.

احترام به خانه‌ی کعبه، که بیت الله الحرام است به معنای مراقبت از آن و تمیز و طاهر نگه داشتن آنجا و جلوگیری از تخریب آن می‌باشد.

پس می‌توان نتیجه گرفت معنای رفعت در آیه مذکور شامل رفعت مادی و رفعت معنوی بوده و این دو معنا قرین یکدیگر می‌باشد.

نکته مهمی که در این میان حائز اهمیت است آن است که تعدادی از انبیاء و اوصیای ایشان و اولیاء الهی در خانه‌های خودشان مدفون می‌باشند که در صدر آنها وجود نازنین افضل الانبیاء و خاتم الانبیاء محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد که در خانه‌ی خودشان مدفون می‌باشند.

ایشان قطعاً و یقیناً از بزرگ‌ترین و ظاهرترین مصادیق آیه می‌باشد که خداوند درباره آنها و خانه‌هایشان می‌فرماید: «فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكُرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ». ^۱

سؤال اینجاست، این خانه‌هایی که خداوند اذن در بلند شدن و رفعت آن داده است، آیا باید تخریب شود؟

در شهر سامراء دو امام معصوم - امام هادی و امام حسن عسکری عَلَيْهِمَا السَّلَام -

۱. سوره نور، آیات ۳۶ و ۳۷.

مدفون می‌باشند و محل دفنشان منزل شخصی ایشان می‌باشد. عمری این دو امام بزرگوار - که درود و رحمت خدا بر ایشان باد - در آن خانه زندگی کرده و سال‌ها در آنجا عبادت نموده و پروردگار را تسبیح کرده‌اند. آیا سزاوار است که خانه ایشان و محل دفن ایشان توسط وهابیت تخریب گردد؟

آیا خانه پیغمبر اکرم ﷺ که فتوا به تخریب آن می‌دهند، واجب است که خراب گردد در حالی که خداوند اذن در بلند شدن و رفعت آن داده است؟ خانه‌ی ام المؤمنین خدیجه کبری رضی الله عنها که در کنار مسجد الحرام واقع شده و پیغمبر اکرم ﷺ از ۲۵ سالگی تا زمان هجرت خویش در آن زندگی کرده‌اند، نفس کشیده و تسبیح و تقدیس خداوند را به جا آورده است را، در طرح توسعه‌ی مسجد الحرام خراب نمودند و به اقرار مهندسین خودشان تبدیل به مستراح و دستشویی شده است! آیا این خانه مصداق آیه شریفه نمی‌باشد؟ آیا سزاوار است کسانی که با پیغمبر اکرم ﷺ و خانه‌ی او چنین می‌کنند، خودشان را موخذ خالص و دیگران را مشرک بدانند؟!

امثال این قضایا در مکه و مدینه بسیار است. اگر دقت بشود هر شخصی خانه‌ای در دنیا دارد که در آن زندگی کرده و یک خانه آخرتی که در ظاهر، قبر خانه آخرتی او می‌باشد و مقبره هر کس خانه‌ی اوست. آیا باید این خانه مورد احترام قرار بگیرد و یا تخریب گردد؟!

با توجه به آیه‌ی شریفه نه‌تنها از بین بردن قبور و مرقد افراد مخصوصاً انبیاء و اوصیاء و اولیاء الهی جایز نیست، بلکه این قبور و بنای ساخته شده بر آن باید رفیع و بلند و مستحکم و طیب و طاهر باقی بماند. چراکه هم گذشتگان در آن تسبیح گفته‌اند و هم نسل امروز و فردا باید در آن خداوند را تقدیس نمایند.

بعد از آنکه انبیاء، اوصیاء و اولیاء الهی، روحشان به بهشت برزخی منتقل می‌شود و یا در قیامت زنده می‌شوند و به بهشت دائم می‌روند بحث دیگری است که در جای خود قابل بحث است.

در روایتی از کتاب شواهد التنزیل آمده است: رسول خدا ﷺ آیه ﴿فِي بُيُوتِ

أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيَذَكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْأَغْدُوِّ وَالْأَصَالِ * رَجُلٌ لَّا تَلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ
وَلَّا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿﴾
را قرائت فرمود. مردی بلند شد و گفت: ای رسول خدا ﷺ این خانه‌ها چگونه
خانه‌هایی هستند؟ ایشان فرمودند: خانه‌های انبیاء. ابوبکر بلند شد و گفت: ای
رسول خدا ﷺ آیا این خانه از جمله خانه‌های انبیاء می‌باشد؟ - و اشاره به سوی
خانه علی و فاطمه علیهم‌السلام کرد - نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: بله. این خانه از برترین
خانه‌ها و بالاتر از خانه پیامبران گذشته می‌باشد.^۱

در این روایت خانه علی و فاطمه علیهم‌السلام افضل از خانه‌ی انبیاء علیهم‌السلام معرفی شده
است و بلکه ما مدعی هستیم که علی بن ابیطالب علیه‌السلام افضل از انبیاء علیهم‌السلام از روز
اول خلقت تا زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشد و هم‌ردیف با نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم
می‌باشد لکن نبی نمی‌باشد.

آیا می‌شود درب چنین خانه‌ای را آتش زد و چنین خانه‌ای را تخریب نمود؟
آیا این حرکات مطابق با آیات قرآن بوده است؟!

بررسی دلایل وهابیت بر حرمت بناء بر قبور

الف) اجماع مسلمانان بر حرمت

اولین دلیل وهابیت مبنی بر حرمت ساختمان‌سازی بر قبور، اجماع مسلمانان

۱. حدثنی ابو عبدالله الدینوری قال: حدثنا ابوزرعة احمد بن الحسین بن علی الرازی قال حدثنا ابو العباس
احمد بن محمد بن سعید الهمدانی قال حدثنا المنذر بن محمد القابوسی قال حدثنا ابی قال حدثنا عمی قال
حدثنا الحسین بن سعید قال حدثنی ابی عن ابان بن تغلب عن نفع بن الحارث عن انس بن مالک و عن
بریده قالا قرا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هذه الآیة «فی بیوت اذن الله ان ترفع» الی قوله «والأبصار» فقام رجل فقال:
ای بیوت هذه یا رسول الله؟ فقال: بیوت الانبیاء. فقام الیه ابوبکر فقال: یا رسول الله هذا البیت منها لبیت علی
و فاطمه قال: نعم من افضلها (افاضلها). (شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۳۳، ح ۵۶۷ حسانکی در شواهد التنزیل
در حدیث ۵۶۸ همین روایت را با سند دیگری ذکر می‌کند؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۵۰؛ روح المعانی، ج ۹،
ص ۳۶۷)

بر حرمت می‌باشد.

در پاسخ به این ادعا باید گوشزد کرد که این اجماع از لحاظ فقه اسلامی و همچنین از لحاظ تاریخی مردود است و سیره‌ی مسلمانان با وجود مذاهب متفاوت با اجماع مورد ادعا سازگاری ندارد چرا که از صدر اسلام تا امروز، ساختن بنا بر قبور در بین مسلمانان رایج بوده و جای انکار برای فردی که کمترین اطلاع از اسلام و احکام اسلامی را دارد، باقی نگذاشته است و در این میان فقط ابن تیمیه و طرفداران او فتوا به حرمت بناء بر قبور را فتوا داده و خود را موحد و دیگر مسلمانان را مشرک معرفی می‌نمایند.

اگر به قبور انبیاء گذشته که قبل از اسلام بنا شده است دقت کنید، درمی‌یابید که بعد از حکمرانی اسلام بر کشورها از ساختمان‌ها و بناء قبور انبیاء محافظت شده و هیچ دستور تخریبی صادر نگردیده است. در مکه و در کنار خانه خدا، قبر حضرت اسماعیل علیه السلام و مادرش هاجر و هفتاد نفر از پیامبران خدا قرار دارد که به حجر اسماعیل معروف می‌باشد. در شهر مدینه، در مسجد النبى صلی الله علیه و آله، قبر شریف حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وجود دارد که از روز دفن ایشان تا به امروز دارای ساختمان و بناء می‌باشد.

در شهر جده عربستان، قبر مادر بشریت، حضرت حواء همسر حضرت آدم علیه السلام قرار دارد که نام‌گذاری این شهر به همین خاطر است و دارای آثار مشهوری می‌باشد که وهابی‌ها به دنبال محو آن آثار می‌باشند.

ایران، عراق، سوریه، اردن، فلسطین و مصر به همراه عربستان خود شاهد این سیره مستمره - قبل از اسلام و بعد از آن - بوده‌اند تا جایی که هر غافلی را متذکر می‌کند.

صنعانی که یکی از نویسندگان متعصب وهابی می‌باشد در کتاب خویش به این موضوع اعتراف می‌کند و می‌نویسد: این مطلب - بناء بر قبور - عموم بلاد از مشرق و مغرب را فرا گرفته است و نقطه‌ای از بلاد اسلامی نیست مگر آنکه در آنجا قبر و مشهدی وجود دارد و نوعاً مسجد مسلمانان خالی از قبر و قبرستان

نمی‌باشد و عقل باور نمی‌کند که یک چنین چیزی حرام باشد و علماء اسلام در برابر آن سکوت نمایند.^۱

هر چند در ادامه توجیهاتی را بیان می‌کند، اما باید گفت که توجیهات او پذیرفته نیست. بنابراین دلیل اجماع از وهابیت پذیرفته نیست و این اجماع مردود می‌باشد.

ب) دلالت روایات بر حرمت بناء بر قبور

دلیل دوم وهابیت بر حرمت بناء بر قبور، روایات صحیح‌های می‌باشد که بر حرمت بناء بر قبور دلالت دارد و مدعی هستند که بر اساس این روایات، بسیاری از علماء به وجوب از بین بردن بناء قبور فتوا داده‌اند. در پاسخ باید گفت: تنها یک حدیث مورد نظر علماء وهابی می‌باشد و آن حدیث ابی الهیاج می‌باشد در حالیکه به صورت اغراق‌آمیزی می‌گویند احادیث صحیحه بر این مطلب وجود دارد و از طرف دیگر تنها ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب و طرفداران ایشان حکم به ویران کردن قبور را صادر کرده‌اند و حتی یک عالم شافعی و یا مالکی و یا حنبلی و یا حنفی وجود ندارد که بر وجوب هدم و نابود کردن قبور فتوا داده باشد لذا این دلیل نیز مورد قبول واقع نمی‌شود و برای اثبات آن حدیث ابی الهیاج را مورد بررسی قرار می‌دهیم. حدیث را با سندی از صحیح مسلم نقل می‌کنیم:

حدثنا يحيى بن يحيى وابوبكر بن ابى شيبة و زهير بن حرب قال: يحيى اخبرنا وقال الآخراں حدثنا وكيع بن سفيان عن حبيب بن ابى ثابت عن ابى وائل عن ابى الهياج الاسدى قال لى على بن ابى طالب الا ابعثك على ما بعثنى عليه رسول الله ﷺ ان لا تدع تمثالاً ألسا

۱. ان هذا الامر عم البلاد وطبق الارض شرقاً وغرباً بحيث لا بلدة من بلاد الإسلام ألسا فيها قبور ومشاهد بل هذه مساجد المسلمين غالباً لا يخلو عن قبر او مشهد ولا يسع عقل عاقل ان هذا منكر يبلغ الى ما ذكرت من الشناعة وسكيت عليه علماء الاسلام. (تطهير الاعتقاد، ص ۳۵ و ۳۶، طبعة دارالحكم دمشق ۱۴۱۵؛ تطهير الاعتقاد، ص ۱۷ طبع المنار بمصر؛ كشف الارتباب فى اتباع محمد بن عبدالوهاب، ص ۲۸۹)

طمسته ولا قبراً مشرفاً الا سويته.^۱

یحیی بن یحیی و ابوبکر بن ابی شیبہ و زهیر بن حرب نقل می‌کنند که وکیع بن سفیان از حبیب بن ابی‌ثابت از ابی وائل از ابی الهیاج اسدی نقل می‌کنند که می‌گوید: علی بن ابیطالب به من فرمود: تو را به سوی کاری برمی‌انگیزم که پیامبر خدا ﷺ مرا برای تحقق آن مبعوث می‌فرمود و آن عبارت است از اینکه تمثال و تصویری را مشاهده نمی‌کنی مگر اینکه آن را محو کنی و هر قبر بلندی را قبل از آنکه آن را مساوی و هم‌سطح زمین سازی، رها مکن.

روایت مذکور، عامی است و در روایات شیعه وارد نشده است البته همانند این روایت را شیخ طوسی رحمته الله در کتاب خلاف نقل کرده که از ابی الهیاج نمی‌باشد^۲ و از منابع اهل سنت نقل شده است.

اگر به سند این روایت دقت شود ابی الهیاج، حیان بن حصین اسدی کوفی از اصحاب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه می‌باشد که از علی بن ابیطالب و عمار بن یاسر روایت نقل می‌کند و کاتب ایشان می‌باشد و دو فرزندش جریر و منصور و نیز ابووائل و شعبی از او روایت می‌کنند.

جالب آن است که در تمامی کتاب‌های حدیثی از ابی الهیاج فقط همین روایت آمده است و سیوطی به این مطلب اشاره نموده است.^۳ هر چند که ابی الهیاج خود مورد توثیق است^۴ اما راویان دیگر این حدیث در کتاب‌های رجال مورد جرح و قدح واقع شده‌اند و در نتیجه این روایت از لحاظ سندی

۱. صحیح مسلم، ج ۳، کتاب الجنائز، ص ۶۱؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۵۶ باب ما جاء فی سوية القبر سنن

نسائی، ج ۴، باب تسوية القبر، ص ۸۸.

۲. الخلاف للطوسی، ج ۱، ص ۷۰۷، مسأله ۵۰۵.

۳. شرح سنن النسائی، ج ۴، ص ۸۹؛ حاشیة السندی علی النسائی، ج ۴، ص ۸۸.

۴. معرفة الثقات العجلی، ج ۲، ص ۴۳۵؛ الثقات ابن حبان، ج ۴، ص ۱۷۰.

ضعیف می‌باشد. چهار راوی این روایت عبارتند از: وکیع،^۱ سفیان ثوری،^۲ حبیب بن ابی ثابت^۳ و ابو وائل اسدی^۱ که هر چهار نفر آنها جزء ضعیف می‌باشند و به

۱. نظرات در مورد او چنین است: یک) ابن حجر عسقلانی از قول احمد بن حنبل درباره‌ی وکیع نقل می‌کند: «انه اخطأ فی خمس مائة حدیث». همانا وکیع در پانصد حدیث اشتباه کرده است (تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۲۵) پس معلوم می‌شود که وثاقت و حفظ ندارد.

دو) ابن حجر از قول محمد بن نصر مروزی نقل می‌کند که درباره وکیع می‌گوید: «کان یحدث بآخره من حفظ فیغیر الفاظ الحدیث کانه یحدث بالمعنی ولم یکن من اهل اللسان» (تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۳۰) وکیع حدیث را نقل به معنا می‌کرد و متن و الفاظ حدیث را نقل نمی‌نمود و اشکال وکیع آن بود که زبان عربی را بلد نبوده است و دچار خطا می‌شده است.

سه) ذهبی از قول ابن مدینی می‌گوید: «کان وکیع یلحن ولو حدث بألفاظ کان عجباً» (میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۳۶) وکیع لحن خاصی داشت و در گفتار دچار خطا می‌شد و اگر می‌خواست صحبت کند الفاظ عجیبی را به زبان می‌آورد.

۲. نام کامل او سفیان بن سعید بن مسروق الثوری الکوفی می‌باشد. ابن حجر عسقلانی از قول ابن مبارک می‌گوید: «حدث سفیان بحدیث فحشته وهو یدلس فلما رأنی استحیا وقال: نرویه علیک؟» (تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۱۵، رقم ۱۹۹) سفیان حدیثی را بیان می‌کرد و در حدیث تدلیس می‌کرد و تا مرا می‌دید حیا می‌کرد و می‌گفت: از جانب تو روایت می‌کنیم. و همه می‌دانند که مدلس فاقد ملکه عدالت و فاقد وثاقت می‌باشد. در تعریف تدلیس باید گفت که از فردی روایت بکند و نام آن راوی را بیان نکند و یا اگر بین او و راوی دیگر واسطه‌ای وجود دارد آن را بیان ننماید. و حاکی از آن است که در این فرد ملکه عدالت و یا راستگویی و واقع‌بینی وجود نداشته که غیر واقع را واقع جلوه می‌داده است.

ابن حجر عسقلانی از قول یحیی قطان می‌گوید: «جهد الثوری آن یدلس علی رجلاً ضعيفاً فما امکنه» (تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۱۸) سفیان ثوری کوشش کرد مرد غیر تقه‌ای را برای من تقه قلمداد کند، اما نتوانست.

۳. حبیب بن ابی ثابت قیس بن دینار جزء تابعین می‌باشد. بعضی او را تقه می‌دانند اما ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۷۹ می‌گوید: ابن حبان در ثقات می‌گوید: حبیب بن ابی ثابت شخصی مدلس است و عقیبی درباره او می‌گوید: حبیب مشکل دارد و قطان می‌گوید: او از غیر عطاء احادیثی دارد که کسی از او در آن حدیث تبعیت نمی‌کند و احادیث او محفوظ و صحیح نمی‌باشد.

«قال ابن حبان فی الثقات: کان مدلساً وقال العقیبی: غمزه ابن عون و قال القطان: له فیه حدیث عن عطاء لا

←

روایت آنها توجهی نمی‌شود. از طرف دیگر از ابی الهیاج در تمامی کتب حدیثی صرفاً روایت مذکور نقل شده است و باید گفت: فردی که بهره او از علوم نبوی تنها یک حدیث است، ثابت می‌کند که وی محدث نبوده است و اعتماد به ضبط او مشکل خواهد بود.

حال که سند این حدیث دارای اشکالی رجالی از دیدگاه اهل سنت می‌باشد و از حیث سندی ضعیف است، نمی‌توان برای صدور فتوا به آن اسناد کرد. اما از نظر دلالت، این حدیث بر تخریب ساختمان قبور دلالت نمی‌کند و استناد به این حدیث از حیث دلالتی نیز کامل نمی‌باشد. چراکه بر مسطح کردن قبور و پرهیز از بلند بودن آن دلالت می‌کند و هیچ دلالتی بر تخریب ساختمان قبور ندارد.

یتابع علیه ولیست محفوظة وقال ابن خزيمة في صحیحة: كان مدلساً وقال العقبلي: وله عن عطاء احاديث لا يتابع.

۱. هو شقيق بن سلمة الكوفي، كان منحرفاً عن علي بن ابيطالب. قال ابن حجر: قيل لابي وائل: ايها احب اليك علي او عثمان؟ قال: كان علي احب الي ثم صار عثمان. (تهذيب التهذيب، ج ۴، ص ۳۶۲) لفظ احب افضل تفضيل نيست بلکه مراد آن است که علوی بوده و بعد عثمانی مذهب شده است. ابن ابی الحديد می‌گوید: ابووائل از جمله خوارج می‌باشد که عثمانی مذهب است و در مقابل علی ایستاد و به همراه خوارج با علی بن ابیطالب به جنگ پرداخت. (ومنهج ابو وائل شقيق بن سلمة كان عثمانياً يقع في علي عليه السلام ويقال له انه كان يرى رأى الخوارج ولم يتخلف في انه خرج معهم وانه عاد الى علي عليه السلام منيباً مقلعاً روى خلف بن خليفة قال: قال ابووائل: خرجنا اربعة آلاف فخرج الينا علي فما زال يكلّمنا حتى رجع منا الفان وروى صاحب الغارات عن عثمان بن ابى شيبة عن الفضل ابن دكين عن سفیان الثوري قال سمعت ابا وائل يقول: شهدت صفين و بئس الصفوف كانت. قال وقد روى ابوبكر بن عياش بن عاصم ابن ابى النجود قال كان ابو وائل عثمانياً (شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۴، ص ۹۹)

آنطور که ابن حدید می‌گوید عبیدالله بن زیاد لعنة الله عليه او را والی بیت‌المال کوفه کرده بود: «قال ابو وائل: استعملني ابن زياد علي بيت المال بالكوفة» آیا کسی که دشمنی خود را با امیرالمؤمنین علیه السلام اعلام می‌کند موثق است مگر رسول خدا ﷺ نفرمودند: يا علي لا يحبك الا مومن ولا يبغضك الا منافق. (مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹؛ سنن نسایی، ج ۲، ص ۲۷۱)

آنچه باید در دلالت این حدیث مورد بررسی قرار گیرد، دو لفظ «مشرفاً» و «سویته» می‌باشد که در متن حدیث است و در آن آمده است: «ولا قبراً مشرفاً الا سویته».

الف) لفظ «مشرف» که در لغت به معنی برآمده، مرتفع و عالی آمده است. در کتاب قاموس المحيط آمده است: «الشرف محرکة: العلو والمكان العالی والمجد اولاً یكون الا بالآباء أو علو الحسب ومن البعیر: سناعه»^۱ شرف، دو اعراب فتحه دارد و به معنای بلندی و مکان مرتفع و بزرگی می‌باشد که این بزرگی یا به سبب پدران او می‌باشد و یا به خاطر برتری حسب و خانواده او و درباره شتر به برآمدگی کوهان او گفته می‌شود. در کتاب المنجد آمده است: «المشرف من المكان: العالی والمطل علی غیره»^۲ مشرف به مکان بلند و مسلط بر دیگری گفته می‌شود.

ب) لفظ «سویته»: در لغت به معنای مساوی قرار دادن و برابر کردن و هر اعواج و کجی را صاف نمودن است. در قرآن کریم آمده است: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى»^۳ او خدایی است که خلق نموده است و در خلقت او کجی وجود ندارد.

در اینجا با کنار هم گذاشتن دو لفظ «مشرف» و «سویته» می‌توان درباره این حدیث دو احتمال متصور شد:

۱. انهدم و تخریب قبر: وهابیون می‌گویند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوالهیاج دستور می‌دهد قبرهای بلند را ویران کن و آن را با زمین یکسان ساز و هر سقفی که بر قبور ساخته شده را منهدم و تخریب کن.

این احتمال از جهاتی مردود می‌باشد: اولاً لفظ «سویته» به معنی تخریب و ویران کردن نیامده است و اگر منظور انهدم و تخریب بود، چرا امیرالمؤمنین علیه السلام مستقیم به آن اشاره‌ای نفرموده‌اند. ثانیاً اگر منظور تخریب خود قبر بود، اشاره‌ای به سقف و قبّه و گنبد ساخته شده بر قبر ندارد.

۱. القاموس المحيط، ج ۳، ص ۱۵۷ (شرف).

۲. المنجد ماده شرف.

۳. سوره اعلی، آیه ۲.

ثالثاً اگر منظور تخریب قبر بود، چرا هیچ کدام از فقها و علمای اسلامی بر طبق آن فتوا نداده‌اند در حالیکه می‌بینیم برابری قبر با زمین بر خلاف سنت اسلامی است و در سنت نبوی آمده است که قبر مقداری بلندتر از سطح زمین باشد. و تمام فقهای اسلام بر استحباب بلندی قبر از زمین به مقدار یک وجب فتوا می‌دهند.

در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» آمده است: «ویندب ارتفاع التراب فوق القبر بقدر شبر»^۱ مستحب است که خاک قبر به اندازه‌ی یک وجب از زمین بلندتر باشد.
 ۲. مقصود مسطح کردن روی قبر یعنی قبر را مساوی با زمین کن و روی آن را صاف و هم‌سطح و یکنواخت ساز و قبر را به شکل پشت ماهی و کوهان شتر که در میان برخی از اهل سنت مرسوم است، درنیارید که این روایت با این معنا، مؤید مذهب اهل البیت علیهم‌السلام می‌باشد.

شاهد بر این معنا نیز شرح‌هایی است که برای این حدیث آورده‌اند. ابن حجر قسطلانی در «ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری» می‌گوید: سنت در قبر این است که تسطیح شود و هرگز نباید ما سنت را به خاطر اینکه تسطیح شعار روافض و شیعیان است، ترک کنیم. این که می‌گوییم: سنت، تسطیح قبر است با حدیث ابی‌الهیاج منافات ندارد زیرا مقصود برابر کردن قبر با زمین نیست بلکه مقصود این است که در عین ارتفاع از زمین روی قبر مسطح و صاف گردد.^۲
 نووی شارح معروف صحیح مسلم نیز ذیل این حدیث می‌گوید: سنت این است که قبر از زمین زیاد بلند نباشد و به شکل کوهان شتر درنیاید بلکه به مقدار

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۶۸۶.

۲. ولا یؤثر فی افضلیة التسطیح کونه صار شعار الروافض لأن السنة لا تترك بموافقة اهل البدع فیها ولا یخالف ذلك قول علی علیه‌السلام: امرنی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ان لا ادع قبراً مشرفاً إلا سويته لأنه لم یرد تسویته بالارض وإنما اراد تسطیحه جمعاً بین الاخبار نقله فی المجموع عن الاصحاب. (ارشاد الساری شرح فی صحیح البخاری، ج ۲، ص ۴۶۸)

یک وجب بلند و مسطح باشد.^۱

شاهد دیگر این معنا سیره امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافتشان است اگر علی بن ابیطالب علیه السلام خلیفه مسلمین در تمامی بلاد اسلامی بوده است پس چرا به کارگزاران و فرمانداران خود دستور تخریب ساختمان قبور را صادر نفرموده و جز ابی الهیاج شخص دیگری این دستور را نشنیده است و به طور کلی باید گفت تخریب ساختمان قبور با سیره‌ی مسلمین به کلی مخالف است و جوایبه‌ای که علمای وهابی صادر نموده‌اند، جعلی و ساخته‌ی افکار پلید خودشان است.

وهابیت برای اثبات ادعای خود در تخریب ساختمان قبور، استناد به روایات دیگری که ذکر می‌شود، دارد و باید آنها از لحاظ سند و دلالت مورد بررسی قرار گیرد.

۱- ابن ماجه در صحیح خود می‌گوید: «همانا نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله از بنا کردن ساختمان بر روی قبر نهی فرموده است.»^۲

سند این روایت به خاطر وجود شخصی به نام «وهب» ضعیف می‌باشد زیرا ایشان بین هفده نفر مشترک است و در میان این هفده نفر افراد دروغگو و سازنده‌ی حدیث بسیار است^۳ و مشخص نیست «وهب» در این روایت کدامیک از آنهاست. پس روایت از لحاظ سندی بسیار ضعیف است.

۲- احمد بن حنبل نیز در مسند خود روایتی را با دو سند بیان می‌کند:

الف) ام سلمه می‌گوید: همانا رسول خدا از بنای ساختمان قبر یا گچکاری قبر نهی فرموده است.^۴

۱. وقال النووی فی الشرح: قوله «یأمر بتسویتها» و فی الروایة الاخری «ولا قبراً مشرفاً الا سویته» فیه: انّ السنّة ان القبر لا یرفع عن الارض رفعاً کثیراً ولا یسنّم بل یرفع نحو شبر ویسطح وهذا مذهب الشافعی ومن وافقه. (صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۷، ص ۳۶)

۲. حدّثنا محمد بن یحیی، حدّثنا محمد بن عبدالله الرقاشی، حدّثنا وهب، حدّثنا عبدالرحمن بن یزید بن جابر عن القاسم بین مخیمرة عن ابی سعید: ان النبی نهی ان ینبئ علی القبر. (صحیح ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۴)

۳. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۵۰ - ۳۵۵.

۴. حدّثنا حسن حدّثنا ابن لهیعة حدّثنا برید بن ابی حبیب عن ناعم مولی ام سلمة عن ام سلمة قالت: نهی

ب) همانا نبی مکرم اسلام ﷺ از گچکاری قبر یا بنای ساختمان بر روی آن یا نشستن کنار قبر نهی فرموده است.^۱

در سند این دو روایت اخیر شخصی به نام «عبدالله بن لهیعة» وجود دارد که فردی ضعیف است و به سخن او اعتنایی نمی‌شود^۲ در نتیجه این روایت نیز از لحاظ سندی ضعیف می‌باشد.

اما از لحاظ دلالتی در ارتباط با این روایات باید گفت: آیا این نهی دلالت بر حرمت دارد یا کراهت؟ و آیا این نهی مجوز تخریب گنبد و بارگاه و مقبره و انهدام بنای بر قبور است؟ در جواب سؤال اول باید گفت که نهی بر دو قسم است: نهی تنزیهی و کراهتی و نهی تحریمی.

نهی وارده در روایات بالا، نهی تنزیهی و کراهتی می‌باشد و چنین موضوعی در میان روایات بسیار زیاد است. شاهد بر این کراهت، سیره‌ی مسلمین در همه‌ی اعصار از زمان رسول اکرم ﷺ تا به امروز می‌باشد که ایشان، قبور را زیر سقف قرار می‌دادند و یا بنایی بر روی قبر ایشان قرار می‌دادند.

با رجوع به تاریخ، همین یک نکته کافی است که تمامی سیره‌نویسان و تاریخ‌نگاران و محدثان اسلامی نقل کرده‌اند که جسد مطهر پیامبر گرامی اسلام ﷺ به تصریح صحابه، پیامبر در خانه و حجره‌ی همسر خویش عایشه به خاک سپرده شد و صحابه در گزینش محل دفن وی به حدیثی که ابوبکر از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند استناد می‌کنند که هر پیامبری در هر نقطه‌ای که در آن فوت نموده است به خاک سپرده می‌شود.^۳

رسول الله ان ینبی علی القبر او یجصص . (مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۸)

۱. علی بن اسحاق حدثنا عبدالله به لهیعة، حدثی برید بن ابی حبیب عن ناعم مولى ام سلمة ان النبی نهی ان یجصص قبر او ینبی علیه او یجلس. (مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۹)
۲. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۷۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۴۴.
۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۷؛ صحیح الترمذی، ج ۲، ص ۱۳۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۷۱.

اگر واقعاً پیامبر اکرم ﷺ از بناء بر قبور نهی کرده بود چگونه جسد او را در زیر سقف دفن کرده‌اند؟

از طرف دیگر، متشرعه دوست ندارند مرده را عذاب کنند و با انجام یک عمل حرام، وجود نازنین رسول ختمی مرتبت ﷺ را آزار دهند. پس باید گفت این روایات بر فرض صدور، طبق سیره‌ی عملی مسلمین بر کراهت دلالت می‌کند. در سیره بعضی از افراد آمده است که ایشان وصیت می‌کنند که آیه، حدیث و یا شعری بر روی قبر آنها نوشته شود. ذهبی در شرح حال جدش ابن جوزی می‌گوید که او وصیت کرد بر روی قبر او این بیت نوشته شود:

ای بسیار بخشنده، ای که بسیاری از گناهکاران نزد تو آمده‌اند، من مهمانم و سزاوار بر مهمان، جز احسان نیست.^۱

ابن جوزی از جمله اشخاصی است که اوصافی از قبیل: الشیخ، العلامة، الامام، الحافظ، الشیخ الاسلام و... برای توصیف او به کار برده‌اند. حال اگر نوشتن چیزی بر قبر حرام بود، چگونه یک عالم وصیت می‌کند بیتی را بر روی قبرش کتابت کنند؟!

پس همان‌طور که سیره مسلمین نوشتن بر قبر را تأیید می‌کند، بنای ساختمان بر روی قبر نیز اشکالی ندارد.

اگر همان‌طور که وهابیت می‌گوید: ظهور نهی در حرام است و سیره مسلمانان را نمی‌پذیرد در جواب باید گفت: اگر بنای بر قبور حرام است، وجوب هدم بنا از کدام دلیل استفاده می‌شود و اگر کسی این فعل حرام را مرتکب شده است دلیل شما بر هدم بنا و ساختمان قبر چیست؟

نظر علماء درباره بت، این است که: اگر بتی وجود داشته باشد که امروز کسی آن را نمی‌پرستد، هدم و نابود کردن آن ضرورتی ندارد چراکه نسل بت‌پرستان منقرض شده و صرفاً بت سنگی یا چوبی آنها باقی مانده است که برای اطلاع از

۱. مرآة الزمان، ج ۸، ص ۵۰۲.

عقاید پیشینیان در موزه نگهداری می‌شود و مایه‌ی عبرت همگان است. اما اگر بتی است که پرستیده می‌شود، باید نابود گردد از طرف دیگر نیز بین احداث بنا و هدم آن، تفاوت وجود دارد و حرمت احداث غیر از وجوب هدم می‌باشد.

ابن قیّم می‌گوید: از بین بردن و تخریب بنایی که بر قبور ساخته شده است واجب می‌باشد و بقای آن بنا، بعد از قدرت بر نابودی آن برای یک روز هم جایز نمی‌باشد.^۱ سؤالی اینجا مطرح است که آیا محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه و ابن قیّم و امثال اینها بهتر می‌فهمند یا اصحاب رسول خدا ﷺ؟! و چرا هیچ یک از اصحاب، حکم موجود در این روایات را به عنوان حرام مطرح نکرده و چنین برداشتی از این روایات نداشته‌اند؟!

قبر مبارک پیامبر خاتم ﷺ در خانه خودشان می‌باشد و این خانه مسقف بوده است. آیا تفاوتی دارد که قبر زیر سقف قرار بگیرد و یا نخست قبری موجود باشد و سپس بنایی بر روی آن ساخته شود.

یکی از وهابیان معاصر در کتاب خود به نام «ریاض الجنّة» می‌گوید: حرام در آنجا است که قبری داشته باشیم و بنایی بر آن ساخته شود اما اگر مکانی مسقف باشد و بعد شخصی را در آنجا دفن کنیم اشکالی ندارد و به تحقیق او زیر سقف دفن گردیده و بر روی قبرش چیزی ساخته نشده است.^۲

آیا این سخن قابل قبول است؟ و آیا ساختمان و بنای قبر پیامبر اکرم ﷺ همان بنای زمان پیغمبر اکرم است و یا بارها توسط خلفاء و حاکمان وقت تجدید شده است؟ آیا آن سقف تخریب شده و بنای بعدی بر روی قبر پیامبر ﷺ بوده است؟ اگر به تاریخ رجوع شود عمر بن خطاب اولین کسی بود که دستور داد دیواری ساخته شود تا به قبور دسترسی نداشته باشند چراکه مردم می‌رفتند به

۱. يجب هدم الشاهد التي بنيت على القبور ولا يجوز ابقاءها بعد القدرة على هدمها وابطالها يوماً واحداً. (زاد

المعاد في هدى خير العباد ابن قیّم، ص ۶۶۱)

۲. ان الحرام هو البناء على القبر لا الدفن تحت البناء وقد دفن النبي تحت البناء ولم بين على قبره شيئاً.

خاک قبر پیغمبر اکرم ﷺ تبرک پیدا می‌کردند.^۱
 در این دیوار پنجره‌ای وجود داشته که مردم برای زیارت از آن پنجره استفاده می‌کردند و مردم از این پنجره خاک قبر برمی‌داشتند و عایشه دستور داد تا آن پنجره را بستند.^۲

عبدالله بن زبیر نیز این دیوار را تجدید بنا کرد و این دیوار هم خراب شد. عمر بن عبدالعزیز در ابتدای قرن دوم، ساختمان اولیه قبر را به طور کامل تخریب کرد و ساختمان جدیدی را تأسیس نمود. در آن زمان عده‌ای از صحابه پیغمبر ﷺ در قید حیات بودند و تابعین نیز وجود داشتند چرا کسی به این عمل عمر بن عبدالعزیز اعتراض نکرد. او خانه را با سنگ مرمر پوشاند.

در زمان متوکل و مستعصم عباسی، آن خانه دوباره با سنگ مرمر پوشانیده شد. عمل بازسازی در زمان المقتدی انجام گردید در آن عصر با چوب صندل و آبنوس شبکه‌ی متصل به هم درست کردند. و بر روی دیواری که عمر بن عبدالعزیز ساخته بود، نصب نمودند.

وقتی دیوار خانه در زمان حکومت المستضیء فرو ریخت، دوباره تجدید بنا گردید. حرم شریف در سال ۶۵۴ هـ. ق آتش گرفت در زمان حکومت مستعصم عباسی شروع به تجدید بنای خانه کردند. تعمیر خانه به وسیله آلای که از مصر رسید، تکمیل گردید و از طرف حاکم یمن سقف و ستون خانه را از چوب و الوار گذاشتند. تکمیل نهایی آن، در زمان ملک منصور ایک صالحی حاکم مصر صورت گرفت و گنبدی بر حجره‌ی شریفه بنا نهاده شد. این گنبد کبود رنگ بود و به وسیله احمد بن عبدالقوی در سال ۶۷۸ هـ. ق بنا گردید.

قبر رسول خدا ﷺ زیر سقف است و خلیفه اول و دوم بعد از ایشان - البته از نظر اهل سنت - در کنار ایشان زیر سقف مدفون هستند، چگونه می‌توان پذیرفت

۱. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۱؛ کشف الارتباب، ص ۳۱۴ - ۳۲۲.

۲. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۵۴۴.

که محل دفن پیغمبر اکرم ﷺ دارای گنبد و بارگاهی باشد که از محرمات شرعی محسوب می‌شود و کاری غیر اسلامی می‌باشد؟! اگر به سؤال ابن بلهید و جواب علماء مدینه دقت شود، دروغ وهابیت بیش از پیش روشن می‌شود.

یکی از دروغ‌های وهابیت این است که می‌گویند: تا قرن پنجم چیزی به نام گنبد و بارگاه وجود نداشته است و از قرن پنجم به بعد در بین مسلمانان رواج پیدا کرده است. این ادعا دروغ محض است و تاریخ این دروغ را آشکار کرده است. به عنوان نمونه، چند نفر از صحابه را نام می‌بریم که دارای گنبد و بارگاه بوده و بر قبر ایشان گنبد و بارگاه و یا حداقل سقفی وجود دارد.

سلمان فارسی در سال ۳۶ ه. ق از دنیا رفت. خطیب بغدادی می‌گوید: قبر او هم‌اکنون آشکار و معروف است و در نزدیکی ایوان کسری قرار دارد. بر روی آن ساختمانی احداث شده و خادمی در آنجا اقامت دارد و از آن قبر و ساختمان محافظت می‌کند.^۱

طلحه در جنگ جمل در سال ۳۶ ه. ق کشته شد. ابن بطوطه در سفرنامه خود درباره‌ی بارگاه طلحه بن عبیدالله گویند: قبرش داخل شهر قرار دارد و بر روی آن ساختمانی گنبدی و مسجد بنا شده است. در گوشه مقبره او، مکانی است که به مردم طعام می‌دهند.^۲

ابن جوزی در مورد «زبیر بن عوام» می‌گوید: اثیر ابوالمسک عنبر بر روی قبر زبیر بن عوام بنایی ساخت و آن مکان مسجد گردید. شمعدانی‌ها، حصیرها و فرش‌هایی به آن مکان انتقال دادند و خادمی را به طور دائم در آنجا گذاشته و برای آن موضع وقف کردند.^۳

۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۳.

۲. رحله ابن بطوطه، ج ۱، ص ۱۶۱.

۳. المنتظم، ج ۷، ص ۱۸۷.

ابو ایوب انصاری، در سال ۵۲ هـ در روم از دنیا رفت. خطیب بغدادی در تاریخش گفته: ولید گوید: پیرمردی از اهل فلسطین برای من تعریف کرد: ساختمان سفیدی پایین تر از دیوار شهر قسطنطنیه بود مردم می گفتند: این قبر ابو ایوب انصاری صحابه پیامبر ﷺ است. من نیز به طرف آن ساختمان رفتم و قبرش را در آن بنا دیدم و بر روی قبر، شمعدانی با یک زنجیر بسته شده بود.^۱ این کثیر گوید: قبر ابو ایوب انصاری مزار و مسجد است.^۲

محمد بن ادريس شافعی در سال ۲۰۴ هـ درگذشت. ذهبی گوید: ملک کامل بر روی بارگاه شافعی گنبدی بنا نهاد.^۳

اگر به تاریخ مراجعه گردد از این نمونه‌ها بسیار یافت می‌شود.

یکی دیگر از دروغ‌های وهابیت در رابطه با زمین بقیع می‌باشد. در سال ۱۳۴۴ هـ. ق که قبر ائمه بقیع را تخریب کردند، مدعی شده‌اند که ارض بقیع موقوفه است در حالیکه تا امروز هیچ یک از مسلمان در جهان اسلام مدعی این امر نشده است که این مکان موقوفه است و سندی را مبنی بر موقوفه بودن آن ارائه نماید و هیچ مسلمانی وقف نامه‌ی آن را مشاهده ننموده است. زمین بقیع یک ارض موات است که معروف به بقیع الغرقد* می‌باشد و اولین کسی که در آنجا دفن گردید عثمان بن مظعون^۴ می‌باشد که در سال اول یا دوم هجرت از دنیا رفته است و چند ماه پس از ابراهیم پسر پیغمبر اکرم ﷺ از دنیا رفت و در نزدیکی قبر عثمان بن مظعون دفن گردید.

وهابیت درباره زمین بقیع می‌گویند: این وقف از موارد معاطاتی است در عقد معاطاتی زمین باید ملک شخصی باشد - در حالیکه بقیع موات بوده - و بعد آن را وقف نماید؟!

۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۴؛ الغدیر، ج ۵، ص ۲۶۷.

۲. الغدیر، ج ۵، ص ۲۶۶.

۳. دول الإسلام، ص ۳۴۴ (ج ۲، ص ۱۰۵)؛ الغدیر، ج ۵، ص ۲۸۳.

* غرقد: تیغ‌هایی را می‌گویند که در بیابان می‌روید.

۴. امیرالمؤمنین عليه السلام در توصیف ایشان می‌فرمایند: کان لی فی ما مضی اخ فی الله صغرت الدنيا فی عینه.

فصل پنجم:
گروه‌های مشرک

از دیدگاه قرآن

گروه‌های مشرک از دیدگاه قرآن

قرآن در یک نگاه کتاب توحید می‌باشد که موحدان حقیقی را معرفی نموده و راه‌های رسیدن به توحید ناب را بیان کرده و جامعه انسانی را به سوی نور توحید هدایت نموده است. نقطه مقابل توحید، شرک می‌باشد که در اثر انحراف به وجود آمده و در هر عصر و دورانی به گونه‌ی خاصی، ظهور و بروز پیدا می‌کند.

مشرکان در یک نگاه به دو گروه تقسیم می‌شوند:

الف) بعضی از ابتدا بر شرک و الحاد بوده‌اند، همانند دهریّه که معتقدند در عالم هستی مبداء حکیمی وجود ندارد.

ب) موحدانی که به مرور زمان و با فاصله گرفتن از معارف توحیدی دچار شرک گردیده‌اند. همانند اهل کتاب که در ابتدا دارای پیامبر و کتاب آسمانی و دین توحیدی بودند و به مرور زمان قائل به ثنویت و دوگانه‌پرستی و حتی تثلیث شده‌اند و از آیین توحید فاصله گرفته‌اند.

دو گروه مذکور از این جهت که از مسیر توحید خارج شده‌اند، مشرک می‌باشند و از دیدگاه قرآن مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱. دهریه

دهریون یا مادی‌گرایان معتقدند، که در عالم هستی خدایی وجود ندارد و حیات و مرگ هر موجودی حتی انسان به دست طبیعت می‌باشد. قرآن در معرفی این گروه می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^۱

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

و گفتند: زندگی و حیاتی جز همین زندگی و حیات دنیای ما نیست که همواره گروهی از ما [می‌میریم و [گروهی] زندگی می‌کنیم، و ما را فقط روزگار هلاک می‌کند. آنان را نسبت به آنچه می‌گویند یقینی در کار نیست، آنان فقط حدس و گمان می‌زنند.

۲. دوگانه پرستان

این گروه، عالم امکان را دارای دو مبدأ خیر و شرّ می‌دانند، مبدأ خیر را یزدان و مبدأ شرّ را اهریمن می‌نامند و معتقدند از آنجا که در جهان هستی موجودات متضادی مانند نور و ظلمت یا خیر و شرّ وجود دارد، خالق هر کدام غیر از خالق دیگری است. بنابراین جهان دارای دو مبدأ می‌باشد: الف) مبدأ خیرات و ب) مبدأ شرور.

قرآن در یک آیه خط بطلانی بر این عقیده می‌کشد و می‌فرماید که مبدا نور و ظلمت خداوند تبارک و تعالی است.^۱

۳. بت پرستان

بت پرستی، شایع‌ترین شرکی بوده که در شبه جزیره عربستان در عصر ظهور قرآن وجود داشته و امروز هم در نقاط دیگر جهان وجود دارد.^۲ آنچه در این میان واضح است آن است که هیچ یک از بت پرستان، بت‌ها را خالق هستی نمی‌دانسته و نمی‌دانند و معتقد نبودند که اینها خالق ما هستند بلکه بت را سنبل و نشانه‌ای از خدا می‌دانسته‌اند. بعضی مشرکان بت‌ها را نماد فرشتگان می‌دانستند و معتقد بودند که فرشتگان

۱. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾. (سوره انعام، آیه ۱)

۲. در ژاین آیینی به نام شین تو وجود دارد که همان بت پرستی است و یا بودایی‌ها که بت نمی‌پرستند اما برای مجسمه بودا احترام خاصی قائل می‌باشند.

دختران خدا می‌باشند به نحوی که خداوند امور عالم هستی را به دختران خود واگذار کرده است.

عده‌ای نیز بت‌ها را نماد اجرام آسمانی مثل ماه و خورشید و ستارگان می‌دانند و بعضی دیگر بت را به عنوان مجسمه انبیاء و بزرگان دینی خود مورد پرستش و ستایش قرار می‌دهند.^۱

آنچه مشهود می‌باشد آن است که بت‌پرستی از قدیم تا به امروز ادامه داشته و در روزگار ما به عنوان یک آیین رسمی و زنده در دنیا شناخته شده است. بت‌پرستان، بت‌ها را متناسب با جنس و نوع ساختشان نامگذاری می‌کردند.

اگر بت، از جنس سنگ و صاف و صیقلی بود، آن را «انصاب» (جمع نصب) می‌نامیدند. سنگ‌های تراشیده شده و منقوش را «اوئان» می‌نامیدند و بت‌های ریخته شده از زر و سیم یا تراشیده شده از چوب را «اصنام» می‌نامیدند. در زمان بعثت پیامبر خدا ﷺ تعداد بت‌ها آنقدر زیاد بود که متجاوز از سیصد بت در خانه خدا نگهداری می‌شده است و این تعداد غیر از بت‌های شخصی و خانوادگی و قبیله‌ای بوده است. لذا وقتی پیغمبر گرامی اسلام ﷺ آنها را به توحید دعوت می‌کرد، با تعجب مشرکان روبه‌رو می‌شد و ایشان می‌گفتند: ﴿أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾^۲ آیا او به جای معبودهای گوناگون، یک معبود قرار داده است؟ البته که این چیزی بسیار عجیب است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف مردم آن زمان می‌فرماید: مردم روی زمین در عصر جاهلیت، دارای مذهب‌های گوناگون و بدعت‌های مختلف و طوایف متفرق بودند، گروهی خدا را به مخلوقات تشبیه می‌کردند، گروهی در اسم او

۱. مسیحیت امروز تصویر حضرت عیسی علیه السلام و مادر ایشان حضرت مریم علیه السلام را که قاعدتاً خیالی است، در کلیساها نصب فرموده و هرچه جلوتر می‌رویم عکس ایشان دچار برهنگی بیشتری شده تا جایی که او را به صورت کاملاً برهنه نمایش می‌دهند.

۲. سوره ص، آیه ۵.

تصرف کرده، نام‌های ارزشمند خدا را انکار و به بت‌ها نسبت می‌دادند و برخی به غیر خدا اشاره می‌کردند. پس خدای سبحان، مردم را به وسیله حضرت محمد ﷺ از گمراهی نجات داد و از جهالت رهایی بخشید.^۱

برای مثال از نام مبارک الله، اسم «لات» را گرفته و بر بت خویش این نام را نهادند و از اسم عزیز کلمه‌ی عَزَّى را گرفته که قرآن به این بت‌ها اشاره می‌کند.^۲ سه بت لات، عَزَّى و منات نزد مشرکان مکه، یثرب و طایف از جایگاه خاصی برخوردار بودند تا جایی که این سه بت را پرندگان زیبای بلند مقامی می‌دانستند که امید شفاعت از آنها داشته‌اند و در امور مهم خود به این بت‌ها قسم یاد می‌کردند!

و از آنجا که مشرکان، ملائکه را دختران خدا می‌دانستند، بعید نیست که این بت‌ها را نمادی از ملائکه می‌دانستند که خداوند امور عالم را به آنها تفویض نموده است. در کتاب «الاصنام» که نویسنده آن محمد بن هشام کلبی می‌باشد، بت‌های جاهلیت را نام برده و مشخص نموده است که هر قبیله‌ای چند بت دارد و اسم آن بت‌ها چیست.

گفته‌اند: در میان قوم حضرت نوح ﷺ پنج مرد صالح، به نام‌های وَدّ، سُوَاع، یَعُوْث، یَعُوْق و نَسْر بوده که پس از مرگشان شیاطین برای یادبود آنها مجسمه‌هایی ساختند و هر یک را در قبیله‌ای نصب کردند که به مرور مورد پرستش قرار گرفت.^۳ قرآن در این باره می‌فرماید: و گفتند از خدایان خود دست

۱. واهل الارض یومئذ ملل متفرقة واهواء منتشرة وطرائق متشتة، بین مشبه لله بخلقه او ملحد فی اسمہ او

مشیر الی غیره فهذا هم به من الضلالة وانقذهم بمكانه من الجهالة. (نهج البلاغه دشتی، خطبه ۱، ص ۳۸)

۲. ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿۱۹﴾ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿۲۰﴾ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ ﴿۲۱﴾ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ﴿۲۲﴾.

(سوره نجم، آیات ۱۹ - ۲۲)

۳. قصص الأنبياء، صص ۶۷-۶۹، ح ۴۸ و از آن در بحارالأنوار، ج ۳، صص ۲۵۰-۲۵۲، ح ۸، نقل شده است.

برندارید و بت‌های وَدّ، سُوَاع، یَعُوْث، یَعُوْق و نَسْر را رها نکنید.^۱
 بت معروف قوم حضرت الیاس علیه السلام «بعل» نام داشت. قرآن می‌فرماید: آیا بعل را می‌پرستید و بهترین آفریننده را رها می‌کنید. خدا و پروردگار شما و پروردگار نیاکان شما می‌باشد.^۲ بعل، بت طلایی بزرگی بوده که دارای چهار صورت بوده و چندین خادم داشته است و شهر بعلبک در لبنان منسوب به آن می‌باشد.
 بت دیگری به نام هُبَل در میان مشرکان بوده که ابوسفیان در جنگ احد آن را با خود آورده بود ابوسفیان و عکرمه در حالی که بت‌های بزرگ را روی دست گرفته و غرق سرور و شادی بودند، فریاد می‌کشیدند: «اعل هبل اعل هبل» یعنی سرافراز باد هبل، سرافراز باد هبل. و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در جواب او فرمودند: «الله اعلی و اجل، الله اعلی و اجل» یعنی خدا بزرگ و تواناست، خدا بزرگ و تواناست.^۳

به طور کلی بت‌پرستان و مشرکان بت‌ها را که نماد و سنبل ملائکه، اجرام آسمانی و یا جن بودند را می‌ساختند و در مقابل آنها خضوع و خشوع می‌کردند. عده‌ای از مشرکان ملائکه را می‌پرستیدند و آنان را مؤنث و دختران خدا می‌دانستند. قرآن با این عقیده مبارزه می‌کند و ملائکه را به‌عنوان عباد الرحمن معرفی می‌نماید. چون در مجردات سخن از مذکر و مؤنث معقول نمی‌باشد قرآن در این رابطه می‌فرماید: ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيَسْأَلُونَ﴾^۴ و فرشتگان را که بندگان [خدای] رحمان‌اند، به پندار خود جنس ماده قراردادند، آیا زمان آفرینش آنان حضور داشتند [که بر ماده

۱. ﴿وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وُدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَعُوْثَ وَيَعُوْقَ وَنَسْرًا﴾. (سوره نوح، آیه ۲۳)

۲. ﴿أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ * وَاللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ﴾. (سوره صافات، آیات ۱۲۵ و ۱۲۶)

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۶۰.

۴. سوره زخرف، آیه ۱۹.

بودنشان گواهی می دهند؟] به زودی گواهی آنان [در نامه اعمالشان] نوشته می شود و [درباره آن] مورد بازپرسی قرار خواهند گرفت.

و در جای دیگر به وسیله استفهام انکاری عقاید مشرکان را زیر سؤال می برد و می فرماید: ﴿فَاسْتَفْتِهِمُ الرِّبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبُنُونَ * أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ﴾^۱ [مشرکان سبک مغز می گویند: فرشتگان، دختران خدایند] پس از آنان بپرس که آیا دختران برای پروردگار تو هستند و پسران برای ایشان؟! یا اینکه ما فرشتگان را دختر آفریدیم و آنان شاهد بودند؟!]

عده‌ای از مشرکان اجرام آسمانی را می پرستیدند و برای آنها احترام قائل بودند. از احتجاجات حضرت ابراهیم علیه السلام با مشرکان برمی آید که عده‌ای از مردم آن عصر، برای اجرام آسمانی نوعی الوهیت قائل بودند. خداوند در سوره مبارکه انعام از آیه ۷۵ تا ۷۹ به صورت مفصل داستان این احتجاج را بیان می نماید.

از شأن نزول آیاتی در سوره‌ی نجم نیز استفاده می شود که ستاره «شِغْرَى» مورد تقدیس بعضی از مردم قبیله‌ی خزاعه بوده است. خدا در نکوهش آنان می فرماید: چرا ربّ و پروردگار حقیقی را رها کرده و به مربوب گرایش پیدا کرده‌اید: ﴿وَإِنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى﴾^۲ «درحالی که او پروردگار ستاره شغری است.»

در برخی از کتاب‌های تاریخی آمده است: قبیله‌ی حمیر، آفتاب پرست و قبیله‌ی کنانه، ماه پرست و قبیله طی، سهیل پرست و قبیله خزاعه، شِغْرَى پرست بوده‌اند.^۳

بعضی از مشرکان جن را شریک خدا قرار می دادند و به آن پناه می بردند، چنانچه خداوند می فرماید: ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ﴾^۴ در حالیکه خداوند برای

۱. سوره صافات، آیات ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲. سوره نجم، آیه ۴۹.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۹۵.

۴. سوره انعام، آیه ۱۰۰.

بطلان این اعتقاد می‌فرماید: جنیان مخلوق خدا و مربوب او هستند^۱ و برای محاسبه نزد خدا احضار می‌شوند.^۲ در نتیجه هیچ‌گونه نسبت و شرک‌تی با خدا ندارند.

معتقدان به اجنه این اعتقاد را به سه نحو بیان می‌نمودند:

الف) معتقد بودند بخشی از امور عالم به اجنه واگذار شده و جنیان در تدبیر عالم، دستیار خدا هستند.

ب) خداوند متعال رب، مدیر و مدبر و خالق و مبدأ خیرات است و هر شری که در عالم وجود دارد، مخلوق جنیان است؛ زیرا که شرور و زشتی‌ها را امور وجودی می‌پنداشتند که محتاج به یک موجد (پدیدآورنده) دارد و از آنجا که از خداوند شرّ صادر نمی‌شود؛ مبدأ شرّ اجنه می‌باشند.

ج) عده‌ی دیگری از مشرکان بین اجنه و خداوند را پیوند می‌دادند و معتقد بودند که خداوند با جن ازدواج کرده و فرشتگان مولود این رابطه هستند: ﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا﴾^۳.

قرآن تمام این موارد را از مصادیق شرک می‌داند؛ هر چند که بت‌پرستان، فرشته‌پرستان، جن‌پرستان و آنان که اجرام آسمانی را تقدیس می‌نمایند، آنها را خدا نمی‌دانند. بلکه نمادی برای خدا فرض می‌کنند و به عنوان شفیع و صاحب مرتبه‌ی بلند از آنان یاد می‌کنند.

۴. اهل کتاب

اهل کتاب اصطلاحی است که در قرآن برای یهودیان و مسیحیان به کار گرفته شده است و زرتشتیان نیز ملحق به اهل کتاب گردیده‌اند و احکام اهل

۱. ﴿وَخَلَقَهُمْ﴾. (سوره انعام، آیه ۱۰۰)

۲. ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ﴾. (سوره صافات، آیه ۱۵۸)

۳. سوره صافات، آیه ۱۵۸.

کتاب بر آنان نیز بار می‌شود.^۱ البته بحث از زرتشتیان در دوگانه پرستان گذشت و منظور از اهل کتاب در اینجا فقط شامل یهودیان و مسیحیان می‌شود.

الف) یهودیان

قرآن کریم یهودیان را با بیان چند آیه مشرک می‌داند و معتقد است که ایشان از دایره توحید خارج گشته‌اند؛ هر چند که حضرت موسی علیه السلام با این همه براهین و معجزات به توحید دعوت کرده‌اند. اما متأسفانه قوم ایشان به دلایلی از مرز توحید خارج شده و به شرک گرایش پیدا کرده‌اند.

دلیل اول: محسوس دانستن خدا

یهودیان، خدا را محسوس و دارای جسم می‌دانند ایشان به حضرت موسی علیه السلام گفتند: «و خدایت را به ما نشان بده»^۲ و حضرت موسی علیه السلام نیز به کوه طور رفته و این درخواست را مطرح نمود.^۳

علت این امر، آن است که بنی اسرائیل سالیان دراز و متمادی تحت سلطه‌ی فرعون بودند و فرعون از اندیشه‌ای به نام «اصالة الحس» تبعیت می‌کرد که هر آنچه که ما حس می‌کنیم، حقیقت دارد. بنابراین آنها خواستار خدایی بودند که با چشم ظاهر دیده شود و صدای او با گوش ظاهر شنیده شود و دارای دهان و زبانی باشد که با آنها سخن بگوید و البته واضح است که چنین خدایی نمی‌تواند پروردگار و خالق جهان آفرینش و ربّ العالمین باشد.

اگر به تورات مراجعه شود داستان‌ها، تخیلات و خرافات در این زمینه بسیار به چشم می‌خورد. مثلاً در تورات می‌خوانیم:

۱. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در زمان خلافتشان، زرتشتیان را ملحق به اهل کتاب نمودند و برای آنها جزیه قرار داده و احکام اهل کتاب را در حق ایشان صادر فرمودند. (المقنعه، ص ۴۴؛ وسائل الشیعه، ج ۶، باب ۴۹ از ابواب جهاد العدو)

۲. ﴿فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهُ جَهْرَةً﴾. (سوره نساء، آیه ۱۵۳)

۳. ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبُّ أَرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ﴾. (سوره اعراف، آیه ۱۴۳)

«و خدا دروغ گفت و خدعه نمود و همه چیز بر او مخفی است.»
 «می‌خرامد و متعدد است و مانند یکی از افراد بشر است.»^۱
 «کشتی گرفت و به زمین خورد.»^۲
 «و موسی خدا را دید.»^۳
 «از بینی خدا دود متصاعد و از دهانش آتش.»^۴
 «و خدا در مقابل ابراهیم به صورت سه مرد ظاهر می‌شود و ابراهیم نان و آب
 برای او می‌آورد.»^۵

دلیل دوم: گوساله‌پرستی

قرآن نقل می‌کند که بنی اسرائیل در دو مقطع مشرک شدند. نخستین بار زمانی بود که حضرت موسی علیه السلام به میعاد رفت، سامری از غیبت حضرت موسی علیه السلام و وجود زمینه‌های گرایش بنی اسرائیل به بت‌پرستی سوء استفاده کرد و برای آنان پیکر گوساله‌ای ساخت و گفت این خدای شما و خدای موسی است.^۶ این دسیسه و وسوسه سامری مورد قبول عده‌ی زیادی قرار گرفت^۷ و خدای متعال در حین مناجات حضرت موسی علیه السلام خبر ارتداد قومش را به وی داد: ﴿قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ﴾^۸ حضرت موسی علیه السلام خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت و به ملامت آنان پرداخت که چرا از فرمان خدا پیشی

۱. سفر پیدایش، باب ۱ و ۲ و ۳.

۲. سفر پیدایش، باب ۳۲، عدد ۲۴.

۳. سفر خروج، باب ۳۲، عدد ۶.

۴. کتاب دوم سموئیل، باب ۲۲، عدد ۷.

۵. سفر پیدایش، باب ۱۸، عدد ۲۹.

۶. ﴿فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ﴾. (سوره طه، آیه ۸۸)

۷. ﴿وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ﴾. (سوره اعراف، آیه ۱۴۸)

۸. سوره طه، آیه ۸۵.

گرفته‌اند.^۱ مقطع دوم شرک بنی اسرائیل مربوط به پندار باطل ایشان نسبت به حضرت عزیر علیه السلام است.

دلیل سوم: فرزند خدا

یهود می‌گوید: عزیر فرزند خداست ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ﴾^۲ عزیر نبی علیه السلام در زبان عبری، عُزْرَى می‌باشد. ایشان سالیان درازی بعد از حضرت موسی علیه السلام و در زمان بخت النصر پادشاه بابل مبعوث شده است. بخت النصر تمام کتاب‌های یهودیان را نابود و معابدشان را ویران و ایشان را به اسارت و بردگی خود درآورد. بعد از پیروزی کوروش بر بخت النصر، عزیر نزد او رفت و ضمن شفاعت قوم یهود، ایشان را به دیار خودشان بازگرداند و تورات را بر اساس آنچه در ذهنش باقی بود و به کمک دیگران نوشت و در واقع مؤسس و مجدد قوم یهود و تجدیدگر آیین یهودیت شد و لذا یهودیان را به او نسبت می‌دهند و معتقدند عزیر پسر خداست.

در محاجّه‌ای که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با علمای مذاهب مختلف نقل شده است، آمده است که آن حضرت رو به جماعت یهود کرده و فرمود: آیا نزد من آمده‌اید تا بی‌دلیل عقیده شما را بپذیریم؟ گفتند: نه.

فرمود: پس بر اساس چه دلیلی معتقدید که عزیر نبی پسر خداست؟ گفتند: چون کتاب مقدس تورات را پس از متروک شدن احیا نمود و این کار را جز در مقام پسر خدا بودن انجام نداد.

فرمود: با این استدلال، موسی علیه السلام به فرزندى خدا سزاوارتر از عزیر علیه السلام است. زیرا تورات توسط او نازل شده و معجزات بسیاری که خود بر آنها واقف هستید، از او مشاهده گردیده و بر اساس منطق شما باید موسی علیه السلام نیز دارای مقامی

۱. ﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بُسْمًا خَلَقْتُمُونِي مِن بَعْدِي أَعْجَلْتُمُ أَمْرَ رَبِّكُمْ﴾. (سوره اعراف، آیه ۱۵۰)

۲. سوره توبه، آیه ۳۰.

بالا‌تر از مقام عزیر باشد.

اگر منظور شما از پسر خدا بودن این است که خداوند متعال همچون پدران دیگر با همسر خود نزدیکی نموده و در اثر این مقاربت پسری مانند عزیر متولد شده در این صورت شما پروردگار را یکی از موجودات مادی و محدود جهان پنداشته و به او صفاتی چون صفات مخلوقین داده‌اید.

گفتند: مراد ما از پسر خدا بودن این معنی نیست زیرا به گفته شما این کفر و نادانی می‌باشد بلکه مقصود ما از پسر خدا بودن، احترام و عظمت است؛ هر چند ولادتی در کار نباشد. چنانکه عالم و استاد به شاگردش می‌گوید: «ای پسر من» یا «تو پسر من هستی» و نظر او از این تعبیر تنها اظهار محبت و احترام است، نه اثبات ولادت. او این سخن را به کسی می‌گوید که هیچ نسبتی میانشان نیست و به همین تعبیر خداوند عزیر را از نظر شرافت و عظمت به‌عنوان پسر خود برگزید، و بر اساس ولادت نمی‌باشد.

رسول اکرم ﷺ فرمودند: با این توجیه نیز پاسخ شما همان بود که در ابتدا گفتم. زیرا بر اساس این تعبیر، موسی عَلَيْهِ السَّلَام برای این مقام شایسته‌تر بوده است. به درستی که خداوند با اقرار اهل باطل آنان را رسوا می‌کند و دلیلشان را بر علیه ایشان برمی‌گرداند.

این توجیهی که بدان استدلال نمودید شما را به راهی دشوارتر از آنچه گفتید، می‌اندازد؛ زیرا شما گفتید یکی از بزرگان‌تان بدون اثبات ولادت به غریبه‌ای می‌گوید: «ای پسر من» و یا بگوید «تو پسر من هستی» و نیز به دیگری می‌گوید: «تو شیخ و استاد و پدر من هستی» و به دیگری می‌گوید: «تو آقای من هستی» و «ای آقای من» و هر چه احترامش بیشتر باشد آن سخن محترمانه‌تر خواهد شد و بر اساس این عقیده لازم است موسی بن عمران برادر یا استاد یا پدر یا مولای خدا باشد تا فضیلت آن حضرت نسبت به عزیر فهمیده شود و به نظر شما آیا صحیح است این سخن درباره موسی که از عزیر بالا‌تر است، نسبت به خدا داده شود؟

یهودیان از پاسخ رسول خدا ﷺ مات و مبهوت شده و گفتند: ای محمد اجازه بده درباره سخنت تحقیق و تفکر کنیم.
 رسول خدا ﷺ فرمودند: امیدوارم با قلب پاک و از راه انصاف در گفتار و عقیده‌هایتان فکر کنید تا خداوند متعال حقیقت را به شما بنمایاند.^۱

۱. ... ثم قال لليهود: اجثموني لاقبل قولكم بغير حجة؟ قالوا: لا.

قال: فما الذي دعاكم الى القول بان عزيزاً ابن الله؟

قالوا: لانه احبى لبني اسرائيل التوراة بعد ما ذهب ولم يفعل بها هذا الا لانه ابنه؟

فقال رسول الله ﷺ: فكيف صار عزيز ابن الله دون موسى وهو الذي جاءهم بالتوراة ورئى منه من المعجزات ما قد علمتم؟ ولئن كان عزيز ابن الله لما ظهر من اكرامه باحياء التوراة فلقد كان موسى بالنبوة اولى واحقّ ولئن كان هذا المقدار من اكرامه لعزير يوجب له انه ابنه فاضاعف هذا الكرامة لموسى توجب له منزلة اجلّ من النبوة لانكم ان كنتم انما تريدون بالنبوة الدلالة على سبيل ما تشاهدونه فى دنياكم من ولادة امهات الاولاد بوطى آبائهم لهن فقد كفرتم بالله تعالى وشبهتموه بخلقه واوجبتم فيه صفات المحدثين ووجب عندكم ان يكون محدثاً مخلوقاً وان يكون له خالق صنعه وابتدعه.

قالوا: لسنانعى هذا فان هذا كفر كما ذكرت ولكننا نعى انه ابنه على معنى الكرامة وان لم يكن هناك ولادة كما قد يقول بعض علمائنا لمن يريد اكرامه وابانته بالمنزلة من غيره «يا بنى» و «انه ابنى» لا على اثبات ولادته منه لانه قد يقول ذلك لمن هو اجنبى لا نسب له بينه و بنيه وكذلك لما فعل الله تعالى بعزير ما فعل كان قد اتخذه ابناً على الكرامة لا على الولادة.

فقال رسول الله ﷺ: فهذا ما قلته لكم انه ان وجب على هذا الوجه ان يكون عزيز ابنه فان هذه المنزلة لموسى اولى وان الله يفضح كل مبطل باقراره ويقلب عليه حجته ان الذى احتجبتكم به يؤديكم الى ما هو اكبر مما ذكرت لكم لانكم قلتم: ان عظيماً من عظمائكم قد يقول لاجنبى لا نسب بينه وبينه: «يا بنى» و «هذا اجنبى» لا على طريق الولادة فقد تجدون ايضاً هذا لعظيم يقول لاجنبى آخر: هذا أخى ولاخر: «هذا شيخى» و «ابى» ولاخر: «هذا سيدى» و «يا سيدى» على سبيل الاكرام وان من زاده فى الكرامة زاده فى مثل هذا القول فاذا يجوز عندكم ان يكون موسى اخا لله أو شيخاً له أو اباً أو سيداً لانه قد زاده فى الاكرام مما لعزير كما ان من زاد رجلاً فى الاكرام فقال له: «يا سيدى و يا شيخى و يا عمى و يا رئيسى و يا اميرى» على طريق الاكرام وان من زاده فى الكرامة زاده فى مثل هذا القول.

افيجوز عندكم ان يكون موسى اخا لله او عمّاً او رئيساً او سيداً أو اميراً لانه قد زاده فى الاكرام على من قال له: يا شيخى او يا سيدى او يا عمى او يا اميرى؟

←

دلیل چهارم: بدعت‌های شرک‌آلود

قرآن یهودیان را به سبب بدعت‌ها و نوآوری‌هایی که در تورات انجام داده‌اند، مشرک معرفی می‌کند. در تورات فعلی که دارای آسفار پنج‌گانه است یک قسمت آن به نام سِفْر تثنیه معروف است. علت تسمیه کتاب پنجم به سِفْر تثنیه آن است که بنی اسرائیل به مرور زمان از توحید فاصله گرفته و به سمت شرک گرایش پیدا کردند و این کتاب آمده است تا آنها را به سمت توحید و تعالیم حضرت موسی علیه السلام باز گرداند و از آنجایی که تعالیم موجود در این کتاب همان تعالیم اولیه حضرت موسی علیه السلام می‌باشد که در این سِفْر تکرار شده است به آن سِفْر تثنیه می‌گویند.

از این نکته می‌توان استفاده نمود که لااقل آیین حضرت موسی علیه السلام در مقطعی آلوده به شرک و بت‌پرستی شده است.

دلیل پنجم: ترجیح بت‌پرستان بر مسلمانان

از دیگر مواردی که حکایت از گرایش یهودی‌ها به شرک دارد، همراهی و هم‌پیمانی آنان با مشرکان علیه موحدان است.

یهودیان برای ریاست و دنیاطلبی خویش به این نتیجه رسیدند که مشرکان هدایت یافته‌تر از اهل ایمان به خدای سبحان هستند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا﴾^۱

آیا به کسانی که بهره‌ای اندک از [دانش] کتاب [تورات و انجیل] به آنان داده شده نگاه نمی‌کنی که به هر معبودی غیر خدا، و هر طغیانگری ایمان می‌آورند؟! و درباره کسانی که کافر شده‌اند، می‌گویند: آنان از کسانی که ایمان [به قرآن و

قال فبهت القوم وتحيروا وقالوا: يا محمدا! اجلنا نتفكر فيما قد قلته لنا فقال: انظروا فيه بقلوب معتقدة للإِنصاف يهدكم الله تعالى. (الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۶)
 ۱. سوره نساء، آیه ۵۱.

پیامبر] آورده‌اند، راه‌یافته‌ترند.

واژه‌ی «جِبْت» در قرآن تنها در این آیه به کار رفته و به معنای بت یا هر معبودی غیر خداست. طاغوت صیغه‌ی مبالغه‌ی «طغیان» به معنای تعدی و تجاوز می‌باشد و منظور از آن بت‌پرستان و حامیان آنها می‌باشند.

در شأن نزول این آیه نقل شده است که بعد از حادثه احد یکی از بزرگان یهود به نام کعب بن اشرف به اتفاق هفتاد هزار نفر از یهودیان به مکه آمد تا با مشرکان مکه بر ضد پیامبر اسلام ﷺ و آیین اسلام هم‌پیمان شود و عهد خویش با پیامبر اکرم ﷺ را نقض نماید.

از آنجایی که یهودیان از اطراف مدینه آمده بودند، مشرکان به آنها شک کرده و یکی از اهل مکه به کعب گفت: شما اهل کتاب هستید و محمد ﷺ نیز دارای کتاب است، ما احتمال می‌دهیم که پیشنهاد شما توطئه‌ای برای از بین بردن ما باشد. اگر می‌خواهید ما با شما هم‌پیمان شویم نخستین شرط آن است که در برابر این دو بت سجده کنید و به آنها معتقد شوید زیرا مسلمانان هیچ احترامی برای بت قائل نبوده و در برابر آن سجده نمی‌کنند.

کعب و همراهان یهودی او این شرط را پذیرفتند و در مقابل آن دو بت به سجده افتادند و به صورت رسمی الوهیت بت‌ها را پذیرفتند. بعد از پذیرش این شرط، ابوسفیان رو به کعب کرد و گفت: تو مرد دانشمندی هستی. به نظر تو، ما و محمد ﷺ کدام بر حق هستیم؟

کعب در پاسخ او گفت: آیین خود را برای من تشریح کنید. ابوسفیان از نوع پرستش بت و قربانی کردن برای آنها مطالبی گفت.

کعب گفت: آیین شما بهتر و هدایت‌یافته‌تر از آن چیزی است که محمد می‌گوید. آیات فوق نازل گردید و سجده یهودیان بر بت‌ها و عقیده‌ی آنها را نسبت به مشرکان بیان فرمود.^۱

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۹۲.

این آیه با توجه به شأن نزول آن مؤید شرک آلود بودن عقاید یهودیان در طول تاریخ می‌باشد و نشان می‌دهد که یهودیان برای رسیدن به مقاصد دنیوی خود حاضرند از توحید دست بردارند و در مقابل بت سر تعظیم فرود آورند یا اهل توحید را فدای مطامع خود کنند.^۱

(ب) نصاری^۲

عنوان «اهل کتاب» از آن جمله تعابیر قرآنی است که شامل هر دو گروه نصاری و یهود می‌شود و با قرینه‌ی تعیین‌کننده معلوم می‌گردد که هر دو گروه یا گروه خاصی از ایشان موردنظر است.

از دیدگاه قرآن نصاری یا همان مسیحیان به خاطر داشتن اعتقادات شرک‌آلود، از دایره توحید خارج می‌باشند؛ البته قرآن می‌پذیرد که در میان مسیحیان گروهی موحد وجود دارد که حضرت عیسی علیه السلام را عبد و پیامبر خدا می‌دانند اما اکثر نصاری گرفتار غلو شده و حضرت مسیح علیه السلام را تا مرز الوهیت بالا برده‌اند.

مسیح، فرزند خداوند

قرآن کریم مسیحیان غالی را به سه گروه تقسیم می‌کند و نظرات آنها درباره مسیح علیه السلام را بیان می‌کند و به صراحت اعلام می‌نماید که این سه گروه مشرک و از دایره‌ی توحید خارج می‌باشند.

گروه اول - کسانی که حضرت مسیح علیه السلام را فرزند خدا می‌دانند. قرآن کریم

۱. در همین زمان در قدس شریف و بیت المقدس که برای هر سه مذهب مسلمان، یهود و مسیحیت مقدس است، دیده می‌شود که در طول این هفتاد سال اخیر صهیونیست‌ها از هیچ جنایتی فروگذار و دریغ نکرده‌اند در حالی که تا آن زمانی که مسلمانان در بیت المقدس صاحب قدرت بودند، یهودیان و مسیحیان در انجام آیین‌های مذهبی خود آزاد بوده و از ناحیه‌ی مسلمانان هیچ آزاری نمی‌دیدند و از حقوق شهروندی برخوردار بوده‌اند.

۲. تفصیل بحث را می‌توانید در کتاب نقد مسیحیت از تقریرات دروس هادی نجفی مشاهده کنید.

می فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْنَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾^۱ و یا در جای دیگر می فرماید: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾^۲ و گفتند خدا فرزندی برای خود برگزید.

درباره کلام مسیحیان و مقصود آنها از فرزند خدا بودن احتمالاتی وجود دارد: (الف) از ظاهر آیه استفاده می شود عیسی علیه السلام پسر واقعی خداست و خداوند متعال پدر است و این فرزند حاصل ازدواج می باشد و حضرت مسیح علیه السلام پسر حقیقی خدا می باشد.

مسیحیان در کتاب های خود می گویند: اطلاق این نام (ابن الله) بر غیر مسیح به معنای واقعی جایز نمی باشد.

بطران این احتمال واضح است زیرا باید خدا را مانند انسانی بدانیم که نکاحی انجام داده است و این باور برای احدی قابل پذیرش نمی باشد.

(ب) حضرت مسیح علیه السلام فرزند حقیقی خداوند متعال نمی باشد بلکه خداوند بعد از خلقت ایشان، در حضرت مسیح علیه السلام حلول کرده است.

در انجیل یوحنا^۳ آمده است: تا همه واحد گردند چنانچه تو ای پدر در من هستی - حلول کردی - و من در تو. در قسمت دوم پا را فراتر می گذارد و معتقد است که حضرت عیسی علیه السلام در خداوند حلول کرده است. این احتمال نیز باطل می باشد چراکه خداوند لایتناهی است و واجب الوجود نمی تواند در ممکن الوجود حلول نماید.

(ج) حضرت مسیح علیه السلام ابن الله به معنای تشریفی کلمه است. همانطور که ما درباره ماه رمضان می گوئیم «ماه خدا» و خانه کعبه را بیت الله و خانه خدا می دانیم، اگر حضرت مسیح علیه السلام را فرزند خدا می دانیم به خاطر شرافت و انتسابش به پروردگار است.

۱. سوره توبه، آیه ۲۰.

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۶.

۳. انجیل یوحنا، باب ۱۷، آیه ۲۱.

این احتمال هرچند که تعبیر نادرستی می‌باشد اما شرک محسوب نمی‌شود.

قرآن و حضرت مسیح علیه السلام

از ظاهر قرآن کریم استفاده می‌شود که مسیحیان احتمال اول را در مورد حضرت عیسی علیه السلام معتقد می‌باشند و ایشان را فرزند حقیقی خداوند می‌دانند که از او تولد یافته است. لذا قرآن در مقابل ایشان بر انتساب حضرت مسیح علیه السلام به مادرش حضرت مریم علیه السلام اصرار دارد که البته از روی اعجاز متولد گردیده است. لذا هر جا که از مسیح نام می‌برد بلافاصله مادر او را متذکر می‌شود و می‌فرماید: **«عیسی بن مریم»**^۱.

این اندیشه‌ی مسیحیان همانند و مشابه کلمات کفار است که معتقد بودند فرشتگان دختران خدا هستند.^۲ و به همین خاطر از زمره‌ی موحدان خارج می‌باشند.

گروه دوم - کسانی که اب و ابن و روح القدس را خدا می‌دانند و معتقدند سه خدا وجود دارد: پدر، پسر و روح القدس که البته روح القدس واسطه بین خداوند و بقیه‌ی موجودات می‌باشد و خداوند سومی از آن سه می‌باشد. قرآن درباره اعتقاد این گروه می‌فرماید: **«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ»**^۳ آنان که گفتند: خدا یکی از [این] سه‌تاست [پدر، پسر، روح] یقیناً کافر شدند.

همانطور که مشاهده می‌شود، خداوند ایشان را کافر معرفی می‌کند و عذاب سختی را برایشان متذکر می‌شود و می‌فرماید: **«وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»**^۴ و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست. و اگر از آنچه می‌گویند باز نایستند، قطعاً به کسانی از آنان

۱. سوره بقره، آیات ۸۷ و ۱۳۶ - سوره آل عمران، آیات ۴۵ و ۵۲ - سوره نساء، آیات ۱۵۷ و ۱۷۱ و ...

۲. سوره نحل، آیه ۵۷ - سوره طور، آیه ۳۹ - سوره زخرف، آیه ۱۶.

۳. سوره مائده، آیه ۷۳.

۴. سوره مائده، آیه ۷۳.

که [به سبب چنین اعتقادی] کافر شدند، عذابی دردناک خواهد رسید.

قرآن کریم علت این اعتقاد و بطلان آن را گوشزد می‌کند و می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَأَمْنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۱ ای اهل کتاب! در دین خود غلو [و افراط] نوزید، [و از چهارچوب آیات نازل شده از سوی خدا و آنچه پیامبران به شما آموخته اند، خارج نشوید] و نسبت به خدا جز حق مگویید. جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم فرستاده خدا و کلمه اوست که به مریم القا کرد و [این بنده پاک و خالص] روحی از سوی اوست؛ پس به خدا و فرستادگانش ایمان آورید، و مگویید: [خدا] ترکیبی از سه حقیقت [آب، ابن و روح القدس] است. [از این عقیده باطل] خودداری کنید که به خیر شماست. جز این نیست که خدا معبودی یگانه است. منزّه و پاک است از اینکه فرزندی برای او باشد. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست، و خدا از نظر کارسازی [همه امور آفرینش] کافی است.

قرآن کریم این گروه را غالی معرفی می‌کند. غلو در لغت به معنای تجاوز و خارج شدن از حد است. این تجاوز از حد، گاهی به افراط و صعود است و گاهی به تفریط و سقوط حاصل می‌شود. اما آنچه متبادر به ذهن می‌باشد و متعارف ذهنی از غلو است همان تجاوز به طرف صعود و افراط می‌باشد. چنانچه در مورد حضرت مسیح علیه السلام دیده می‌شود که مسیحیان ایشان را در حد اولوهیت و خدایی بالا می‌برند و خداوند متعال را تا آنجا پایین می‌آورند که دو شریک - ابن و روح القدس - را برای خداوند متصور می‌شوند.

۱. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

مصادیق غلو در دین

الف) غلو در الوهیت: بزرگترین حدّ غلو و کفر و شرک می‌باشد و متأسفانه نصارا به آن گرفتار می‌باشند. غلو در الوهیت یعنی انبیاء علیهم‌السلام را که عبد و رسول خدا می‌باشند، تا جایی بالا می‌برند که به مقام الوهیت می‌رسانند.^۱

ب) غلو در رسالت: مانند اینکه پیامبر غیر خاتم را به عنوان پیامبر خاتم قلمداد نمایند. اهل کتاب اعم از یهود و نصاری به این غلو گرفتار بودند. یهودیان در مقابل رسالت حضرت مسیح علیه‌السلام و حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تسلیم نشدند و نصاری نیز در مقابل رسالت رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تسلیم نشدند.

ج) غلو در معاد؛ مانند اینکه هر یک از اهل کتاب، بهشت را در انحصار خود قرار می‌دهند و دیگران را به جرم نپذیرفتن عقایدشان از آن نعمت بزرگ الهی

۱. در مذهب ما متأسفانه عده‌ای دچار غلو شده تا آنجایی که بعضی شیعه را به دو قسم تقسیم می‌کنند: الف) شیعه غالی ب) شیعه غیر غالی.

ما شکی نداریم که ائمه علیهم‌السلام غلات را طرد و تکفیر کرده‌اند و شیعیان را از همنشینی با غلات بر حذر داشته و منع نموده‌اند.

در بحارالانوار جلد ۲۵ یکی از ابواب کتاب امامت باب نفی الغلو فی النبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و الائمه علیهم‌السلام می‌باشد عده‌ای در زمان حیات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قائل به اولوهیت ایشان بودند و می‌گفتند پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خداست. وجود حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در جواب ایشان فرمودند: «لا ترفعونی فوق حقی فان الله تبارک و تعالی اتخذنی عبداً قبل این یتخذنی نبیاً». (بحارالانوار، ج ۲۵، باب ۱۰، ح ۵)

در زمان ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز عده‌ای به الوهیت ایشان و ربوبیت آنها معتقد بوده و قائل به حلول خداوند در ایشان می‌شدند و ائمه علیهم‌السلام به شدت با ایشان برخورد می‌کردند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: «اللهم انی بریء من الغلاة کبراءة عیسی بن مریم من النصارى» (اثبات الهداة بالنصوص المعجزات، ج ۵، ص ۳۸۷) و در جای دیگری می‌فرمایند: «یاکم والغلو فینا قولوا انا عبید مربوبون وقولوا فی فضلنا ما شئتم». امام رضا علیه‌السلام می‌فرمایند: «فمن ادعی الانبیاء ربوبیاً وادعی للائمة ربوبیاً او نبیاً او لغير الائمة امامة فنحن براء منه فی الدنيا والآخرة». (عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۰۱) امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «احذروا علی شبابکم الغلاة لا یفسد ونهم فان الغلاة شر خلق الله یصغرون عظمة الله ویدعون الربوبیة لعبادالله والله ان الغلاة شر من اليهود والنصارى والمجوس والذین اشركوا». (الامالی للطوسی، ص ۶۵۰)

محروم می‌دانند چنانچه قرآن می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱ و گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر آنکه یهودی یا نصرانی باشد، این دروغ‌ها و اباطیل آنان است؛ بگو: اگر راستگوئید دلیل و برهان خود را بیاورید.

(د) غلو در مصادره‌ی حق و انحصار آن: این نوع از غلو جامع انواع غلو می‌باشد. به‌عنوان نمونه اگر کسی بگوید: حق یکی است و آن هم فقط نزد من است و همه ناحق می‌باشند و حق منحصر در من می‌باشد.

همانطور که بیان شد، غلو در اولو‌هیت که مصداق اتمّ غلو است در مسأله تثلیث مسیحیت^۲ قابل مشاهده است و شعار اصلی و رسمی آنها می‌باشد. با جستجوی در عقاید بت‌پرستان هند، چین و احیاناً مصر و با توجه به قدمت آنها احتمال رسوخ این عقاید در بین نصاری تقویت می‌شود. شاید بسیاری از آنچه که در انجیل تحریف شده اقتباس از عقاید بودا و برهما باشد به طوری که بسیاری از عقاید خرافی آنها در بین مسیحیان نفوذ پیدا کرده است.

مؤید این احتمال، آیه‌ی شریفه است که می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ﴾^۳ سخنی است که بر زبان می‌آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده‌اند، شباهت دارد یعنی عقاید ایشان در مورد خدای سبحان، همانند باور مشرکانی است که از اصل توحید منحرف شده‌اند و عیسی را فرزند خدا می‌دانند. همانطور که مشرکان، ملائکه را دختران خدا می‌پنداشتند.

«توماس میشل» کشیش معاصر از رهبانان ژزوئیت در کتاب خود به نام کلام مسیحی می‌گوید: نخستین کاربرد شناخته شده خدای سه‌گانه به سال ۱۸۰ میلادی برمی‌گردد. او می‌گوید: در پایان انجیل متی، صریحاً آمده است: ایشان را

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۱.

۲. در مورد نظریه‌ی تثلیث و نقد آن به کتاب «نقد مسیحیت»، ص ۸۰ از همین مؤلف مراجعه کنید.

۳. سوره توبه، آیه ۳۰.

به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید^۱ دهید. ایشان در ادامه می‌گویند: در رساله‌های عهد جدید نیز غالباً عبارت سلام و تحیت مسیحیان به شکل سه‌گانه آمده است؛^۲ یعنی اگر ما مسلمانان کارهایمان را با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز می‌کنیم که توحید ناب است، مسیحیان کارها را با نام پدر، پسر و روح القدس آغاز می‌کنند و این کلام چیزی جز تثلیث در الوهیت نیست.

ایشان در ادامه می‌گویند: نویسندگان عهد جدید عادت دارند که خدا را به نام پدر بخوانند و این اصطلاح از یهودیت آمده است.^۳ و باز می‌گویند: با گذشت زمان، کلیسا در طول تاریخ به این نتیجه رسید که طبیعت سه‌گانه خدا، یک راز است و نمی‌توان آن را با تعبیرهای بشری بیان کرد.^۴ اینکه تثلیث یک راز است از آن جهت است که تناقض آشکاری می‌باشد که ارباب کلیسا قادر به برطرف کردن آن نیستند و به خاطر آنکه آنها رسوا نشوند این مطلب باید به صورت یک راز باقی بماند.

۱. غسل تعمید یکی از آیین‌های دینی برای کسب بخشش از گناهان و زندگی دوباره است. غسل تعمید می‌تواند در آب‌های جاری مثل رودخانه‌ها یا دریا و چشمه‌ها اعمال شود. تعمید دهنده، کسی که قبلاً توسط آب مقدس مورد غسل تعمید واقع شده، به نام عیسی مسیح این کار را انجام می‌دهد و کسی که مورد غسل تعمید قرار می‌گیرد باید به طور کامل در آب قرار بگیرد و سر و صورت او به سمت پایین خم شده باشد. غسل تعمید آیین تطهیری است که در مذاهب گوناگونی مانند آیین مسیحیت و آیین سیک‌ها رواج دارد و ریشه‌ی آن آیین‌های طهارت یهودی است. امروزه غسل تعمید را با مسیحیت می‌شناسند زیرا آیین غسل تعمید، نماد منزّه شدن از گناه و پیوند فرد با ایمان با مسیح در حال مرگ، مسیح به خاک سپرده شده و رستاخیز مسیح است. غسل تعمید در مسیحیت برگرفته از غسل تعمید شدن مسیح توسط یحییای تعمید دهنده در رود اردن است.

۲. کلام مسیحی، ص ۷۳.

۳. همان، ص ۷۳.

۴. همان، ص ۷۵.

این عالم مسیحی برای تطهیر آیین خود و توجیه این عمل می‌گوید: قبل از ظهور اسلام تعدادی از مسیحیان در اطراف جزیره العرب مانند بیابان‌های سوریه، سینا، یمن و بین النهرین منتشر بودند ولی شمار آنان در حجاز اندک بود. از آنجا که مکه در ایام جاهلیت مرکز بت‌پرستی بود و مسیحیت نتوانست در آن نواحی پیشرفت کند، مسیحیان اندکی در حجاز شناخته شده‌اند که از نظر دینی عمیق نبوده‌اند و از تعالیم مذهبی، اطلاع کافی نداشتند. چون در آنجا مؤسساتی برای تعلیم آموزه‌های مسیحیت وجود نداشت و از طرفی کتاب مقدس نیز ترجمه نشده بود در نتیجه این گروه اندک مبتلا به تثلیث شدند.^۱

باید گفت: تلاش این دانشمند مسیحی ابتر است. چراکه تثلیث، سخنی است که در مراکز اصلی مسیحیان وجود داشته و اکنون نیز وجود دارد و به قول خود او به سال ۱۸۰ میلادی برمی‌گردد و البته تعبیر بی‌شماری در کلام عالمان مسیحی وجود دارد که با اعتقاد به تثلیث سازگار می‌باشد.

آنچه مسلم است، اینکه در عصر نزول قرآن عقاید شرک‌آلود آنان مثل فرزند خدا بودن حضرت مسیح علیه السلام، اعتقاد به تثلیث و خطرناک‌تر از همه اینکه خدا همان حضرت مسیح علیه السلام است در میان نصاری امری رایج و شایع بوده و قرآن به صراحت بر اعتقادات آنان اذعان دارد.^۲

گروه سوم - کسانی هستند که می‌گویند: خدا همان حضرت مسیح علیه السلام است! و قرآن در حکم به تکفیر آنان می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾^۳ به تحقیق کافر شده‌اند کسانی که می‌گویند خدا همان مسیح فرزند مریم است.

۱. همان، ص ۷۸.

۲. ﴿لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ﴾ (سوره نساء، آیه ۱۷۱). ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾ (سوره مائده، آیه ۷۳). ﴿وَقَالَتُ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾ (سوره توبه، آیه ۳۰). ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾ (سوره مائده، آیه ۱۷).

۳. سوره مائده، آیه ۱۷.

این گروه معتقدند حضرت عیسی علیه السلام نه پسر خداست و نه یکی از سه تا است بلکه او همان خداست. خداوند در پاسخ ایشان می‌فرماید: ﴿قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱ بگو: اگر خدا بخواهد، مسیح و مادرش و تمام کسانی که در روی زمین اند، هلاک کند، چه کسی می‌تواند در برابر اراده و قدرت او بایستد؟ و مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد، فقط در سیطره خداست، هر چه را بخواهد می‌آفریند، و خدا بر هر کاری تواناست.

خداوند در قرآن، مسیحیان را به خاطر این اعتقاد کافر معرفی کند، در حالی که نصاری خود را از کفر منزّه می‌دانند. عده‌ای این عقیده را توجیه می‌کنند تا از حدّ آن بکاهند و قائل به حلول می‌شوند. اما عده‌ای از مبلغان مسیحی تلاش می‌کنند این نظریه را به کلی رد می‌کنند.

صاحب تفسیر المنار^۲ برای ردّ کلام مبلغان مسیحی بعضی از کلمات آنها را متذکر می‌شود:

- خداوند یعنی عیسی، که همه چیز از او است و ما آزاد هستیم.^۳ آیا معنای این جمله جز این است که خدا همان مسیح است؟!

در عهد جدید هنگام اشاره به خدا، از واژه یونانی الاصل «هوثیوس» استفاده کرده است. این کلمه به معنای خدای ازلی، آفریننده، زنده کننده، مولای توانا به کار می‌رود.^۴ آنگاه در انجیل یوحنا^۵، حضرت مسیح را هوثیوس خوانده است

۱. سوره مائده، آیه ۱۷.

۲. تفسیر المنار، ج ۶، ص ۳۰۷.

۳. رساله اول به قرنتیان باب ۸، آیه ۶.

۴. کلام مسیحی، ص ۷۳.

۵. انجیل یوحنا باب ۲۰ آیه ۲۸.

یعنی حضرت مسیح علیه السلام نیز ازلی، خدا، آفریدگارِ قادر و مولاست.
 - مسیحیان به پیروی از قطعنامه شورای نقیه حضرت مسیح را مولود خدا،
 غیر مخلوق، هم‌ذات با خدا و خدای حقیقی می‌دانند. این قطعنامه به سال ۳۲۵
 میلادی یعنی سه قرن پیش از نزول قرآن تهیه شده و تا این زمان نزد مسیحیان
 کاملاً اعتبار دارد.^۱

- در عهد جدید آمده است: عیسی گفت من و پدر یکی هستیم.^۲
 در قرآن احتجاجی بین خداوند و حضرت عیسی علیه السلام آمده است که الهه بودن
 حضرت عیسی علیه السلام و مادرش را بیان می‌کند. قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا
 عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا
 يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا
 فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾^۳ و [عرصه هول‌انگیز قیامت را یاد کنید] هنگامی
 که خدا به عیسی بن مریم می‌فرماید: آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را
 به عنوان دو معبود به جای خدا انتخاب کنید؟! می‌گوید: منزّه و پاکی، مرا چنین
 قدرتی نمی‌باشد که آنچه را حق من نیست بگویم، اگر آن را گفته باشم یقیناً تو
 آن را می‌دانی، تو از آنچه در جان و روح من است آگاهی، و من از آنچه در ذات
 توست نمی‌دانم؛ زیرا تو بر نهان‌ها بسیار دانایی.

راز تثلیث در مسیحیت

مسیحیان معتقدند که ما موحد هستیم و در عین حال به سه خدا معتقد
 می‌باشند و نام این تناقض را نوعی راز می‌نهند.
 سؤال اینجاست که آیا اعتقاد به توحید با تثلیث قابل جمع می‌باشد و می‌توان
 گفت خدا یکی است و در عین حال بگوییم خدا سه تا است؟

۱. کلام مسیحی، ص ۷۹.

۲. همان، ص ۷۴.

۳. سوره مائده، آیه ۱۱۶.

احتمالاتی در اینجا مطرح می‌شود:

۱. پدر، پسر - عیسی علیه السلام - و روح القدس و حتی مریم مصداق امر جامعی هستند که خداست و خدا دارای سه فرد است. به بیان دیگر امر جامعی به نام خدا داریم که دارای سه فرد است: پدر، پسر و روح القدس. این احتمال درباره‌ی تثلیث قطعاً با توحید تنافی دارد و شرکی واضح است زیرا معتقد به سه خدا شده‌ایم و فرد جامع حقیقی و ذاتی بین این سه وجود ندارد. یکی پدر است که خدای اصلی است، دوم پسر است که ممکن الوجود می‌باشد و سوم روح القدس که ممکن الوجود و واسطه بین خدا و مخلوقات است پس در نتیجه یک واجب الوجود و دو ممکن الوجود به عنوان خدا وجود دارد و هیچ جامع ذاتی و ماهوی بین واجب و ممکن وجود ندارد. واجب الوجود غنی بالذات و ممکن الوجود فقیر بالذات است. و پذیرفتن این احتمال به معنای تنزل دادن خدای سبحان در حد ممکنات و پذیرفتن ترکیب در خدای سبحان است که با واجب الوجود و غنی بالذات بودن خدا و بساطت ذات او تنافی دارد. پس در این احتمال نمی‌توان بین توحید و تثلیث را جمع کرد.
۲. اینکه مجموع این امور سه‌گانه خدا باشد یعنی اینها اجزاء و عناصر شی واحد را تشکیل می‌دهند و خدای حقیقی مرکب از سه جزء می‌باشد. این احتمال نیز مصداق شرک است زیرا در این صورت خداوند مرکب خواهد بود و از وافی در بحث صفات سلویه اثبات می‌شود که در ذات خدا ترکیب راه ندارد و اگر چیزی مُرکب بشود، واجب الوجود نخواهد بود؛ زیرا مُرکب محتاج به اجزایش می‌باشد و واجب الوجود نمی‌تواند محتاج به چیزی باشد. زیرا او بی‌نیاز مطلق و از جمیع جهات بسیط است.
۳. اینکه جمیع امور سه‌گانه مذکور خدا باشند یعنی هر یک از پدر و پسر و روح القدس مستقلاً به‌عنوان خدا باشند.
۴. آنچه از طبیعت واحد خدای سه‌گانه فهمیده می‌شود آن است که خدا اگر چه دارای صفات متعددی است ولی سه صفت او نیز مانند خود او ازلی و

ضروری است صفات مذکور عبارت است از طبیعت ذاتی و متعالی خدا که از آن به نام پدر اسم برده می‌شود، کلمه خدا که در عیسای مسیح به‌عنوان پسر مجسم شد و وجود فعال و حیات‌بخش خدا در مخلوقات، که از آن تعبیر به روح القدس می‌شود.

این صفات، ذاتی خداست و ذات او پیوسته ثابت است و دگرگونی در آن راه ندارد. پس صفات یاد شده برای خدا ضروری و غیر قابل انکار است. چون همه آنها، عین ذات وی هستند.

در پاسخ به این احتمال باید گفت: خصوصیت صفات ذاتی آن است که مانند ذات، نامحدود هستند و تنها در لفظ و مفهوم با ذات اختلاف دارند. به همین جهت همان‌گونه که کسی به ذات خدا راه ندارد، به صفات ذاتی او نیز راه ندارد و اگر این سه صفت از صفات ذاتی هستند، نباید جدای از ذات باشند و البته نامحدود و ازلی هستند. با این اوصاف چگونه می‌توان گفت حضرت مسیح، صفت ذاتی حق تعالی می‌باشد؟!

اگر حضرت مسیح علیه السلام ازلی و ابدی و عین ذات باری است، آن زمانی که متولد نشده بود و یا آنگاه که به قول مسیحیان به صلیب کشیده شد و دفن شد، چگونه شد؟ یعنی یکی از صفات ذاتی باری تعالی قبلاً نبوده و بعد به وجود آمده و پس از مرگش نابود گشته است. روح القدس نیز که واسطه فیض است آن زمان که خدا بود و مخلوقی نبود، کجا بوده است و کی به وجود آمده است؟ هرگز معقول نیست که موجود ممکن، عین ذات خدا و صفات ذاتی نامحدود خداوند باشد و معتقد شویم اینها صفات ذات خدا هستند و پس از او به وجود آمده‌اند!

اشاعره صفات ذاتی خداوند سبحان را زاید بر ذات می‌دانند و در این باره امر با نصاری همراهی می‌کنند چراکه آنها پا را فراتر گذاشته و دچار نه قدیم شده‌اند. جواب نصاری و اشاعره را می‌توان با یک استدلال بیان کرد. آیا صفات ذات خداوند، ازلی و قدیم است یا حادث؟ اگر بگوییم قدیم هستند پس سه قدیم به

وجود می‌آید که هر کدام غیر از دیگری است و سه خدا خواهیم داشت و اگر بگوییم این صفات نبوده و بعد به وجود آمده و حادث است می‌گوییم صفات ذاتی نمی‌تواند، حادث شود؛ زیرا ذات نمی‌تواند محل حوادث باشد و این مطلب با غنای مطلق پروردگار سازگار نیست.

از طرف دیگر ما می‌بینیم که پدر غیر از پسر و پسر غیر از روح القدس می‌باشد و هیچ کدام با هم رابطه‌ای ندارند و بلکه غیریت دارند. در حالی که در صفات ذات خداوند معتقدیم این ذات، عین علم و قدرت و حیات است و همان ذاتی که علم است، دارای قدرت است و همان ذات دارای علم دارای حیات است و غیریتی در آنها یافت نمی‌شود.

بنابراین، وجه صحیحی که بتوان تثلیث را با توحید سازگار نمود، متصور نیست گرچه بسیار تلاش کرده‌اند تا توحید و تثلیث را هماهنگ کنند.

قرآن و ابطال شرک نصاری

قرآن کریم در آیات متعددی نصاری و مسیحیان را مورد خطاب قرار داده و با بیان استدلال‌ها و برهان‌های قوی اعتقاد به تثلیث، خدا بودن حضرت عیسی علیه السلام یا فرزند خدا خواندن ایشان را رد می‌نماید و مسیر توحید را برای نصاری هموار می‌سازد.

۱. اولین استدلال قرآن نسبت به نصاری، بیان نقضی می‌باشد تا آنها را به فکر فرو برده و متوجه حقیقت نماید. قرآن می‌فرماید: صرف نداشتن پدر نمی‌تواند دلیل بر آن باشد که حضرت عیسی علیه السلام، فرزند خداست. اگر چنین بود پس به طریق اولی حضرت آدم ابو البشر علیه السلام، باید فرزند خدا باشد چراکه پدر و مادر ندارد و مقدم بر حضرت عیسی علیه السلام می‌باشد: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾^۱.

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۹.

ولی قرآن کریم حضرت آدم علیه السلام را مخلوق خداوند می‌شمارد و خداوند را منزّه از داشتن کفو، همسر و فرزند می‌داند و می‌فرماید: ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱ خدا پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است. چگونه برای او فرزندی باشد در حالیکه برای او همسری نبوده است و او همه چیز را آفریده و به هر چیز داناست.

۲. یکی از صفات خداوند سبحان، بی‌نیازی و غنای بالذات او می‌باشد در حالیکه مشاهده می‌کنیم تمام وجود حضرت عیسی علیه السلام و مادرش مریم علیها السلام فقر، نیاز و احتیاج است. قرآن کریم درباره ایشان می‌فرماید: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ﴾^۲ مسیح فرزند مریم پیامبری بیش نیست، قبل از او هم پیامبرانی بودند و مادرش راستگو می‌باشد و هر دو غذا تناول می‌کنند.

خداوند از میان تمام احتیاجات بشری تناول غذا را ذکر می‌کند چراکه غذا خوردن و میل به غذا از بدیهی‌ترین احتیاجات بشری می‌باشد. آیا موجودی که محتاج به غذاست، می‌تواند الوهیت داشته باشد؟! در حالیکه خداوند غنی علی‌الاطلاق است و حضرت عیسی علیه السلام و مادرش مانند سایر مخلوقات و محتاج می‌باشند و هیچ برتری از این جهت نسبت به دیگران ندارند تا مقام الوهیت برایشان ثابت شود.

از طرف دیگر وجود نفی و استثنا در آیه، اثبات می‌کند که حضرت مسیح علیه السلام پیامبری همانند سایر پیامبران و هم‌ردیف با آنها می‌باشد.

جمله ﴿قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾ نیز حاوی نکته‌ی مهمی است که تأکید بر برهان می‌کند تا از اتّصاف انبیاء گذشته به مرگ، روشن شود که این سنت الهی نیز بر حضرت عیسی علیه السلام مانند سایر انبیاء گذشته جاری می‌باشد.

۱. سوره انعام، آیه ۱۰۱.

۲. سوره مائده، آیه ۷۵.

۳. قرآن کریم به صراحت بیان می‌کند که حضرت عیسی علیه السلام فرزند مریم است و این با فرزند بودن برای خداوند تنافی دارد چراکه خداوند **﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾**^۱ می‌باشد نه زائیده شده است و نه زاده است. در حالیکه قرآن به داستان ولادت حضرت عیسی علیه السلام اشاره می‌کند.

در فلسطین کلیسایی به نام مَهْد است که مسیحیان اقرار می‌کنند بر این که محل تولد حضرت مسیح علیه السلام می‌باشد و روز ولادت ایشان شروع سال نو مسیحی می‌باشد قرآن با بیان حقایق ولادت حضرت عیسی علیه السلام، از افراط نصاری و تفریط یهودیان جلوگیری می‌کند؛ زیرا نصاری حضرت عیسی علیه السلام را فرزند خدا می‌دانند و قرآن در هر جا نام حضرت مسیح علیه السلام را ذکر می‌کند از او به عنوان پسر مریم یاد می‌کند.^۲ از طرف دیگر یهودیت نسبت ناروا به حضرت مسیح علیه السلام می‌زند و مریم را آلوده دامن معرفی می‌کند و قرآن به صراحت این تهمت را پاسخ می‌دهد که حضرت مریم علیه السلام با هیچ مردی تماس نداشته و مادرش راستگو می‌باشد و این فرزند به نحو اعجاز به دنیا آمده است و به تحقیق او فرزند مریم می‌باشد^۳ و تأکید می‌کند که خدای سبحان از داشتن فرزند منزّه می‌باشد^۴ و خداوند غنی بالذات است^۵ و داشتن فرزند برای او نوعی نقص محسوب می‌شود و خدا از هر نقصی منزّه است.^۶

۴. قرآن کریم با بیان آنکه حیات و ممات حضرت عیسی علیه السلام و مادرش مریم علیه السلام مانند سایر موجودات به دست خداست و اگر خدا بخواهد آنان را از

۱. سوره اخلاص، آیه ۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۵ - سوره نساء، آیات ۱۵۷ و ۱۷۱ - سوره مائده، آیه ۱۷۰.

۳. سوره مائده، آیه ۷۵.

۴. سوره یونس، آیه ۶۸ - سوره مریم، آیه ۹۲.

۵. سوره یونس، آیه ۶۸.

۶. سوره مریم، آیات ۸۸ و ۸۹.

بین برد کسی نمی‌تواند در مقابل قدرت الهی مقاومت کند و همه مقهور قدرت خداوند هستند، ادعای خدا بودن را برای حضرت مسیح علیه السلام ردّ نموده و قائلین به این اعتقاد را کافر معرفی می‌کند: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^۱﴾
 مسلماً آنان که گفتند: خدا همان مسیح، فرزند مریم است. یقیناً کافر شده‌اند. بگو: اگر خدا بخواهد، مسیح و مادرش و تمام کسانی که در روی زمین‌اند، هلاک کند، چه کسی می‌تواند در برابر اراده و قدرت او بایستد؟ و مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد، فقط در سیطره خداست، هر چه را بخواهد می‌آفریند، و خدا بر هر کاری تواناست.

طبق این آیه می‌توان گفت: اگر حضرت مسیح علیه السلام و مادرش، خدا بودند کسی قدرت هلاکت آنان را نداشت، لیکن خدا می‌تواند آنها را هلاک کند، پس آنها خدا نیستند و سهمی از الوهیت و ربوبیت ندارند و تنها قادر مطلق خداست و ما سوی الله همه مقهور قدرت اوست.

از طرف دیگر این آیه می‌گوید: هر چه در آسمان و زمین و بین آنهاست از جمله حضرت مسیح علیه السلام و مادرش مملوک خدا هستند و موجود مملوک، خدا نیست پس حضرت عیسی علیه السلام و مادرش خدا نیستند و سهمی از اولوهیت ندارند. به عبارت دیگر قرآن کریم با استدلال به این آیه می‌گوید: خدا نامتناهی است و هر چه متناهی است خدا نیست. پس خدا خالق است و حضرت مسیح علیه السلام مخلوق و هیچ مخلوقی نمی‌تواند خدا باشد.^۲

از طرف دیگر خداوند دارای قدرت نامحدود است و حضرت مسیح علیه السلام و مادرش موجوداتی محدود و دارای قدرت محدود می‌باشند. پس معقول نیست

۱. سوره مائده، آیه ۱۷.

۲. سوره مائده، آیه ۱۷.

ایشان را خدا بدانیم. دلیل بر محدود بودن وجود آنان نیز به این علت است که حضرت مریم علیها السلام سال‌هاست از دنیا رفته و حضرت مسیح علیه السلام طبق عقیده مسیحیان بر دار رفته و بر اساس عقیده مسلمانان روزی از دنیا خواهد رفت در حالیکه ما مسلمانان درباره خداوند متعال معتقدیم: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۱ معبودی جز او نیست. همه چیز جز ذات پاک او نابود شدنی است.

۵. قرآن کریم علاوه بر براهین عقلی، برهان‌های نقلی را برای اثبات حق بیان می‌نماید. قرآن می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ﴾^۲ و حال آنکه مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! خدای یکتا را که پروردگار من و پروردگار شماست پرستید، مسلماً هر کس به خدا شرک ورزد، بی تردید خدا بهشت را بر او حرام کند، و جایگاهش آتش است، و برای ستمکاران هیچ یآوری نیست. در انجیل مرقس عیسی علیه السلام مردم را به توحید دعوت کرده و می‌فرماید: «خدای ما خداوند واحد است.»^۳

در انجیل متی چنین آمده است: «محال است که انسان دو آقا و دو محبوب داشته باشد. هم خدا را خدمت کند، هم دیگری را.»^۴ این اعتراف حاکی از بندگی و مخلوق بودن حضرت مسیح علیه السلام و مادرش می‌باشد. خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت محاجه‌ای که با حضرت عیسی علیه السلام دارد، می‌فرماید: آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خدای سبحان پرستید و از زبان حضرت مسیح علیه السلام می‌فرماید: ﴿مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ

۱. سوره قصص، آیه ۸۸.

۲. سوره مائده، آیه ۷۲.

۳. انجیل مرقس، باب ۱۲، آیه ۲۹.

۴. انجیل متی، باب ۶، آیه ۲۴.

شَیْءٍ شَهِیدٌ^۱ من به آنان جز آنچه را که به من دستور دادی نگفتم، [گفتم]: خدایی را بپرستید که پروردگار من و شماست. و تا زمانی که در میان آنان بودم گواہشان بودم، و چون مرا [از میان آنان به سوی خود] برگرفتی، خود مراقب و نگاهبانشان بودی؛ و تو بر همه چیز گواہی.

به درستی می‌توان اذعان کرد که قرآن نه تنها از پیامبران الهی دفاع نموده بلکه تمامی آنها را تصدیق و حقایق را بیان نموده است.

سؤالی در این میان مطرح می‌شود که قرآن کریم اعتقاد مسیحیان درباره خدا بودن حضرت مسیح علیه السلام را کفر می‌داند و می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾.^۲ ولی مشابه این تعبیر در آیه زیر را توحید ناب می‌شمارد، آنجا که می‌فرماید: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۳ هیچ نجوایی میان سه نفر رخ نمی‌دهد مگر آنکه او چهارمین آنها می‌باشد و نه میان پنج نفر مگر آنکه او ششمین آنان است و نه کمتر از آن و نه بیشتر مگر اینکه هر جا باشند او با آنهاست. سپس آنان را در روز قیامت از آنچه کرده‌اند، آگاه می‌گرداند. خداوند به هر چیزی بسیار داناست.

سؤال اینجاست که چگونه می‌توان بین این دو آیه را جمع کرد مگر نه این است که جمع بین توحید و تثلیث ممکن نمی‌باشد؟

در جواب باید گفت: در تعبیر مسیحیان، سه امر در عرض هم قرار گرفته‌اند که هر یک، واحد عددی و دارای کمیت است مانند الف، ب و ج. این سه واحد به نحوی در کنار هم قرار گرفته‌اند که از هر کدام عدد یک شروع شود، صحیح است یعنی اگر از «الف» شروع شود «الف»، احد ثلاثه است پس «ب» ثانی ثلاثه

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۷.

۲. سوره مائده، آیه ۷۳.

۳. سوره مجادله، آیه ۷.

و «ج» ثالث ثلاثه است، اگر از «ج» و «ب» نیز شروع شود چنین خواهد بود. در این صورت، خدای سبحان موجودی در عرض پسر و روح القدس خواهد بود و کمیت دارد و عددپذیر است که لازمه آن محدود بودن و ماده و جسم بودن خداوند می‌باشد در حالیکه ما می‌دانیم خداوند نامحدود و غنی بالذات است. اما درباره آیه «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ»^۱ موضوع معیت و همراهی، ناظر بودن خداوند و احاطه پروردگار مطرح می‌باشد و هیچ محدودیت و جسمانیتی برای خداوند متصور نمی‌شود بلکه می‌فرماید هر جا شما باشید خدا با شماست.^۲

ریشه‌های شرک

خداوند تبارک و تعالی همه انسان‌ها را بر اساس فطرت توحید خلق نموده است و می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۳ روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر اساس آن آفریده است. با این حال شاهد آن هستیم که عده‌ای از مسیر توحید خارج و سرگردان در اعتقادات و گرفتار شرک شده‌اند. برای واکاوی علت‌های انحراف افراد از توحید، ناچار به شناخت ریشه‌های شرک می‌باشیم چراکه از جهاتی شناخت آنها، دارای اهمیت و سودمند خواهد بود.

شناخت ریشه‌های شرک به انسان کمک می‌کند تا راه‌های مقابله با این بیماری مهلک را یافته و با این ظلم بزرگ انسانی در ابعاد مختلف مبارزه نماید. از طرف دیگر با وجود کثرت افرادی که دچار شرک جلی مانند بت‌پرستی،

۱. سوره مجادله، آیه ۷.

۲. «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (سوره حدید، آیه ۴)

۳. سوره روم، آیه ۳۰.

ثنویت و تثلیث گردیده‌اند، متأسفانه شاهد گرفتاری بسیاری از مؤمنین به شرک خفی همانند ریا، تکیه بر غیر خدا و استعانت از غیر او می‌باشیم تا آنجا که قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱ و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر آنکه برای او شریک می‌گیرند و ایمان خود را با شرک آلوده می‌کنند. در نتیجه شناخت ریشه‌های شرک به ما کمک می‌کند که تا جایی که امکان دارد از این شرک رها شویم و به توحید نزدیک گردیم.

از طرف دیگر با شناخت علت‌های اصلی و کلیدی ریشه‌های شرک و ابعاد مختلف آن و خشکاندن آنها به طریق اولی می‌توان علت‌های فرعی و کوچک شرک را از بین برد.

قرآن کریم علل فراوانی برای پیدایش و استمرار شرک بیان می‌کند که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. هواپرستی

اولین ریشه شرک که از آن به علت العلل شرک تعبیر می‌شود و ریشه اصلی و پدیدآورنده بزرگ‌ترین ظلم در عالم امکان می‌باشد، هواپرستی، شهوت‌رانی و خودمحوری می‌باشد که از آن به بت درون تعبیر می‌شود، خداوند می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾^۲ آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده است؟! در این آیه به صراحت این موضوع مطرح شده است.

شخصی که گرفتار مَیِّت و هوای نفس شده است، دچار خودمحوری شده و برای رسیدن به خواسته‌های درونی خویش، مبدأ و معاد را انکار می‌کند و دست خویش را به هر کاری هر چند خلاف عقل و وجدان باشد، آلوده می‌نماید و بر اساس پندار و توهمات و ظن و خیال عمل می‌کند و یک دلیل و برهان یقینی

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. سوره الجاثیه، آیه ۲۳.

برای اثبات کار خود ندارد در حالیکه شاهد هستیم براهین متعددی در اثبات توحید وجود دارد، خداوند می‌فرماید: ﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾^۱ مشرکان تنها از گمان و هوای نفس خود پیروی می‌کنند.

قرآن درباره این افراد می‌فرماید: ایشان درباره مبدأ و معاد هیچ‌گونه شبهه‌ی علمی ندارند بلکه آنچه ایشان را از راه منحرف کرده، شهوت عملی یعنی هوا و هوس است.

انسان‌های هواپرست برای داشتن آزادی و ولنگاری در عمل و رسیدن به خواسته‌های نفسانی به راحتی معاد را انکار می‌کنند. قرآن درباره‌ی این نوع تفکر می‌فرماید: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ * بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾^۲ آیا انسان گمان می‌کند که ما هرگز استخوان‌هایش را جمع نخواهیم کرد؟ چرا در حالی که تواناییم که [خطوط] سر انگشتانش را درست و نیکو بازسازی کنیم، [نه اینکه به گمان او قیامتی در کار نباشد] بلکه انسان می‌خواهد [با دست و پا زدن در شک و تردید] فرارویش را [از اعتقاد به قیامت که بازدارنده‌ای قوی است] باز کند [تا برای ارتکاب هر گناهی آزاد باشد!] علت انکار معاد توسط چنین اشخاصی این است که انسان شهوت‌مدار می‌خواهد که جلوی او باز و رها باشد تا بتواند هر عملی را هر چند گناه و فجور باشد، انجام دهد. در حالیکه ایمان و اعتقاد به معاد مانع رهایی و بی‌بندوبار بودن انسان می‌شود و سدّ محکمی در مقابل فسق و فجور می‌باشد.

از طرف دیگر منکران معاد، خواسته یا ناخواسته مبدأ هستی یعنی ذات باری تعالی را نادیده گرفته و انکار می‌کنند. چراکه با پذیرش توحید، محصور در اوامر و نواهی الهی شده و آزادی عمل که مطابق با نفس اماره آنها می‌باشد از ایشان سلب می‌گردد و نمی‌توانند هر کاری را مرتکب شوند.

۱. سوره نجم، آیه ۲۳.

۲. سوره قیامت، آیات ۳ - ۵.

به طور کلی هواپرستان، پیرو و تابع و عبد شیطان می‌باشند و می‌توان نام آنها را شیطان پرست نامید و نیز می‌توان گفت که هواپرستی، با شیطان پرستی مقرون می‌باشد. قرآن می‌فرماید: ﴿بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ﴾^۱ بلکه آنان جنیان را می‌پرستیدند و بیشترشان به آنان ایمان داشتند.

همان‌طور که قرآن فرموده ابلیس از طایفه‌ی جن می‌باشد؛ پس در واقع ایشان شیطان پرست^۲ بوده‌اند. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: پرستش غیر خدا در واقع تن دادن به هواهای نفسانی است و از زبان رسول گرامی اسلام ﷺ بیان می‌کند: ﴿قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَ كُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾^۳ بگو: من از پرستش آنها که به جای خدا می‌خوانید، نهی شده‌ام بگو: من از هوس‌های شما پیروی نمی‌کنم که در این صورت گمراه شده و از هدایت یافتگان نخواهم بود.

اگر به داستان محاجه حضرت ابراهیم ﷺ و پدرش آزر^۴ در قرآن رجوع کنید، حضرت ابراهیم ﷺ خطاب به او می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا * يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا * يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا﴾^۵.

در این آیات حضرت ابراهیم ﷺ ریشه بت پرستی را بیان می‌کند و آن چیزی جز عبادت و اطاعت از شیطان نمی‌باشد. آزر بت پرست بود نه شیطان پرست و

۱. سوره سبأ، آیه ۴۱.

۲. متأسفانه امروز شاهد آن هستیم که عده‌ای جاهل و نادان اعلام می‌کنند که شیطان پرست می‌باشند و کارهای شنیع و خلاف عفت را در پرتو شیطان پرستی، ترویج و تبلیغ می‌کنند. ریشه‌ی این تبعیت مطابقت خواسته‌های نفسانی ایشان با خواسته‌های شیطان است پس می‌توان گفت شیطان پرستی، مقرون با هواپرستی می‌باشد.

۳. سوره انعام، آیه ۵۶.

۴. آزر سرپرستی حضرت ابراهیم ﷺ را بر عهده داشت و پدر واقعی ایشان نبود.

۵. سوره مریم، آیات ۴۲ - ۴۴.

می‌توانست بر حضرت ابراهیم علیه السلام اعتراض کند و بگوید ما شیطان را نمی‌پرستیم بلکه بت پرست هستیم.

حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: بت پرستی در واقع تبعیت از شیطان درون و برون است و بت خارجی نتیجه و انعکاس آن تبعیت می‌باشد. پس می‌توان نتیجه گرفت که بت پرست آلت دست هوای نفس و شیطان است؛ زیرا این هوا و هوس است که بت را برای دور کردن انسان از پرستش خدای سبحان در مقابل او نصب می‌کند.

در تأیید این نتیجه، قرآن به صراحت اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾^۱ پس آیا دیدی حال کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود قرار داده و خداوند او را با وجود علم و آگاهی که داشت، گمراه کرد؟!

این آیه شریفه بر این موضوع دلالت دارد که در واقع کسانی که گرفتار شرک هستند، هوای نفس و بت درونشان آنها را گرفتار نموده و حتی آنقدر این عامل قوی می‌باشد که می‌تواند انسان عالمی را گمراه کند.

سؤالی در اینجا مطرح می‌شود که خداوند هادی و هدایت‌گر است در حالیکه آیه به خداوند نسبت اضلال می‌دهد و می‌فرماید: ﴿أَضَلَّهُ اللَّهُ﴾ خدا او را گمراه نمود؟!

در پاسخ باید گفت: اضلال و گمراهی خداوند در این آیه به معنای آن است که خداوند شخص هواپرست را به حال خود رها می‌کند و وقتی خداوند کسی را رها کرد، دچار گمراهی و انحراف می‌شود اگرچه آن شخص عالم باشد.

برای تقریب به ذهن مثالی می‌زنیم: شخصی دارای ماشین آخرین سیستم می‌باشد و علم دارد که اگر یک لحظه فرمان از دستش رها شود یا راننده خوابش ببرد، دچار حادثه خواهد شد و از مسیر اصلی منحرف می‌گردد. با این حال چه

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

بسیار افرادی هستند که در اثر یک لحظه غفلت و یا خواب‌آلودگی دچار حادثه شده و جان خود را از دست داده‌اند.

انسان‌ها نیز اگر از خداوندی که ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾^۱ است غافل شوند، و از هوای نفس خود تبعیت نمایند خداوند آنها را به حال خود رها کرده لذا از صراط مستقیم خارج شده و گرفتار اضلال و انحراف می‌شوند.

چه بسیارند افرادی که هوای نفسشان بر علم و انسانیت آنها غلبه پیدا کرده و با نزول از مقام انسانیت، ضلالت را انتخاب کرده‌اند. قرآن یهود را مصداق بارز این موضوع معرفی می‌کند و خطاب به رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: ﴿فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۲ پس اگر دعوت تو را نپذیرفتند، بدان که آنان پیرو هوای نفس خویش هستند و کیست گمراه‌تر از آن کس که از هوس خود پیروی کرده و هدایت الهی را نپذیرفته است؟ خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

۲. جهالت و سفاهت

قرآن جهالت را به عنوان ریشه و بنیان شرک معرفی می‌کند که سبب انحراف بسیاری از مسیر توحید شده است. آیات متعددی در قرآن ضمن بیان داستان دعوت توحیدی پیامبران به جهالت و سفاهت منکران توحید اشاره می‌کند. حضرت نوح علیه السلام با بیان برهان‌های متعدد و دعوت‌های مکرر پرده از حقیقت برمی‌دارد و ریشه‌ی انحراف معاندان را جهالت می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَلَكِنِّي أُرَاكُمُ قَوْمًا يَجْهَلُونَ﴾^۳ من شما را قومی جاهل می‌بینم.

در داستان شگفت‌انگیز حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل آمده است: ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. سوره قصص، آیه ۵۰.

۳. سوره هود، آیه ۲۹.

لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ^۱ بعد از آنکه بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم، آنها در مسیر خود به جمعیتی رسیدند که اطراف بت‌هایشان با تواضع و خضوع گرد آمده بودند. بنی اسرائیل به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده! همانگونه که آنها معبودان و خدایانی دارند! گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید. یعنی طلب بت و مجسمه برای پرستش در عین دیدن آن همه معجزات و براهین و تجارب تلخ، چیزی جز جهالت نمی‌باشد.

خداوند در داستان حضرت لوط علیه السلام و قومش می‌فرماید: ﴿وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ * أَتَنْكحُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ^۲ و لوط را [یاد کن] هنگامی که به قومش گفت: آیا این عمل بسیار زشت را در حالی که [وقت انجام دادنش با بی‌شرمی کامل به هم] نگاه می‌کنید، مرتکب می‌شوید؟! آیا شما از روی میل و شهوت به جای زنان با مردان آمیزش می‌کنید؟ [شما برای این کار زشت دلیل و برهانی ندارید] بلکه شما گروهی نادان هستید.

خداوند متعال پشت کردن به آیین ابراهیم علیه السلام که پدر توحید است را نوعی سفاهت معرفی می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ^۳ کیست که از آیین ابراهیم روی بگرداند مگر کسی که خود را به نادانی و بی‌خردی زده است. در این آیه اعراض از روش و منش توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام را به سفاهت انسان اسناد داده است. سفاهت یعنی حماقت و عدم تشخیص سود و زیان.

خداوند تبارک و تعالی خطاب به رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿قُلْ

۱. سوره اعراف، آیه ۱۳۸.

۲. سوره نمل، آیات ۵۴ و ۵۵.

۳. سوره بقره، آیه ۱۳۰.

أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ^۱ بگو: ای نادانان! آیا مرا فرمان می‌دهید که جز خدا بپرستم؟

بنابراین مشخص شد که یکی از ریشه‌های انحراف از توحید، جهالت می‌باشد. جهالت گاهی در مقابل علم قرار می‌گیرد و گاهی در برابر عقل چنانچه در کتب روایی بابی را به آن اختصاص داده‌اند.

جهل در مقابل علم، یعنی ندانستن و جهل در مقابل عقل بیشتر در مقام عمل استعمال می‌شود به نحوی که چه بسا شخص، عالم باشد اما کاری جاهلانه انجام می‌دهد.

تعریفی که در روایات برای عقل بیان شده است بیشتر متوجه به آثار آن می‌باشد امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان»^۲ عقل چیزی است که به وسیله آن خدا بندگی شود و بهشت کسب گردد.

در نتیجه از باب «تُعرف الاشياء بأضدادها» باید گفت جهل آن است که بندگی غیر خدا صورت گیرد و انسان را از رسیدن به بهشت منع نماید.

۳. حس‌گرایی

برخی از کسانی که اطلاعاتی درباره طبیعت و علوم مادی دارند گمانشان این است که می‌توان همه چیز را با حواس پنجگانه درک کرد در حالیکه ما می‌دانیم بسیاری از امور در عالم وجود دارد که ارتباطی با حواس پنجگانه ندارد.

اگرچه علوم مادی در جای خود بسیار محترم است و عالم و دانشمند مادی قابل احترام است چرا که مشکلاتی را از بشریت مرتفع ساخته اما اگر کسی معتقد باشد تمام هستی و دانش بشری محدود به حس می‌باشد این سخن، ناصحیح و زمینه‌ی انحراف از توحید می‌باشد. قرآن در معرفی چنین افرادی،

۱. سوره زمر، آیه ۶۴.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: ﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمَّ يَرِدِ إِلَّآ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِك مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ﴾^۱ بنابراین از کسانی که از یاد ما روی گردانده‌اند و جز زندگی دنیا را نخواسته‌اند، روی بگردان. این [دنیا خواهی] آخرین مرز دانش و معرفت آنان است.

در نظر بگیرید شخصی به آنچه از قعر دریاها تا اوج کهکشان‌ها وجود دارد، آگاهی دارد، با تمام این احوال عوالمی وجود دارد که فراتر از ماده و ماوراء طبیعت است که این شخص نسبت به آنها غفلت دارد.

این گروه با یک استدلال ناقص اصالت ماده را قبول کرده و خدا را انکار می‌کنند و می‌گویند ما در دنیا خدایی نمی‌بینیم، تا او را بپرستیم و شروع به استهزاء و مسخره کردن انبیاء می‌کنند قرآن دلیل این تمسخر را بیان می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُم مِّنَ الْعِلْمِ﴾^۲ پس زمانی که پیامبرانشان دلایل روشن برای آنان آوردند، به اندک دانشی که نزد خود داشتند شادمان شدند.

در داستان محاجّه حضرت موسی ﷺ و فرعون آمده است که فرعون بعد از شنیدن دلایل و برهان‌ها و بیّنات حضرت موسی ﷺ گفت: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِّي صَرْحًا لَّعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾^۳ و فرعون گفت: ای اشراف و سران [مملکت]! من برای شما هیچ معبودی جز خود نمی‌شناسم، پس ای هامان! برایم بر گل آتش بیفروز [تا اجر محکم و قوی بدست آید]، پس برایم برجی بلند بساز شاید بر معبود موسی آگاهی و اطلاع یابم، و البته من او را از دروغگویان می‌پندارم.

۱. سوره نجم، آیات ۲۹ و ۳۰.

۲. سوره غافر، آیه ۸۳.

۳. سوره قصص، آیه ۳۸.

قوم بنی اسرائیل هم از آنجا که سالیان درازی تحت سیطره فراعنه قرار داشتند و سخت گرفتار محسوسات بودند با دیدن معجزات فراوان و نجات از دست فرعون با دیدن عده‌ای بت پرست، به خاطر داشتن پیش زمینه قبلی، از حضرت موسی علیه السلام درخواست کردند که خدا را به ما نشان بده^۱ و یا در جای دیگر آمده است که به حضرت موسی علیه السلام پیشنهاد تجویز بت پرستی دادند.^۲ آنان در واقع خدای دیدنی را طلب کردند تا مانند بت پرستان آن را ببینند. شایان ذکر است که در عصر نزول قرآن نیز درخواست‌هایی از جانب اهل کتاب مطرح می‌شد که حاکی از این حس‌مادی‌گرایی بوده است.

اهل کتاب نزد رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله آمده و می‌گفتند: باید کتابی فیزیکی و محسوس برای ما نازل نمایی تا رسالت تو را باور کنیم. چراکه الواح نوشته شده بر حضرت موسی علیه السلام، نازل شده بود. قرآن به آنها خطاب می‌کند: آنها نه تنها با نزول کتاب ایمان نمی‌آورند بلکه بالاتر از آن را از حضرت موسی علیه السلام درخواست کردند و گفتند خدا را آشکار به ما نشان بده: ﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً﴾.^۳

همچنین مشرکان درخواست می‌کردند ملائکه بر آنها نازل شود، چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَأَنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا﴾^۴ تمامی این درخواست‌ها نشأت گرفته از آلودگی ذهن ایشان با حس‌گرایی می‌باشد تا آنجا که امور معقول را در حد محسوسات تنزل می‌دادند.

در عصر حاضر که عصر تکنولوژی، علم و ارتباطات می‌باشد هنوز کشورهای

۱. سوره بقره، آیه ۵۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۳۸.

۳. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

۴. سوره فرقان، آیه ۲۱.

وجود دارند که از سطح بسیار بالای علمی برخوردارند اما آنچنان گرفتار محسوسات هستند که یا خدا را انکار کرده و یا آن را در حد محسوسات پایین می‌آورند. چنانچه در کشورهای جنوب شرقی آسیا مانند هند، چین، ژاپن و کره و... هنوز آثار بت‌پرستی نمایان است.

۴. تنوع موجودات و تشتت حوادث

در عالم هستی، موجودات متنوع و حوادث و اتفاق‌های متضاد و بسیاری وجود دارد و گروهی با دیدن آنها نمی‌توانند باور کنند که منشأ تمامی اینها یک مبدأ واحد باشد، به همین جهت به دوگانه‌پرستی یا چندگانه‌پرستی معتقد می‌شدند چنانچه می‌بینید عده‌ای حادثه‌های زشت را به خدای شرّ و حادثه‌های زیبا را به خدای خیر نسبت می‌دهند و دو مبدأ شرّ و خیر را متصور می‌باشند و یا عده‌ای برای هر حادثه‌ای خدایی در نظر می‌گرفتند همانند خدای نور، خدای ظلمت، خدای باد، خدای باران و... .

قرآن کریم ضمن جواب به این تفکر اشتباه علت آن را بیان می‌کند: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾^۱ این بتان [که شما آنها را به عنوان شریک خدا گرفته‌اید] چیزی جز نام‌هایی بی‌معنا و بی‌مفهوم [که شما و پدران‌تان] بر اساس حدس و گمان [نامگذاری کرده‌اید نیستند، خدا بر [حَقَائِیت] آنها هیچ دلیلی نازل نکرده است. اینان فقط از پندار و گمان [بی‌پایه] و هواهای نفسانی پیروی می‌کنند.

و چه بسیار افرادی که از شنیدن کلمه‌ی توحید تعجب می‌کردند و می‌گفتند: ﴿أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾^۲ آیا خدایان متعدد را خدای واحدی قرار داده؟ این واقعاً چیز عجیبی است!

۱. سوره نجم، آیه ۲۳.

۲. سوره ص، آیه ۵.

قرآن در مقام بیان عوامل این تفکر می‌فرماید: ﴿قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبِدَ اللَّهَ وَحَدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾^۱ آنها گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای که خدای یگانه را بپرستیم و آنچه را که پدران ما می‌پرستیدند رها کنیم.

حضرت هود علیه السلام در جواب ایشان می‌فرماید: ﴿أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾^۲ آیا درباره نام‌های [بی‌هویتی] که خود و پدرانتان بت‌ها را به آن نامیده‌اید، و خدا هیچ دلیل و برهانی بر [حقانیت] آنان نازل نکرده با من مجادله و ستیزه می‌کنید؟ پس منتظر عذاب خدا] باشید و من هم با شما از منتظرانم.

سطح فکر پایین سبب شده است تا بت‌پرستان نتوانند حوادث و موجودات متعدد را در یک ردیف جمع کنند لذا قائل به چند خدا شدند و با تقلید کورکورانه از پدرانشان خود را به این وضعیت راضی نمودند.

این تنوع و کثرت‌گرایی در طول تاریخ رواج داشته و صاحبان زر و زور از یک سو و جهالت و نادانی مردم از سوی دیگر، به آن دامن زده و سبب شده آنچنان این پندار غلط در بین مردم رسوخ کند که با شنیدن کلمه توحید یا با تنفر فرار می‌کنند و یا حالت انزجار در آنها به وجود می‌آید. قرآن درباره ایشان می‌فرماید: ﴿وَإِذَا ذُكِرَتِ رَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحَدَهُ وَكَلُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾^۳ و چون پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی آنان پشت کرده و فرار می‌کنند و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحَدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾^۴ و هرگاه خداوند به یکتایی یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، پر از نفرت می‌شود ولی هرگاه از

۱. سوره اعراف، آیه ۷۰.

۲. سوره اعراف، آیه ۷۱.

۳. سوره اسراء، آیه ۴۶.

۴. سوره زمر، آیه ۴۵.

معبودانی غیر از او یاد شود بی‌درنگ شادمان می‌شوند.

۵. تقلید کورکورانه

تقلید به معنای قبول و پذیرش گفتار و روش شخصی دیگر بدون درخواست دلیل می‌باشد، اگرچه بشر در مواردی که خودش قدرت تحقیق ندارد، ناچار از تقلید است، اما در مسائل اعتقادی خود که اصول بنیادین برای او محسوب می‌شود باید محققانه وارد شود و تمام تلاش خویش را برای رسیدن به حقیقت به کار ببندد و در مسائل اعتقادی مجتهد شود.

تقلید کورکورانه و بدون تحقیق از رسوم و مذهب پدران و دنبال کردن افکار و اعتقادات ایشان سبب انحراف جمع زیادی از مسیر توحید شده است تا آنجا که وقتی از ایشان سؤال شود چرا بت‌ها را عبادت می‌کنید، در پاسخ خواهند گفت: گذشتگان و بزرگان ما چنین می‌کرده‌اند ما نیز همان کار را انجام می‌دهیم و بر همان باور هستیم.

این تقلید هرگاه با قومیت و تعصب‌های قومی همراه گردد، بزرگ‌ترین سدّ را در مقابل دعوت انبیاء الهی به وجود آورده است.

پیروی چشم‌بسته مقلدان از نیاکانی که یا جاهلانه عمل می‌کرده‌اند و یا عملشان از هوس‌های نفسانی نشأت گرفته بود، ارتجاع و عقایدی دور از خردورزی را به وجود آورد که انبیاء الهی تمام تلاش خود را بیشتر متمرکز در این امر می‌کردند؛

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^۱ هنگامی که به آنان گفته شد از آنچه خدا فرستاده است پیروی کنید در جواب گفتند: ما از آنچه عقاید و رفتار و پدرانمان بر مبنای آن بوده است، تبعیت خواهیم کرد. آیا حتی اگر پدران آنها

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۰.

چیزی را درک نمی‌کردند و به هدایت نمی‌رسیدند باز هم از آنها پیروی می‌کنند. قرآن در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و قومش می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾^۱ این تماثیل چیست که شما در مقابل آنها به پرستش مشغول هستید؟ آنها در جواب گفتند: پدرانمان را بر عبادت بت‌ها یافتیم و از همان روش پیروی می‌کنیم: ﴿قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا لَهًا عَابِدِينَ﴾^۲ حضرت ابراهیم علیه السلام در پاسخ ایشان فرمود: ﴿قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۳ شما و گذشتگانان هر دو در گمراهی آشکار هستید.

این تقلید هرگاه با تعصب همراه شود، مبارزه علنی با دعوت پیامبران را به همراه داشته است تا آنجا که قوم عاد در مقابل مواعظ و انذار پیامبرشان گفتند: برای ما یکسان است که ما را اندرز دهی یا اندرز ندهی. این جز، شیوه‌ی پیشینیان نیست و ما عذاب نخواهیم شد، چنانچه قرآن می‌فرماید: ﴿قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَزَّتْ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ * إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوْلِينَ * وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾^۴

و نیز وقتی به توحید دعوت می‌شدند، تبعیت از پیامبران را گمراهی و دیوانگی می‌پنداشتند، چنانچه قرآن می‌فرماید: ﴿فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٌ وَسُعْرٌ﴾^۵ آیا از بشری تنها که از میان ماست پیروی کنیم. در این صورت در گمراهی و دیوانگی خواهیم بود.

گاهی آنچنان بر این تقلید خود استوار بودند که حتی با علم و آگاهی به بطلان آن، باز متعصبانه به تقلید کورکورانه خود ادامه می‌دادند، قرآن می‌فرماید:

۱. سوره انبیاء، آیه ۵۲.

۲. سوره انبیاء، آیه ۵۳.

۳. سوره انبیاء، آیه ۵۴.

۴. سوره شعراء، آیات ۱۳۶ - ۱۳۸.

۵. سوره قمر، آیه ۲۴.

﴿إِنَّهُمْ أَلَفُوا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ * فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ * وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ﴾^۱
 آنها پدران خویش را گمراه یافتند اما با این حال در پی آنان شتابان می‌دوند،
 بی‌گمان قبل از آنان بیشتر پیشینیان نیز گمراه شدند.

این تقلید کورکورانه آنقدر چشم و گوش آنها را کور و کر کرده که افعال
 زشتشان را به خدا نسبت می‌دهند، چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً
 قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحِشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا
 تَعْلَمُونَ﴾^۲. چون کار زشتی مرتکب می‌شوند، می‌گویند: پدرانمان را بر آن [کار]
 یافتیم و خدا ما را به آن فرمان داده. بگو: یقیناً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد،
 آیا چیزی را که نمی‌دانید [از روی جهل و نادانی] به خدا نسبت می‌دهید؟!
 متأسفانه در جهان امروز شاهد این تقلید کورکورانه و تعصب‌ها می‌باشیم تا
 جایی که آداب و رسوم جاهلانه، مردم را در خود غوطه‌ور کرده و همه در حال
 غرق شدن می‌باشند.

۶. شخصیت پرستی

از آنجایی که انبیاء و اولیاء الهی دارای شخصیت و شأنیت اجتماعی بودند و
 مورد اقبال مردم قرار می‌گرفتند؛ مردم برای فراموش نشدن آنها بعد از رحلتشان
 مجسمه یا تصویری از او می‌ساختند و باعظمت از ایشان یاد می‌کردند. به مرور
 زمان در اثر تکریم و تجلیل خارج از وصف و فراموشی هدف ساخت آن، تصویر
 یا مجسمه مورد ستایش قرار می‌گرفت و مورد پرستش واقع می‌شد.
 شاید بتوان گفت که ابتدای بت پرستی بشر از این موضوع نشأت گرفته است
 که مجسمه‌ای را به خاطر یادبود افراد می‌ساختند و کم‌کم توهم ربوبیت و
 قداست برای افراد سطحی‌نگر ایجاد می‌شد و آن مجسمه یا تصویر تبدیل به بتی

۱. سوره صافات، آیات ۶۹ - ۷۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۸.

برای پرستش می گشت.^۱

۱. القطب الراوندی یاسناده عن الصدوق عن محمد بن موسى بن المتوكل، حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، حدّثنا محمد بن النعمان الأحول، عن يزيد بن معاوية قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول في مسجد النبي صلى الله عليه وآله: إن إبليس اللعين هو أول من صور صورة على مثال آدم عليه السلام ليفتن به الناس ويضلهم عن عبادة الله تعالى، وكان ود في ولد قاييل، وكان خليفة قاييل على ولده وعلى من بحضرتهم في سفح الجبل يعظّمونه ويسودّونه، فلمّا أن مات ودّ جزع عليه إخوته وخلف عليهم ابنا يقال له: سواع فلم يغن غنا أبيه منهم، فأتاهم إبليس في صورة شيخ فقال: قد بلغني ما أصبتم به من موت ودّ وعظيمكم، فهل لكم في أن أصورّ لكم على مثال ودّ صورة تستريحون إليها وتأنسون بها؟ قالوا: أفلعل، فعمد الخبيث إلى الآنك فأذابه حتى صار مثل الماء.

ثمّ صور لهم صورة مثال ودّ في بيته، فتدافعوا على الصورة يلمّونها ويضعون خدودهم عليها ويسجدون لها، وأحب سواع أن يكون التعظيم والسجود له، فوثب على صورة ودّ، فحكها حتى لم يدع منها شيئاً وهموا بقتل سواع، فوعظهم وقال: أنا أقوم لكم بما كان يقوم به ود، وأنا ابنه، فإن قتلتموني لم يكن لكم رئيس، فمالوا إلى سواع بالطاعة والتعظيم.

فلم يلبث سواع أن مات وخلف ابناً يقال له: يغوث فجزعوا على سواع فأتاهم إبليس وقال: أنا الذي صورّ لكم صورة ود، فهل لكم أن أجعل لكم مثال سواع؟ على وجه لا يستطيع أحد أن يغيره؟ قالوا: فافعل، فعمد إلى عود فنجره ونصبه لهم في منزل سواع، وإنما سمي ذلك العود خلافاً، لأن إبليس عمل صورة سواع على خلاف صورة ودّ قال: فسجدوا له وعظّموه وقالوا ليغوث: ما تأمنك على هذا الصنم أن تكيده كما كاد أبوك مثال ود، فوضعوا على البيت لحراساً وحجاباً، ثم كانوا يأتون الصنم في يوم واحد ويعلمونه أشد ما كانوا يعظّمون سواعاً، فلما رأى ذلك يغوث قتل الحرسه والحجاب ليلاً وجعل الصنم رمياً، فلما بلغهم ذلك أقبلوا ليقتلوه فتواري منهم إلى أن طلبوه ورأسوه وعظّموه.

ثمّ مات وخلف ابناً يقال له: يعوق فأتاه إبليس، فقال: قد بلغني موت يغوث وأنا جاعل لكم مثاله في شيء لا يقدر أحد أن يغيره قالوا: فافعل، فعمد الخبيث إلى حجر جرع أبيض، فنقره بالحديد حتى صور لهم مثال يغوث، فعظّموه أشد ما مضى، وبنوا عليه بيتاً من حجر، وتبايعوا أن لا يفتحوا باب ذلك البيت إلا في رأس كل سنة، وسُميت البيعة يومئذٍ لأنهم تبايعوا وتعاقدوا عليه، فاشتدّ ذلك على يعوق، فعمد إلى ربطة وخلق فألقاها في الحابر ثمّ رماها بالنار ليلاً، فأصبح القوم وقد احترق البيت والصنم والحرس وارض الصنم ملقى، فجزعوا وهموا بقتل يعوق، فقال لهم: إن قتلتم رئيسكم فسدت أموركم فكفّوا.

فلم يلبث أن مات يعوق، وخلف ابناً يقال له: نسرأ، فأتاهم إبليس فقال: بلغني موت عظيمكم، فأنا جاعل لكم

←

بنابراین یکی از عواملی که موجب گرایش بشر به سمت بت پرستی و شرک شده است، شخصیت پرستی می باشد.

مبارزه قرآن با شخصیت پرستی

سرآنکه در شریعت اسلام ساختن مجسمه‌ای که دارای روح و دارای ابعاد باشد حرام است می تواند همین موضوع باشد. چراکه خوف آن می رود که به مرور زمان مورد پرستش قرار گیرد لذا در فقه بر حرمت ساختن آن فتوا داده می شود.

قرآن به صراحت با این موضوع مبارزه می کند و می فرماید:

الف) خداوند به کسی که دارای مقام رسالت است اجازه نمی دهد که از نفوذ کلام خود و مقبولیتی که در میان مردم دارد، استفاده کرده و مردم را به سمت خود دعوت نماید و می فرماید: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي﴾^۱.

این موضوع نزد پروردگار آنقدر گران و حائز اهمیت است که خطاب به پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ

مثال يعوق في شيء لا يبلي، فقالوا: افعل فعمد إلى الذهب وأوقد عليه النار حتى صار كالماء، وعمل مثالا من الطين على صورة يعوق، ثم أفرغ الذهب فيه، ثم نصبه لهم في ديرهم، واشتد ذلك على نسر ولم يقدر على دخول تلك الدير، فأنجاز عنهم في فرقة قليلة من أخوته يعبدون نسراً، والآخرون يعبدون الصنم. حتى مات نسر وظهرت نبوة إدريس، فبلغه حال القوم وأنهم يعبدون جسماً على مثال يعوق وأن نسرًا كان يعبد من دون الله، فصار إليهم بمن معه حتى نزل مدينة نسر وهم فيها، فهزمهم وقتل من قتل وهرب من هرب، فتنفروا في البلاد، وأمروا بالصنم فحمل وألقى في البحر، فاتخذت كل فرقة منهم صنمًا وسموها بأسمائهم، فلم يزالوا بعد ذلك قرناً بعد قرن يعرفون إلاً تلك الأسماء، ثم ظهرت نبوة نوح عليه السلام، فدعاهم إلى عبادة الله وحده وترك ما كانوا يعبدون من الأصنام، فقال بعضهم: «لَا تَذَرْنَ آلِهَتِكُمْ وَلَا تَذَرْنَ وِدًّا وَلَا سُوءَاعًا وَلَا يُعْوَتَ وَيُعَوَّقُ وَنَسْرًا». (قصص الأنبياء، صص ٤٩-٤٧، ح ٤٨ و از آن در بحار الأنوار، ج ٣، ص ٢٥٠-٢٥٢، ح ٨ نقل شده است.)

١. سوره آل عمران، آیه ٧٩.

* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذْكُرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ^۱ و اگر [او] پاره‌ای از گفته‌ها را به دروغ بر ما می‌بست، ما او را به شدت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم؛ در آن صورت هیچ کدام از شما مانع از عذاب او نبود، بی‌تردید این قرآن، وسیله پند و تذکری برای پرهیزکاران است. این تهدید شدید نشان‌دهنده‌ی اهمیّت رسالت و جایگاه پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد چراکه اگر ایشان کمترین اشتباه و خطایی را مرتکب شوند، چهره پیامبران گذشته مخدوش و آینده دین به خطر خواهد افتاد. خداوند تبارک و تعالی برای مبارزه با شخصیت پرستی مستقیم ورود پیدا می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّنَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ﴾^۲ خداوند هرگز به شما فرمان نداد که فرشتگان و انبیاء را به خدایی بگیرید، آیا او امر به شرک و کفر می‌کند؟

با تمام این اصول و تأکید پیامبران بر توحید، در طول تاریخ می‌بینیم که یهود دچار ثنویت و مسیحیت گرفتار تثلیث شده‌اند و طرفداران آیین ابراهیم ﷺ بت پرستی را در کنار خانه توحید برگزیده‌اند تا جایی که به شهادت تاریخ در کعبه، ۳۶۰ بت قرار داده بوده‌اند.

ب) پیامبران الهی برای اثبات حقانیت دعوت خود، به اذن الهی معجزاتی را به مردم نشان می‌دادند.

این امور خارق‌العاده که مردم عادی از انجام آن ناتوان بودند باعث می‌شد که برخی از روی اشتباه به خدا بودن پیامبران اعتقاد پیدا کنند.

به همین خاطر کتب آسمانی و در رأس آنها قرآن، هر جا اعجازی را بیان می‌کنند این آن را منتسب به اذن الهی می‌کنند تا این شبهه و توهم دفع شود که پیامبران از روی استقلال خود قادر به انجام چنین اعمالی نیستند. چنانچه قرآن

۱. سوره الحاقه، آیات ۴۴ - ۴۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۰.

می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۱ و هیچ پیامبری را نسزد که معجزه‌ای بیاورد مگر به فرمان خدا.

تصریح به اذن از طرف خدا، نمایانگر این نکته است که چنین نبوده که هرگاه مردم تقاضای آیت و معجزه می‌کردند یا پیامبری هر وقت می‌خواست و یا هر عملی که خودش خواهان انجام آن بود فوراً آن معجزه تحقق پیدا کند و این معجزات فقط نشان‌دهنده توحید ربوبی است و انبیاء الهی با داشتن چنین قدرتی، از خود کمالی ندارند و هر کاری که از ایشان مشاهده می‌شود، مستقیم یا غیر مستقیم از خدای سبحان می‌باشد.

ج) قرآن صراحتاً اعلام می‌کند که پیامبران بشر هستند و تمام خصوصیات و ویژگی‌های انسانی را دارا می‌باشند و از نظر فیزیکی بدنی شبیه دیگر انسان‌ها می‌باشند مگر آنکه با دلیل و مدرکی خصوصیتی را برای آنها در نظر بگیریم. چنانچه قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾^۲ بگو من همانند شما بشری هستم ولی به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی واحد است. در این آیه بعد از بیان داستان وحی که وجه تمایز پیامبر اکرم ﷺ با بقیه‌ی افراد بشر می‌باشد، بلافاصله تأکید بر توحید می‌کند تا انحصار الوهیت و ربوبیت درباره‌ی خداوند تعالی باقی بماند.

در آیه دیگر خداوند تبارک و تعالی با تفاوت اندکی همین ویژگی را برای پیامبر ﷺ بیان می‌کند و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ﴾^۳ بگو: من بشری مانند شما هستم، [نه از جنسی دیگر که سختم را نفهمید] به من وحی می‌شود که معبود شما فقط معبود یکتاست، پس [با دوری از افراط و تفریط] به سوی او رو کنید، و از او

۱. سوره رعد، آیه ۳۸.

۲. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۳. سوره فصلت، آیه ۶.

آمرزش بخواهید، و وای بر مشرکان.

قرآن برای اثبات بشر بودن پیامبران، با بیان خوردن و آشامیدن انبیاء و مخصوصاً حضرت عیسی علیه السلام و مادرش حکایت از فقر و نیاز آنها می‌کند تا توهّم الوهیت ایشان خنثی گردد و می‌فرماید: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ﴾^۱ مسیح پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او نیز پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راستگو بود، هر دو غذا می‌خوردند.

قرآن با بیان غذا خوردن حضرت مسیح علیه السلام برای مردم ثابت می‌کند که اعجاز در خلقت، تولد بدون داشتن پدر و انجام معجزات از قبیل زنده کردن مردگان و شفای کور مادرزاد و امثال اینها دلیلی بر اثبات الوهیت او نمی‌باشد بلکه او بنده‌ای از بندگان پروردگار است.

در جای دیگر قرآن با اشاره به تولد و مرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همانند بقیه‌ی مردم پرده از این حقیقت برمی‌دارد که زمام حیات تمامی افراد اعم از پیامبران و مردم عوام در دست خداست و هیچ شخصی در مرگ و حیات افراد با خداوند همراهی نمی‌کند و فقط خداوند است که حیات ذاتی دارد و مرگی در او راه ندارد و می‌فرماید: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾^۲ به همین جهت خطاب به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^۳ قطعاً تو از دنیا خواهی رفت و آنان نیز خواهند مُرد.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن وجود نازنین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را افضل و برترین فرستاده خود معرفی می‌کند و برای تبیین جایگاه ایشان، او را عبد و

۱. سوره مائده، آیه ۷۵.

۲. سوره فرقان، آیه ۵۸.

۳. سوره زمر، آیه ۳۰.

بنده‌ی خود معرفی می‌نماید^۱ و مشاهده می‌کنیم که در نمازها واجب است که در تشهد قبل از شهادت به رسالت آن حضرت، شهادت به عبد بودن ایشان داده شود.

در روایات اهل البیت علیهم‌السلام نیز از قول این انوار مقدس (سلام الله علیهم اجمعین) تأکید فراوانی شده است که نباید اولیاء الهی به ویژه چهارده معصوم علیهم‌السلام را از باب غلو چه در مسیر افراط و چه در مسیر تفریط، دارای مقام الوهیت بدانیم بلکه باید آنان را عبد و حجج و امامان الهی دانست هر چند همه علماء اتفاق نظر دارند که معرفت کامل این بزرگواران مقدور نمی‌باشد.

در روایات آمده است که امام صادق علیه‌السلام از قول رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: هرگز مرا بالاتر از آنچه سزاوار آن هستم بالا نبرید، زیرا خداوند مرا پیش از آنکه به پیامبری برگزیند، به بندگی خود برگزیده است.^۲

شخصی می‌گوید به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم، این چه مطلبی است که از شما نقل می‌کنند؟ آن حضرت فرمود چه نقل می‌کنند؟ گفتم می‌گویند شما ادعا کرده‌اید که مردم بندگان شما هستند! حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند: خدایا تو آفریننده‌ی زمین و آسمان هستی، آگاه به پنهان و آشکار هستی، تو شاهدی من این مطلب را نگفتم و آن را از هیچ یک از پدرانم نشنیدم. خدایا تو آگاهی به ظلم‌هایی که از دست این گروه مردم به ما رسیده است و این سخن کذب از جمله آن ظلم‌هاست که به ما رسیده است.^۳

۱. سوره اسراء، آیه ۱؛ سوره فرقان، آیه ۱؛ سوره نجم، آیه ۱.

۲. عن جعفر عن محمد عن آباءه: عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قال: لا ترفعونی فوق حقّی فإنّ الله تعالی اتخذنی عبداً قبل این یتخذنی نبیاً.

۳. عن عبدالسلام بن صالح الهروی قال: جئت الی باب الدار الی حبس فیها الرضا علیه‌السلام بسرّس وقید علیه السلام فاستأذنت علیه السبحان فقال لاسبیل الیک الیه علیه السلام قلت ولم قال لانه ربما صلی نبی یوم وليلة الف رکعة وانما ینفتل من صلاة ساعة فی صدرالنهار و قبل الزوال وعند اصفرار الشمس فهو فی هذه الاوقاف قاد فی صلاة ویناجی ربه فقلت له فاطلب منه فی هذه الاوقات إذناً علیه فاستأذن لی فدخلت علیه

از امام صادق علیه السلام نقل شده که شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: السلام علیک یا ربی! حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو! خدا تو را از رحمت خویش دور کند. پروردگار من و تو خداست، من تو را در جنگ فردی ترسو و در زمان صلح فردی حقیر می‌شناسم.^۱

سدیر می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم عده‌ای برای شما مقام الوهیت قائل هستند و این آیه را از قرآن تلاوت می‌کنند: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾^۲ فرمود: ای سدیر گوش و چشم، پوست و خون و موی من از این گفتار بیزار است، خدا از اینها بیزار است، اینها بر دین من و دین اجداد من نیستند. خدا ما و اینها را در روز قیامت جمع نمی‌کند جز اینکه بر این گروه خشمناک است.^۳

وهو قاعد في صلاه متفكراً قال ابوالصلت فقلت له يا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله ما شيء يحكيه عنكم الناس قال وما هو قلت يقولون انكم تدعون ان الناس لكم عبيد فقال اللهم فاطر السماوات والارض عالم الغيب والشهادة انت شاهد بانى لم اقل ذلك قط ولا سمعت احداً من آبائى عليهم السلام قاله قط وانت العالم بما لنا من المظالم عند هذه الأمة وان هذه منها ثم اقبل على فقال لي يا عبدالسلام اذا كان الناس كلهم عبيد ناعلى ماكلوه عنا فممن نبيعهم قلت يا ابن رسول الله صدقت ثم قال يا عبدالسلام اشكر انت لما اوجب الله تعالى لنا من الولاية كما ينكره غيرك قلت معاذ الله بل انا مقر بولايتكم. (عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۱۸۳، ح ۶)

۱. قال ابو جعفر محمد بن عيسى ولقد لقيت محمداً رفعه اى ابي عبدالله عليه السلام قال جاء رجل الى رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: السلام عليك يا ربى فقال: مالك لعنك الله ربى وربك الله اما والله لكنت ما علمت لجباناً فى الحرب ليثماً فى السلم. (رجال الكشى، ج ۲، ص ۵۸۹)

۲. سوره زخرف، آيه ۸۴.

۳. عن سدیر قال قلت لابی عبدالله عليه السلام: ان قوماً يزعمون انكم آلهة يتلون علينا بذلك قرآناً ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾ فقال يا سدیر سمعی وبصری وبشری ولحمی ودمی وشعری من هولاء براء وبرئ الله منهم ما هولاء على دينى ولا على دين آبائى والله لا يجعلنى الله واياهم يوم القيامة الا وهو ساخط عليهم.

قال: قلت وعند قوم يزعمون انكم رسل يقرؤون علينا بذلك قرآناً: يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحاً انى بما تعملون عليهم. فقال يا سدیر سمعی وبصری وشعری وبشرى ولحمى ودمى من هولاء براء

←

برای بررسی بیشتر این روایات می‌توانید به کتاب بحار الانوار جلد ۲۵ باب الغلو فی النبی ﷺ و الائمة اهل البیت رجوع نمایید.

۷. تعصّب و لجاجت

لجاجت، نوعی بیماری روحی است که اگر کسی گرفتار آن شود، هیچ استدلال منطقی را نمی‌پذیرد و در نتیجه دچار انحطاط و عذاب می‌شود و پس از اتمام حجت از روی علم و عمد توحید را نفی می‌کند و شرک را ترویج می‌نماید.

افراد لجوج گاهی از پیامبران الهی اموری غیر عادی را درخواست می‌کردند تا منافع مادی برای آنها داشته باشد و با تمام این احوال به دنبال حقیقت نبودند. بلکه اگر پیامبر با درخواستشان موافقت می‌کرد و آن عمل را انجام می‌داد باز می‌گفتند او ساحر و جادوگر است.

برخی از آیات در این رابطه چنین است:

۱. ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ﴾^۱ و گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر آنکه از این سرزمین [خشک و سوزان مکه] چشمه‌ای پر آب و جوشان روان سازی!!! یا برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد که از لا به لای آنها نهرها روان کنی.

وبرئ الله منهم ورسوله ما هولاء علی دینی ولا علی دین آبائی والله لا یجمعنی الله وایاهم یوم القیامة الا وهو ساخط علیهم.

قال: قلت فما انتم؟

قال: نحن خزان علم الله نحن تراجمه امرالله نحن قوم معصومون امرالله تبارک و تعالی بطاعتنا ونهی عن معصیتنا نحن الحجة البالغة علی من دون السماء وفوق الارض. (الكافی، ج ۱، ص ۶۷۱، ح ۶)

۱. سوره اسراء، آیات ۹۰ - ۹۳.

یا آسمان را آن گونه که گمان کرده‌ای [قدرت داری] پاره پاره بر سر ما بیفکنی، یا خدا و فرشتگان را رو به روی ما آوری. یا خانه‌ای از طلا برای تو باشد، یا در آسمان بالا روی، و بالا رفتنت را باور نمی‌کنیم تا آنکه نوشته‌ای بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم!!!

این آیات نشان‌دهنده‌ی روحیه عناد و لجاجت مشرکان سرزمین حجاز است. قرآن در مقابل این پیشنهادهای نامعقول جوابی اجمالی و بسیار متین ارائه می‌کند و می‌فرماید: ﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾^۱ بگو: پروردگار من منزّه است از اینکه خواسته‌هایی بیهوده را پاسخ دهد آیا جز این است که من بشری فرستاده شده‌ام؟! مرا برای هدایت شما فرستاده‌اند، نه اینکه درخواست‌های بی‌مورد شما را پاسخ دهم.

قرآن با بیان «سبحان الله» می‌فرماید: شما از من کار مخصوص به خدا را می‌خواهید در حالیکه من خدا نیستم و بشری همانند شما هستم. انتظار شما که بر هم زدن نظام طبیعت است بسیار نابه‌جا می‌باشد و پیامبر نمی‌تواند هر خواسته‌ای را بنا بر بشر بودنش برآورده کند و نظام طبیعت را تغییر دهد و از خود در هیچ کاری استقلال ندارد. جواب تفصیلی آن بسیار متقن و متنوع می‌باشد که در زیر به آن پرداخته می‌شود:

الف) ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾^۲ و اگر ما نوشته‌ای روی صفحه‌ای بر تو نازل کنیم که آنان آن را با دست خود لمس کنند، باز کفر پیشگان می‌گویند: این جز جادویی آشکار نیست!!!

به عبارت دیگر قرآن می‌فرماید هر چه بیشتر با آنها همراهی کنید بیشتر

۱. سوره اسراء، آیه ۹۳.

۲. سوره انعام، آیه ۷.

لجبازی می‌کنند چون در پی یافتن و پذیرفتن حق نمی‌باشند.

ب) ﴿وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا﴾^۱ و اگر فرشتگان را به سوی آنان می‌فرستادیم و اگر مردگان با ایشان سخن می‌گفتند و هر چیزی را دسته دسته در برابر آنان گرد می‌آوردیم باز هم ایمان نمی‌آوردند.

ج) ﴿وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ﴾ * لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ﴾^۲ اگر دری از آسمان به روی آنها می‌گشودیم و از آن بالا می‌رفتند باز حق را قبول نمی‌کردند و می‌گفتند چشم‌بندی کرده و ما را سحر و جاوگر نموده‌اند.

از این آیات می‌توان دریافت: اگر خداوند درخواست‌های غیر معقول و منفعت‌طلبانه مشرکان را اجابت کند، باز ایشان ایمان نخواهند آورد و بهانه دیگری می‌تراشند چراکه آنها لجاجت دارند.

۲. ﴿وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ﴾^۳ و چون آیه و معجزه‌ای [به خاطر هدایت یافتنشان] به سوی آنان آید، می‌گویند: هرگز ایمان نمی‌آوریم تا نظیر آنچه به پیامبران خدا داده شده به ما هم داده شود.

سران لجوج و مشرک، گمان می‌کردند موضوع وحی و احراز مقام رسالت بر پست و مقام و ثروت و موقعیت اجتماعی و یا بر رقابت‌های قبیله‌ای استوار است.

۳. ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾^۴ هیچ آیه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان به سمت آنها نیامد مگر آنکه مشرکان و ملحدان از آن

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۱.

۲. سوره حجر، آیات ۱۴ و ۱۵.

۳. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۴. سوره یس، آیه ۴۶.

اعراض می کنند.

۴. ﴿يَجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ﴾^۱ پس از آنکه حق [بودن انگیزه های رفتنت به جنگ بدر] روشن شد با تو در این حق [روشن و آشکار] مجادله و ستیزه می کنند [تا نظر خود در ترک جنگ را به عنوان اینکه جنگی نابرابر است، تحمیل کنند؛ چون از شرکت در جنگ ترسیده بودند] که گویا به سوی مرگ رانده می شوند و آن را با چشم خود می بینند!!!

همانطور که مشاهده می کنید مجادله بعد از آشکار شدن حقیقت، ناشی از لجاجت می باشد و مشرکان با این لجاجت، نه تنها به خودشان خیانت می کنند بلکه دیگران را نیز تحت الشعاع قرار می دهند زیرا مانع از پذیرش حق توسط دیگران می شوند و این از خواص جدال به باطل است.

علت این است که مشرکان از لحاظ فکری دچار توهم و خیال بوده و از لحاظ گرایش و عمل تحت تأثیر غضب و شهوتشان می باشند لذا به جدال و لجاجت با حق می پردازند و زیر بار دین خدا نمی روند.

قرآن درباره آنها می فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾^۲ آنها به خاطر ظلم و بزرگ منشی که در خود احساس می کردند حقیقت را انکار کردند در حالیکه یقین به صحت آن حقیقت داشتند.

مشرکان نه تنها خود بلکه دیگران را وادار می کردند هرگز سخن حق را نشنوند و با پیامبران رفت و آمد نکنند و پای سخن ایشان ننشینند و اگر هم چیزی از گفته ها به آنها رسید ترتیب اثر ندهند. در این رابطه قرآن از زبان حضرت نوح عليه السلام می فرماید: ﴿وَإِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِنُغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾^۳ و من هرگاه آنان را دعوت کردم تا آنان را بیمارزی،

۱. سوره انفال، آیه ۶.

۲. سوره نمل، آیه ۱۴.

۳. سوره نوح، آیه ۷.

انگشتان خود را در گوش‌هایشان کردند و جامه‌هایشان را به سر کشیدند و بر انکار خود پافشاری ورزیدند و به شدت تکبر کردند.

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بَعْدَآبِ أَلِيمٍ﴾^۱ چون آیات ما بر او خوانده شود متکبرانه روی برمی‌گرداند، گویی آنها را نشنیده است، انگار در دو گوشش سنگینی است، پس او را به عذابی دردناک مژده ده.

نمونه این لجاجت مشرکان را می‌توان در اهل کتاب هم جستجو کرد چراکه لجاجت یک بیماری واگیردار و مُسری می‌باشد. زیرا گروهی از اهل کتاب در عین شناخت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بر موضع باطل خود پافشاری می‌کردند و با کتمان و تحریف و دروغ، مانع رسیدن حقایق اسلام به دیگران می‌شدند.

قرآن کریم درباره‌ی اهل کتاب در ۳ فراز زیر می‌فرماید:

الف) ایشان علم به حقانیت دین اسلام داشته‌اند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ﴾^۲

ب) اهل کتاب رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را به خوبی می‌شناختند: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾^۳

ج) لجاجت اهل کتاب مانع از پذیرش حق می‌شود: ﴿وَلَكِنَّ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبَلَتَكَ﴾^۴

قهراً چنین اشخاصی مستحق سخت‌ترین کیفرها هستند و قرآن عاقبت آنها را به خوبی ترسیم می‌نماید و می‌فرماید: ﴿أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ * مَنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ

۱. سوره لقمان، آیه ۷.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۴.

۳. سوره بقره، آیه ۱۴۶.

۴. سوره بقره، آیه ۱۴۵.

مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ * الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ^۱ هر کفر پیشه‌ی لجوجی را به دوزخ افکنید آنکه سخت مانع خیر است و متجاوز و شبهه‌افکن. آن کسی که با خداوند یکتا، معبود دیگری قرار داد پس او را در عذاب سخت بیافکنید!

عوامل جدال باطل با حق و حقیقت

می‌توان موارد زیر را به‌عنوان عوامل جدال باطل با حق دانست:

الف) تعصب و عدم تعقل صحیح: از آنجایی که مشرکان قدرت درک معقولات را ندارند و خدا را تا رتبه‌ی محسوسات پایین می‌آورند هر جایی که درک صحیحی از دین ندارند آن را افسانه می‌پندارند، قرآن می‌فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^۲ گروهی از آنان به سخنانت گوش می‌دهند، و ما [به کیفر لجاجت و کفرشان] بر دل‌هایشان پوشش‌هایی قرار دادیم که آن را نفهمند، و در گوش‌هایشان سنگینی نهادیم [تا نشنوند]. و اگر همه نشانه‌های حق را ببینند باز هم به آن ایمان نمی‌آورند؛ تا آنجا که وقتی به محضر می‌آیند با تو مجادله و ستیزه می‌کنند، کافران [از روی لجاجت و عناد] می‌گویند: این [قرآن] جز افسانه‌های پیشینیان نیست.

در شأن نزول این آیه از ابن عباس نقل شده است که ابوسفیان و ولید بن مغیره و نضر بن حارث و عتبه و شیبه و امیه به سخن پیامبر ﷺ گوش فرا دادند، سپس از نضر پرسیدند که او چه می‌گوید؟ نضر در جواب گفت: من نفهمیدم فقط حرکت لب‌های او را دیدم که سخنی می‌گفت و جز افسانه‌های پیشینیان

۱. سوره ق، آیات ۲۴ - ۲۶.

۲. سوره انعام، آیه ۲۵.

چیز دیگری نمی‌گفت.^۱

ب) تعصّب و حمیت باطل آمیخته با مقدمات وهمی و خیالی: یکی از ابزارهای شیطان برای انحراف افراد، عمل از روی تعصّب و حمیت باطل می‌باشد تا جایی که جدال احسن نیز در او کارساز نمی‌شود، قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ لِيَجَادُوا بِكُمْ وَإِنْ أَنْتُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾^۲ در حقیقت شیاطین به دوستان خود وحی می‌کنند تا با شما جدال و ستیزه نمایند و اگر از آنها اطاعت کنید قطعاً شما مشرک خواهید بود.

ج) عدم ادراک و فهم صحیح از مسائل و سطحی‌نگری: قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِرَ آيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا﴾^۳ و کیست ستمکارتر از کسی که به وسیله آیات پروردگارش پند داده شود، ولی از آنها روی برگرداند و دست آورد پیشین خود را [که کفر، جدال و ستیز با حق است] فراموش کند؟ به راستی ما بر دل‌های آنان پوشش‌هایی قرار داده‌ایم تا قرآن را نفهمند، و در گوش‌هایشان سنگینی نهادیم [تا آن را نشنوند]؛ و اگر آنان را به راه هدایت فراخوانی، هرگز و هیچ‌گاه هدایت نیابند.

د) دلایل و براهین سست که ناشی از خودمحوری و خودخواهی آنان می‌باشد: مشرکان همیشه درصدد از بین بردن حق و حقیقت و آثار آن می‌باشند و هرگز در این راه موفق نبوده و نخواهند بود. چراکه برهان باطل، بسیار سست و بدون پایه، می‌باشد و بر خلاف حق است که همیشه مستدل و قوی و بر اساس فطرت می‌باشد. قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَجَادُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي

۱. اسباب نزول القرآن، ص ۲۱۷.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۱.

۳. سوره کهف، آیه ۵۷.

صُدُّوهُمْ إِلَّا كَبْرُ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ^۱ بی تردید آنان که در آیات خدا بی آنکه دلیلی برای آنان آمده باشد، مجادله و ستیزه می کنند و در سینه هایشان جز کبر و بزرگنمایی نیست به آن [بزرگی و عزت و سلطنتی که در آرزویش هستند] نمی رسند؛ پس به خدا پناه ببر؛ زیرا او شنوا و بیناست.

از آنجایی که مشرکان قدرت مقاومت در مقابل حق را نداشته از حربه استهزاء و تمسخر استفاده می کنند، چنانچه قرآن می فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَ تَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ﴾^۲ هنگامی که پیامبران ایشان دلایل روشن برای آنان آوردند، به اندک دانشی که نزد خود داشتند خوشحال بودند [و غیر آن را چیزی به حساب نمی آوردند] ولی عذابی که همواره آن را به مسخره می گرفتند، آنان را احاطه کرد.

قرآن برای تنبه مشرکان می فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ﴾^۳ و [مشرکان] به جای خدا معبودانی را می پرستند که خدا هیچ دلیل و برهانی [نسبت] به [حق بودن] آنها نازل نکرده است؛ و معبودانی را می پرستند که به آن دانشی [برای استدلال بر ربوبیت آنها] ندارند و ستمکاران را [در قیامت] هیچ یآوری نیست.

آثار شوم شرک

اگر به بررسی شرک پردازیم به این نتیجه می رسیم که شرک مجمع همه پلیدی ها و دربردارندهی همه رذایل می باشد.

به عبارت دیگر شرک عبارت از مرگ واقعی و معنوی انسانها است چراکه سبب از دست دادن مقام انسانی و تنزل او به مرتبه ای پایین تر از مرتبه ی حیوانی

۱. سوره غافر، آیه ۵۶.

۲. سوره غافر، آیه ۸۳.

۳. سوره حج، آیه ۷۱.

می‌شود. به همین جهت قرآن تعبیرهای بسیار تندی را درباره شرک و مشرک به کار می‌برد.

شرک آثار بسیار شومی در زندگی دنیوی و اخروی بشر دارد که به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. محروم شدن از معارف بلند الهی

یکی از اصول مهم قرآنی این است که خداوند تبارک و تعالی کسی را ابتدائاً گمراه نمی‌کند و بی‌جهت لطف خود را از هیچ کس دریغ نمی‌دارد بلکه اگر در آیات قرآن آمده است که خدا کسی را گمراه کرد، این گمراهی او از باب کیفر او می‌باشد. بدین معنا که شخص اعمالی را انجام داده که سبب گمراهی می‌شود. چراکه خداوند به سبب اعمال بدش رحمت خود و هدایت خاصش را از او دریغ می‌کند و وقتی که هدایت نباشد شخص دچار گمراهی و ضلالت می‌شود.

در واقع خداوند بر چشم و گوش و زبان و حواس و فکر مشرک حجابی می‌اندازد که از دیدن و درک حقایق محروم می‌شود. این حجاب، حجاب مادی نیست که در مقابل چشم مشرک بیاندازد بلکه چه بسا چشم او تیزبین‌تر و بهتر از دیگران باشد بلکه حجاب، حجاب معنوی است چراکه مشرک از درک عالم ملکوت و مجردات محروم شده و چیزی از آن را درک نمی‌کند.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ * وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۱ مسلماً ما غل‌هایی بر گردنشان نهاده‌ایم که تا چانه‌هایشان قرار دارد به طوری که سرهایشان بالا مانده است، و از پیش رویشان حایلی و از پشت سرشان [نیز] حایلی قرار داده‌ایم، و به صورت فراگیر دیدگان‌شان را فرو پوشانده‌ایم، به این خاطر حقایق را نمی‌بینند.

۱. سوره یس، آیات ۸ و ۹.

پس اثر شرک که پرده‌ی ضخیمی از حجاب‌ها فرد مشرک را در بر می‌گیرد به طوری که نمی‌تواند معارف بلند الهی را درک نماید.

قرآن با بیان مثالی این موضوع را بیان می‌نماید: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الْإِنْدِيِّ يُعِيقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءَ وَنِدَاءَ صُمُّ بِكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ داستان [دعوت‌کننده] کافران [به ایمان]، مانند کسی است که به حیوانی [برای رهاوندنش از خطر] بانگ می‌زند، ولی آن حیوان جز آوا و صدا [آن هم آوا و صدایی که مفهومی را درک نمی‌کند] نمی‌شنود. [کافران، در حقیقت] کر و لال و کورند، به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه نمی‌کنند.

قدرت اندیشه و خرد مشرک در محسوسات و حواس پنجگانه منحصر است به نحوی که در این بین با حیوانات مشترک می‌شود و از مقام انسانی تنزل پیدا می‌کند. بنابراین مشرکان درکی از ملکوت عالم نداشته و محدود به عالم ملک و ماده می‌باشند، چنانچه قرآن می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۲ فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌شناسند و آنان از آخرت غافل می‌باشند.

افراد ظاهرین حقیقت عالم هستی، یعنی خداوند تبارک و تعالی را فراموش کرده و با دل‌بستن به دنیا دچار خودفراموشی می‌شوند به طوری که حقیقت خویش را نیز فراموش کرده و از آن غافل شده و در مادیات بدن محصور می‌شود، قرآن می‌فرماید: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾^۳ خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد.

اگر کسی خودش را از یاد برد در واقع به خودش خیانت کرده است و خیانت به خویشتن بزرگ‌ترین خیانت‌ها است که انسان در حق خود روا می‌دارد،

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۱.

۲. سوره روم، آیه ۷.

۳. سوره حشر، آیه ۱۹.

خداوند می‌فرماید: ﴿عَلِمَ اللَّهُ أَنكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ﴾^۱ خداوند می‌دانست که شما به خود خیانت می‌کنید. خیانتی که به مراتب از خیانت مالی و جانی زیانبارتر است به طوری که انسان را به قهقرای شهوات و مادیات و جهنم و آتش سوق می‌دهد.

قرآن به این خسارت و زیان اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾^۲ آنها سرمایه خود را از دست دادند دچار خسران شده و معبودهایی را که به دروغ ساخته بودند، همگی از نظرشان گم می‌شوند. مشرکان به خدایان دیگری غیر از خدای یگانه معتقد بودند. اما زمانی که به محشر حاضر می‌شوند به یقین می‌بینند که خدایان آنها وجود حقیقی و واقعی نداشته و خواب و خیالی بیش نبوده است.

این افراد، زیانکاران واقعی می‌باشند که سرمایه وجود خویش و بستگان‌شان را در روز قیامت از دست داده‌اند، چنانچه قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۳ می‌توان نتیجه گرفت که شرک موجب بزرگ‌ترین خسارت و زیان به انسان می‌شود چراکه او مبدأ و معاد را فراموش کرده و این فراموشی سبب می‌شود که انسان از حقیقت خویش غفلت ورزیده و به خود خیانت نماید و حیات معنوی خود و دیگران را تباه کرده و سرمایه‌ی حقیقی خویش را بر باد داده و نابود سازد.

مشرکان بر اثر پندارهای جاهلی خود نسبت به خداوند^۴ از شناخت خود حقیقی محروم می‌باشند و فقط به خود حیوانی اهمیت فوق‌العاده می‌دهند.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۵۳.

۳. سوره زمر، آیه ۱۵.

۴. ﴿يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾. (سوره آل عمران، آیه ۱۵۴)

الْجَاهِلِيَّةِ^۱ و گروهی که تمام همت آنها نفس آنهاست و گمان غیر حقیقی و ظن جاهلی به خداوند دارند.

تمام همت مشرک منحصر در نفس پرستی و ارضای شهوت و اظهار قدرت می‌باشد، به گونه‌ای که بدن مادی و نفس اماره را، حقیقت انسانی خود پنداشته و برای حفظ و بقای آن هیچ مرز حریمی را به رسمیت نمی‌شناسد. اصالت دادن به ارضای شهوات، تسلط خواهی، رفاه طلبی و ثروت اندوزی موجب شده تا توان تحمل کمترین آسیب جانی و مالی را نداشته باشد و کمترین فشار او را از محور انسانیت خارج می‌کند. قرآن درباره حالات ایشان می‌فرماید: ﴿إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾^۲ هنگامی که بدی به او رسد، بی‌تابی می‌کند و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می‌شود مگر نماز گزاران. پس می‌توان نتیجه گرفت بزرگترین ضرر برای مشرکان بسته شدن دریچه معارف الهی و محروم شدن از درک ملکوت آسمان‌ها و زمین می‌باشند چرا که تمام همت آنها انحصار در دنیاپرستی و حیات مادی آن می‌باشد.

۲. تفرقه، عداوت و جنگ

توحید، معادل وحدت و هماهنگی و شرک، عامل تفرقه و پراکندگی است. اثبات تکثر و تفرقه برای مشرکان بسیار ساده می‌باشد. هر فرد مشرک برای خود بتی ساخته بود و اعلام می‌کرد این خدای من است. هرگاه دو فرد مشرک با هم نزاع می‌کردند یکی از آن دو نفر، خدای دیگری را می‌شکست و دیگری توهین به خدای این فرد می‌کرد و همین کار سبب جنگ و نزاع و دشمنی می‌شد. هر قبیله‌ای برای خود خدایی داشت و این بت‌ها نماد قبیله محسوب می‌شدند و هر قبیله‌ای تلاش می‌کرد تا خدای خودش را مطرح کند و به افتخار برساند و

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

۲. سوره معارج، آیات ۲۰ - ۲۲.

همین موضوع موجب نزاع و درگیری بین قبائل بزرگ می‌شد که شاید سال‌ها این درگیری و جنگ ادامه داشت و کشته‌های فراوانی را بر دو طرف تحمیل می‌کرد.

توحید پیام‌آور اتحاد و دوستی می‌باشد، چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۱ و شرک پیام‌آور تفرقه و چند دسته بودن است، چرا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾^۲ [پاییند به همان سرشت خدایی باشید] در حالی که روی آوردگان به سوی او هستید و از او پروا کنید و نماز را برپا دارید و از مشرکان نباشید. مشرکانی که دینشان را بخش‌بخش کردند و [سرانجام] گروه گروه شدند، در حالی که هر گروهی به آنچه [از بخشی از دین] نزد آنان است [به تصور اینکه حق است] شادمانند!

همانطور که در بررسی ریشه‌های شرک بیان شد، عامل اصلی شرک هواپرستی می‌باشد که از غضب و شهوت نشأت گرفته است و برای مشرک جز تعصب، جهل و کبر، پیامد دیگری ندارد و تعدد معبودها سبب جنگ‌ها و دشمنی‌ها و تفرقه می‌شود.

در این میان شیطان نقش واسطه را در ایجاد عداوت و کینه ایفا می‌کند، چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ﴾^۳ همانا شیطان اراده کرده است دشمنی و کینه را میان شما راه بیندازد.

شیطان گاهی این عداوت و دشمنی را با ترویج قمار و شراب ایجاد می‌کند و زمانی با منحرف کردن مردم از توحید و تشویق به پرستش جن و ملک و ستاره و فرعون و در طول روزگار به تعمیق و گسترش عداوت می‌پردازد. لذا در طول

۱. سوره آل عمران، آیات ۱۰۳.

۲. سوره روم، آیات ۳۱ و ۳۲.

۳. سوره مائده، آیه ۹۱.

تاریخ هرگاه قدرت در اختیار مشرکین بوده، جنگ‌های بسیار بزرگی را به راه انداخته‌اند و هنر خود در کشتار و جنگ و خونریزی را برای بشریت به ارمغان آورده‌اند اما موحدین همواره تلاش می‌کنند، آتش جنگ‌های بلندمدت و طولانی را خاموش نماید.

قرآن می‌فرماید: ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا﴾^۱ و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که [پیش از بعثت پیامبر و نزول قرآن] با یکدیگر دشمن بودید، پس میان دل‌های شما پیوند و الفت برقرار کرد، در نتیجه به رحمت و لطف او با هم برادر شدید، و بر لب گودالی از آتش بودید، پس شما را از آن نجات داد.

در داستان هجرت پیامبر گرامی اسلام ﷺ از مکه به مدینه بیان شده است که در مدینه دو قبیله اوس و خزرج سالیان متمادی با هم نزاع و جنگ داشتند و با ورود رسول اکرم ﷺ و ندای توحید ایشان این نزاع مختومه اعلام شد و حتی تلاش منافقان برای شعله‌ور کردن دوباره‌ی آن به سرانجام نرسید.

در قرآن آمده که آنها را در ظاهر هم‌پیمان و متحد و دارای وحدت ساختگی خواهی دید اما بدان که دل‌های ایشان پراکنده و خالی از اتحاد است، چنانچه می‌فرماید: ﴿بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ﴾^۲ جنگ قدرت میانشان بسیار شدید است. آنان را متحد می‌پندارید در حالیکه دل‌هایشان پراکنده است چون مردم بی‌خردی هستند.

واقعیت دشمنی بین مشرکان در قیامت آشکار خواهد شد، چنانچه قرآن می‌فرماید: ﴿الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾^۳ در آن روز دوستان با یکدیگر دشمن هستند مگر پرهیزکاران.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲. سوره حشر، آیه ۱۴.

۳. سوره زخرف، آیه ۶۷.

رمز این دشمنی آن است که اساس دوستی میان مشرکان عبارت از شهوت، غضب و دنیا می‌باشد. از این آیه استفاده می‌شود هر جا دشمنی، عداوت، جنگ و تفرقه وجود داشت، تقوا از جانب یک گروه یا دو طرف رعایت نشده است. در روز قیامت تابع و متبوع از هم تبری می‌جویند و از ارتباط با یکدیگر شرمسارند و آرزو می‌کنند ای کاش چنین دوستانی نداشتند که آنان را گمراه کنند، چنانچه قرآن می‌فرماید: ﴿يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي﴾^۱ ای وای بر من! کاش فلانی را به‌عنوان دوست خود نگرفته بودم. او مرا به گمراهی کشاند پس از آنکه قرآن به من رسید. عداوت و دشمنی مشرکان در روز قیامت آشکار می‌شود تا آنجا که از خداوند درخواست می‌کنند شیاطین انس و جنی را که موجب گمراهی ما شدند به ما نشان بده تا آنان را زیر گام‌های خود بگذاریم تا فرومایه‌ترین افراد شوند، چنانچه قرآن می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ ضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ﴾^۲.

۳. محرومیت از مغفرت الهی

مغفرت الهی زمینه‌ی وسیعی برای بالندگی و تعالی می‌باشد چرا که همواره به انسان حیات دوباره می‌بخشد و انسان را از آلودگی‌هایی که برای خود ایجاد کرده است پاک و تطهیر می‌نماید.

مشرک با دفن فطرت توحیدی و از دست دادن مجاری ادراکی حقیقی خود قابلیت بهره‌گیری از این فیض را عمده‌اً از خود سلب کرده است. قرآن به صراحت بیان می‌کند که خداوند همه گناهان را عفو می‌نماید ولی از گناه شرک عفو و اغماض ندارد: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾^۳

۱. سوره فرقان، آیات ۲۸ و ۲۹.

۲. سوره فصلت، آیه ۲۹.

۳. سوره نساء، آیه ۴۸.

گناه شرک نزد خداوند آنقدر بزرگ است که بهشت را برایشان حرام کرده است. خداوند در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ مَنْ يَشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾^۱ هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش دوزخ است و از طرفی برای ستمکاران هیچ یابوری نیست و پیامبر ﷺ و مؤمنان را از استغفار برای آنان منع می‌نماید، می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾^۲ بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند سزاوار نیست که به سود مشرکان طلب آمرزش کند هر چند خویشاوند آنان باشند البته پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند.

خداوند درباره‌ی منافقان که همتای مشرکان هستند به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾^۳ چه برای آنان آمرزش بخواهی یا نخواهی خداوند هرگز آنان را نخواهد بخشید. و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾^۴ اگر هفتاد مرتبه برای آنان طلب مغفرت کنی، خدا آنان را نخواهد بخشید، چون که به خدا و رسول او کفر ورزیدند و خدا هرگز فاسقان را هدایت نمی‌کند.

لذا قرآن ساحت مقدس حضرت ابراهیم عليه السلام را درباره استغفار برای پدر مشرکش آزر تطهیر می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾^۵ طلب آمرزش

۱. سوره مائده، آیه ۷۲.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۳.

۳. سوره منافقون، آیه ۶.

۴. سوره توبه، آیه ۸۰.

۵. سوره توبه، آیه ۱۱۴.

ابراهیم برای پدرش جز برای وعده‌ای که به او داده بود، چیز دیگری نمی‌باشد. و هنگامی که برای او روشن شد وی دشمن خداست از او بیزاری جست همانا ابراهیم اهل آه و ناله از ترس خدا و بردبار بود.

۴. مذمت و خواری

قرآن کریم از موخدان درخواست می‌کند که در اندیشه و عمل، برای خدا شریک قرار ندهند، در غیر این صورت خوار و ضعیف و زمین‌گیر و مورد سرزنش دیگران قرار می‌گیرند، چنانچه می‌فرماید: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾^۱.

در این آیه به سه بازتاب، از پیامدهای مشرک اشاره می‌کند:
 الف) قعود و نشستن که اشاره به ضعف و ناتوانی است؛
 ب) مذمت و نکوهش که عذاب روحی سختی می‌باشد؛
 ج) خذلان و خواری.

خذلان آن است که انسان از شخصی امید یاری داشته باشد و آن شخص در وقت نیاز او را رها کند. قرآن می‌فرماید: ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَنْصُرُونَ * لَا يَسْتَظِيلُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ﴾^۲ بت پرستان به امید یاری بت‌ها آنها را عبادت می‌کردند لیکن نه در دنیا و نه در آخرت کاری از بت‌ها ساخته نیست و اینها در قیامت به عنوان لشکر بت‌ها احضار می‌شوند. مشرکان نه تنها به خواسته‌های خود نمی‌رسند، بلکه مطرود و حسرت‌زده در جهنم افکنده می‌شوند، چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾^۳ و در جهنم همنشین و هم‌ردیف شیطان خواهند بود. نیز خداوند در داستان اخراج شیطان از بهشت به آن اشاره می‌نماید، و می‌فرماید: ﴿قَالَ أَخْرَجْ مِنْهَا

۱. سوره اسراء، آیه ۲۲.

۲. سوره یس، آیات ۷۴ و ۷۵.

۳. سوره اسراء، آیه ۳۹.

مَذُومًا مَذْحُورًا^۱.

تمامی این پیامدها در اثر آن است که مشرکان از مبدأ آفرینش یعنی خداوند سبحان که مظهر عزت است، جدا شده و ذلت و خواری را برای خود برگزیده‌اند، در حالی که خداوند می‌فرماید: ﴿فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾^۲ همه عزت و ویژه خداست.

۵. خلود در آتش جهنم

خداوند تبارک و تعالی در آیات متعددی عاقبت شرک را گوشزد می‌نماید و جایگاه چنین عقیده‌ای را بیان می‌کند؛ همانطور که در آیات گذشته به آن آیات اشاره شد. قرآن می‌فرماید: ﴿فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ﴾^۳ هیچ معبودی را با خدا مخوان که از عذاب‌شدگان خواهی بود.

﴿وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَذْحُورًا﴾^۴

نتیجه و پیامد شرک برای افراد جز تباهی اعمال نخواهد بود^۵ و اثری جز خلود در آتش برای آنها باقی نخواهد گذاشت.^۶

در اینجا بحث پیرامون شرک و نقد وهابیت را به پایان می‌بریم. والحمد لله أولاً
وآخرأً وظاهراً وباطناً وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸.

۲. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۳. سوره شعراء، آیه ۲۱۳.

۴. سوره اسراء، آیه ۳۹.

۵. سوره كهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

۶. سوره فصلت، آیات ۲۷ و ۲۸.

فهرست مصادر

۱. قرآن کریم

الف

۲. الآراء الفقهية، هادی نجفی، چتر دانش، تهران، ۱۳۹۸ش.
۳. الاتحاف بحب الأشراف، عبدالله بن محمد بن عامر الشبراوی الشافعی، طبع مصر، ۱۳۱۶ق.
۴. الاحتجاج، ابومنصور احمد بن علی بن ابيطالب طبرسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۵. احقاق الحق وازهاق الباطل، سید نورالله مرعشی شوشتری، تعلیق سید شهاب السیدین نجفی، منشورات مكتبة آية الله العظمى نجفی.
۶. احياء العلوم الدين، ابوحامد غزالي، دارالمعرفة، بيروت، چاپ یکم.
۷. اخبار مكة، ابوالوليد محمد بن عبدالله الارزقي، قم، مصورة عن طبعة دارالاندلس لبنان.
۸. الاختصاص، محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، قم، ۱۴۱۳ق.
۹. ارشاد الساری فی شرح صحيح البخاری، شهاب السیدین قسطلانی، دار احياء التراث العربی، بيروت.
۱۰. الارشاد فی معرفة حجج الله على العباد، محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، مؤسسه آل البيت، دارالمفيد، بيروت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.
۱۱. اسباب نزول القرآن، علی بن احمد واحدی نیشابوری، دارالکتب العلمیه، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۱۲. اسدالغابة، عزالدین بن اثیر جزری، دارالکتب العربی، بيروت.
۱۳. الامالی، محمد بن حسن (شيخ طوسی)، دارالثقافة قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۱۴. الامالی، محمد بن علی بن حسین بن بن بابويه (شيخ صدوق)، مؤسسة البعثة قم.
۱۵. الايمان، احمد بن عبدالسلام بن تیمیه الحرانی، المكتب الاسلامی، اردن، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ هـ.

ب

۱۶. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی (علامه مجلسی)، مؤسسه دار احياء التراث العربی، بيروت، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۱۷. البحر الرائق فی شرح كنزالدقائق، زيدالدین عن ابراهيم بن محمد (ابن نجيم مصری)، دارالکتب العلمیه، بيروت، ۱۴۱۸ق.
۱۸. بحوث فی الملل و النحل، جعفر سبحانی، مؤسسة النشرالاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، قم.
۱۹. البداية والنهاية، اسماعيل بن عمر قرشي بصری (ابن كثير)، دار احياء التراث العربی، بيروت.
۲۰. البشارة والاتحاف، حسن بن علی السقاف، دارالامام النوی اردن، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ.

۲۱. بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ صفار، الاعلمی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.

ت

۲۲. تاج العروس من جواهر القاموس، محب الدین محمد مرتضی زبیدی حنفی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۲۳. التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول، منصور علی ناصیف، ناشر نور محمدآخوند بازیار، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.

۲۴. تاریخ الطبری، محمد بن جریر بن یزید طبری، مؤسسه الاعلمی، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ ق.

۲۵. تاریخ بغداد، احمد بن علی خطیب بغدادی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ ق.

۲۶. تاریخ مدینه دمشق، علی بن حسین ابن عساکر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ ق.

۲۷. تحف العقول، حسن بن علی ابن شعبه حرانی، جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۳.

۲۸. تحفة الذاکرین، محمد بن علی الشراکانی، طبع دار الکتب العربی، بیروت.

۲۹. تسلیة المجالس و زینة المجالس، محمد بن ابی طالب حسینی حائری، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم، ۱۴۱۸ ق.

۳۰. تطهیر الاعتقاد، محمد بن الامیر الصنعانی، دارالحکمة، دمشق، ۱۴۱۵ ق.

۳۱. تظلم الزهرا من اهراق دماء آل العباء، ملا رضی قزوینی، نجف، ۱۳۷۵.

۳۲. تفسیر البرهان فی تفسیر القرآن، میرهاشم بحرانی، مؤسسة البعثة، قم.

۳۳. تفسیر الدر المنثور فی تفسیر المأثور، جلال الدین سیوطی، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.

۳۴. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ ق.

۳۵. تفسیر القرآن العظیم، اسماعیل بن عمر قرشی بصری (ابن کثیر)، دارالمعرفة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.

۳۶. تفسیر المنار، محمدرشید رضا، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۲۶ ق.

۳۷. تفسیر المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، مؤسسه نشر اسلامی، قم.

۳۸. تفسیر انوار التنزیل و اسرار التأویل (تفسیر بیضاوی)، عبدالله بن عمر بیضاوی، دارالفکر، بیروت.

۳۹. تفسیر روح المعانی، سید محمود آلوسی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ق.

۴۰. تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، نظام الدین حسن بن محمد قمی نیشابوری، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.

۴۱. تفسیر فرات الکوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم فرات کوفی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

۴۲. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، دارالکتاب قم، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ ش.

۴۳. تفسیر مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، مؤسسة الاعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۴۴. تفسیر مفاتیح الغیب، محمد بن عمر (فخر رازی)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.
۴۵. تفسیر مقاتل بن سلیمان، مقاتل بن سلیمان بلخی، دار احیاء التراث، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۴۶. تفسیر نورالثقلین، عبدالعلی بن جمعه عروس حویزی، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ق.
۴۷. تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، دارالمفید، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۴۸. توحید در قرآن، عبدالله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ ششم، ۱۳۹۱ش.
۴۹. التوحید، محمد بن علی بن حسین بن بابویه (شیخ صدوق)، جامعه مدرسین قم، ۱۳۹۸ق.
۵۰. التوسل والوسيلة، احمد بن عبدالسلام ابن تیمیة الحرانی، دارالآفاق، ۱۳۹۹ق.
۵۱. التوصل الى حقيقة التوسل، محمد نسیب الرفاعی، بیروت، ۱۳۹۴ق.
۵۲. التهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۵۳. تهذیب تاریخ دمشق، علی بن حسین بن عساکر (ابن عساکر)، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق.

ث

۵۴. الثقات، محمد بن حبان تمیمی بستی (ابن حبان)، مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ اول، ۱۳۹۳.
۵۵. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، محمد بن علی بن حسین ابن بابویه (شیخ صدوق)، نشر اعتلای وطن، قم، چاپ دوم، ۱۳۹۵ش.

ج

۵۶. جامع الاخبار (للسعیری)، تاج الدین محمد بن محمد الشعیری، مطبعة حیدریة، نجف.
۵۷. الجامع الاصول، ابو السعادات مبارک بن محمد شیبانی (ابن اثیر جرزى)، مكتبة الحلوانی، چاپ اول.
۵۸. الجامع الصغير، جلال الدین سیوطی، طبع مصر.
۵۹. الجامع لاحكام القرآن (تفسیر قرطبی)، محمد بن احمد انصاری قرطبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ق.
۶۰. جواهر الکلام فی معرفة الامامة والامام، سید علی حسینی میلانی، انتشارات الحقائق، قم، چاپ چهارم، ۱۳۹۳ش.
۶۱. الجوهر المنظم فی زیارة القبر الشریف النبوی المکرم، ابن حجر الهیتمی المکی، مكتبة مدبولی، قاهره.

ح

۶۲. حاشیه السندی علی سنن النسائی، نورالدین عبدالهادی، دارالکتب العربیة، بیروت، ۱۴۰۶ق.
۶۳. حواشی الشروانی علی تحفة المحتاج بشر المنهاج، عبدالحمید الشروانی.

خ

۶۴. الخرائج و الجرائح، سعيد بن هبة الله قطب الدين راوندی، مؤسسه الامام المهدي عليه السلام، قم، ۱۴۰۹ ق.
۶۵. الخصال، محمد بن علي بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، جامعه مدرسين قم، ۱۳۶۲ ش.
۶۶. خصائص اميرالمؤمنين، احمد بن شعيب نسائي، مكتبة نينوى الحديثة، تهران.
۶۷. خلاصة الكلام في بيان أمراء البلد الحرام، احمد بن زيني دحلان، المطبعة الخيرية القاهرة، ۱۳۰۵ ق.
۶۸. خلاصة الوفاء باخبار دارالمصطفى، علي بن عبدالله حسيني سمهودي، مدينه، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
۶۹. الخلاف، محمد بن حسن طوسي (شيخ طوسي)، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

د

۷۰. الدرر السنينة في الرد على الوهابية، احمد بن زيني دحلان، مكتبة الاحباب، دمشق، ۱۴۲۴ ق.
۷۱. الدمعة الساكبة في احوال النبي صلى الله عليه وآله والعترة والطاهرة، محمداقبر بهبهاني، مؤسسة الاعلمي، بيروت.

ر

۷۲. رجال الكشي، محمد بن عمر كشي، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.
۷۳. رحلة، محمد بن عبدالله بن محمد بن ابراهيم ابن بطوطة، دار احياء العلوم، بيروت.
۷۴. رسالة العلوية، ابوالفتح محمد بن علي كراچكي، انتشارات دليل ما، ۱۳۸۵.
۷۵. روافد الايمان الى عقايد الاسلام، نجم الدين طبسي، انتشارات محبين، ۱۴۲۵ ق.
۷۶. روح المعاني، شهابالدين آلوسي.
۷۷. الروض الفائق في المواعظ والرفائق، شعيب بن عبدالله بن سعد بن عبدالكافي، طبع قاهره.
۷۸. روضه الواعظين، محمد بن حسن فتال نيشابوري، مؤسسه الاعلمي بيروت، ۱۴۰۶ ق.

ز

۷۹. زاد المعاد في هدى خير العباد، شمس الدين ابى عبدالله بن قسيم الجوزية، دارالكتب العربى، بيروت.
۸۰. الزهد، حسين بن سعيد كوفى اهوازى، المطبعة العلمية، قم، ۱۴۰۲ ق.
۸۱. الزيارة، عبدالرحسين امينى، نشر مشعر، تهران، ۱۴۱۷ ق.

س

۸۲. سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار، عباس قمى، دارالمرضى، بيروت.
۸۳. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد ابن ماجه، دارالجيل، بيروت، ۱۴۱۸ ق.
۸۴. سنن ابى داوود، ابوداود سليمان بن اشعث سجستاني، دارالفكر، بيروت، ۱۴۱۰ ق.
۸۵. سنن الدارمى، عبدالله بن عبدالرحمن دارمى، دارالمغنى (رياض)، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.

٨٦. سنن الكبرى، بيهقي، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، ١٤١٤ ق.
٨٧. سنن ترمذی، محمد بن عيسى بن سوره ترمذی، دارالفكر (بيروت)، چاپ دوم، ١٤٠٣ ق.
٨٨. سنن نسائي، احمد بن شعيب بن علي نسائي، دار احياء التراث، بيروت.
٨٩. سير الاعلام النبلاء، شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، مؤسسة الرسالة بيروت، چاپ نهم، ١٤١٣ ق.
٩٠. سيرة الحلبيّة، علي بن برهان الدين حلي، دارالمعرفة، بيروت، ١٤٠٠ ق.
٩١. سيرة النبوية، عبدالملك بن هشام بن ايوب حميري معافري (ابن هشام، دارالمعرفة، بيروت.
- ش**
٩٢. شذرات الذهب، عبدالحی بن عماد حنبلي، دارالفكر، ١٤١٤ ق.
٩٣. شرح المقاصد، سعدالدين تفتازاني، عالم الكتب، بيروت، ١٤٠٩ ق.
٩٤. شرح نهج البلاغة، ابن حديد معتزلي، مؤسسة الاعلمي، بيروت، ١٤١٥ ق.
٩٥. شعب الايمان، احمد بن الحسين بن علي بن موسى، ابوبكر بيهقي، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٢١ ق.
٩٦. شفاء السقام في زيارة خير الانام، تقى الدين سبكي، نشر مشعر تهران، چاپ چهارم، ١٤١٩ ق.
٩٧. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، عبيدالله بن عبدالله (حاكم حسكاني)، مؤسسه الاعلمي، بيروت، ١٣٩٣ ق.
- ص**
٩٨. صحيح البخاري، ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاري، دارالكتب العلمية بيروت، ١٤١٣ ق.
٩٩. صحيح مسلم، ابوالحسين مسلم بن حجاج القشيري، دارالكتب العلمية بيروت، ١٤١٥ ق.
١٠٠. الصوائق المحرقة في الرد على اهل البدع والزندقة، احمد بن حجر الهيتمي مكّي، شركة الطباعة الفنية المتحدة، قاهره، ١٣٨٥ ق.
- ط**
١٠١. طبقات الشافعية، ابوبكر بن احمد بن محمد بن عمر بن قاضي شهبة، عالم الكتب، بيروت، چاپ اول، ١٤٠٧ ق.
١٠٢. طبقات الكبرى، محمد بن سعد هاشمي (ابن سعد)، دار صادر، بيروت، چاپ اول، ١٤٠٥ ق.
١٠٣. الطراز الاول والكناز لما عليه من لغة العرب المعمول، علي خان بن احمد مدني شيرازي، مؤسسه آل البيت للإحياء التراث، مشهد، ١٣٨٤ ش.
- ع**
١٠٤. عيون اخبار الامام الرضا عليه السلام، محمد بن علي بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، مؤسسة الاعلمي، بيروت، ١٤٠٤ ق.

غ

۱۰۵. الغدير في الكتاب والسنة، عبدالحسين احمد امينى، دارالكتب الاسلامية، تهران، ۱۳۶۶هـ

ف

۱۰۶. فتاوى ابن باز، عبدالعزيز بن عبدالله بن عبدالرحمن بن باز الادارة العامة للطبع والترجمة الرياض.
 ۱۰۷. الفتاوى الكبرى، ابن تيمية، دارالقلم، بيروت، ۱۴۰۷ ق.
 ۱۰۸. فتح البارى شرح البخارى، ابن حجر عسقلانى، دار احياء التراث العربى، بيروت، ۱۴۰۲ ق.
 ۱۰۹. فروع كافي، محمد بن يعقوب كليني، نشر قدس، قم، ۱۳۸۸ ش.
 ۱۱۰. الفصول المختارة من العيون والمحاسن، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، دارالمفيد، بيروت، ۱۴۱۴ ق.
 ۱۱۱. الفقه على المذاهب الاربعة ومذهب اهل البيت وفقاً لمذهب اهل البيت عليهم السلام، عبدالرحمن جزيرى، سيد محمد غروى، ياسر مازح، دارالثقلين، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

ق

۱۱۲. قاموس المحيط، محمد بن يعقوب فيروزآبادى شيرازى، مطبعة الحسينية، مصر، ۱۳۴۴ ق.
 ۱۱۳. قاموس قرآن، سيد على اكبر قرشى، دارالكتب الاسلامية، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۱ ش.
 ۱۱۴. قصص الأنبياء، قطب الدين راوندى، تحقيق: ميرزا غلامرضا عرفانيان، مؤسسه المفيد، بيروت، ۱۴۰۹ ق.

ک

۱۱۵. الكافي، محمد بن يعقوب بن اسحاق كليني، دارالحدیث قم، ۱۴۲۹ ق.
 ۱۱۶. كامل الزيارات، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه قمى، دارالسرور بيروت، ۱۴۱۸ ق.
 ۱۱۷. كشف الارتباب فى اتباع محمد بن عبد الوهاب، سيد محسن امين، مكتبة الحرمين، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۲ ق.
 ۱۱۸. كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة العزاء، جعفر كاشف الغطاء، بوستان كتاب، ۱۴۲۲ ق.
 ۱۱۹. كشف الغمة فى معرفة الائمة عليهم السلام، على بن عسى اربلى، بنى هاشمى تبريز، ۱۳۸۱ ق.
 ۱۲۰. كلام مسيحي، ميشل توماس، مركز مطالعات و تحقيقات اديان قم، ۱۳۷۷ ش.
 ۱۲۱. كنز العمال فى سنن الاقوال والأفعال، علاء الدين على المتقى بن حسام الدين الهندي، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵ ق.

ل

۱۲۲. لسان العرب، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور، دار صادر بيروت، ۱۴۱۴ ق.
 ۱۲۳. لوامع صاحبقرانى، محمدتقى مجلسى، مؤسسه اسماعيليان، قم، ۱۴۱۴ ق.

م

۱۲۴. ما نزل من القرآن فى على عليه السلام، احمد بن محمد رازى حنفى، العتبة العباسية المقدسة، مكتبة و

- دارالمحفوظات، ١٤٣٤ ق.
١٢٥. مجمع الزوائد، على بن ابي بكر هيثمي، دارالكتب العلمية بيروت، ١٤٠٨ ق.
١٢٦. مجموعة الرسائل والمسائل والفتاوى، احمد بن ناصر تميمي، دارالتقيف للنشر والتأليف، طائف، چاپ اول، ١٣٩٨.
١٢٧. مجموعة الرسائل والمسائل، تقى الدين ابن تيمية، دار احياء التراث العربى بيروت.
١٢٨. المحلّى، على بن احمد بن سعيد بن حزم، منشورات دارالآفاق الجديدة، بيروت.
١٢٩. مخالفة الوهابية للقرآن والسنة، عمر عبدالسلام، دارالهداية بيروت، چاپ اول، ١٤١٦ ق.
١٣٠. مختصر طبقات الحنابلة، محمد جميل (ابن الشطى)، دارالكتاب العربى بيروت، چاپ اول، ١٩٨٦ م.
١٣١. مرآة الجنان، عفيف الدين يافعى، دارالكتب العلمية بيروت، چاپ اول، ١٤١٧ ق.
١٣٢. مستدرک الوسائل، حسين بن محمد تقى نورى، مؤسسه آل البيت عليه السلام قم، ١٤٠٨ ق.
١٣٣. المستدرک على الصحيحين، ابو عبدالله حاكم نيشابورى طبع هند، ١٣٣٤ ق.
١٣٤. المستطرف، شهاب الدين ابشيهي، دارالكتب العلمية بيروت، ١٩٨٦ م.
١٣٥. مسند ابي يعلى، ابي يعلى موصلى، دارالمأمون، دمشق.
١٣٦. مسند احمد، احمد بن حنبل، دار صادر، بيروت.
١٣٧. مصابيح السنة، ابو محمد الحسين بن مسعود البغوى الشافعى، الخيرية، مصر.
١٣٨. مصباح الشريعه، منسوب بن جعفر بن محمد عليه السلام (امام ششم)، اعلمى، بيروت، ١٤٠٠ ق.
١٣٩. المصباح لكفعمى (جنة الامان الواقية)، ابراهيم بن على عاملى كفعمى، دارالرضى (زاهدى)، قم، ١٤٠٥ ق.
١٤٠. معانى الاخبار، محمد بن على بابويه، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزة علميه قم، ١٤٠٣ ق.
١٤١. معجم الاوسط، سليمان بن احمد طبرانى، دارالحرمين، ١٤١٥ ق.
١٤٢. معجم البلدان، شهاب الدين ابو عبدالله ياقوت بن عبدالله الحموى، دار صادر بيروت.
١٤٣. معجم الكبير، سليمان بن احمد طبرانى، دار احياء التراث العربى بيروت، چاپ دوم.
١٤٤. معرفة الثقات، احمد بن عبدالله عجلى، مكتبة الدار، مدينه، چاپ اول، ١٤٠٥ ق.
١٤٥. معرفة السنن والآثار، ابوبكر احمد بن حسين بيهقى، دارالكتب العلمية.
١٤٦. مغنى المحتاج إلى معرفة معانى الفاظ المنهاج، محمد الخطيب الشربيني.
١٤٧. المفردات فى غريب القرآن، ابوالقاسم الحسين بن محمد بن المفضل اصفهانى (الراغب)، المكتبة المرتضوية، تهران، ١٣٦٢ هـ.
١٤٨. من لا يحضره الفقيه، محمد بن على بابويه، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزة علميه قم، ١٤١٣ ق.

۱۴۹. مناقب ابن مغازلی الشافعی، ابوالحسن علی بن محمد جلابی (ابن مغازلی)، دارالاضواء بیروت
۱۵۰. مناقب احمد، عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، قاهره، ۱۳۴۹ ق.
۱۵۱. مناقب آل ابی طالب، ابو جعفر رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب اسروی، مطبعة العلمية، قم.
۱۵۲. المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی ابن جوزی، دارالکتب العلمية، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۱۵۳. المنجد الابدی، صادر، عن دار لمشرق، بیروت، ۱۹۶۷م.
۱۵۴. منهج الرشاد لمن اراد السداد، شیخ جعفر کاشف الغطاء، مرکز الغدير للدراسات الاسلامیة، قم، ۱۴۲۰ ق.
۱۵۵. المواقب، عبدالرحمان بن احمد عضدالدین ایجی، دارالجلیل، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
۱۵۶. المواهب اللدنیة بالمنع المحمدیة، احمد قسطلانی، مكتبة التوفیقیة، قاهره.
۱۵۷. موسوعة احادیث اهل البيت عليه السلام، هادی نجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق.
۱۵۸. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، دارالمعرفة، بیروت، چاپ اول، ۱۳۸۲.

ن

۱۵۹. نقد سروش در کف صراف وحی و هوش (عیارسنجی پندارهای دکتر عبدالکریم سروش درباره وحی و قرآن)، دروس هادی نجفی، سید مرتضی سجادی، چتر دانش، تهران، چاپ اول، ۱۴۰۰ش.
۱۶۰. نقد مسیحیت، هادی نجفی، مؤسسه فرهنگی صاحب الامر (عج)، قم، چاپ اول، ۱۳۹۸ش.
۱۶۱. نهج البلاغة للدشتی، انتشارات فرائض، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
۱۶۲. نهج البلاغة للدكتور صبحی الصالح، مطبعة بهمن، ایران.

و

۱۶۳. وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، علی بن عبدالله بن احمد الحسنی الشافعی، نورالدین ابوالحسن السهمودی، دارالکتب العلمية بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
۱۶۴. وفيات الاعیان وانباء ابناء الزمان، شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان (ابن خلکان)، دارالثقافة، لبنان.

ه

۱۶۵. الهدیة السنیة والتحفة الوهابیة النجدیة، سلیمان بن سمحان النجدی، نشر عبدالعزیز آل سعود عربستان، ۱۳۴۲ ق.